

انيسر الاعمال في نزهة الاسلاف

كلياتها في اجتهادها

تتم صادق محمد الاسلام

محمد صادق فخرالاسلام

بچش

کلیسیا سخنهاي آن

جزء سوم

انيسراي اعلا في نصر الاسلام



از امشارات كتابفروشي مرتضوي
تهران. ناصر خسرو. پاساژ مجیدی

تنظیم و پاورقی از:

سید عبد الرحیم ظلیالی

Beh

لطفاً تصحیح فرمائید :

صفحه	سطر	اشتباه	صحیح
۲	۴	بیندازند	بیندازد
۳	۱۴	مسیحین	مسیحیین
۳۵	۲۳	چوب	حوت
۴۱	۲۲	رودی	رودی است
۵۸	۷	منصف	مصنف
۶۹	۷	پری آن	پری
۱۴۷	۲۱	رانی	رائی
۱۴۸	۲۱	خرقیا	خرقیا
۱۹۰	۱۱	خانه	خدا
۱۹۱	۲۵	کنعانیان را	کنعانیاز

توجه فرمائید : در جاهائی که متن عهدین نقل شده بخاطر حفظ امانت در هر سه جلد «کاف» بجای «گاف» بکار برده شده است برای اطلاع بیشتر به مقدمه جلد اول مراجعه شود .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در اثبات وقوع تحریف در کتب عهدین

بدانکه تحریف بر دو قسم است لفظی و معنوی و نزاعی نیست در نزد مسلمین و مسیحیین در قسم ثانی زیرا که ایشان کلاً و طراً قبول دارند صدور تحریف معنوی را در عهد عتیق از جماعت یهود در تفسیر آیاتیکه مشعر بعیسی است در زعم مسیحیین و همچنین در تفسیر احکامیکه ابدیه است در نزد یهود .
و اینکه علمای پروتستنت اعتراف مینمایند بصدور تحریف معنوی از معتقدین پاپا در کتب عهد عتیق و جدید چنانچه معتقدین پاپا این نسبت را بعلمای پروتستنت میدهند یعنی نسبت تحریف معنوی را پس اینقسم تحریف محتاج بر اثبات نمیباشد.

و اما قسم اول :

یعنی تحریف لفظی پس وقوع این قسم تحریف را علمای پروتستنت بحسب ظاهر انکار بلیغ مینمایند از برای مغالطه جهال از مسلمین در رسائل خود بعضی ادله مذوره ضعیفه ذکر مینمایند تا ناظر را بشک بیندازند پس تحریف لفظی محتاج باثباتست لهذا مادر این مقام در صد اثبات این قسم تحریف بر آمده و گوئیم بالله التوفیق و علیه التکلان فی هذا البیان بل فی جمیع الاحوال و هو الحافظ من السهو والنسیان. پس این باب را مصدر مینمائیم بسه آیه از آیات قرآنی که دلالت دارند بوقوع تحریف در کتب سماویه .

اول : آیه ۴۲ از سوره مبارکه البقره قال الله عزوجل مخاطباً لبني اسرائيل .

وَلَا تَلْسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَكُتِبَ الْحَقُّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

معنی بفارسی چنین میباشد ای بنی اسرائیل آمیخته مسازید سخن درست و راست را « که آن تحریف تورات و انجیل است » بسخن ناحق که اختراع میکنید بدست خود و در تورات مینویسید تا مشتبّه بیکدیگر شده میان حق و باطل فرق نتوان کرد و میپوشانید حق را و حال آنکه شما میدانید « حق را » .

دوم : آیه ۷۵ ایضاً از سوره مرقومه .

أَفْطَمُوا أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ لَيَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ

یعنی آیا طمع میدارید آنکه تصدیق کنند جهودان مر شما را در آنچه میگوئید از دعوت ایشان بدین اسلام و حال آنکه بودند گروهی از ایشان در زمان ماضی و میشنیدند سخن خدا را پس میگردانیدند آن سخن را پس از آنکه دانسته بودند و دریافته بودند حقیقت آنرا و ایشان میدانستند که افترا میکنند .

سیم : در سوره مبارکه آل عمران .

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَلْسُونَا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَكُتِبَ الْحَقُّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧٦﴾

یعنی ایگروه یهود و نصاریٰ چرا مخلوط میسازید راستی را با کجی و ناراستی که تحریر تورات است و اظهار باطل در صورت حق و چرا میپوشانید سخن راست را و حال آنکه شما میدانید .

حال مستمع باش که حقیقت این سه آیه مبارکه را از برای تو بیان کنم پس گوئیم که تحریر لفظی بجمیع اقسامش یعنی تبدیل لفظی بلفظ دیگر و زیاده و نقصان ثابت و محقق است در کتب عهد عتیق و جدید پس اقسام ثلثه را بر سهیل ترتیب در سه مبحث از برای تو ذکر و بیان میشود .

مبحث اول :

تحریر لفظی با تبدیل

تحریر لفظی و تبدیل لفظ بلفظ دیگر .

بدان ارشدك الله تعالی که نسخهای مشهوره از برای عهد عتیق در نزد اهل کتاب سه نسخه است .

اول : نسخه عبرانیه و آن معتبر است در نزد یهود و جمهور علمای پروتستنت .
دوم : نسخه یونانیه این نسخه معتبر بود در نزد جمیع مسیحین تا قرن پانزدهم از قرون مسیحیه یعنی یکهزار و پانصد سال از میلاد و تا اینمدت اعتقاد مسیحین این بود که نسخه عبرانیه محرفست و یونانیه صحیح است و حال سیصد و نود و چهار سال است که غلط صحیح و صحیح غلط شده است .

پس بنا بر رأی متأخرین تمامی کشیشان و قسیسان تا یکهزار و پانصد سال در ضلالت و گمراهی بودند بجهت عمل کردن ایشان به نسخه محرفه و این نسخه یونانیه تا امروز معتبر است در نزد کلیساهای یونان و همچنین کنایس مشرق و این دو نسخه مشتمل است بر جمیع کتب عهد عتیق .

سیم : نسخه سامریه است و این معتبر است در نزد سامرین و این نسخه همان نسخه عبرانیه است لیکن مشتمل است بر هفت کتاب از کتابهای عهد عتیق فقط

یعنی پنج کتابی که منسوب بموسی علیه السلام است^۱ و کتاب یوشع و کتاب قضاة زیرا که سامرین سایر کتب باقیه از عهد عتیق را قبول ندارند و نسخه سامریه زیادتى میکند بر عبرانیه در الفاظ و فقرات کثیره که الآن آن الفاظ و فقرات در عبرانیه یافت نمی شوند و در سامریه یافت می شوند .

و بسیاری از محققین علمای پروتستنت مانند کنیکات وهیلز و هیوبی کینت و غیر ایشان نسخه سامریه را معتبر میدانند دون العبرانیه و اعتقاد مینمایند که جماعت یهود عبرانیه را تحریف نموده اند و جمهور علمای پروتستنت ایضاً مضطر و محتاج اند در بعضی از مواضع به نسخه سامریه و آنرا مقدم میدارند بر عبرانیه چنانچه انشاء الله تمامی این امور را خواهی دانست .

و چون اینرا دانستی پس گوئیم از برای اثبات این قسم تحریف شواهد بسیاری است لیکن ما بعضی از آنها را ذکر مینمائیم .

شاهد اول :

آدم تا نوح

آنکه زمان از خلقت آدم تا طوفان نوح علیهما السلام بر وفق عبرانیه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سالست و بر وفق یونانیه دوهزار و دویست و شصت دو سال است و بر وفق سامریه یکهزار و سیصد و هفت سال است .

و در تفسیر هنیری واسکات جدولیست و در آن جدول در مقابل اسم هر شخصی غیر از نوح علیه السلام سال عمر آن شخص را نوشته است که در آن سال از برای آن شخص اولادی متولد شده است یعنی چندسال از عمر او گذشته بود که اولاد از برای او متولد شد و در مقابل اسم نوح علیه السلام سال عمر او را تا طوفان نوشته است یعنی نوح علیه السلام چند ساله بود که طوفان واقع شد و صورت جدول مذکور اینست :

۱- اسفار پنجگانه توراة «پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه» بحضرت موسی علیه السلام منسوب هستند .

الاسماء	عبرانيه	سامريه	يونانيه
آدم عليه السلام	۱۳۰	۱۳۰	۲۳۰
شيث عليه السلام	۱۰۵	۱۰۵	۲۰۵
انوش	۹۰	۹۰	۱۹۰
قینان	۷۰	۷۰	۱۷۰
مهلائيل	۶۵	۶۵	۱۶۵
يارد	۶۲	۶۲	۱۶۲
خنوك يعنى اخنوخ	۶۵	۶۵	۱۶۵
متوشلخ	۱۸۷	۶۷	۱۸۷
لمك	۱۸۲	۵۳	۱۸۸
نوح عليه السلام	۶۰۰	۶۰۰	۶۰۰
آدم تا طوفان نوح	۱۶۵۶	۱۳۰۷	۲۲۶۲

پس فيما بين نسخ مذكوره در بيان مدت مسطوره فرق كثير و اختلاف فاحش است و تطبيق امكان ندارد و چون نوح عليه السلام در زمان طوفان ششصدسال داشت بنا بر تعيين نسخ ثلثه و آدم عليه السلام نیز نهصد و سی سال زندگانی فرمود بنا بر تصريح آیه ۵ از باب پنجم از سفر تکوین^۱ پس لازم میآید بروفق نسخه سامریه که نوح عليه السلام هنگام وفات آدم عليه السلام دویست و بیست و سه سال داشته باشد و این باطل است باتفاق مورخین .

و مکذب این قولست نسخه عبرانیه و یونانیه زیرا که ولادت نوح عليه السلام بروفق اول بعد از وفات آدم عليه السلام است به یکصد و بیست و شش سال و بروفق ثانیه یعنی یونانیه هفتصد و سی و دو سال بعد از ارتحال آدم عليه السلام است . و بجهت این اختلاف فاحش یوسفیس یهودی مورخ مشهور معتبر در نزد

۱- پس تمام ایام آدم که زیست نهصد و سی سال بود که مرد .

مسیحین برهیچکدام از نسخ ثلثه مذکوره اعتماد نکرده است و مختار او مدت مذکوره دوهزار ودویست و پنجاه و شش سال میباشد .

شاهد دوم : نوح تا ابراهیم

آنکه زمان از طوفان تا ولادت ابراهیم علیه السلام بروفق عبرانیه دویست و نود و دوسالست و بروفق یونانیه هزار و هفتاد و دوسالست و بروفق سامریه نهصد و چهل و دو سالست و در تفسیر هنیری واسکات ایضاً جدولیست مثل جدول مذکور لیکن در این جدول در محاذات اسم هر شخصی غیر از سام سال عمر او را نوشته است که اولادی از برای او متولد شد در آنسال ولیکن در مقابل اسم سام زمان تولد اولاد از برای او بعد از طوفان نوشته است یعنی چقدر از طوفان گذشته بود که اولاد از برای او متولد شد و صورت جدول مذکور اینست :

یونانیه	سامریه	عبرانیه	الاسماء
۲	۲	۲	سام
۱۳۵	۱۳۵	۳۵	ارفخشد
۱۳۰	ندارد	ندارد	قینان
۱۳۰	۱۳۰	۳۰	شَلح
۱۳۴	۱۳۴	۳۴	عبر
۱۳۰	۱۳۰	۳۰	فالغ
۱۳۲	۱۳۲	۳۲	رعود
۱۳۰	۱۳۰	۳۰	سروغ
۷۹	۷۹	۲۹	ناحور
۷۰	۷۰	۷۰	ترخ
۱۰۷۲	۹۴۲	۲۹۲	تولدا ابراهیم بعد از طوفان

و در اینجا نیز مابین نسخ ثلثه اختلاف فاحش مییابد و تطبیق ممکن نیست و چون ولادت ابراهیم علیه السلام دویست و نود و دو سال بعد از طوفان بوده موافق نسخه عبرانیه و نوح علیه السلام سیصد و پنجاه سال بعد از طوفان عمر نمود بنا بر تصریح آیه ۸ و ۲۰ از باب نهم از سفر تکوین^۱ پس لازم می آید که ابراهیم علیه السلام هنگام وفات نوح علیه السلام پنجاه و هشت سال داشته باشد و این باطل است با اتفاق مورخین .

مکذب این قول است نسخه یونانیه و سامریه زیرا که ولادت ابراهیم علیه السلام هفتصد و بیست و دو سال بعد از وفات نوح علیه السلام است بنا بر وفق نسخه اول و پانصد و نود و دو سال بنا بر وفق نسخه ثانیه .

و در نسخه یونانیه يك بطن زیاد شده است فیما بین ارفخشد و شلح و آن قینانست و این بطن در عبرانیه و سامریه یافت نمیشود و لوقا صاحب انجیل سیم بر نسخه یونانیه اعتماد کرده است و قینان را در بیان نسب مسیح علیه السلام زیاد کرده است^۲ و از برای همین اختلاف فاحش مذکور مسیحین در بیان تعیین مدت مزبوره اختلاف دارند و مورخین نسخ ثلثه را در این امر قابل اعتماد ندانسته اند و گفته اند که زمان مذکور سیصد و پنجاه و دو سالست .

و همچنین یوسفس یهودی مورخ مشهور اعتماد بنسخ ثلثه نکرده است و گفته است این زمان نهصد و نود و سه سالست .

یعنی از طوفان تا ولادت ابراهیم چنانچه در تفسیر هنیری و اسکات منقول گردیده است و آکستانن که از اعلم العلماء مسیحیه است در قرن چهارم از قرون مسیحیه .

و همچنین قدمای دیگر گفته اند که صحیح نسخه یونانیه است و مختار مفسر

۱- مدت زندگانی نوح علیه السلام در آیه ۲۸ از باب مزبور چنین آمده است « و نوح بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگانی کرده » شاید حرف (و) بین دو عدد از سه- کاتب باشد .

۲- لوقا باب ۳ : ۳۷

هارسیلی در تفسیر خود در ذیل تفسیر آیه ۱۱ از باب یازدهم از سفر تکوین نیز همین است .

وهیلز گفته است صحیح نسخه سامریه است و همچنین مفهوم میشود که محقق مشهور ایشان هورن بهمین قول میل کرده است و در مجلد اول از تفسیر هنیری و اسکات مرقوم است که آکستائن می گفت که جماعت یهود نسخه عبرانیه را تحریف کرده اند در بیان زمان اکابر که قبل از طوفان و بعد از آن بوده اند تا زمان موسی علیه السلام و این کار را از برای این کرده اند که ترجمه یونانیه غیر معتبر باشد از برای عناد با دین مسیح .

و معلوم میشود که قدماى مسیحیه همین را می گفتند که او گفته است و می گفتند که جماعت یهود تورات را تحریف کرده اند در سال یکصد و سی از سالهای مسیحیه یعنی یکصد و سی سال بعد از میلاد مسیح کلام تفسیر مذکور تمام شد .

وهورن در مجلد دوم از تفسیر خود گفت که محقق هیلز بدلائل قویه صحت نسخه سامریه را ثابت کرده است و تلخیص دلایل آن در اینموضع امکان ندارد پس هر کس بخواهد بکتاب او رجوع نماید از صفحه ۸۰ تا آخر .

و کنیکات می گوید هر گاه ملاحظه کنیم ادب سامریین را بالنسبه بتورات و ملاحظه کنیم عادت ایشانرا و ملاحظه کنیم سکوت مسیح را در هنگام مکالمه مشهوره که واقع گردید فیما بین مسیح و آن زن سامریه و قصه آن زن در باب چهارم از انجیل یوحنا منقولست و در این قصه باین نحو مرقوم گشته است: ۱۹ زن بدو گفت ای آقا می بینم که تونبی هستی ۲۰ پدران مادر اینکوه پرستش می کردند (جرزیم) و شما (یعنی جماعت یهود) کوئید که در اورشلیم جائی است در آن باید عبادت نمود . و چون این زن دانست که عیسی علیه السلام پیغمبر است سؤال کرد ازین امر که از اعظم امور متنازع فیه است فیما بین یهود و سامریین و هر کدام ازین دو فرقه نسبت تحریف را بدیگری میدهند تا حق از برای او واضح شود .

پس اگر سامریون تورات را تحریف کرده بودند در اینموضع برزمه عیسی

بود که این امر را بیان کند از برای آن ضعیفه لیکن بیان نکرد بلکه ساکت از بیان گردید پس سکوت مسیح علیه السلام دلیلست که حق با سامرین است.

و هر گاه ملاحظه نمائیم امور دیگر را همه مقتضی اینند که جماعت یهود تورات را عمداً و قصداً تحریف کردند و آنچه را که محققین کتب عهد عتیق و جدید گفته‌اند که سامرین عمداً تحریف کرده‌اند اصلی و صحتی ندارد یعنی تحریف از جانب یهود است کلام هورن تمام شد.

پس ملاحظه کن ای عاقل که چگونه اقرار و اعتراف بتحریف نموده‌اند چکنند مفری ندارند غیر از اقرار.

شاهد سیم :

موسی و بنای هیکل

آنکه آیه ۴ از باب ۲۷ از تورات مثنی در نسخه عبرانیه باین نحو تحریر گردیده است: و مقرر است که بعد از عبور نمودن شما از اردن این سنگهائیکه امروز شما را امر می‌فرمایم در کوه عیبال^۱ برپا کرده آنها را بکچ اندود نمائید. و در نسخه سامریه باین نحو مرقوم شده است: این سنگهائیکه امروز شما را امر می‌فرمایم در کوه جرزیم^۲ برپا کرده آنها را بکچ اندود نمائید و عیبال و جرزیم دو کوه‌اند که مقابل همدیگر واقع گردیده‌اند.

چنانچه از آیه ۱۲ و ۱۳ از همین باب معلوم می‌شود^۳ و از آیه ۲۹ از باب ۱۱

۱- یکی از کوههائی است که اسباط اسرائیل بهنگام برکت خواستن و لعن کردن بر آن می‌ایستادند و در نزدیکی کوه طور قرار دارد و از قله آن اراضی فلسطین بخوبی دیده می‌شود. قاموس کتاب مقدس.

۲- و آن کوه طور است که بالاتر از نابلس در سرزمین افرائیم قرار دارد.

۳- چون از اردن عبور کردید اینان... بر کوه جرزیم بایستند تا قوما برکت دهند و اینان... بر کوه عیبال بایستند تا نفرین کنند.

از همین کتاب ایضاً چنین معلوم می‌شود^۱.

پس از نسخهٔ عبرانیه معلوم و مفهوم می‌گردد که موسی علیه‌السلام امر فرمود به بنای هیکل یعنی مسجد در کوه عیبال و از نسخهٔ سامریه معلوم میشود که موسی علیه‌السلام امر فرمود که مسجد در کوه جرزیم بنا شود و فیما بین جماعت یهود و سامرین سلفاً و خلفاً نزاع مشهوریست و هر کدام از فرقتین مدعی است که فرقهٔ دیگر تورات را در این مقام تحریف کرده است.

و همچنین فیما بین علمای پروتستنت اختلاف عظیمی در اینموضع واقع گردیده است و مفسر مشهور ایشان آدم کلارک در صفحهٔ ۸۱۷ از مجلد اول از تفسیر خود گوید که محقق کنیکات مدعی صحت سامریه است و محقق پاری و در شیور مدعی صحت عبرانیه می‌باشند لیکن بسیار از مردم می‌دانند که ادلهٔ کنیکات جواب ندارد و جزم مینمایند که جماعت یهود بعد از تورات را تحریف کرده‌اند و این امر مسلمست عندالکلی که کوه جرزیم صاحب چشمه‌ها و حدائق و نباتات کثیره می‌باشد و عیبال کوه خشکی است هیچکدام ازین اشیاء را ندارد پس چون امر باین نحو است کوه اول مناسب استماع برکت می‌باشد و دوم لعنت انتهی کلامه. و از کلام این مفسر معلوم می‌شود که مختار کنیکات و بسیاری از مردم آن است که تحریف در نسخهٔ عبرانیه واقع گردیده است و اینکه ادلهٔ کنیکات بسیار قویست جوابی ندارد.

شاهد چهارم:

یعقوب در کنار چاه آب

در باب ۲۹ از سفر تکوین باین نحو مرقوم شده است: ۲ و یعقوب نکریست

۱- و واقع خواهد شد که چون یهوه خدایت ترا بزمینی که بجهت گرفتنش به آن می‌روی داخل سازد آنگاه برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه عیبال خواهی گذاشت. ص ۲۲۹

که اينک در صحرا چاهی است و اينک سه کله کوسفند در آنجا خوابيده که از آن چاه کلهها را آب می دادند و سنک بزرگی بردهنه آن چاه بود ۸۰۰۰ ایشان گفتند نمی شود تا اینکه تمامی کلهها جمع بشوند و سنک را از دهنه چاه بغلطانند آنکاه کوسفندان را آب می دهیم انتهى .

پس در آیه ۲ و ۸ لفظ گلههای کوسفند واقع گردیده است و صحیح لفظ شبانست بدل این دو لفظ چنانچه در نسخه سامریه و یونانیسه است و همچنین ترجمه عربیه .

والتن و مفسرها رسلی در صفحه ۷۴ از مجلد اول از تفسیر خود در ذیل آیه ۲ گفته است لعل لفظ سه شبان در اینجا بوده است نظر کنید به کنیکات .

بعد در ذیل آیه هشتم گفته است اگر در اینجا لفظ تا اینکه شبانها جمع شوند بود بهتر بود نظر کنید بنسخه سامریه و یونانیه و کنیکات و ترجمه عربیه لهیوبی کینت و آدم کلارک در مجلد اول از تفسیر خود گوید هیوبی کینت اصرار بلیغ دارد بر صحت سامریه انتهى .

وقول هورن در مجلد اول از تفسیر خود موافق است با قول کنیکات و هیوبی کینت گفته است که از غلط کاتب لفظ گله های کوسفند بدل لفظ شبانها واقع گردیده است .

شاهد پنجم :

داود و کيفر گناه

در آیه ۱۳ از باب بیست و چهارم از سفر شموئیل ثانی لفظ هفت سال گردیده است^۱ .

در آیه ۱۲ از باب بیست و یکم از کتاب اول از اخبار ایام لفظ سه سال نوشته

۱- پس جاد نزد داود آمده اورا مخبر ساخت و گفت آیا هفت سال قحط در زمینت...
 ۱۱-

شده است^۱ یکی از این دو غلط است یقیناً و آدم کلارك در ذیل عبارت سموئیل نوشت که در کتاب اخبار ایام سه سال واقع شده است نه هفت سال و همچنین در یونانیه در اینجا سه سال واقع گردیده است چنانچه در اخبار ایام واقع شده است و این عبارت صافه است بلاشک انتهى کلامه .

شاهد ششم :

جبعون و معکه

در آیه ۳۵ از باب نهم از کتاب اول از اخبار ایام در نسخه عبرانیه باین نحو تحریر گردیده است : و اسم خواهرش معکه^۲ بود انتهى .
 و صحیح آنکه لفظ زنت بدل خواهر و آدم کلارك گفت که در نسخه عبرانیه لفظ خواهر واقع گردیده است و در یونانیه و لاطینیه و سریانیه لفظ زن است و تمامی مترجمین این تراجم را متابعت نموده اند انتهى کلامه .
 و در اینموضع جمهور پروتستنت نسخه عبرانیه را ترك نموده اند و ترجمه های مذکوره را متابعت نموده اند پس تحریف در عبرانیه در نزد ایشان متعین است.

شاهد هفتم :

آغاز سلطنت احزیه

در آیه ۲ از باب بیست و دوم از کتاب دوم از اخبار ایام در نسخه عبرانیه باین نحو واقع گردیده است : و احزیه^۳ هنگام آغاز سلطنت نمودن چهل و دو ساله بود انتهى .
 و بی شبهه این غلط است یقیناً زیرا که پدرش یهورام در هنگام وفات چهل ساله

۱- پس جاد نزد داود آمده و پراگفت خداوند چنین می فرماید برای خود اختیار کن یا سه سال قحط شود...

۲- در نسخه های فارسی معکه را همسر یعوئیل می خوانند .

۳- وی اول پسر و جانشین آحاب هشتمین شهریار اسرائیل بود. قاموس کتاب مقدس.

بود اوهم بلافاصله بعد از فوت پدر بر سریر سلطنت جلوس نمود پس اگر این قول صحیح باشد لازم می‌آید که پسر از پدر دو سال بزرگتر باشد .

و در آیه ۲۶ از باب هشتم از کتاب دوم ملوک باین نحو مرقوم شده است : هنگام آغاز سلطنت احزیه بیست و دو ساله بود انتهی .

و آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل عبارت اخبار ایام گفت که در ترجمه سریانیه و عربیه بیست و دو سال واقع گردیده است و در بعضی نسخه‌های یونانیه بیست سال و غالب آنکه در عبرانیه در اصل عبارت بهمان طورها بوده است لیکن عبرانیین عدد را بحروف مینوشته‌اند پس میم در موضع کاف واقع گردیده است از غلط کاتب .

بعد گفته است عبارت سفر ملوک ثانی صحیح است و تطبیق فیما بین عبارتن امکان ندارد چگونه صحیح میشود عبارتی که از او ظاهر میشود که پسر از پدر بزرگتر است بدو سال انتهی کلامه .

و در مجلد اول از تفسیر هورن و همچنین در تفسیر هنیری و اسکات نیز اقرار نموده‌اند و گفته‌اند از غلط کاتبست .

شاهد هشتم :

تحریر در اخبار ایام

در آیه ۱۹ از باب ۲۸ از سفر دوم از اخبار ایام در نسخه عبرانیه باین نحو تسطیر گردیده است : ۱۹ زیرا خداوند یهوده را بسبب آحاز^۱ پادشاه اسرائیل ذلیل کرد انید الخ و لفظ اسرائیل غلط است یقیناً زیرا که آحاز پادشاه یهودا بود نه پادشاه اسرائیل .

و در نسخه یونانیه و لاطینیه لفظ یهودا واقع گردیده است پس عبرانیه محرفست .

۱- پسر یونام یازدهمین پادشاه یهود است .

شاهد نهم :

تحریر در زبور

در آیه ۴۰ از زبور ۴۰ باین نحو تحریر گردیده است: کوشهای مرا سوراخ کرد.
و پولس این جمله را نقل کرده است در رساله خود بعبرائیان در آیه ۵ از باب
دهم و باین نحو نوشته است: لیکن جسدی برای من آراستی پس احد عبارتین غلط
و محرفست یقیناً و علمای مسیحیه در این باب متحیرند پس جامعین تفسیر هنیری و اسکات
گفته اند این از غلط کاتب واقع گردیده است و یک کدام از دو مطلب صحیح است
پس جامعین تفسیر مذکور مقرر و معترف بوقوع تحریفند لیکن متحیر در نسبت اند
و نتوانستند معین کنند کدام یک محرف است .

و آدم کلارک در مجلد سیم از تفسیر خود در ذیل عبارت زبور گفت متن عبرانی
متداول محرف است انتهی . پس این مفسر نسبت تحریف را بعبارت زبور داده است.
و در تفسیر دوالی و رجردمینت عجب آنکه در ترجمه یونانیه و در آیه ۵
از باب دهم از کتاب مذکور بعبرائیان بدل فقره که در زبور است این فقره واقع گردیده
است لیکن جسدی برای من آراستی انتهی . پس این دو مفسر نسبت تحریف را
بعبارت انجیل داده اند .

شاهد دهم :

در آیه ۲۸ از زبور ۱۰۵ در عبارت عبرانیه باین نحو واقع گردیده است :
و بکلام او مخالفت نکردند و در یونانیه بکلام او مخالفت کردند انتهی . پس در
اول نفی و در ثانی اثبات است و احد عبارتین غلط است یقیناً و علمای مسیحیه در اینجا
نیز متحیرند .

و در تفسیر هنیری و اسکات باین نحو واقع گردیده است: بتحقیق مباحثه بطول
انجامیده است بجهت فرقی که فیما بین عبارتین واقع گردیده است و ظاهر آنکه
منشأ این اختلاف یا بزیادتی یک حرفست و یا بترك آن انتهی .

پس جامعین این تفسیر معترف بوقوع تحریرند لیکن عجز ایشان در تعیین تحریرست که آیا در عبرانیه يك حرف زیاد شده است یا از یونانیه کم .

شاهد یازدهم :

تحریر سموئیل دوم

در آیه ۹ از باب ۲۴ از کتاب سموئیل ثانی باین نحو عیان و بیان گشته است:
و یوآب^۱ تعداد سان دیده‌های قوم را بملك تسلیم نمود و تعداد اسرائیل هشتصد هزار نفر جنگی شمشیر بند بود و مردمان یهودا پانصد هزار نفر بودند .

و در آیه ۵ از باب ۲۱ از کتاب اول تاریخ ایام باین نحو تحریر گردیده است:
و یوآب جمیع شماره قوم را بدادود تسلیم نمود و شماره تمامی بنی اسرائیل هزار- هزار و یکصد هزار مرد شمشیر کش سواى شماره بنی یهودا که چهارصد و هفتاد هزار مرد شمشیر کش بود انتهى .

پس احد عبارتین در اینجا محرفست و آدم کلارك در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل عبارت سموئیل نوشت که صحت عبارتین امکان ندارد و تعیین صحیح مشکل است و اغلب آنکه در کتب تواریخ از عهد عتیق تحریفات کثیره واقع گردیده است و اجتهاد در تطبیق فیما بین عبارتین عبث است و بهتر آنکه در اول وهله تسلیم شود امریکه قدرت بر انکار او نیست و مصنفین عهد عتیق اگر چه صاحبان الهام بوده‌اند ولیکن ناقلین چنین نبوده‌اند انتهى کلامه .

پس این مفسر مقرر و معترف بوقوع تحریر است لیکن عجز او در تعیین است و اعتراف کرد که تحریر در کتب تواریخ بکثرة واقع شده است و انصاف داد و گفت طریق سالم آنستکه تحریر را تسلیم نمائیم از اول وهله .

۱- یوآب مردی بود شجاع و دلاور و نامجو و مقام سپهسالاری لشکر داود را بعهده داشت.
قاموس کتاب مقدس .

شاهد دوازدهم :

تحریف در کتاب داوران

مفسر هارسلی در صفحه ۱۹۱ از مجلد اول از تفسیر خود در ذیل آیه ۴ از کتاب قضاة نوشت : شبهه نیست در اینکه این آیه محرف است .

شاهد سیزدهم :

تحریف در سموئیل

در آیه ۸ از باب ۱۵ از سفر سموئیل ثانی لفظ آدم واقع گردیده است و بی شک و شبهه آن غلط است و صحیح لفظ ادوم است و آدم کلارك مفسر اولاً حکم کرده است باینکه غلطست یقیناً بعد گفته است اغلب این که از غلط کاتب باشد .

شاهد چهاردهم :

در آیه ۷ از کتاب مذکور و باب مسطور چنین واقع گردیده است : و بعد از انقضای چهل سال واقع شد که ایسالوم بملك گفت تمنا آنکه بروم نذر یکه بخداوند کرده ام در حبرون^۱ بجا آورم انتهی .

و لفظ چهل سال غلطست یقیناً و صحیح لفظ چهار سالست و آدم کلارك در مجلد دوم از تفسیر خود نوشت شبهه نیست در اینکه این عبارت محرفست . بعد گفته است اکثر علماء بر این رفته اند که لفظ چهل در موضع چهار واقع شده است از غلط کاتب انتهی .

شاهد پانزدهم :

آدم کلارك در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل آیه ۸ از باب ۲۳ از سفر سموئیل

۱- شهر یست قدیمی و یهودی نشین در جنوب اورشلیم و یکصد میلی ناصره و اکنون آنرا حبرون زاهره یا حبرون الخلیل نامند ، ایسالوم یگانه پسر حضرت داود ازمعکه دختر تلمنای بعد از کشتن برادر اعیانی خود امنون به جشور گریخت و سپس بحبرون آمد و ادعای پادشاهی نمود . تلخیص از قاموس کتاب مقدس ص ۶ و ۳۱۰-۳۱۱ .

ثانی نوشت که کنیکات گفت: در این آیه در متن عبرانی سه تحریف بزرگ واقع گردیده است انتهی پس در اینموضع سه تحریف بزرگ اقرار کرده است.

شاهد شانزدهم:

تحریف در تواریخ ایام

آیه ۶ از باب هفتم از کتاب اول از تواریخ ایام باین نحو مرقوم گشته است:
پسران بنیامین بلع و بکر و یدبعئیل سه نفر بودند.

و در باب هشتم از کتاب مذکور باین نحو مسطور گشته است: و بنیامین اول زادش بلع و دوم اشبیل و سیمی احرخ و چهارمی نوحاه و پنجمی را فاررا تولید نمود.

و در آیه ۲۱ از باب ۴۶ از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان گشته است:
نسخه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و پسران بنیامین بلع و بکر و اشبیل و کیرا و نعمان و ایحی و روش و میمنم و حپییم وارد انتهی.

پس در این عبارات سه اختلافست از دو جهت.

اول: در اسماء.

دوم: در عدد زیرا که از اول مفهوم و معلوم میشود که پسران بنیامین سه نفر بودند و از دوم معلوم میشود که پنج نفر بودند و از سیم مشخص میگردد که عدد ایشان ده نفر بوده است و چون عبارت اول و دوم از کتاب واحد بود لهذا در کلام يك مصنف تناقض لازم میآید و آن عزرا پیغمبر است علیه السلام و بی شك و شبهه احد عبارتین در نزد اهل کتاب صادق و باقی کاذب خواهند بود.

علمای اهل کتاب از یهود و نصاری در این باب مبهوت و متحیر و مضطربند و نسبت خطا را بعزرا علیه السلام داده اند و آدم کلارک مفسر در ذیل عبارت اول گفت از جهت عدم تمییز مصنف ابن الابن را در جای ابن نوشت و بالعکس و تطبیق در مثل این اختلافات غیر مفید است.

علمای یهود گویند عزرا علیه السلام که این سفر را نوشت علم نداشت باینکه بعضی از اینها پسرند یا پسر پسرند و گویند ایضاً اوراق نسبی که عزرا علیه السلام از آنها نقل کرد اکثر آنها ناقص بودند و لابد است از برای ما که امثال اینمعاملات را ترك نمائیم انتهى کلامه .

ای مطالعه کننده این کتاب که عاقل هستی با دقت اینموضع را ملاحظه کن و ببین که چگونه مضطر شده اند اهل کتاب کلاً و طراً خواه متابعان موسی باشند و خواه متابعان عیسی و ملجائی پیدا نکردند سوای اقرار به اینکه مکتوبات عزرا علیه السلام غلط است فرق و تمیز از برای او حاصل نشد فیما بین فرزندان و فرزندان فرزندان و من حیث لایشعر آنچه باید بنویسد نوشت و مفسر مسیحی چون از تطبیق مأیوس شد اولاً گفت و تطبیق در امثال این اختلافات غیر مفید است و ثانیاً گفت لابدیم که امثال اینمعاملات را ترك نمائیم .

تنبیه : که لابدیم از تحریر آن بدان ایدك الله تعالى فی الدارین که جمهور اهل کتاب گویند که سفر اول و دوم از تواریخ ایام از تصنیفات عزرا علیه السلام میباشد که باعانت حکمی و زکریا^۱ علیهما السلام این دو سفر را تصنیف نمود فعلیهدا این دو سفر از تصنیفات سه پیغمبر میباشد سه نفر پیغمبر اتفاق کردند این دو سفر را نوشتند .

و چون این را دانستی پس بدان :

تمامی کتب تواریخ شهادت میدهند باینکه حال کتب عهد عتیق قبل از حادثهٔ بخت نصر ابتر و اقطع و مخدوش و معیوب بود و بعد از حادثهٔ بخت نصر از برای کتب عهد عتیق نمائد مگر اسمی و اگر عزرا علیه السلام این کتب را در مرتبهٔ ثانیه تدوین نمیفرمود در زمان او نشانه از کتب عهد عتیق نبود تا چه برسد بازمنهٔ دیگر و این امر مسلم است در نزد اهل کتاب بهیچوجه منکری ندارد .

و ایضاً در سفریکه منسوب بعزرا علیه السلام است و فرقهٔ پروتستنت اگرچه

۱- این دو پیغمبر در باور قبی صفحه‌های ۳۲۵ و ۳۸۸ جزء اول معرفی شده‌اند .

این سفر را سماوی و الهامی میدانند لیکن مع ذلك الاعتقاد رتبه او کمتر از سایر کتب مورخین مسیحیت نمیباشد در نزد ایشان چنین واقع گردیده است که تورات سوخته شد و کسی آنرا نمیدانست .

و گفته شده است که عزرا آنچه در تورات است در مرتبه ثانیه جمع نمود باعانت روح القدس انتهى .

و کلیمنس اسکندریانوس گفت که کتب سماویه ضایع شد پس عزرا ملهم شد که آنها را مرتبه دیگر بنویسد انتهى .

و تروتولین گفته است که مشهور آنست که عزرا مجموع کتب را بعد از غارت بردن اهل بابل باورشلیم نوشت انتهى .

و تهبوفلکت گفته است که کتب مقدسه رأساً منعدم شد و عزرا علیه السلام آنها را ایجاد کرد مرتبه دیگر بالهام انتهى .

و جانملر کاتلک در صفحه ۱۱۵ از کتاب خود که در بلده دربی سنه ۱۸۴۳ مطبوع گردیده است چنین گفته است : اهل علم اتفاق دارند بر اینکه نسخه اصلیه تورات و هکذا نسخه سایر کتب عهد عتیق در دست لشگر بخت نصر ضایع شد و چون منقولات صحیحه آنها یعنی تورات و سایر کتب عهد عتیق بواسطه عزرا ظاهر شد ایضاً ضایع شد آن منقولات در حادثه انتیوکس انتهى کلامه بقدرالحاجه .
و چون این اقوال را دانستی پس بکلام مفسر مذکور برگشته و میگوئیم که از برای عاقل ازین تقریرات هفت امر ظاهر میشود .

امر اول : این تورات متداول الان که مستعمل متابعان موسی و عیسی علیهما السلام است همان توراتیکه بموسی علیه السلام الهام شد اولاً نیست و بعد از اینکه منعدم شد و عزرا علیه السلام ثانیاً بالهام نوشت ایضاً نیست یعنی این تورات نه تورات موسی است و نه توراتیست که عزرا علیه السلام تألیف نمود و اگر همان تورات موسی با خود عزرا بود بآن رجوع میکرد عزرا علیه السلام و مخالفت با تورات نمینمود و منقولات او مطابق بود با منقولات تورات و اعتماد باوراق ناقصه نمینمود که

تمیز از برای او از آن اوراق حاصل نشود فیما بین غلط و صحیح .
 و اگر گویند این همان تورات عزراست لیکن چون منقول بود از نسخه ناقصه
 که در حین تحریر بدست عزرا علیه السلام افتاد نتوانست فرق بگذارد فیما بین غلط
 و صحیح چنانچه در اینجا نتوانست فرق بگذارد در مابین اوراق ناقصه و ابن را
 در جای ابن الابن نوشت .

پس در جواب گوئیم بنابراین تقریر تورات محل اعتماد نخواهد بود اگر
 چه ناقل آن عزرا علیه السلام باشد در صورتیکه سه پیغمبر اعتماد باین تورات نکردند
 و اوراق ناقصه را بر آن مقدم داشتند چگونه ما میتوانیم اعتماد نمائیم و چگونه
 آنرا وسیله نجات از برای خود قرار بدهیم و حال آنکه خود مصنف از آن
 اعراض مینماید .

امر دوم : آنکه زمانیکه عزرا در این سفر بغلط و خطا واقع گردید و
 حال آنکه دو پیغمبر دیگر معین او بودند در تألیف این دو سفر پس صدور غلط و
 خطا در کتب دیگر بطریق اولی از او جایز خواهد بود بجهت عدم اعانت دو پیغمبر
 دیگر فعليهذا اگر کسی چیزی ازین کتب را منکر شود هیچ عیبی نخواهد داشت
 بخصوص زمانیکه آنچه مخالف بر همین قطعه و مصادم بیداهه باشد مثلاً انکار نماید
 آنچه زیرا که در باب نوزدهم از سفر تکوین واقع گردیده است که لوط علیه السلام
 با دختران خود زنا کرد نعوذ بالله و حامله شدند از زنا با پدر و دو پسر زائیدند که
 این دو ولد الزنا پدر مؤابین و عمانین میباشند و نسب داود و سلیمان و عیسی
 علیه السلام باین دو ولد الزنا از جهت دو مادر منتهی میشود چنانچه در فصل دوم از
 باب پنجم از همین کتاب مشروح و مفصل خواهد آمد انشاء الله .

و همچنین در باب بیست و یکم از سفر شموئیل اول واقع گردیده است که
 داود علیه السلام با زن اوریا زنا کرد و از زنا با داود ضعیفه حامله و شوهر او را
 بحیله کشت و در این ضعیفه تصرف نمود بعقد نکاح و این عقیقه صالحه مادر سلیمان

علیه السلام است علی قولهم^۱.

و كذلك آنچه در باب یازدهم از سفر ملوک اول مرقوم گردیده است که سلیمان علیه السلام در آخر عمر بترغیب زنهاى خود مرتد شد و عبادت صنم نمود و در مقابل بیت المقدس بناها از برای بتها بنا کرد و از نظر خدا افتاد^۲ و امثال این قصص و حکایات و مزخرفات که هرگز اینها را قبول نمیکنند اهل ایمان زیرا که مکذب این جفنگیاتست صریح برهان.

امر سیم: آنکه کتاب زمانیکه محرف شد لازم نیست که بتوجه پیغمبر بعد آن تحریف زایل بشود و اینکه خدا خبر بدهد که فلان موضع محرف است و عادت الهیه بر این امر جاری نشده است بنا بر اصول اهل کتاب و الا لازم بود که پیغمبران لاحق کتب محرفه پیغمبران سابق را تصحیح نمایند و حال آنکه تصحیح نکردند خودشانهم غلط نوشته اند چنانچه می بینیم.

امر چهارم: آنکه علمای پروتستنت در باب نبی و حواری ادعا مینمایند که انبیا و حواریین اگر چه در سایر امور قابل سهو و نسیان و ظهور معصیت میباشند لیکن ایشان معصومند در تبلیغ و تحریر پس هر چیز را که تبلیغ و یا تحریر نمودند مصون از خطا و سهو و نسیانست حقیر گوید ادعای ایشان اصلی و صحیحی ندارد بلکه غلط است یقیناً بنا بر کتابهای خودشان چگونگی این ادعا غلط نباشد و حال آنکه تحریر عزرا علیه السلام با وجود اعانت دو پیغمبر دیگر غلط و غیر مصون و محفوظ از خطاست چنانچه می بینی.

امر پنجم: آنکه پیغمبر ملهم نمیشود در بعضی اوقات در بعضی امور با وجود احتیاجش بالهام زیرا که عزرا علیه السلام ملهم نشد و حال آنکه محتاج بالهام بود در آن امر و غلط نوشت.

امر ششم: آنکه صدق ادعای اهل اسلام ظاهر شد که گفتند ما قبول نداریم

۱- جزء اول صفحه ۲۹.

۲- جزء اول صفحه ۳۰ - ۳۱.

که جمیع مندرجات این کتب الهامی و از جانب خدا باشد زیرا که صلاحیت ندارد که الهامی و از جانب خدا باشد و آن در این کتب یافت میشود بلاشبهه چنانچه سابقاً دانستی و لاحقاً نیز خواهی دانستی بعون الله تعالی .

امر هفتم : زمانیکه عزرا علیه السلام مصون و محفوظ نباشد از خطا در تحریر پس چگونه مرقس و لوقا صاحبان انجیل محفوظ و مصون از خطا خواهند بود در تحریر و حال آنکه حواری نیز نمیباشند و عزرا علیه السلام در نزد اهل کتاب نبی و صاحب الهام و دو نبی دیگر صاحبان الهام معین او بودند در تحریر .
و مرقس و لوقا نبی صاحب الهام نیستند بلکه در نزد مسلمین متی و یوحنا نیز ارباب الهام نیستند و کلام این چهار نفر مملو از اغلاط و اختلافات فاحشه میباشد پر واضح است که نسبت غلط را نمی شود بخدا داد . پس لابد باید گفت که ارباب اناجیل نبی و صاحب الهام نبودند لهذا در تحریر بغلط و خطا واقع گردیدند .

شاهد هفدهم :

آدم کلارك در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل آیه ۲۹ از باب هشتم از سفر اول از تواریخ ایام گفت که در این باب ازین آیه تا آیه ۳۸ و در باب نهم از آیه ۳۵ تا آیه ۴۴ اسماء مختلفه یافت میشود .

و علمای یهود گفته اند که عزرا علیه السلام دو کتابی پیدا کرد که این فقرات در آن یافت میشد با اختلاف در اسماء و تمیزی از برای او حاصل نشد که کدام بهتر است پس بهمان طور نقل نمود انتهی کلامه .

و از برای تو است که در اینجا بگوئی آنچه را که در پیش گفتی .

شاهد هجدهم :

در باب سیزدهم از سفر ثانی از تواریخ ایام در آیه ۳ در تعداد لشکر ایبا^۱

۱- پسر رحبعام پادشاه اول یهود است که در سال هجدهم از سلطنت یوربعام بر تخت نشست و در جنگ باوی به پیروزی شایانی نایل آمد و مدت حکومت وی سه سال بوده است . قاموس کتاب مقدس ص ۱۳ .

لفظ چهارصد هزار نفر واقع گردیده است و در تعداد لشگر یاربعام لفظ هشتصد هزار نفر واقع شده است .

و در آیه ۱۷ در تعداد مقتولین از لشگر یاربعام لفظ پانصد هزار تحریر گردیده است و چون این عدد نسبت باین ملوک مخالف قیاس بود لهذا تغییر دادند در اکثر ترجمه‌های نسخهای لاطینیة بچهل هزار در موضع اول و هشتاد هزار در موضع دوم و پنجاه هزار در موضع سیم و مفسرین باین تغییر راضی هستند .

و هورن در مجلد اول از تفسیر خود گفت اغلب آنکه عدد این نسخها یعنی نسخهای ترجمه لاطینیة صحیح است و آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود گفت معلوم میشود که عدد صغیر یعنی عدد واقع در نسخهای ترجمه لاطینیة در غایت صحت است و از برای ما بشمار استغاثه حاصل شد از وقوع تحریف در اعداد این کتب تواریخ انتهی کلامه .

و اینمفسر بعد از اعتراف بوقوع تحریف در اینموضع تصریح کرد بوقوع آن یعنی تحریف بنحو کثرت در اعداد .

شاهد نوزدهم :

در آیه ۹ از باب ۳۶ از کتاب دوم تواریخ ایام باین نحو عیان و بیان گشته است : یهو یا کین^۱ در آغاز سلطنتش هشت ساله بود انتهی و لفظ هشت ساله غلط و مخالف است با آیه ۸ از باب ۲۴ از کتاب دوم ملوک: یهو یا کین در آغاز سلطنتش هجده ساله بود .

و آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل عبارت سفر ملوک نوشت که در آیه ۹ از باب ۳۶ از کتاب دوم تواریخ ایام لفظ هشت واقع گردیده است

۱- پسر یهو یا قیم بود در ۱۸ سالگی بر تخت نشست و در همانسال بدست بخت نصر اسیر گشته و بیابیل برده شد و ۳۷ سال در اسیری بسربرد و در اواخر عمر مورد عطوفت اویل مردک قرار گرفت . قاموس کتاب مقدس ص ۹۸۷ .

و آن غلط است البته زیرا که سلطنت او سه ماه بود اسیراً بیابیل رفت و در مجلس زنهایش با او بودند و غالب آنکه هشت و نه ساله صاحب ازواج نمیباشد .
و ایضاً مشکل است که بمثل این صغیر گفته شود که آنچه در نظر خدا قبیح بود بجا آورد پس اینموضع از سفر محرف است .

شاهد بیستم :

تحریرف در زبور

در آیه ۱۷ از زبور بیست و یکم بنسب بعضی نسخ و یا در آیه ۱۶ از زبور بیست و دوم این جمله در نسخه عبرانیه واقع گردیده است: دو دست من مانند شیر است و مسیحیون از فرقه کانلک و پروتستنت در ترجمهای خودشان اینجمله را باین نحو نقل مینمایند دستها و پاهایم را سوراخ کردند پس مسیحیون اتفاق کردند بر تحریرف عبرانیه و علت این تحریرف آنست که این جمله مصداق مسیح باشد یعنی بدارش کشیدند و دستها و پاهایش را سوراخ کردند پس اضطراراً تحریرف نمودند .

شاهد بیست و یکم :

تحریرف در اشعیا

آدم کلارك در مجلد چهارم از تفسیر خود در ذیل آیه دوم از باب ۶۴ از کتاب اشعیا چنین نوشت: متن عبرانی در اینجا بسیار محرف است و صحیح آنست که چنین باشد چنانچه شمع از آتش آب می شود .

شاهد بیست و دوم :

آیه ۴ از باب مذکور چنین مسطور گشته است: زیرا که از ایام قدیم نشنیده اند و بگوش نرسید و سوای تو ای خدا چشم آنچه که بمنتظرانت بجا خواهی آورد ندیده است .

و پولس این آیه را در آیه ۹ از باب دوم از رساله اول خود باهل قرنتس چنین نقل کرده است: بلکه چنانکه مکتوبست چیزهای را که چشم ندیده و گوش نشنیده و بخاطر انسان خطور نکرده یعنی آنچه خدا برای محبین خود مهیا فرموده الخ. فرق بسیار است مابین منقول و منقول عنه يك کدام محرف است بی شبهه و در تفسیر هنیری و اسکات چنین مرقوم گردیده است: رأی حسن آنستکه متن عبرانی محرف باشد انتهى.

و آدم کلارك در ذیل عبارت اشعيا عليه السلام اقوال بسیاری نقل کرده است اولاً، و آنها را رد و جرح نموده است پس از آن گفته است من متحیریم چکنم در این مشکلات غیر از اینکه یکی از دو امر را پیش ناظر بگذارم یا اینکه اعتقاد نماید باینکه جماعت یهود این موضع را در متن عبرانی و ترجمه یونانی بتحریر عمده محرف نموده اند چنانچه مظنون بظن قوی در موضع دیگر که منقولست در عهد جدید از عهد عتیق نظر کنید بکتاب اووین از فصل ششم تا نهم در حق ترجمه یونانیه و یا اینکه اعتقاد نماید که پولس از این کتاب نقل نکرده است بلکه نقل کرده است از کتاب و یا دو کتاب از کتب مجعوله یعنی معراج اشعيا و مشاهدات ایلیا که این فقره در آن دو کتاب یافت شده است و مظنون بعضی آنکه حواری از کتب مجعوله نقل کرده است و لعل مردم احتمال اول را بسهولت قبول نکنند پس تنبیه مینمایم ناظرین را به تنبیه بلیغی بدرستی که جبروم احتمال دوم را بدتر از الحاد شمرده است انتهى کلامه.

شاهد بیست و سیم تا بیست و هشتم:

تحریر در کتاب پادشاهان

هورن مفسر محقق در مجلد دوم از تفسیر خود نوشت: معلوم میشود که متن

عبری در فقرات مفصلة الذیل محرفست.

اول: آیه ۱ از باب سیم از کتاب ملاکی.

دوم : آیه ۲ از باب پنجم از کتاب میگاه .
 سیم : آیه ۸ تا آیه ۱۱ از زبور شانزدهم .
 چهارم : آیه ۱۱ و ۱۲ از باب نهم از کتاب عاموص .
 پنجم : از آیه ۶ تا آیه ۸ از زبور چهلم .
 ششم : آیه ۴ از زبور دهم بعد از صدم یعنی زبور یکصد و دهم انتهی کلامه .
 پس مفسر محقق مسیحی اقرار بتحریر نموده است در این مواضع در آیات
 نه در کلمات و علت اقرار این مفسر بتحریر آنکه موضع اول را متی نقل کرده است
 در آیه ۱۰ از باب یازدهم از انجیل خود و نقل متی مخالف است با کلام ملاکی
 در متن عبرانی و تراجمه قدیمه بدو وجه :

وجه اول : آنکه لفظ پیش روی تو در این جمله اینک من رسول خود را
 پیش روی تو می فرستم این جمله زاید است در منقول متی و در کلام ملاکی یافت
 نمی شود .

وجه دوم : آنکه در نقل متی واقع گردیده است تا راه را پیش تو مهیا سازد
 و در کلام ملاکی و در برابرم راه را آماده خواهد ساخت .
 و هورن در حاشیه نوشت که سبب مخالفت را سهولت نمیشود بیان کرد
 غیر از اینکه گوئیم که نسخه قدیمه در آن تحریر واقع شده است انتهی کلامه .
 و موضع ثانی را نیز متی نقل کرده است در آیه ۶ از باب دوم از انجیل خود
 و فیما بین منقول و منقول عنه مخالفت واقع گردیده است .

و کلمات میگاه در آیه ۲ از باب پنجم بنا بر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو
 رقم گشته است : و تو ای بیت لحم افرا ته اگر چه در میان هزاره های یهودا کوچکی
 لیکن از برایم شخصی که در اسرائیل سلطنت خواهد نمود که خروجهایش از قدیم
 و از ایام پیشین بوده است از تو بیرون خواهد آمد .

ومتی آیه مذکوره را در آیه ۶ از باب دوم از انجیل خود بنا بر فارسیه مطبوعه
 سنه ۱۸۸۷ باین نحو نقل نموده است : و تو ای بیت لحم در زمین یهودا از سایر

سرداران یهود هرگز کوچک تر نیستی زیرا که از تو پیشوائی بظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت نماید انتهی .

با وجود اصلاح اهل تثلیث در ترجمهای فارسیه باز مخالفت باقی است .
و موضع ثالث را لوقا نقل کرده است در آیه ۲۵ تا ۲۸ از کتاب اعمال رسولان و فیما بین منقول و منقول عنه مخالفت واقع گردیده است .

و موضع چهارم را نیز لوقا نقل کرده است در آیه ۱۶ و ۱۷ از باب پانزدهم از کتاب اعمال رسولان و فیما بین ایشان مخالفت میباشد و موضع پنجم را پولس نقل کرده است در آیه ۵ تا ۷ در رساله خود به عبرانیان و فیما بین ایشان مخالفت است .
و اما حال موضع ششم درست از برای حقیر واضح نشده است لیکن هورن چون از محققین معتبر ایشان است پس اقرار او بر ایشان حجت است .

شاهد بیست و نهم :

سفر خروج

در آیه ۸ از باب بیست و یکم از کتاب خروج در اصل متن عبرانی در مسئله جاریه نفی واقع گردیده است و در عبارت حاشیه اثبات یافت می شود .

شاهد سی ام :

سفر لاویان

در آیه ۲۱ از باب یازدهم از کتاب احبار یعنی سفر لیویان در حکم طیوری که بر روی زمین راه می روند در متن عبرانی نفی یافت میشود و در عبارت حاشیه اثبات .

شاهد سی و یکم :

در آیه ۳۰ از باب بیست و پنجم از کتاب احبار در حکم بیت در متن نفی است و در حاشیه اثبات و علمای پروتستنت در مواضع ثلثه در ترجمهای خود عبارت حاشیه را که اثباتست اختیار کرده اند و اصل متن را ترك نموده اند پس اصل در این مواضع

در نزد ایشان محرف است و از وقوع تحریف در متن احکام ثلثه مندرجه در آن مشتبه شده است .

پس از روی جزم هم معلوم نمی شود که صحیح حکمی است که افاده نفی می کند و یا حکمی است که افاده اثبات مینماید .

پس از این تقریرات بطلان ادعای متابعان مسیح واضح و آشکار گردید که ادعا مینمایند که حکمی از احکام سماویه به سبب وقوع تحریف در کتب فوت نگردیده است .

شاهد سی و دوم :

اعمال رسولان

در آیه ۲۸ از باب بیستم از کتاب اعمال باین نحو تحریر گردیده است :
فرمود تا کلیساهای خدا را رعایت کنید که آنرا بخون خود خریده است انتهى .
کریباخ گفت لفظ خدا غلط است و صحیح لفظ رب است پس لفظ خدا در نزد او محرف است .

شاهد سی و سیم :

رساله پولس به تیموتاؤس

در آیه ۱۶ از باب سیم از رساله اول پولس به تیموتاؤس مرقومست که خدا در جسد ظاهر شد انتهى .

کریباخ گفت لفظ خدا غلط است و صحیح ضمیر غایبست یعنی باین نحو گفته شود که او در جسد ظاهر شد .

شاهد سی و چهارم :

مکاشفات یوحنا

در آیه ۱۳ از باب هشتم از مکاشفات یوحنا باین نحو تحریر گردیده است :

و دیدم و شنیدم فرشته را که در وسط آسمان می برد الخ .
 کریباخ و شولز گفته اند که لفظ فرشته غلط است و صحیح لفظ عقابست .

شاهد سی و پنجم :

رسالة پولس بافسیان

در آیه ۲۱ از باب پنجم از رسالة پولس باهل افسیس باین نحو رقم شده است:
 همدیگر را در خداترسی اطاعت کنید. کریباخ و شولز گفته اند که لفظ خدا غلط است
 و صحیح لفظ مسیح است انتهى .

از شواهد مبحث اول از خوف تطویل بهمین قدرها اکتفا نمودیم .

مبحث دوم تحریرف بز یادت

تحریرف توراة

ودر این مبحث نیز طلباً للاختصار بذکرو بیان چهل و پنج شاهد اکتفا مینمائیم.

شاهد اول :

بدآنکه هشت کتاب از کتب عهدعتیق مشکوک و غیر مقبول بود در نزد مسیحیین

تا سیصد و بیست و چهار سال از میلاد و اسامی آن کتب ازین قرار است .

اول : کتاب استیر .

دوم : کتاب باروخ .

سیم : کتاب طوییا .

چهارم : کتاب یهودیت .

پنجم : کتاب وزدم .

ششم : کتاب ایکلیزیاستکس .

ہفتم : کتاب اول مقابین .

ہشتم : کتاب دوم مقابین .

در سنہ ۳۲۵ از سالہای مسیحیت مجلسی منعقد شد بحکم پادشاہ قسطنطین در بلدہ نائس تا مشاورہ و تحقیق نمایند در باب کتب مشکو کہ پس بعد از مشاورت و تحقیق علمای مجلس حکم کردند کہ کتاب یہودیت واجب التسلیم است و ہفت کتاب دیگر بحالت اولیہ خود مشکوک ماند و این امر ظاہر میشود از مقدمہ کہ جیروم بر این کتاب نوشتہ است و بعد از آن مجلس لودیسیا در سنہ ۳۶۴ منعقد گردید پس علمای این مجلس حکم علمای مجلس اول را تسلیم کردند در باب کتاب یہودیت و علاوہ کردند بر آن کتاب از کتب مذکورہ مشکو کہ کتاب استیر را و مؤکد کردند حکم خودشانرا بر سائلہ عامہ و شش کتاب دیگر باز مشکوک فیہ ماند .

پس از آن مجلس کارتھیج در سنہ ۳۹۷ منعقد گردید و اہل این مجلس یکصد و بیست و ہفت نفر عالم بودند از علمای مشہورین ایشان از آن جملہ فاضل مشہور مقبول در نزد ایشان آکستائن بود پس این یکصد و بیست و ہفت نفر عالم حکم دو مجلس اول را قبول کردند و شش کتاب دیگر را نیز قبول کردند لیکن ایشان کتاب باروخ را بمنزلہ جزوی از کتاب ارمیا قرار دادند زیرا کہ باروخ بمنزلہ نایب ارمیا علیہ السلام بودہ است .

از اینجہت اسم کتاب باروخرا علاحدہ در اسماء کتب ننوشتہ اند .

پس از آن سہ مجلس دیگر منعقد گردید یعنی مجلس ترلو و مجلس فلونرلس و مجلس ترنت و علمای این سہ مجلس احکام مجالس سہ گانہ سابقہ را تسلیم و قبول نمودند و بعد از انعقاد این شش مجلس کتب مشکو کہ مذکورہ مسلم شد فیما بین جمہور مسیحین .

تا ہزار و دو بیست سال حال بدینمنوال بود کتب مشکو کہ را الہامی دانستہ و بمضمون آنها در ظرف مدت مسطورہ عمل مینمودند پس از ہزار و دو بیست سال

از میلاد فرقه پروتستنت ظاهر شده و حکم اسلاف خود را رد نمودند در باب کتاب باروخ و کتاب طوییا و کتاب یهودیت و کتاب وزدم و کتاب ایکلیزیاستکس و کتاب مقابین اول و دوم و گفتند این کتب مسلم و الهامی نیستند بلکه واجب‌الردند .

و ایضاً رد کردند حکم اسلاف خود را در جزوی از کتاب استیر و تسلیم کردند در جزو دیگر زیرا که این کتاب شانزده باب بود پس قبول کردند نه باب اول را و سه آیه از باب دهم و رد کردند شش آیه را از باب دهم با شش باب دیگر و در این رد متمسک بوجوهی گردیدند از آنجمله یوسی بیس مورخ تصریح کرده است در باب ۲۲ از کتاب چهارم خود که این کتب محرفند بخصوص کتاب دوم مقابین و از آن جمله یهود بالهامی بودن این کتب معتقد نیستند پس ایشان هم تبعاً للیهود رد کرده‌اند .

کلیسای روم که تابعینش تا کنون ایضاً اکثر از فرقه پروتستنت میباشند این کتب را تا بحال تسلیم مینمایند و معتقد ایشان در باب این کتب آنکه آنها الهامی و واجب‌التسلیمند و این کتابها داخل هستند در ترجمهای لاطینیه ایشان و مسلم و معتبر است در نزد ایشان در غایت اعتبار و مبنای دین و دیانت ایشان همان ترجمه لاطینیه است .

پس زمانیکه این مطالب را ادراک نمودی گوئیم: کدام تحریفی است بزیادت که ازید باشد از این در نزد فرقه پروتستنت و جماعت یهود کتابهاییکه غیر مقبول بود تا سیصد و بیست و چهار سال و محرف و غیر الهامی و مجعول بود اسلاف مسیحین در مجالس متعدده واجب‌التسلیم دانسته و آنها را در کتب الهامیه داخل نمودند و الوف‌الوف از علمای ایشان بر حقیقت و الهامیت آن کتابها اجماع کرده و بمضمون آنها عمل نمودند و کلیسای رومیه تا اینزمان اصرار دارند بر الهامی بودن آن کتب .

ازین تقریرات ظاهر و روشن گردید که اعتبار باجماع اسلاف مسیحین نمیباشد و این اجماع دلیل ضعیفی هم نیست بر مخالف فضلماً از اینکه قوی باشد .

و چنانچه اجماع نمودند اسلاف بر حقیقت و حقانیت این کتابهای محرفه غیر الهامیه جایز است که اجماع ایشان بر حقیقت و حقانیت این اناجیل و رسائل موجوده الآن از همین قبیل باشد یعنی اینها هم محرف و غیر الهامی باشند مانند کتابهای اول. از کجا بدانیم که اجماع اول باطل و ثانوی صحیح است؟ فارق چیست و کیست، در این میان؟! آیا نمی بینی که این اسلاف اجماع و اتفاق داشتند بر صحت نسخه یونانیه و معتقد بودند بتحریرف نسخه عبرانیه و میگفتند که جماعت یهود در سال یکصدوسی بعد از میلاد مسیح نسخه عبرانیه را تحریرف کردند؟! چنانچه در شاهد دوم از مبحث اول گذشت و کلیسای یونانیه و کذا کنایس مشرقیه تا بحال نیز اجماع و اتفاق دارند بر صحت نسخه یونانیه و عبرانیه را محرف میدانند و اعتقاد ایشان مانند اعتقاد اسلاف است.

و جمهور علمای پروتستنت اثبات کرده اند که اجماع اسلاف و همچنین اخلافی که اقتدا بآنها نموده اند غلط و اجماع بر باطل است و مسئله را منعکس نمودند و گفته اند عبرانیه صحیح و یونانیه محرف است بصد اسلاف.

و همچنین کلیسای روم اجماع و اتفاق دارند بر صحت ترجمه لاطینیه و علمای پروتستنت ثابت کرده اند که آن محرف است بلکه هیچ ترجمه مانند آن تحریرف نشده است.

و هورن در مجلد چهارم از تفسیر خود از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۲۲ در صفحه ۴۶۳ نوشت که تحریفات و الحاقات کثیره در این ترجمه یعنی ترجمه لاطینیه از قرن پنجم تا قرن پانزدهم واقع گردیده است بعد در صفحه ۴۶۷ نوشت لابد باید این امر در قلب تو باشد که هیچ ترجمه از ترجمهها مانند لاطینیه محرف نگردیده است ناقلین آن بدون مبالات بعضی فقرات از کتاب عهد جدید را در کتاب آخر داخل کردند و همچنین عبارات حاشیه را داخل متن کردند انتهى.

پس زمانیکه فعل ایشان بالنسبه بترجمه مقبوله متداوله این باشد پس چگونه میشود از ایشان امیدوار گردید که متن اصلی را تحریرف نکرده اند و حال آنکه

متن در میان ایشان مانند آن ترجمه متداول نبود یقیناً بلکه اظهار آنستکه کسی که مبادرت نماید بتحریر ترجمه البته متن را هم تحریف خواهد کرد تا فعل قبیح او در نزد مردم مسطور بماند .

و عجب است از فرقه پروتستنت زمانیکه ایشان این کتابها را انکار کردند جزوی از کتاب استیر را چرا باقی گذاشتند؟ و چرا تمامی این کتاب را انکار ننمودند؟ زیرا که از اول تا آخر این کتاب اسمی از اسماء الله در او پیدا نمی شود تا چه برسد به بیان صفات و احکام الهی و حال مصنفش هم معلوم نیست و شارحین عهد عتیق نسبت این کتاب را بشخص واحد نمی دهند بر سبیل جزم و دلیل بلکه بظن و تخمین و رجماً بالغیب علی العمیا این کتاب را منتسب مینمایند .

بعضی از ایشان نسبت این کتاب را بعلمای معبد میدهند که از زمان عزرا علیه السلام تا زمان سیمن بوده اند .

و فلول یهودی نسبت آنرا بیهو کین بن یسوع میدهد که بعد از خلاصی بنی اسرائیل از بابل آمد .

و آکستائن از مسیحیین نسبت این کتاب را بعزرا علیه السلام میدهد .

و بعضی بمردکی یهودی منتسب مینمایند و بعضی باو و استیر خانم منتسبش میکنند .

و در صفحه ۳۴۷ از مجلد دوم از کاتلک هرلد: که فاضل میتو اسم این کتاب را در ذیل اسماء کتب مسلمه نوشته است چنانچه یوسی بیس تصریح کرده است در تاریخ کلیسیا در باب ۲۶ از کتاب چهارم و ضبط نموده است کرینازین زن در اشعار اسماء کتب صحیحه و اسم این کتاب را نوشته است و ایم در لؤکیس شبهه خود را اظهار کرده است بر این کتاب در اشعار خود که آنها را بسوی سلویو کس نوشت و اتهانی سیش در مکتوب سی ونهم خود این کتاب را رد و تقبیح کرده است .

شاهد دوم :

از سفر پیدایش

آیه ۳۱ از باب سی و ششم از سفر تکوین باین نحو رقم یافته است: و ملو کی که در زمین ادوم سلطنت نمودند قبل از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت نماید اینان بودند انتهی .

امکان ندارد که این آیه از کلام موسی علیه السلام باشد زیرا که مدلول آیه آنست که متکلم بآن بعد از زمان برپاشدن سلطنت بنی اسرائیل است و اول سلاطین ایشان شاول بوده است و او سیصد و پنجاه و شش سال بعد از موسی علیه السلام بود .

و آدم کلارك در مجلد اول از تفسیر خود در ذیل این آیه نوشت که غالب ظن من آنکه موسی علیه السلام این آیه را نوشت و آیاتی که بعد از این آیه است تا آیه ۳۹ بلکه این آیات آیات باب اول از سفر اول از تواریخ ایام است و من بظن قوی قریب بیقین ظن می‌نمایم که این آیات مکتوب بود بر حاشیه نسخه صحیحه از تورات پس ناقل گمان کرد که اینها جزو متن است پس داخل متن نمود انتهی کلامه .

پس این مفسر بالحاق نه آیه اقرار و اعتراف می‌نماید بنا بر اقرار این مفسر کتابهای ایشان قابل تحریف بوده است زیرا که این نه آیه با نبودن آن از تورات داخل آن گردیده در جمیع نسخهای تورات شایع گشتند .

شاهد سیم : از تورات تثنیه

آیه ۱۴ از باب سیم از تورات مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است : یائیر پسر منسه تمامی سرحد ارکوب را تا بحدود کشوری و معکائی گرفته آنها را باسم خود باشان حوت یائیر^۱ مسمی کرد تا امروز انتهی .

۱- یائیر پهلوانی بود و در زمان حضرت موسی علیه السلام زندگی می کرد پدرش از سبط یهودا و مادرش از سبط منسی بودند یائیر نوّه ماکیر بن منسی است که او را پسر منسی خوانند. یائیر ۲۳ شهر از چوب و ۶۰ شهر جلباد و باشان را گرفت و آنها را باشان حوت یائیر «دهات یائیر» خوانند. قاموس کتاب مقدس ص ۹۳۷ .

و این آیه نیز امکان ندارد که از کلام موسی علیه السلام باشد زیرا که متکلم باین آیه لابد باید متأخر باشد از زمان یائیر بتأخر کثیر بدلیل قول او تا امروز زیرا امثال این لفظ مستعمل نمیشود مگر در زمان بعد بنا بر تحقیق محققین از علمای ایشان. عنقریب خواهی دانست که فاضل مشهور ایشان هورن در بیان این دو فقره که ما آنها را در شاهد دوم وسوم نقل نمودیم در مجلد اول از تفسیر خود نوشت که این دو فقره امکان ندارد که از کلام موسی علیه السلام باشد زیرا که فقره اول دلالت دارد بر اینکه مصنف این کتاب بعد از زمان برپاشدن سلطنت بنی اسرائیل بوده و فقره دوم دلالت دارد که مصنف کتاب بعد از زمان اقامت یهود در فلسطین بوده است لیکن اگر این دو فقره را الحاقی فرض نمائیم خللی در حقیقت کتب متطرق نمیشود و هر کس بنظر دقیق نظر نماید میداند که این دو فقره فقط بلافاصله نیستند بلکه سنگینی دارند بر متن کتاب بخصوص فقره دوم زیرا که مصنف کتاب موسی باشد و یا غیر او لفظ تا امروز را نمیگوید.

پس اغلب اینکه در کتاب بهمین قدر بوده است یائیر پسر منسه تمامی سرحد ارکوب را تا حدود کشوری و معکائی گرفته آنها را با اسم خود باشان حوت یائیر مسمی کرد و بعد از قرونی این لفظ را در حاشیه زیاد کردند تا معلوم شود اسمی که یائیر بآن مسمی نموده است تا امروز همان اسم را دارد پس آن عبارت از حاشیه منتقل به متن شد در نسخه دیگر و هر کسی در این شکی داشته باشد نسخهای یونانی را ملاحظه کند خواهد دید ملحقاتی که در بعضی نسخها یافت میشود در نسخهای دیگر در حاشیه نوشته شده است انتهی کلامه.

پس مفسر مذکور اقرار و اعتراف نمود که امکان ندارد این دو فقره از کلام موسی علیه السلام باشند و قول او اغلب الخ دلالت دارد بر اینکه سندی در نزد او نیست سوای گمان و گذشته از همه اینها قول او دلالت دارد بر اینکه این کتاب بعد از گذشتن چند قرن از تألیف قابل تحریف محرفین بوده است زیرا که این لفظ بموجب اقرار مفسر بعد از چند قرن علاوه شده است و معهذا جزوی از کتاب شده و در جمیع

نسخهای متأخره شایع گردیده است .

و قول او هرگاه این دو آیه را الحاقی فرض نمائیم خللی در حقیقت کتب متطرق نمیشود دلالت میکند بر تعصب مفسر و این ظاهر است و جامعین تفسیر هنیری و اسکات گفته اند : در ذیل فقره دوم جمله اخیره الحاقی است کسی بعد از موسی علیه السلام الحاق کرده است و اگر ترك شود فسادی در مضمون واقع نخواهد گردید .
انتهی کلامه .

مصنف گوید : تحقیق جمله اخیره لغو است زیرا که تمامی فقره دوم امکان ندارد که از کلام موسی علیه السلام باشد چنانچه هورن اعتراف نمود .
فائده : در فقره دوم چیز دیگر ماند و لابدیم از اظهار آن و آن اینست که یائیر پسر منسه نیست بلکه پسر سکوبست چنانچه در آیه ۲۲ از باب دوم از کتاب اول تواریخ ایام^۱ مرقوم گردیده است .

شاهد چهارم :

از سفر اعداد

آیه ۴۱ از باب سی و دوم از سفر اعداد باین نحو مرقوم گردیده است : و یائیر پسر منسه رفته قصبه‌های ایشانرا بتصرف آورد و آنها را حوت یائیر نامید .
حال این آیه مانند حال آیه تورات مثنی است که در شاهد سیم گذشت و درد کشنیزی بیل (کتابیکه لغت کتب عهد عتیق و جدید را در آن تفسیر مینمایند و در آمریکا چاپ شده است) که کالمنت بتألیف او شروع کرده است و زابت و تیلر آنرا تکمیل کردند باین نحو مرقوم گردیده است : بعضی جمله‌هاییکه در کتاب موسی یافت میشود بالصر احة دلالت دارد که آنها از کلام موسی نیست مانند آیه ۴۰ از باب سی و دوم از سفر اعداد و آیه ۱۴ از باب سیم از تورات مثنی و همچنین بعضی عبارات این کتاب موافق محاورات موسی نیستند و جزماً نمیتوانیم بگوئیم که چه

۱- و سجوی (سکوب) یائیر را آورد .

کسی این جملهها و عبارتها را ملحق نموده است لیکن بظن غالب میگوئیم که عزرای نبی آنها را ملحق نموده است چنانچه خبر میدهد ازین الحاق باب ۹ و ۱۰ از کتاب عزرا و باب ۸ از کتاب نحمیا انتهى .

پس این علما یقین دارند که بعضی جمل و عبارات در تورات موسی یافت میشود که از کلام آنجناب نمیباشند لیکن نتوانستند اسم ملحق را معین نمایند بلکه بر سبیل ظن نسبت الحاق را بعزرا علیه السلام دادند و این ظن هم چیزی نیست و از ابواب مذکوره ظاهر نمیشود که عزرا علیه السلام چیزی را بتورات الحاق کرده باشد زیرا که از باب کتاب عزرا مفهوم میشود که عزرا علیه السلام تأسف نمود بر افعال صادره از بنی اسرائیل و اعتراف نمود بگناه و از باب کتاب نحمیا معلوم میشود که تورات را عزرا برایشان خواند .

فائدة : آیه ۴۰ از باب سی و دوم از سفر اعداد که صاحبان دکشنیزی بیبل نقل نموده اند همان آیه ۴۱ است که ما در این شاهد نقل نمودیم و اختلاف بحسب تراجم میباشد زیرا که ما از ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ نقل نمودیم و ایشان از ترجمهای انگلیزیه و غیره نقل نموده اند .

شاهد و حجم :
از سفر پیدایش

در آیه ۱۴ از باب بیست و دوم از سفر تکوین باین نحو رقم گردیده است:
و ابراهیم اسم آن مکانرا یهواه ابراه گذاشت که تا امروزش هم چنین میخوانند و در کوه خداوند نمایانست انتهى .

۱- دشتی است که از بحر لوط تا خلیج عقبه ممتد است و از شرق بدشت عربستان و از غرب به عربیه محدود است بلندترین قله آن کوه هور است که آنرا بنی هارون نیز گویند و ۴۸۰۰ قدم از سطح دریا بلندی دارد. و در قدیمترین زمانها حوریان در آن سرزمین مسکن داشتند و بنی عصر آنان را پراکنده کردند و خود در جای آنان مسکن گزیدند . قاموس کتاب مقدس ص ۲۳۵ و ۴۷۷ .

و بر این کوه اطلاق کوه خداوند نشد مگر بعد از بنای هیکل که سلیمان علیه السلام چهارصد و پنجاه سال بعد از موت موسی علیه السلام بنا کرد پس آدم کلارک در دیباچه کتاب عزرا علیه السلام حکم کرده است که اینجمله الحاقیست و بعد گفته است این اسم بر اینکوه اطلاق نشد مگر بعد از بنای هیکل انتهی .

شاهد ششم :

از سفر تثنيه

آیه ۱۲ از باب دوم از تورات مثنی باین نحو رقم گردیده است : و درایم پیشین حوریان در سیعیر^۱ سکونت داشتند اما بنی عیسو ایشانرا اخراج نمودند و ایشان را از حضور خود نابود ساخته در جای ایشان ساکن شدند بنوعیکه بنی اسرائیل زمین موروثی خودشانرا که خدا بایشان داد عمل نمودند انتهی .
پس آدم کلارک در دیباچه کتاب عزرا حکم کرده است که این آیه از ملحقاست و این قول را بنوعی که بنی اسرائیل زمین موروثی خودشانرا تا آخر دلیل الحاق قرار داده است .

شاهد هفتم :

آیه ۱۱ از باب سیم از تورات مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است : زیرا که عوك یعنی عوج ملك باشان^۲ از بقیه بلند قدان بتنهائی باقی بود اینك بستر وی که بستر آهنین است آیا در ربث بنی عمون نیست که طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع به پیمایش ذراع آدمی انتهی .

۱- کوهی است در نزدیکی اورشلیم ، بقعده مسیحیان حضرت ابراهیم از سوی خدا مأمور

گشت که فرزند خود را در آنجا قربانی کند . قاموس کتاب مقدس .

۲- عوك یا عوج - شهریار باشان و از اولاد رفائیلان بود . که در قامت و باس و هیبت در

کمال شجاعت بود . قاموس کتاب مقدس .

و آدم کلارک در دیباچه تفسیر کتاب عزرا گفته است که محاورت بخصوص عبارت اخیره دلالت دارد بر اینکه این آیه بعد از موت این سلطان بمدت طویل نوشته شده است و موسی علیه السلام آنرا نوشت .

شاهد هشتم :

از سفر اعداد

آیه ۳ از باب بیست و یکم از سفر اعداد باین نحو تفسیر یافته است: پس خداوند دعای اسرائیل را اجابت نمود و کنعانیانرا تسلیم نمود و ایشان و شهرهای ایشانرا بالکلی خراب نمودند و آن مکان را حرما^۱ نام نهادند انتهی .
و آدم کلارک در مجلد اول از تفسیر خود در صفحه ۶۹۷ نوشت که من میدانم این آیه الحاق شده است بعد از وفات یوشع علیه السلام زیرا که جمیع کنعانیین در عهد موسی علیه السلام هالك نشدند بلکه بعد از وفات آن بزرگوار .

شاهد نهم :

از سفر خروج

آیه ۳۵ از باب شانزدهم از سفر خروج باین نحو مسطور گردیده است : و بنی اسرائیل من^۲ را چهل سال تا رسیدن ایشان بزمین مأمور خوردند یعنی من را تا رسیدن ایشان بحدود ولایت کنعان خوردند .

پس این آیه از کلام موسی علیه السلام نیست زیرا که الله جل شأنه من را

۱- شهری بود در جنوب کنعان که آنرا صفاة می خواندند، و بعضی ها گویند این شهر در ۴۰ مایلی بئر شبع قرار داشت و در يك موقعیت این شهر را در ۲۰ مایلی چشمه قاش می نویسند که آثار کنیسه ها و برجها و حوضها و کوچها هنوز هم باقی است. قاموس کتاب مقدس ص ۳۱۶.

۲- من ترنجبینی بود که بر بنی اسرائیل نازل شد. شرح آنرا در پاورقی صفحه ۵۴-۵۵ جزء اول آورده ایم .

منع نفرمود از بنی اسرائیل مادام الحیوة موسی علیه السلام و تا موسی زنده بود بنی اسرائیل داخل ارض کنعان نگردیدند .

و آدم کلارک درمجلد اول از تفسیر خود در صفحه ۲۹۹ نوشت که مردم گمان کردند ازین آیه که سفر خروج بعد از منع کردن خدا من را از بنی اسرائیل نوشته شده است لیکن ممکن است که عزرا علیه السلام این الفاظ را ملحق نموده باشد انتهی کلامه .

مؤلف این کتاب گوید : که ظن مردم ظن صحیح است و احتمال مفسر احتمال مجرد و خالی از دلیل است و در مثل اینموضع قبول نیست و صحیح در این باب اینکه پنج کتابی که منسوب به موسی علیه السلام است از تصنیفات آن جناب نمی باشد چنانچه این امر را با براهین قاطعه و ادله ساطعه در باب اول بدرجۀ ثبوت رسانیدیم بطوریکه از برای ارباب انصاف که خالی باشند از اعتساف هیچ شکمی و شبهه باقی نمیماند .

شاهد دهم :

از سفر اعداد

آیه ۱۴ از باب بیست و یکم از سفر اعداد باین نحو مرقوم گردیده است :
ازین سبب در کتاب حروب خداوند ذکر میشود که واهیب در سوفاهت و نهرهای ارنون .

و امکان ندارد که این آیه از کلام موسی علیه السلام باشد که دلالت دارد که مصنف سفر اعداد جناب موسی نمیباشد زیرا که مصنف این سفر حال را نقل میکند از کتاب حروب خداوند و تا امروز جزماً معلوم نشده است که مصنف این سفر (سفر حروب رب) چه شخصی بود و در چه زمان و مکان بود و وجود این کتاب مانند

۱- رودی در قسمت شرقی بحرالموت بطول پنجاه میل که اکنون آنرا الموجب گویند. قاموس

کتاب مقدس .

وجود عنقاست در نزد اهل کتاب اسمش را شنیده‌اند ولی خودش را ندیده‌اند و نسخه این کتاب در نزد این کتاب یافت نمی‌شود.

و آدم کلارك در دیباچه تفسیر سفر تکوین حکم کرده است که این آیه از ملحقاتست بعد گفته است غالب آنکه لفظ کتاب حروب خداوند در حاشیه بوده بعد داخل متن گردید انتهی کلامه .

پس این مفسر اقرار نموده است که کتابهای ایشان قابل امثال این تحریفات بود عبارت حاشیه داخل متن گردید بنا بر اقرار مفسر و در جمیع نسخها شایع شد .

شاهد یازدهم :

از سفر پیدایش

در آیه ۱۸ از باب سیزدهم و در آیه ۲۷ از باب سی و پنجم و در آیه ۱۴ از باب سی و هفتم از سفر تکوین لفظ حبرون واقع گردیده است و این اسم قریه بوده که اسم آن در زمان گذشته قریه اربع بوده است .

و اربع هم اسم شخص بزرگست که این قریه با اسم او مسمی گردیده بود و بنی اسرائیل بعد از فتح فلسطین در عهد یوشع علیه السلام آن اسم اولی را تغییر داده و آن قریه را مسمی به حبرون نمودند . چنانچه در آیه ۱۵ باب چهاردهم از کتاب خود یوشع علیه السلام مرقوم گردیده است .

فعلیها این سه آیه از کلام موسی علیه السلام نمی‌باشند بلکه از کلام شخصی است که بعد از فتح و تغییر اسم قریه بوده است .

و همچنین در آیه ۱۴ از باب ۱۴ از سفر تکوین لفظ دان واقع گردیده است

۱- از قدیمی‌ترین شهرهای دنیاست و بر فراز تپه در بیست میلی جنوب اورشلیم بنا گشته و اکنون آنرا حبرون زاهره یا حبرون الخلیل خوانند. و در این شهر مسجدیست بزرگ و ضریح حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و زنان آنان در این مسجد قرار دارد. تلخیص از قاموس کتاب مقدس ص ۳۱۱-۳۱۰ .

و آن اسم بلده ایست که در عهد قضاة آباد شد زیرا که بنی اسرائیل بعد از وفات یوشع علیه السلام در عهد قضاة بلده لیش را فتح نمودند و اهل آنرا کشتند و بلده را آتش زدند و بدل آن بلده جدید بنا نموده و آنرا مسمی به دان نمودند و قبل از زمان قضاة اسم آن بلده لیش^۱ بوده چنانچه در او آخر باب ۱۸ از کتاب قضاة مرقوم گردیده است: پس این آیه ایضاً مانند سه آیه سابقه از کلام موسی علیه السلام نخواهد بود. و هورن مفسر در تفسیر خود گوید ممکن است که موسی علیه السلام قریه^۲ اربع و لیش نوشته باشد لیکن بعضی ناقلین این دو لفظ را تحریف کردند بلفظ حبرون و دان انتهى کلامه.

پس ملاحظه کن اعداز این صاحبان ید طولاً و نظر دقیق را که چگونه متمسک میشوند باین عذرهای ضعیفه که او هن از بیت عنکبوتست.

و چگونه اقرار مینمایند بوقوع تحریف در کتب مقدسه ایشان.

و چگونه وارد میشود برایشان اعتراف بی بودن کتابهای ایشان قابل امثال این

تحریفات.

و چگونه برایشان لازم میآید که اقرار نمایند که نسخهای کتابهای ایشان در کمال قلت و در دست بی دینان بوده است وقتی که يك چیزی را داخل کتابی مینمایند. در جمیع نسخها شایع میشود.

شاهد دوازدهم:

در آیه ۷ از باب ۱۳ از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است: و کنعانیان

و بریزیان در آن هنگام بر زمین ساکن بودند جمله تمام شد.

و در آیه ۶ از باب دوازدهم از سفر تکوین این جمله واقع گردیده است: و در

۱- شریست در دامنه کوه حرمون نزدیکی تل القاضی که آنرا لشم یا لاش می خوانند که سبط پنجم یهودا آنرا با خاک یکسان کردند و دوباره بنا نمودند و دانش نامیدند و خود ساکن آن شدند. قاموس کتاب مقدس ص ۳۶۶.

آنوقت کنعانیان در آنزمین ساکن بودند .

پس این دو جمله دلالت دارند بر اینکه آیتین مذکور تین از کلام موسی علیه السلام نمیشند و مفسرین ایشان مقرومعترف بالحاقد و در تفسیر هنیری و اسکات مرقومست که این جمله « در آنوقت کنعانیان در آن زمین ساکن بودند » و کذا جملههای دیگر در مواضع متفرقه از برای ارتباط ملحق گردیدند عزرا و یا شخص الهامی دیگر در وقت جمع کتب مقدسه ملحق نموده است انتهى .

پس جامعین تفسیر مذکور به ملحق شدن جملهها اقرار و اعتراف نموده اند و قول ایشان عزرا و یا شخص الهامی دیگر ملحق نموده است غیر مسلم و مردود است و این ادعا دلیلی ندارد مگر ظن ایشان .

شاهد سیزدهم :

از سفر تثنيه

آدم کلارك در مجلد اول از تفسیر خود در اول باب اول از توراة مثنی در صفحه ۷۹۴ گفت که پنج آیه از اول این باب بمنزله مقدمه است از برای باقی کتاب و از کلام موسی علیه السلام نیست و اغلب آنکه بوشع و یا عزرا ملحق نموده اند انتهى . پس مفسر مزبور اعتراف نمود که پنج آیه ملحق گردیده است و بمجرد زعم بلادلیل الحاق را مستند نموده است به بوشع و یا عزرا و زعم مجرد از دلیل مکفی نیست .

شاهد چهاردهم :

باب ۳۴ از تورات مثنی از کلام موسی علیه السلام نیست یقیناً . و آدم کلارك در مجلد اول از تفسیر خود گفت کلام موسی علیه السلام در باب سابق تمام شد و این باب از کلام آنجناب نمیشد و جایز نیست که گفته شود که موسی علیه السلام این باب را ایضاً بالهام نوشت زیرا که این احتمال دور از صدق و حس است و جمیع مطالب

را لغو مینماید زیرا که روح القدس زمانیکه کتاب لاحق را بشخصی الهام نمود این باب را ایضاً الهام کرد .

ومن جزم و یقین دارم که این باب اول کتاب یوشع علیه السلام بوده و حاشیه که بعضی از از کباء از احبار یهود بر اینموضع نوشته اند پسندیده و قابل از برای قبولست و ایضاً گفت « مفسر مذکور » که اکثر مفسرین گفته اند که تورات مثنی تمام شد در دعای الهامی که دعا کرد موسی بآن بدوازده سبط بر این فقره یعنی باین نحو : خوشا حال تو ای اسرائیل مانند تو کیست ای قوم که رستگار خداوند شدی الخ .

و این باب را هفتاد نفر شیخ مدتی بعد از وفات موسی نوشتند و این باب اول ابواب کتاب یوشع بود لیکن از آنموضع بدینموضع انتقال یافت انتهی کلامه . پس جماعت یهود و متابعان مسیح اجماع و اتفاق دارند که این باب از کلام موسی علیه السلام نیست بلکه الحاقی است .

و اما آنچه مفسر گفت که من جزم و یقین دارم که این باب اول کتاب یوشع بود و همچنین آنچه نقل کرد که احبار یهود (هفتاد شیخ) نوشته اند الی آخر ایندو ادعا دلیلی و سندی ندارد و لذلك جامعین تفسیر هنیری و اسکات گفته اند که کلام موسی علیه السلام در باب سابق تمام شد و این باب از ملحقاتست و ملحق یا یوشع است و یا شموئیل و یا عزرا و یا نبی دیگر از انبیاء جزماً معلوم نیست لعل آیات اخیره الحاق شده است بعد از زمان اطلاق بنی اسرائیل از اسیری بابل انتهی . و مثل این در تفسیر دوالی و رجردمینت مکتوبست پس نظر و تأمل کنید در قول اینمفسر که ملحق یا یوشع است و یا شموئیل تا آخر عبارت که چگونه این قول دلالت دارد که ایشان در شك و تزلزل میباشند و نمیتوانند جزم و یقین نمایند و این قول بمراحل بعید است از قول یهود که صاحب اصلیه این کتب آنها بوده اند و قول ایشان و یا نبی دیگر از انبیاء ایضاً بلابرهان و دلیل است لهذا ضعیف و علیل است .

مخفی نماند که آنچه ما گفتیم در آیاتی که آنها را نقل نمودیم از شاهد دوم تا اینجا که اینجا شواهد تحریر بزیادت میباشند از زیادتی آیات و جملها و الفاظ پس مبنی بر تسلیم ادعای اهل کتابست الان که این کتب خمس مروجه از تصنیفات موسی علیه السلام است و الا آیات مرقومه دلایل واضحه و شواهد لائحه میباشند که این پنج کتاب از تصنیفات موسی علیه السلام نیستند و نسبت این پنج کتاب بآنجناب غلط است و باطل و یقیناً جناب موسی بریست از امثال این مزخرفات و اغلاطات و اختلافات .

و هر کسی مطالب این کتب را درست ادراک نماید و شأن حضرت موسی را نیز دانسته باشد و مفهوم نبوت مفهومی شده باشد یقیناً از این نسبت انفعال کلی از برایش حاصل خواهد شد! مجملاً نسبت این پنج کتاب بموسی علیه السلام مانند نسبت دینداری است باهل کتاب از یهود و نصاری که این کتابها را مقدس و الهامی میدانند پس این نسبت غلط است یقیناً کما نطقت به الاخبار عن رسول المختار و آله الاطهار علیه و علیهم سلام الله الملك الغفار و صرحت به علماء الاخبار فی جمیع الاعصار و الامصار .

و در شاهد نهم دانستی که بعضی از اهل کتاب ایضاً استدلال نموده به بعضی از این آیات بهمان نحوی که ما استدلال نمودیم .

و اما مدعای علمای پروتستنت که نبی از انبیاء این آیات و جمل و الفاظ را ملحق نموده است پس این ادعا بلا دلیل و غیر مسموع است از ایشان مگر اینکه برهان این ادعا را ذکر نمایند و سند متصل بدست بدهند که منتهی شود آن سند به نبی معین ملحق و چنین سندی ندارند یقیناً و اگر بعد از این مجعول نمایند چنین سندی را مستبعد نیست از ایشان و آنوقت سلسله رواة را باید ملاحظه کرد و اختراع چنین سند را مشکل میدانم که مقدور ایشان باشد در این زمان .

شاهد پانزدهم :

آدم کلارك در صفحه ۷۷۹ و ۷۸۰ از مجلد اول از تفسیر خود در شرح باب دهم از تورات مثنی تقریرات کنیکات را در غایت اطناب نقل کرده است و خلاصه اش اینست که عبارت متن سامری صحیح و عبارت عبری غلط و چهار آیه مابین آیه ۵ و ۱۰ یعنی از آیه ۶ تا ۹^۱ در این موضوع اجنبیه محض است و اگر اسقاط شوند جمیع عبارات بر بطن حسن مرتبط میشوند پس این چهار آیه از غلط کاتب در اینجا نوشته شده اند و اینها از باب دوم از تورات مثنی بوده اند انتهى .

و بعد از نقل این تقریر خود آدم کلارك نیز راضی شده است و گفته است در انکار این تقریر تعجیل نشود .

شاهد شانزدهم :

آیه ۲ از باب بیست و سوم از تورات مثنی باین نحو مرقوم گردیده است :
 حر امزاده داخل جمعیت خداوند نشود هم تا پشت دهم داخل جمعیت خداوند نشود
 انتهى .

پس امکان ندارد که این حکم از جانب خدا و تحریرات موسی علیه السلام باشد و الا لازم می آید که داود علیه السلام و پدران او تا فارص داخل جمعیت خداوند نشوند زیرا که داود علیه السلام بطن دهم از فارص میباشد بنا بر تصریح متی در باب اول از انجیل خود و فارص هم ولد الزناست چنانچه در باب سی و هشتم از سفر تکوین مرقوم گردیده است^۲ و هارسلی مفسر حکم کرده است که این الفاظ هم (تا پشت دهم داخل

۱- در این باب نحوه نزول احکام عشره و نوشته شدن آن به دولوح را بیان می کند و در آیات مزبور کوچ کردن بنی یعقان و مرگ هارون را بیان می کند این مطلب بقدری خارج از موضوع است که در چاپ های اخیر آنرا بین هلالین قرار داده اند .

۲- داستان آبتن شدن تامار مادر فارص از پدرش خود (یهودا) را از تورات تلخیص کرده و در پاورقی صفحه ۳۲۸ جزء اول همین کتاب آورده ایم .

جمعیت خداوند نشود) الحاقیست .

شاهد هفدهم :

از کتاب یوشع

جامعین تفسیر هنیری واسکات در ذیل آیه ۹ از باب چهارم از کتاب یوشع گفت که این جمله « تا امروز در آنجا هستند » در اینموضع و امثال اینموضع در اکثر کتب عهد عتیق واقع گردیده است اغلب آنکه الحاقی باشد انتهى .

پس این مفسرین حکم کردند بملحق شدن این جمله و هر جمله که مانند این باشد در عهد عتیق پس اعتراف نموده اند بالحق در مواضع کثیره زیرا که امثال این جمله در کتاب یوشع به کثرت پیدا میشود از آنجمله :

در آیه ۹ از باب پنجم و در آیه ۲۸ و ۲۹ از باب هشتم و در آیه ۲۷ از باب دهم و در آیه ۱۳ از باب سیزدهم و در آیه ۱۴ از باب چهاردهم و در آیه ۶۳ از باب ۱۵ و در آیه ۱۰ از باب شانزدهم .

پس در هشت موضع دیگر ازین کتاب لازم میآید که ایشان اعتراف نمایند به ملحق شدن جمله‌های مذکوره .

و اگر از سایر کتب عهد عتیق نقل نمائیم امثال این جمله‌ها را يك کتاب بزرگ علیحده خواهد بود کما لایخفی علی الخیر البصیر .

شاهد هجدهم :

در آیه ۱۳ از باب دهم از کتاب یوشع باین نحو عیان و بیان گشته است :
و آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا وقتی که قوم از دشمنان خودشان انتقام کشیدند
آیا در کتاب یاشر این نوشته نشده است الخ پس این آیه از کلام یوشع نمیباشد
زیرا که این امر از کتاب مذکور منقول گردیده است و تاکنون معلوم نشده که مصنف
این کتاب که بوده و در چه زمان تصنیف کرده است .

الا اینکه از آیه ۱۸ از باب اول از سفر سموئیل ثانی ظاهر میشود که مصنف کتاب یاشر^۱ معاصر داود علیه السلام و یا بعد از او بوده است .
 جامعین تفسیر هنیری و اسکات گفته اند معلوم میشود که کتاب یوشع قبل از سال هفتم از سلطنت داود علیه السلام نوشته شده است انتهای ملخصاً .
 و ولادت داود علیه السلام سیصد و پنجاه و هشت سال بعد از وفات یوشع علیه السلام بوده است بنا بر تصریح تواریخ علمای پروتستنت .
 و آیه ۱۵ از باب دهم مذکور بنا بر اقرار محققین اهل کتاب تحریفاً علاوه شده است در متن عبرانی و در ترجمه یونانیه یافت نمیشود و مفسر هارسلی در صفحه ۲۶۰ از مجلد اول از تفسیر خود گفت این آیه موافق ترجمه یونانیه سقط شود .

شاهد نوزدهم :

مفسر هارسلی گفت که آیه ۷ و ۸ از باب سیزدهم غلطند .

شاهد بیستم :

در بیان میراث بنی کاد^۲ در آیه ۲۵ از باب سیزدهم از کتاب یوشع این عبارت واقع گردیده است : و نصف زمین بنی عمون تا عروعر^۳ که دو برابر رباه است بود انتهای .

و این آیه غلط و محرفست زیرا که جناب موسی علیه السلام بنی کاد را چیزی

۱- کتابی است مفقود، دوبار در عهد عتیق بدان اشاره شده است (یوشع باب ۱۰ : ۱۳ - سموئیل دوم باب ۱۰ : ۱۸) و از دومورد مزبور چنین استفاده می شود که یاشر کتابی بود بصورت قصیده نگارش یافته بود .

۲- بنی کاد یا بنی جاد : فرزندان جاد هفتمین فرزند یعقوب بودند که در سرزمینی بین اردن و عروعر زندگی میکردند و کوه معروف جلعاد در سرزمین آنان قرار داشت و داموت ، جلعاد ، محنائیم ، حشبون و عروعر از شهرهای معروف این سبط بودند .

۳- عروعر شهری بود در وادی اردنون . سفر تثنیه باب ۲ : ۳۶ .

نداد از زمین بنی عمون زیرا که خدای تعالی نهیش کرده بود شاهد مدعا در باب دوم از تورات مثنی^۱ است و چون این آیه غلط و محرف بود مفسر هارسلی مضطر گردیده و گفته است که متن عبری در اینجا محرفست .

شاهد بیست و یکم :

در آیه ۳۴ از باب نوزدهم از کتاب یوشع این جمله واقع گردیده است :
و بمیراث بنی یهودا در جانب مشرق باردن بر میخورد .
و این غلط است یقیناً زیرا که ارض بنی یهودا بسیار دور بود از جانب جنوب
و لذا آدم کلارك گفت اغلب آنکه در الفاظ متن تحریف واقع گردیده است انتهی .

شاهد بیست و دوم :

جامعین تفسیر هنیری و اسکات در شرح باب آخر از کتاب یوشع گفته اند که پنج آیه اخیره یقیناً از کلام یوشع نیست بلکه فینحاس و یا شموئیل^۲ این آیات را ملحق کرده اند و مثل این الحاق رایج و بسیار بود فیما بین قدما انتهی .
پس گوئیم این پنج آیه الحاقیست در نزد ایشان یقیناً و اما آنچه گفته اند که الحاق کننده این آیات فینحاس و یا شموئیل است غیر مسلم، سندی و دلیلی ندارد و اما قول ایشان مثل این الحاق فیما بین قدما رایج و بسیار بود حقست و همان رواج الحاق باب تحریف را گشود و چون الحاق عیب نداشت لهذا هر کسی میخواست يك چیزی را علاوه می کرد بنابراین تحریفات عدیده در کتابهای ایشان واقع گردید و اکثر آن تحریفات در جمیع نسخ شایع شد .

۱- در این باب حدود و سرزمین اسباط بنی اسرائیل را بیان میکند و سرزمین جادیان اشاره ای نمیشود .

۲- فینحاس پسر العازار نوه هارون است که در حدود بیست سال کاهن اعظم بود. و شموئیل رئیس بنی شمعون است، قاموس کتاب مقدس ص ۶۷۸-۵۳۶ .

شاهد بیست و سوم :

از کتاب داوران

مفسر هارسلی در صفحه ۲۸۳ از مجلد اول از تفسیر خود نوشت که شمش آیه از باب اول از کتاب قضاة از آیه دهم تا پانزدهم الحاقی است .

شاهد بیست و چهارم :

در آیه ۷ از باب هفدهم از کتاب قضاة در بیان حال مردی که از بنی یهودا بود این جمله واقع گردیده است: و او از لیویان بود .

و چون این جمله غلط بود لذا مفسر هارسلی گفت این غلط است زیرا ممکن نیست که مردی از بنی یهودا از لیویان باشد .

و یهوبی کینت بعد از اینکه فهمید این جمله غلط است از متن اخراج کرد .

شاهد بیست و پنجم :

از سموئیل اول

آیه ۱۹ از باب ششم از کتاب سموئیل اول باین نحو رقم گردیده است: و مردمان بیت شمس^۱ را زد زیرا که بصندوق خداوند نگریستند و از قوم پنجاه هزار و هفتاد نفر زد و قوم ماتم گرفتند زانرو که خداوند خلق را بصدمة عظیمی زده بود انتهى .

و این غلط است و آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود بعد از قدح و جرح نوشت غالب آنکه متن عبرانی محرفست یا بعضی از الفاظ از آن سقط شده است و یا لفظ پنجاه هزار عمداً و یا جهلاً علاوه شده است زیرا که معلوم نیست که

۱- شهرست در قسمت شمالی سرزمین یهود که در قسمت بنی هارون قرار داشت. شاید همان کوه حارس باشد که در میان یهودیان بمکان تابوت مقدس مشهور است. قاموس کتاب مقدس

اهل این قریهٔ صغیره باینمقدار باشند و یا اینکه اینمقدار مشغول بدرو کردن زراعت باشند.
و بعد ازین آنکه پنجاه هزار نفر یکمرتبه صندوق را به بینند در کشتزار
یهیوشع انتهى .

بعد گفته است در لاطینیة هفتاد رئیس و پنجاه هزار و هفتاد نفر و در سریانیة
پنجاهزار و هفتاد نفر و همچنین در عربیة پنج هزار و هفتاد نفر نوشته شده است و
یوسیفس مورخ هفتاد نفر فقط نوشته است و سلیمان چاراجی رابی و رایبهای دیگر
بطریق دیگر نوشته اند پس این اختلاف و آن عدم امکان مذکور ما را یقین میدهد
که در اینجا تحریف واقع گردیده است یقیناً پس یا چیزی علاوه شده است و یا
سقط گردیده است انتهى .

و در تفسیر هنیری و اسکات باین نحو مرقوم گردیده است : فیما بین عدد
مقتولین در اصل عبری بر طریق معکوس است و با قطع نظر ازین بعید است که این
قدر مردم گنه کار شوند و در ده کوچک بمیرند پس در صدق اینحادثه شکست و
یوسیفس عدد مقتولین را هفتاد نوشته است فقط .

نظر کنید بحال ابن مفسرین چگونه مستبعد می شمارند این امر را و رد میکنند
و اقرار بتحریف مینمایند .

شاهد بیست و هشتم :

آدم کلارک در شرح آیه ۱۸ از باب هفدهم از کتاب اول شموئیل گفت در
این باب ازین آیه تا آیه ۳۱ و آیه ۴۱ و از آیه ۵۴ تا آخر باب و در باب هجدهم
پنج آیه از اول این باب و آیه ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ در ترجمهٔ یونانیة
یافت نمیشوند و در نسخهٔ اسکندریانوس یافت میشوند نظر کنید در آخر این باب که
کنیکات تحقیق نموده است که این آیات مذکوره جزوی از اصل نیستند بعد در آخر
باب مذکور تقریرات کنیکات را در غایت اطناب نقل کرده است بحیثی که ظاهر
میشود که این آیات محرف و الحاقی میباشند و ما بعضی جمل را از او نقل مینمائیم :

و اگر کسی گوید این الحاق کی یافت شد؟ گوئیم که یهود در عهد یوسف میخواستند که کتب مقدسه را زینت بدهند باختراع نمازها و غنی و اختراع اقوال جدیده نظر کنید بالحاقات کثیره در کتاب استیر و بحکایت خمر و نساء و صدقی که زیاد شده است در کتاب عزرا و نحمیا «الان بکتاب اول عزرا مسمی میشود» و نظر کنید بغنای اطفال ثلثه که زیاد شده است در کتاب دانیال و بالحاقات کثیره در کتاب یوسف پس ممکن است که این آیات در حاشیه نوشته شده بوده اند بعد داخل متن گردیده اند بجهت عدم مبالات کاتبین انتهی کلامه .

ومفسر هارسلی در صفحه ۳۳ از مجلد اول از تفسیر خود نوشت که کنیکات در باب ۱۷ از سفر سموئیل گوید : معلوم میشود که بیست آیه از آیه ۱۲ تا آیه ۳۱ الحاقیست و قابل اخراجست و گوید زمانیکه ترجمه ما تصحیح شد در مرتبه دیگر این آیات را داخل ترجمه نمایند .

مؤلف وفقه الله گوید : چون عادت یهود در عهد یوسف همین بود که کنیکات اقرار نمود و تحریف کردند مقدار برا که در اینجا تصریح بآن کرد و در مواضع دیگر نیز تصریح نمود چنانچه نقل بعضی اقوال او در شواهد گذشته گذشت و در شواهد آینده نیز خواهد آمد .

پس چگونه میشود اعتماد کرد بدیانت ایشان در این کتب زیرا زمانیکه مثل این تحریف سبب تزیین کتب مقدسه باشد در نزد ایشان و این امر مذموم و قبیح نبود پس هر چه دلشان میخواست میکردند و عدم مبالات کاتبین سبب شیوع تحریفات ایشان بود در نسخها و فساد کلی در کتب عهد عتیق واقع گردید پس شخص عاقل کتب محرفه را چگونه میتواند سند دیانت خود قرار بدهد؟!

و ازین تقریرات مشخص و معلوم میگردد بطلان دعوی علمای پروتستنت در تحریرات و تقریرات برسبیل مغالطه که تحریف از یهود صادر نگردیده زیرا که ایشان از اهل دیانت بودند مقرر و معترف بودند که کتب عهد عتیق کلام خداست پس بعد از اطلاع بر تحریرات و تقریرات این حقیر شخص عاقل نباید امثال این مغالطات را قبول کند .

تحریرات در عهد جدید

حال برویم سر وقت کتب عهد جدید و بتأیید خداوندی گوئیم :

شاهد بیست و هشتم :

آیه ۳ از باب چهاردهم از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است : زانرو که هیروودیس بجهت خاطر هیروودیا زن برادر خود فیلیپس یحیی را گرفته بسته در زندان انداخته .

و آیه ۱۷ از باب ششم از انجیل مرقس باین نحو مرقوم گردیده : زیرا که همین هیروودیس بجهت خاطر هیروودیا زن برادرش فیلیپس فرستاده یحیی را دستگیر کرده در مجلسش حبس نمود زانرو که آنزن را در عهده نکاح آورده بود .
و در آیه ۱۹ از انجیل لوقا باین طریق نوشته شده است : و رئیس ربیع هیروودیس بسبب هیروودیا زن برادر خود فیلیپس الخ .

ولفظ فیلیپس درسه انجیل غلط است یقیناً و از کتابی از کتب تواریخ بشبوت نه پیوسته که اسم شوهر هیروودیا فیلیپس بوده بلکه یوسیفس در باب ۵ از کتاب

همچدم تصریح کرده است که اسم شوهر هیرودیا هیرود بوده و چون غلط بود هورن مفسر محقق در صفحه ۶۳۲ از مجلد اول از تفسیر خود گفت که غالب آنکه اسم فیلیپس از غلط کاتب واقع گردیده است البته سقط شود و کریسباخ این لفظ را اسقاط کرده است انتهى .

و در نزد این حقیر این لفظ از اغلاط ارباب اناجیل است و قبول نمیکنم که از غلط کاتب باشد زیرا که این دعوی برهان ندارد و ایضاً بسیار بسیار بعید است که غلط از کاتب در سه انجیل در مضمون واحد واقع گردد و بیچاره کاتب ازین غلط خبر ندارد .

و حال ملاحظه کنید جرأت و جسارت اهل کتاب را که بمجرد ظن الفاظ را از کلام الهامی اسقاط مینمایند و الفاظ دیگر داخل می کنند و این قسم تحریف در جمیع ازمه از ایشان جاریست و خیلی عجب است با کثرت تحریف در کتابهای عهد عتیق و جدید حیا نکرده و ادعا مینمایند کذباً هیچوقت تحریف در کتابهای ما واقع نگردیده است و این ادعا از ایشان اسباب تعجب بسیار است از برای کسانی که از حقیقت کتابهای ایشان اطلاع دارند .

و چون ایراد شواهد از برای الزام و اسکات خصم است لهذا این شاهد را در امثله تحریف بزیادت متعرض شدیم بر فرض تسلیم ادعای ایشان و این شاهد در حقیقت بالنسبه باناجیل ثلثه سه شاهد است .

شاهد بیست و هشتم :

از انجیل لوقا

آیه ۳۱ از باب هفتم از انجیل لوقا باین نحو ترقیم یافته است: خداوند فرمود «یعنی عیسی» که من اشخاص این طبقه را به چه تشبیه کنم و آنها که را مانند؟ و این جمله (جمله خداوند فرمود) تحریفاً زیاد شده است . آدم کلارك مفسر در ذیل این آیه گفته است جزوی از متن لوقا هرگز نبود و از برای این امر شهادت

تامه است و هر محقق رد کرده است این الفاظ را! بنجل و کریسباخ این الفاظ را از متن اخراج کرده اند انتهى .

و عجب از مسیحیین از فرقه پروتستنت که این الفاظ را در تراجم خود ترك نمی نمایند آیا ادخال الفاظی که زیادتی آن بشهادت تامه ثابت شده است و هر محقق آنها را رد کرده است در کلامی که کلام الله است در زعم ایشان از اقسام تحریف نمی باشد؟! !

شاهد بیست و نهم :

از انجیل متی

آیه ۹ از باب بیست و هفتم از انجیل متی باین نحو عیان و بیان گشته است :
آنکاه کامل کردید آنچه بوساطت ارمیا پیغمبر گفته شده بود که می گفت پس آن سی پاره نقره بهای آنشخص قیمت کرده شده را که بعضی از بنی اسرائیل قیمت نمودند بگرفتند انتهى

ولفظ ارمیا از اغلاط مشهوره است در انجیل متی زیرا که این امر در کتاب ارمیا یافت نمیشود و این مضمون در کتاب دیگر از کتابهای عتیق ایضاً یافت نمیشود باین الفاظ بلی در آیه ۱۳ از باب یازدهم از کتاب زکریا عبارتی پیدا میشود که فی الجمله مناسبی دارد با عبارتی که متی نقل کرده است لیکن مابین عبارتی فرق بسیار است نمیشود گفت که متی از کتاب زکریا نقل کرده است و عبارات زکریا علیه السلام بهیچوجه علاقه ندارد با حادثه که متی در آن نقل مینماید یعنی مصلوبیت مسیح و فروخته شدن آن بزرگوار .

و علمای مسیحیه سلفاً و خلفاً اقوال ایشان در این موضع مضطربست . وارد-
کاتلک در کتاب خود المسمی بکتاب الاغلاط که در سنه ۱۸۴۱ از میلاد طبع شده است در صفحه ۲۶ نوشته است که مسترجوویل در کتاب خود نوشت که مرقس خطا کرد ابی تار را در موضع اخی ملک نوشت و متی خطا کرد ارمیا را در موضع زکریا

تحریر نمود انتھی .

وهورن در صفحه ۳۸۵ و ۳۸۶ از مجلد دوم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۲ از میلاد گفت در این نقل اشکال بزرگیست زیرا که در کتاب ارمیا مثل اینمضمون پیدا نمیشود .

و در آیه ۱۳ از باب یازدهم از کتاب زکریا پیدا میشود لیکن الفاظ متی با الفاظ زکریا مطابق نیست و بعضی محققین بر این رفته اند که غلط در نسخه متی واقع گردیده است و نویسنده ارمیا را در جای زکریا نوشته است یا اینکه این لفظ الحاقیست انتھی .

وبعد از آن شواهد الحاقی را نقل کرده است و گفته است اغلب آنکه عبارت متی بدون ذکر اسم باین نحو بوده است آنگاه سخنی که بزبان نبی گفته شد تمام گشت و مقوی این ظن است اینکه متی اسماء انبیاء را ترك مینماید در منقولات خود انتھی .

و در صفحه ۶۲۵ از مجلد اول از تفسیر خود گفته است که صاحب انجیل در اصل اسم نبی را ننوشته بود لیکن بعضی ناقلین آنرا ادراج نمودند انتھی .
پس از عبارتین مذکورترین معلوم و مشخص میشود که مختار در نزد هورن اینکه این لفظ الحاقی میباشد و در تفسیر دوالی و رجردمینت در ذیل این آیه باین نحو مکتوبست: این الفاظی که منقول گردیده است در این موضع در کتاب ارمیا پیدا نمیشود بلکه در آیه ۱۲ از باب یازدهم از کتاب زکریا یافت میشود و بعضی توجیهاات آن آنکه ناقل در زمان اول در وقت استنساخ انجیل ارمیا را در موضع زکریا نوشته است غلطاً و بعد از آن این غلط داخل متن گردیده است چنانچه پیرس

۱- و بایشان گفتم اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید و الا ندهید پس بجهت مزد من سی پاره وزن کردند و خداوند مرا گفت آنرا نزد کوزه کرینداز این قیمت کرانرا که مرا بآن قیمت کردند پس سی پاره نقره را گرفته آنرا در خانه خداوند نزد کوزه کر انداختم .

نوشت انتهى .

و جواد بن ساباطا در مقدمه کتاب خود المسمى بالبراهین الساباطیه^۱ نقل کرده است که من از بسیار از قسیسین این را سؤال کردم پس طاما بمن گفت از غلط کاتب است و بیوکانان و مارطیروس و کیراکوس گفته اند متی بحفظ خود اعتماد نمود بدون مراجعت بکتاب نوشت پس در غلط واقع گردید و بعضی قسیسین گفته اند لعل زکریا مسمى باریا نیز باشد انتهى .

منصف این کتاب گوید : مختار آنکه این غلط از متی صادر گردیده است چنانچه ظاهر بر همین دلالت دارد و جوویل و بیوکانان و مارطیروس و کیراکوس نیز اقرار و اعتراف دارند و احتمالات باقیه دیگر ضعیف است و رد میکند این احتمالات را آنچه ما اول گفتیم و هورن نیز اعتراف نمود که الفاظ متی با الفاظ زکریا موافق نیست پس بدون اقرار بتحریر در احد عباراتین لفظ زکریا نیز صحیح نمیشد .

و این شاهد را در این موضع ایراد نمودیم بنا بر زعم کسانی که نسبت زیادتی این لفظ را بکاتب میدهند .

و چون از بیان این غلط متی فارغ شدیم پس حال شروع کنیم به بیان اغلاط مرقس که مستر جوویل و وارد بغلط بودن آنها مقرر و معترف میباشند پس گوئیم عبارت مرقس در باب دوم از انجیل خود باین نحو عیان و بیان گشته است : ۲۵ و بدیشان گفت مگر هرگز نخوانده اید که داود چه کرد چون او و رفقاییش محتاج و کرسنه شدند چگونه در ایام ابی تار^۲ رئیس کهنه بخانه خدا در آمده نانهای تقدمه

۱- جواد بن ابراهیم بن محمد ساباط حسینی بصری (۱۱۸۸-۱۲۵۰ هـ) دانشمندی بود حنفی مذهب و کتابهای چندی از وی باقی مانده است از جمله کتابیست بنام: البراهین الساباطیه فیما یتقیم به دعائم الملة المحمدیه و تنهدم به اساطین الشریعه المنسوخه العیسویه و مؤلف محترم این کتاب سؤال و جواب را از آن کتاب نقل کرده است. اقتباس از معجم المؤلفین.

۲- ابی یانار در پاورقی صفحه ۱۹۲ جزء دوم معرفی شده است .

را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد انتهی .
 پس لفظ ابی تار غلط است چنانچه این دو عالم سابق الذکر اعتراف نموده‌اند
 و همچنین این دو جمله (چون او و رفقایش محتاج و کرسنه شدند و برفقای خود نیز
 داد) زیرا که داود علیه السلام در آنوقت تنها بود و رفیقی همراه نداشت تا اینکه با
 رفیقش گرسنه شود و باو نان بدهد چنانچه مخفی نیست بر کسیکه کتاب اول شموئیل
 را مطالعه کرده باشد .

و زمانیکه ثابت و محقق گردید که جملتین مذکورترین در انجیل مرقس غلطند
 پس ثابت و محقق گردید که آنچه مثل این دو جمله در انجیل متی و لوقا واقع گردیده
 نیز غلط است .

در انجیل متی در باب ۱۲ باین نحو واقع گردیده است: ۳ ایشانرا گفت مکر
 نخوانده اید آنچه داود و رفقایش کردند وقتی که کرسنه بودند ۴ چطور بخانه
 خدا در آمده نانهای تقدمه را خورد که خوردن آن بر او و رفقایش حلال نبود بلکه
 بر کاهنان فقط .

و در انجیل لوقا در باب ششم باین نحو مسطور گردیده است: ۳ عیسی در
 جواب ایشان گفت آیا نخوانده اید آنچه کرد داود و رفقایش در وقتی که کرسنه
 بودند ۴ که چگونه بخانه خدا در آمده نانهای تقدمه گرفته بخورد و برفقای خود
 نیز داد و حال آنکه خوردن آن جز به کهنه روا نیست انتهی .

پس در نقل این قول مسیح علیه السلام در اناجیل ثلثه هفت غلط واقع گردیده
 است پس اگر نسبت این هفت غلط را به کاتب بدهند در هفت موضع مقرر بتحریف
 خواهند بود اگرچه این نسبت خلاف ظاهر است زیرا که بسیار بعید است که کاتب
 يك مضمون را در سه انجیل غلط بنویسد لیکن باز ضرر ندارد همان قدر معلوم
 خواهد بود که کتابهای ایشان قابل تحریف بوده است زیرا که این مضمون در جمیع
 اناجیل شایع گردیده است .

شاهد سی ام :

از انجیل متی

آیه ۳۵ از باب ۲۷ از انجیل متی باین نحو عیان و بیان گشته است : پس او را مصلوب نموده رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه بزبان نبی گفته شد تمام شود که رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند انتهی .

پس این عبارت تا آنچه بزبان نبی گفته شد تمام شود که رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند محرف و واجب الحذفست در نزد محققین ایشان لهذا کریسباخ این عبارت را حذف کرده است .

و هورن مفسر در صفحه ۳۳۰ و ۳۳۱ از مجلد دوم از تفسیر خود بادلّه قاطعه ثابت کرده است که این عبارت الحاقیست بعد گفته است کریسباخ خوب کرده است که این عبارت را ترك کرده است بعد از ثبوت در نزد او که این عبارت دروغ است قطعاً. و آدم کلارك در مجلد پنجم از تفسیر خود در ذیل آیه مذکوره گفته است که لابد است از ترك این عبارت زیرا که این عبارت جزوی از متن نمی باشد نسخهای صحیحه آنرا ترك نموده اند و همچنین ترجمها ترکش نموده اند الا ماشذ و ندر و همچنین غیر محصورین از قدما ترکش کرده اند و این عبارت بالصراحه الحاقیست از آیه ۲۴ از باب ۱۹ از انجیل یوحنا اخذ شده است .

شاهد سی و یکم :

از رساله یوحنا

در باب پنجم از رساله اول یوحنا در آیه ۷ و ۸ بنابر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو مرقوم گردیده است : زانرو که در آسمان سه هستند که شهادت میدهند: پدر و کلمه و روح القدس و این هر سه یکی هستند ۸ و سه هستند که در زمین

شهادت میدهند روح و آب و خون و این هر سه در يك هستند انتهى .

پس در این آیتین اصل عبارت همین قدر بوده است بنا بر زعم محققین ایشان (زیرا سه هستند که شهادت میدهند یعنی روح و آب و خون و این سه يك هستند) معتقدین به تثلیث این عبارت را علاوه کرده اند زانرو که در آسمان سه هستند پدر و کلمه و روح القدس و این هر سه يك هستند که در زمین شهادت میدهند پس آن جمله فیما بین اصل عبارت الحاقی است یقیناً .

کریسباخ و شولز اتفاق دارند بر اینکه این عبارت الحاقیست و هورن با تعصبی که دارد گفته است که این جمله الحاقی و واجب الترتیب است و جامعین تفسیر هنیری-واسکات قول هورن را اختیار کرده اند و آدم کلارک ایضاً میل کرده است بملحق بودن این جمله و آکستائن که اعلم علمای اهل تثلیث بوده که در قرن چهارم از قرون مسیحیه بود و تا کنون مستند اهل تثلیث همانست ده رساله بر این رساله نوشته است در یکی از این ده رساله این عبارت را نقل نکرده است و حال آنکه خودش هم مثلث بود و با فرقه ایرین که منکر تثلیث بوده اند مناظره و مشاجره داشت پس اگر این عبارت در عهد او بود هر آینه تمسک می جست و در اثبات مدعای خود این عبارت را نقل مینمود و مرتکب تکلف بعید نمیشد که در آیه ۸ مرتکب شده است پس در حاشیه نوشته است که مراد از آب اب است و خون این است و روح روح القدس میباشد انتهى .

این تکلف ضعیف است جداً و مظنون این حقیر اینکه چون این توجیه بسیار بعید بود لهذا معتقدین تثلیث این عبارت را اختراع کردند که مفید عقیده ایشان است و این عبارت مخترعه مجعوله را جزوی از رساله قرار دادند و صاحب میزان الحق نیز اقرار کرده است که این عبارت الحاقی است .

در مجلس مناظره که فیما بین او و یکی از فضلالی هند در سنه ۱۲۷۰ واقع گردیده است و شریک او در همان مجلس مناظره بوجود هفت هشت موضع محرف از کتب مقدسه اقرار کرده است .

و هورن محقق در تحقیق این عبارت دوازده ورق نوشته است بعد تقریرات خود را ثانیاً تلخیص نموده است و در نقل ترجمه جمیع تقریرات او خوف تطویل و تکدر خاطر ناظر است و جامعین تفسیر هنیری و اسکات تلخیص او را نیز ملخص نموده اند ما خلاصه خلاصه را از این تفسیر نقل مینمائیم و گوئیم :

جامعین تفسیر هنیری و اسکات گفته اند هورن دلائل طرفین را نوشته است بعد تشنیه نموده است یعنی دو مرتبه خلاصه کرده است خلاصه تقریر دوم او این است که کسانیکه ثابت مینمایند که این عبارت کاذب است مستند ایشان وجوهی است :

اول : آنکه این عبارت یافت نمیشود در نسخه از نسخهای یونانیه که پیش از قرن شانزدهم یعنی یکهزار و ششصد بعد از میلاد نوشته شده است :

دوم : آنکه یافت نمیشود در نسخه مطبوع که بجد و تحقیق تام در زمان اول بطبع رسیده است .

سیم : آنکه در ترجمه از ترجمه های قدیم غیر از لاطینیه این عبارت یافت نمیشود .

چهارم : آنکه در اکثر نسخهای قدیمه لاطینیه نیز پیدا نمیشود .

پنجم : آنکه احدی از قدماء و مورخین کلیسا متمسک باین عبارت نشده اند .

ششم : آنکه پیشوایان فرقه پروتستنت و مصلحین دین ایشان یا این عبارت را سقط کرده اند و یا علامت شك بر او گذاشته .

و کسانیکه قائل بصدق این عبارت هستند سند ایشان وجوهی است .

اول : آنکه در ترجمه لاطینیه قدیمه این عبارت یافت میشود و در بسیاری از نسخهای ترجمه لاطینیه و لکیت .

دوم : آنکه در کتابهای عقاید یونانیه پیدا میشود و کتاب آداب نماز کلیسای یونانیه و در کتاب نماز قدیم کلیسای لاطینیه باین عبارت متمسک شده اند بعضی قدما از مشایخ لاطینیه و این دو دلیل مخدوش و معیوبند و امور

باطنیه که بصدق این عبارت شهادت میدهند اینها هستند .

اول ربط کلام دوم قاعدهٔ نحویه سیم حرف تعریف چهارم تشابه این عبارت بعبارات یوحنا در محاورت .

و ممکنست بیان وجه ترك آن در نسخ اینکه از برای اصل دو نسخه باشد و یا این امر حاصل شده است از کید و یا غفلت کاتب در زمانیکه نسخه قلیل بوده است و یا اینکه این عبارت را ایرین اسقاط کرده اند و یا اهل دین اسقاط کرده اند بسبب اینکه این از اسرار تثلیث است و یا غفلت کاتب سبب شده است چنانچه همین غفلت سبب نقصانات دیگر گردیده است .

و مرشدین از كرك ترك کردند فقراتی را که در این بحث بوده است و هورن بردلایل مرقومه ثانیاً نظر نموده است پس موافق انصاف و عدم ریا حکم کرده است باسقاط این فقرهٔ مجعوله و اینکه ادخال این فقره در متن امکان ندارد تا شهادت ندهد برحقیقت آن نسخه که شکی در صحت آن نباشد انتهی .

پس نظر و تأمل کن ای لیبب که مختار ایشان مختار هورنست زیرا که ایشان گفتند که هورن موافق انصاف و عدم ریا حکم باسقاط کرده است و دلایل فرقهٔ ثانی مردود است چنانچه جامعین تفسیر هنیری و اسکات تصریح کرده اند .
و از قول معتدترین دو امر معلوم میشود .

اول : آنکه کاتبین نسخ و فرقهٔ مخالف مجال واسعی داشتند قبل از ایجاد صنعت طبع از برای تحریف و مرام ایشان حاصل بود در آنزمان نمی بینی تحریف کاتب و یا فرقهٔ ایرین علی قولهم چگونه شایع گردیده بحیثیتی که این عبارت از جمیع نسخه‌های یونانیه ساقط گردیده است و از جمیع ترجمها غیر از ترجمهٔ لاطینیه و بلکه از اکثر نسخه‌های لاطینیه ایضاً چنانچه از دلایل فرقهٔ اول معلوم شد .

دوم : آنکه مثبت و محقق گشت که اهل دیانت و دین ایضاً عمداً تحریف میکردند زمانیکه مصلحت را در تحریف میدیدند چنانچه این عبارت را اسقاط کردند بجهت بودن آن از اسرار تثلیث و چنانچه اسقاط کردند مرشدین از فرقهٔ كرك فقراتی

را که در این بحث بوده‌اند بنا بر اقرار مثبتین این عبارت چنانچه در اعتذارات مثبتین گذشت .

پس زمانیکه تحریف از عادت جمیله مرشدین و اهل دیانت و دین از مسیحیین باشد چه جای گله و شکایتست از فرق باطله و کاتبین محرفین .

پس ازین تقریرات معلوم میشود که بهیچوجه مضایقه در تحریف قبل از ایجاد صنعت طبع نداشته‌اند و غایت جهد را در این باب مبذول میداشته‌اند کیف لاو حال آنکه الآن بالفعل با وجود انتشار کتب و ایجاد صنعت چاپ باب تحریف مسدود نگردیده است بازهم مشغولند و این ادعا شواهد کثیره دارد ولیکن اکتفا میکنیم در اینموضع بنقل دو حکایت فقط که تعلق بهمین عبارت دارد .

حکایت اول :

پس بدان ای عاقل که لو طرامام اول فرقه پروتستنت و رئیس اقدم از مصلحین ملت مسیحیت چون توجه نمود باصلاح این ملت کتب مقدسه را بزبان جرمنی ترجمه نمود تا تابعین او ازین کتابها استفاده نمایند و این عبارت را در ترجمه خود نوشت و مراراً در حال حیوة لو طراین ترجمه بطبع رسید و این عبارت در نسخهای مطبوعه نبود پس از آن زمانیکه پیر شد و دانست که خواهد مرد خواست مرتبه دیگر این ترجمه را چاپ کند پس در سنه ۱۵۴۶ از میلاد شروع بطبع ترجمه مذکور نمود و چون واقف بود از عادت اهل کتاب عموماً و از عادت مسیحیین خصوصاً وصیت نمود در مقدمه این ترجمه که احدی این ترجمه مرا تحریف نکند .

چون این وصیت مخالف عادت اهل کتاب بود عمل باین وصیت ننمودند سی سال از مردنش نگذشته این عبارت مجعوله را داخل ترجمه لو طر نمودند و این تحریف اولاً از اهل فرنیك فارت صادر گردید پس چون ایشان در سنه ۱۵۷۴ این ترجمه را چاپ کردند این عبارت مجعوله را داخل کردند لیکن ایشان با ازخوف خدا

و یا از طعن خلق در مرتبه دیگر چون این ترجمه را چاپ کردند این عبارت را اسقاط کردند پس از آن ترك این عبارت بر اهل تثلیث سنگینی نمود پس این عبارت را داخل کردند اهل و تن برك^۱ در سنه ۱۵۹۶ و سنه ۱۵۹۹ از میلاد و همچنین اهل هم برك در سنه ۱۵۹۶ این عبارت را داخل ترجمه مذکوره نمودند لیکن اهل و تن برك از طعن خلق ترسیدند چنانچه اهل فر نیک فارت ترسیدند و در طبع دیگر این عبارت را اسقاط کردند .

پس بعد از آن اهل تثلیث از معتقدین مترجم رضا نشدند باسقاط عبارت مزبوره از ترجمه مزبور پس شایع شد ادخال این عبارت مزبوره در این ترجمه عموماً برخلاف وصیت امام خود .

پس چگونه میشود امیدوار شد عدم تحریف را در نسخهای قلیله الوجود قبل از ایجاد صنعت طبع از کسانی که عادت ایشان این باشد که دانستی حاشا و کلا^۲ ثم حاشا مرجو^۳ نیست از ایشان الا تحریف .

حکایت دوم :

باعانت جماعت معینی عهد جدید را با زبور به ادوات امریکا در سنه ۱۸۶۸ چاپ کردند و این عبارت مجعوله را داخل کردند باین نحو نوشتند :

۷ سَبَبِ دِطَلَانِيَا اَنِّي دِيَهِي سَهْدُوتَ بِشَمِي بَبِ هِمَزَمَن وَ رُوخَادِ

قُودَش وَ اَنِّي طَلُون تِي خِين ۸ وَ طَلَانِيَا دِيَهِي سَهْدُوتَ يَارَعَارُ وَ خَاوَمِي

وَدَمَّ وَ طَلُون تِي بِخِين .

و ترجمه بفارسی چنین می باشد : زانو که در آسمان سه هستند که شهادت

۱- لوتر مخالفت خود را با کلیسیا در شهر و تن برك آغاز کرد و سی و یکسال بعد در همانجا وفات یافت (۱۵۴۸ م) تاریخ اصلاحات کلیسا .

میدهند پدر و کلمه و روح القدس و این هر سه يك هستند و سه هستند که در زمین شهادت میدهند روح و آب و خون و این هر سه در يك هستند انتهى .

بعد در سنه ۱۸۷۴ باز خواسته اند عهد جدید را با زبور بادوات امریکا چاپ نمایند از طعن خلق ترسیده عبارت مذکوره را اخراج نموده اند و باین نحو نوشته اند:

وَابْتِهَوْنَ تِلْكَ سَهْدٍ وَ رُوحًا وَمِي وَ دَمٍ وَ تَلِيَّتَهُونَ بِخَدَانُونَ انتهى .

ترجمه بفارسی چنین میباشد زیرا سه هستند که شهادت میدهند یعنی روح و آب و خون و این سه يك هستند پس از آن باز عهد جدید را بادوات امریکا خواسته اند در سنه ۱۸۸۶ چاپ نمایند مثلثین راضی بترك عبارت مذکوره نشده اند داخل نموده مانند عبارت سابق تحریر نموده اند .

این بود حال نسخهای سریانیه ایشان بنحو اشاره و اجمال و در سنه ۱۸۷۰ عهد عتیق و جدید را بلغت عربی در بیروت چاپ نموده اند و باین نحو نوشته اند:

فالذین يشهدون (في السماء) هم ثلاثة (الاب و الكلمة و روح القدس)
وهؤلاء الثلاثة هم واحد ۸ والذین يشهدون في الارض هم ثلاثة الروح و الماء
والدم و الثلاثة هم في الواحد .

می بینی که عبارات زائده را مابین هلالین نوشته اند چاپ و تصحیح کنندگان نسخه یعنی ترجمه مذکوره در مقدمه باین نحو نوشته اند :

والهالان يدلان على ان الكلمة التي بينهما ليس لها وجود في اقدم النسخ و اصحها .

می بینی که عبارت مجعوله را بعد اهل تثلیث معلم بشك نموده اند .

باز عهد جدید را بلغت عربی در بیروت سنه ۱۸۸۱ مسیحیت طبع نموده اند و عبارت مجعوله را محض مغالطه بدون هلالان نوشته اند .

و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ عبارت مجعوله را داخل کرده اند و

در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۲ و سنه ۱۸۸۷ داخل نکرده اند .

این بود حال ایشان در اینزمان با وجود انتشار کتب و ایجاد صنعت طبع

پس حال ایشان قبل از ایجاد صنعت طبع و عدم انتشار کتب چه خواهد بود؟! حال گوئیم اگر انتساب این عبارت بیوحنا صحیح است پس آنهائیکه اسقاط کرده‌اند تحریف نموده‌اند و اگر نسبت غیر صحیح است کما هو الحق پس آنهائیکه داخل کرده‌اند تحریف نموده‌اند در هر صورت تحریف ایشان تا کنون ثابت و محقق گردید.

وفیلسوف مشهور اسحق نیوتن رساله نوشته است حجم آن بقدر پنجاه ورق است و در آن رساله اثبات کرده‌است که عبارت مذکوره و همچنین آیه ۱۶ از باب سیم از رساله اول پولس تیموتاؤس هر دو محرفند و آیه مذکوره باین نحو است: و بالاجماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسد ظاهر شد و عدل او در روح پدید و بفرشتگان مشهود گردید و بامتها موعظه کرده شد و در دنیا ایمان آورده و بجلال بالا برد انتهی.

و این آیه ایضاً بسیار نافع است از برای اهل تثلیث فعلیها علاوه کردند از برای اثبات عقیده فاسده خود.

شاهد سی و دوم:

از مکاشفه یوحنا

در باب اول از مکاشفات یوحنا باین نحو رقم یافته است: ۱۰ و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود آواز بلندی چون صدای صور شنیدم ۱۱ که بی گفت من الف و یاء و اول و آخر هستم الخ.

و کریسباخ و شولز متفق‌اند که لفظ اول و آخر الحاقی است و بعضی مترجمین ین دو لفظ را ترك کرده‌اند و در سریانیه مطبوعه سنه ۱۸۷۴ لفظ الف و یا رانیز رك کرده است و همچنین در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۷۱ و سنه ۱۸۲۱ نیز لفظ اول و آخر و الف و یا را مانند سریانیه ترك کرده‌اند.

۱- برای توضیح بیشتر بکتاب افسانه‌های بت پرستی در آئین کلیسیا ص ۱۸۷ مراجعه فرمائید.

شاهد سی و سیم :

از اعمال رسولان

آیه ۳۷ از باب هشتم از کتاب اعمال حواریین باین نحو تحریر گردیده است:
 فیلیپس گفت هر گاه بتمام دل ایمان آوردی جایز است در جواب گفت ایمان آوردم
 که عیسیای مسیح پسر خداست .
 و این آیه الحاقی است یکی از اهل تثلیث الحاق کرده است از برای خاطر
 این جمله در جواب گفت ایمان آوردم که عیسیای مسیح پسر خداست .
 کریسباخ و شولز اتفاق دارند که این آیه الحاقی است .

شاهد سی و چهارم :

از کتاب اعمال باین نحو نوشته شده است : ۵ گفت خداوندا تو کیستی
 خداوند گفت من آن عیسائی هستم که تو بدو جفا میکنی تو را مشکل است برمیخ
 لگد زدن و او لرزان و حیران شده گفت خداوندا چه میخواهی من بکنم خداوند
 ویرا گفت برخاسته بشهر برو که آنجا بتو گفته میشود چه باید کرد انتهی .
 کریسباخ و شولز گفته اند این عبارت « تو را مشکل است برمیخ لگد زدن
 او لرزان و حیران شده گفت خداوندا چه میخواهی من بکنم » الحاقیست .

شاهد سی و پنجم :

آیه ۶ از باب دهم از کتاب اعمال باین نحو رقم شده است : که نزد دباغی
 شمعون نام^۱ که خانه اش بکنار دریاست مهمانست او بتو خواهد گفت که تو را چه
 باید کرد .

۱- وی در شهر یافا زندگی می کرد ، داستان وی با حضرت عیسی در بابهای نهم و دهم
 از اعمال رسولان آمده است و در عهد جدید دو بار اسم وی مذکور است : اعمال رسولان
 باب ۹ : ۴۳ و باب ۱۰ : ۶ .

کریسباخ و شولز گفته‌اند این عبارت (او بتو خواهد گفت که تو را چه باید کرد) محرف و الحاقی است .

شاهد سی و ششم :

از رسالهٔ پولس بقرناتیان

آیهٔ ۲۸ از باب دهم از رسالهٔ اول پولس بقرناتیان باین نحو رقم شده است: اما اگر کسی بشما گوید این قربانی بت است مخورید بخاطر آنکسیکه خبر داد بجهت ضمیر زیرا که جهان پری آن از آن خداوند است و اینجمله (زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است) الحاقیست .

و هورن در صفحهٔ ۳۲۷ از مجلد دوم از تفسیر خود بعد از اینکه اثبات کرده است الحاقی بودن اینجمله را گفته است کریسباخ اسقاط کرده است اینجمله را از متن بعد از اینکه جزم نموده است که این جمله قابل اخراجست و الحق اینکه این جمله سند ندارد و کلام فضولیتست و غالب آنکه از آیهٔ ۲۶ اخذ شده و باینجا ملحق گردیده است انتهى .

و آدم کلارك در ذیل این آیه گفته است کریسباخ این جمله را از متن انداخته است و حق آنست که این جمله سند ندارد انتهى کلامه .

و در بعضی از نسخهای سریانیه و ترجمه‌های عربیه و فارسیه و غیره و غیره این جمله را نوشته‌اند از آنجمله در ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۱ و ۱۸۲۱ و ۱۸۳۱ .

شاهد سی و هفتم :

از انجیل متی

آیهٔ ۸ از باب دوازدهم از انجیل متی باین نحو تحریر گردیده است : زیرا

که پسر انسان مالک روز سبت نیز است پس لفظ نیز الحاقی است .
و هورن بعد از اینکه الحاقی بودن این لفظ را بادلّه ثابت کرده است در صفحه ۳۳۰ از مجلد دوم از تفسیر خود گفته است که این لفظ مأخوذ است از آیه ۲۸ از باب دوم از انجیل مرقس و یا از آیه ۵ از باب ششم از انجیل لوقا و در اینجا الحاقی است خوب کرده است کریسباخ که این لفظ الحاقی را اخراج کرده است .

شاهد سی و هشتم :

در آیه ۳۵ از باب دوازدهم از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است :
مرد نیکو از خزانه نیکوئی دل خود چیزهای خوب بر می آورد و مرد بد از خزانه بد چیزهای بد بیرون می آورد و لفظ دل الحاقی است .
و هورن بعد از اینکه ملحق بودن آنرا بادلّه ثابت کرده است در صفحه ۳۳۰ از مجلد دوم از تفسیر خود گفته است این لفظ از آیه ۴۵ از باب ششم از انجیل لوقا اخذ شده است .

شاهد سی و نهم :

آیه ۱۳ از باب ششم از انجیل متی در نمازی که عیسی تعلیم حواریین نمود باین نحو رقم شده است : و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی ده زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابدالآباد از آن تو است آمین و این جمله (زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابدالآباد از آن تست) الحاقیست .
و فرقه کاتلک رومن از روی جرم و یقین حکم میکنند بالحاقی بودن این جمله و این جمله در ترجمه لاطینه پیدا نمیشود و نه در ترجمه یی از ترجمه های این فرقه در زبان سریانی و انگلیسی و غیره و این فرقه ملحق را ملامت می کنند .
وارد کاتلک در صفحه ۱۸ از کتاب خود که مسمی به کتاب اغلاط است و در سنه ۱۸۴۱ از میلاد چاپ شده است گفته است ارتزمس این جمله را تقبیح کرده

است و بلنجر گفته است این جمله بعد ملحق شده است و تاکنون الحاق کننده آن معلوم نشده است و اما قول لارنشس و لاکه گفت این جمله ساقط شده است از کلام رب دلیلی بر این ادعا ندارد بلکه حق او بود که لعنت و ملامت کند کسانی را که این بازی خودشانرا جزوی از کلام رب قرار دادند بدون مبالغت انتهی .

واجله از محققین فرقه پروتستنت این جمله را نیز رد کرده اند و آدم کلارک اگرچه الحاقی بودن این جمله را اختیار نکرده است ولیکن باین قدرها اقرار داد که کریسباخ و وستن و محققین دیگر که در اعلی درجه تحقیق بوده اند این جمله را رد کرده اند چنانچه در ذیل شرح این آیه تصریح کرده است و چون باعتراف این مفسر ثابت و محقق گردید که محققینی که در اعلی درجه تحقیق بوده اند این جمله را رد کرده اند پس مخالفت مفسر مضر نخواهد بود .

بنا بر تحقیق فرقه کاتلک و تحقیق محققین فرقه پروتستنت این جمله علاوه شده است در نماز مسیح که تابعینش در شرق و غرب عالم لااقل روزی دو مرتبه بایست بخوانند پس در صورتیکه نمازی که این همه شهرت را دارد محرفین آنرا تحریف کرده باشند پس از وقوع تحریف در مواضع دیگر که این شهرت را نداشته و ندارند پناه بر خدا فعلیهذا نماز یومیه ایشان هم محرف است .

شاهد چهارم :

از انجیل یوحنا

آیه ۵۳ از باب هفتم و ۱۱ از باب هشتم (از آیه اول تا آیه یازدهم) از انجیل یوحنا الحاقی است و هورن در الحاقیت این آیات «اگرچه مختار در نزد او عدم الحاق است» در صفحه ۳۱۰ از مجلد چهارم از تفسیر خود چنین نوشته است: که ارتزمس و کالوین و پز و کروتیس و لکلرک و وستن و سملر و شلز و مورش و هین لن و پالس و شمت و کسان دیگر از مصنفین که نوفنس و کوچر که اسامی ایشانرا ذکر کرده اند صدق این آیات را تسلیم ندارند .

بعد گفته است کریزاستم و تهیو فلکت و نونس شرو حی بر این انجیل نوشته اند و این آیات را شرح نکرده اند بلکه این آیات را در شرحهای خود هم نقل ننموده اند. و ترتولین و سایه پرن رساله‌ها نوشته اند در باب عفت وزنا و باین آیات متمسک نشده اند و هرگاه این آیات در نسخهای ایشان بود هر آینه ذکر نموده و باینها تمسک میکردند یقیناً انتهی .

و وارد کاتلک گفت که بعضی قدما اعتراض کردند بر اول باب هشتم از انجیل یوحنا انتهی. و نورتن حکم کرده است باینکه این آیات الحاقیست یقیناً .

شاهد چهل و یکم :

از انجیل متی

در آیه ۱۸ از باب ششم از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است : تا در نظر مردم روزه دار نمائی بلکه در حضور پدرت که در نهانست و پدر نهان بین تو آشکارا ترا جزا خواهد داد و لفظ «آشکارا» الحاقی است .
و آدم کلارك در ذیل شرح این آیه بعد از اثبات الحاقیت این لفظ گفته است چون این لفظ سند کامل نداشت کریسباخ و وستن و بنجل این لفظ را از متن انداخته اند .

شاهد چهل و دوم :

از انجیل مرقس

در آیه ۱۷ از باب دوم از انجیل مرقس لفظ بتوبه واقع گردیده است و آن الحاقی است .
و آدم کلارك در ذیل شرح این آیه بعد از اثبات الحاقی بودن این لفظ را گفته است کریسباخ این لفظ را از متن انداخته است. و کروتیس و مل و بنجل در این اسقاط او را متابعت نموده اند .

شاهد چهل و سوم :

از انجیل متی

در آیه ۱۳ از باب نهم از انجیل متی نیز لفظ بتوبه واقع گردیده است و آنهم الحاقی است مانند لفظ سابق .

و آدم کلارك در ذیل شرح این آیه این مطلب را ثابت کرده است بعد گفته است مل و بنجل در اسقاط این لفظ خوب کاری کرده اند. کریسباخ نیز این لفظ را از متن انداخته است .

شاهد چهل و چهارم :

از باب بیستم از انجیل متی ۲۲ : عیسی در جواب گفت نمیدانید چه میخواهید آیا میتوانید از آن کاسه که من مینوشم بنوشید و تعمیدی که من میابم بیابید بدو گفتند میتوانیم ۲۳ ایشانرا گفت البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی که من میابم خواهید یافت تا آخر آیه .

و این قول « تعمیدی که من میابم بیابید » الحاقی است و همچنین و تعمیدی که من میابم خواهید یافت و کریسباخ این دو جمله را در هر دو مرتبه که متن را چاپ کرده است از متن انداخته است .

و آدم کلارك در شرح این دو آیه بعد از اثبات الحاقیت گفته است از قواعدی که محققین مقرر نموده اند از برای تمیز و تشخیص عبارت صحیحه و غیر صحیحه معلوم و مشخص نمیشود که این دو قول جزوی از متن باشند انتهى .

شاهد چهل و پنجم :

از انجیل لوقا

در باب نهم از انجیل لوقا باین نحو مرقوم گردیده است : آنکه رو کردانیده بدیشان گفت نمیدانید که شما از کدام نوع روح هستید ۵۶ زیرا که پسرانسان نیامده

است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد پس بقریه دیگر رفتند .
 و این عبارت « زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد
 بلکه تا نجات دهد » الحاقیست .

و آدم کلارک در ذیل شرح این دو آیه گفته است که کریسباخ این عبارت را
 از متن انداخته است .

و غالب اینکه نسخهای بسیار قدیمه باین نحو باشد: آنگاه روگردانیده بدیشان
 گفت نمیدانید که شما از کدام نوع روح هستید پس بقریه دیگر رفتند .



مبحث سیم : تحریف بنقصان

در این مبحث بیست شاهد ذکر مینمائیم تا عدد شهود ما به صد برسد
انشاء الله تعالی .

شاهد اول :

آیه ۱۳ از باب پانزدهم از سفر تکوین باین نحو مسطور گردیده است :

وَ اِمْرًا لِّاِبْرٰهٖمَ مِمِّدَعِيًّا يَدْعٰتُ دِمَشْحَطٍ بِتِ هَوٰى زَرْعُوْخٍ بَارَعًا لِادِيٍّ وَ

بِتِ عَبْدِ خِلْمَتٍ وَ بِتِ مَلِيصِيٍّ ثُوْنِ اَرْبَعٍ مِاَسَاةً سِنِيٍّ .

ترجمه بفارسی چنین میباشد: و او بابرام گفت که یقین بدان که ذریه تو درزمینی
که از آن ایشان نیست غریب خواهند شد و ایشان آنها را بندگی خواهند نمود و آنها
ایشانرا چهارصد سال ظلم خواهند نمود انتهى .

این عبارت «ایشان آنها را بندگی خواهند نمود و آنها ایشانرا ظلم خواهند نمود».

و همچنین آیه ۱۴ که باین نحو مرقوم گردیده است :

وَأَوْبَ لَطَائِبِهَا بَعْبُدِي خَلِمَتِ إِلَهِي دِينِي أَنَا وَبَارَ هَدَبَتِ بِالطِّي بِمَالِ رَأْبَا.

یعنی اما بر طائفه که ایشان بنده آنها میشوند من عقوبت خواهم کرد و بعد از آن ایشان باموال فراوان بیرون خواهند آمد انتهى.

پس این آیه با عبارتهای آیه سابقه دلالت دارند بر اینکه مراد از بن زمین زمین مصر است زیرا کسانی که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتند و ظلم بر ایشان نمودند پس خدا ایشانرا جزا داد یعنی معاقبشان فرمود اهل مصر بودند نه غیر ایشان و بنی اسرائیل با مال کثیر از مصر بیرون آمدند و این امور در غیر ایشان یافت نمیشود. و آیه ۴۰ از باب دوازدهم از سفر خروج باین نحو رقم یافته است :

وَ تَيْبَتِ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ دَنِبَلُونَ كَوْمِصْرٍ أَرْبَعِ مِائَةٍ وَ تَلَى شِنِي وَ

اما بودن بنی اسرائیل که در مصر ساکن بودند مدت چهارصد و سی سال بود انتهى. پس فیما بین آیتین اختلافیست یا از آیه اول لفظ سی سال ساقط شده است و یا در آیه ثانیه زیاد شده است.

و با قطع نظر از این اختلاف و تحریف گوئیم که بیان مدت در هر دو آیه غلط است یقیناً هیچ شکی و شبهه در او نیست بوجهی :

وجه اول : آنکه موسی علیه السلام ابن بنت لاوی بن یعقوب علیه السلام است و ابن ابن ابن لاویست ایضاً زیرا که ابن یوخبیت بنت لاویست از جانب مادر و ابن عمران ابن قاهت ابن لاوی بن یعقوبست از جانب پدر پس عمران عمه خود را تزویج نموده بود چنانچه در باب ششم و آیه ۲۰ از سفر خروج تصریح شده است.^۱

۱- و عمران عمه خود یوکابد را بزنی گرفت و او برای وی هارون و موسی را زائید .

و همچنین در باب ۲۶ از سفر اعداد یعنی در آیه ۵۹ از باب مزبور^۱ .
 وقامت جد موسی علیه السلام از جانب پدر پیش از آمدن بنی اسرائیل بمصر
 متولد شده بود بنا بر تصریح آیه ۱۱ از باب ۴۶ از سفر تکوین .
 فعلیهذا امکان ندارد که مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر زیادتز از دو بیست
 وپانزده سال باشد .

وجه دوم : آنکه مورخین و مفسرین متفق اند بر اینکه مدت سکون بنی اسرائیل
 در مصر دو بیست وپانزده سال بوده است و از تصنیفات علمای پروتستنت کنایست
 در لسان عربی مسمی بمرشد الطالبین الی الکتاب المقدس الثمین و در عنوان این
 کتاب نوشته شده است: طبع فی مطبعة مجمع کنیسة الانکلیز الاسقفیه فی مدینة فالته
 سنه ۱۸۴۰ مسیحیت .

و در فصل ۱۷ از جزو ثانی ازین کتاب تواریخ حوادث عالم را ضبط
 کرده است از ابتدای خلقت عالم تا میلاد مسیح علیه السلام در دوطرف حادثه سالها
 را معین نموده است یعنی در طرف راست حادثه از ابتدای خلقت را نوشته است
 تا وقوع آن حادثه و در طرف چپ از وقوع حادثه تا میلاد مسیح سالها را معین
 نموده است .

و در صفحه ۳۴۶ باین نحو رقم نموده است : (۲۲۹۸ اقامة اخوة یوسف
 و ایه فی مصر ۱۷۰۶) و مراد از اقامة دخول ایشانست بمصر .
 و در صفحه ۳۴۷ : (۲۵۱۳ عبور الاسرائیلین بحر القلزم^۱ و غرق فرعون ۱۴۹۱)
 انتهى کلامه بالفاظه .

پس زمانیکه اقل را از اکثر اسقاط نمائیم دو بیست وپانزده سال باقی خواهد

۱- و نام زن عرام یو کبد بود دختر لای که برای لای در مصر زائیده شد و او برای عرام
 هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زائید .

۲- بحر القلزم یا بحرا حمر : دریاچه ای است میان آفریقا و سرزمین عربی که با کانال سوئز
 بدریای متوسط و از باب المندب به اوقیانوس هند متصل می شود .

بود و صورت عمل باین نحو میباشد :

پیدایش	قبل از میلاد
اکثر ۲۵۱۳	اکثر ۱۷۰۶
اقل ۲۲۸۹	اقل ۱۴۹۱
الباقی ۲۱۵	الباقی ۲۱۵-

و این مختار تمامی مورخین است از اهل کتاب از یهود و نصاری و از عبارت آدم کلارک که ترجمه او عنقریب نقل خواهد شد بر اقوال مفسرین نیز مطلع خواهی شد. وجه سیم : آنکه در باب سیم از رساله پولس باهل غلاطیه باین نحو واقع گردیده است : اما وعده‌ها با ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمیکوید به نسلها که کویا از بسیار باشد بلکه از یکی و به نسل تو که مسیح است و مقصود اینست عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل شد باطل نمیسازد بنهجیکه وعده نیست شود انتهی .

و کلام مقدس النصاری اگرچه خالی از خطا نیست چنانچه خواهی دانست معیناً عبارت او مخالف عبارت سفر خروج است زیرا که پولس مدت را بقدر مذکور از زمان اخذ میثاق از ابراهیم علیه السلام تا زمان نزول تورات معتبر دانسته و معین نمود و حال آنکه زمان اخذ میثاق از ابراهیم بسیار مقدم است بر دخول بنی اسرائیل بمصر و همچنین نزول تورات مؤخر از خروج بنی اسرائیل است از مصر و پولس نگفت مدت سکونت بنی اسرائیل در مصر چهارصد و سی سالست بخلاف سفر خروج. و چون بیان مذکور غلط بود یقیناً لهذا تصحیح مینماید آنرا آیه ۴۰ از باب دوازدهم از سفر خروج در نسخه سامریه و یونانیه که باین نحو رقم یافته است : ۴۰ پس جمیع ایام سکونت بنی اسرائیل و آباء و اجداد ایشان در ارض کنعان و ارض

مصر^۱ چهارصد و سی سال بوده پس در این دو نسخه ابن الفساظ « آباء و اجداد ایشان و ارض کنعان » زیاد شده .

و آدم کلارک مفسر در صفحه ۳۶۹ از مجلد اول از تفسیر خود در ذیل شرح آیه مذکوره باین نحو نوشته است که عموم اتفاق دارند بر اینکه مضمون این آیه در غایت اشکال است انتهى .

و مؤلف این کتاب گوید : مضمون این آیه در غایت اشکال نیست بلکه غلط است یقیناً پس مفسر مزبور عبارت نسخه سامریه را نقل کرده است بعد گفته است و عبارت اسکندریانوس موافق است با عبارت سامریه و بسیار از افاضل بر آنند که نسخه سامریه در حق پنج کتاب موسی علیه السلام صحیح تر می باشد .

و این امر مسلم است که اسکندریانوس در نسخهای ترجمهای یونانیه اصح و قدیم از جمیع نسخهای موجوده میباشد و کسی در وثاقت پولس هم شك ندارد پس تمامی امر منفصل میشود بشهادت این سه و تواریخ شهادت میدهد بر اینکه حق در جانب این سه میباشد .

زیرا که ابراهیم علیه السلام چون داخل کنعان شد پس از زمان دخول آنجناب تا ولادت اسحق علیه السلام بیست و پنجسال بوده و اینکه اسحق شصت ساله بود که که یعقوب علیه السلام از برای او متولد شد و اینکه یعقوب علیه السلام چون داخل مصر شد یکصد و سی سال داشت پس مجموع دو بیست و پانزده سال خواهد بود و اینکه مدت اقامه بنی اسرائیل در مصر دو بیست و پانزده سال بوده پس مجموع چهارصد و سی سال خواهد بود (یعنی از ابتدای دخول ابراهیم به کنعان تا خروج بنی اسرائیل

۱- ارض کنعان همان سرزمینی است که ذریه کنعان در آن سکونت داشتند که از شمال از طریق حمت بشمال لبنان و از طرف مشرق بدشت سوریه و از جنوب بدشت العرب و از مغرب بساحل دریای متوسط امتداد دارد. قاموس کتاب مقدس .

و ارض مصر پیشتر بسرزمینی گفته می شد که از شمال بدریای متوسط و از مشرق بدریای احمر و از جنوب به نوپیا و از مغرب بدشت صحرا محدود است. قاموس کتاب مقدس .

از مصر چهارصد و سی سال خواهد بود) نه مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر. کلام مفسر تمام شد با مختصر شرحی از جانب مؤلف.

و جامعین تفسیر هنیری و اسکات بعد از تسلیم اینکه مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر دو یست و پانزده سال بوده عبارت سامریه را نقل نموده اند پس گفته اند شبهه ندارد که این عبارت صادق است و جمیع مشکلات واقعه در متن را زایل میکند انتهی. پس از برای تو ظاهر و روشن گردید که مفسرین ایشان توجهی ندارند بر عبارت سفر خروج که در نسخه عبرانی است سوای اقرار و اعتراف باینکه عبارت سفر خروج غلط است.

و اینکه گفتیم کلام پولس نیز خالی از خطا نیست علتش این بوده است که مدت را از زمان اخذ عهد و میثاق گرفته است یعنی اول مدت را از عهد قرار داده است و این عهد یکسال قبل از میلاد اسحق علیه السلام بوده است بنا بر تصریح باب ۱۷ از سفر تکوین و آیه ۲۱ از باب مذکور باین نحو مزبور گشته است: اما عهد خود را با اسحق که او را ساراه از برایت خواهد زائید در همین وقت بسال آینده ثابت خواهیم کردانید.

و نزول تورات در ماه سیم از خروج بنی اسرائیل از مصر واقع گردیده است بنا بر تصریح باب نوزدهم از سفر خروج^۱.

فعلیهذا هرگاه مدت را بحسابی که آدم کلارك نوشت بگیریم مدت بقصد چهارصد و هفت سال خواهد بود و در تواریخ فرقه پروتستنت نیز بهمین قدرها اعتبار کرده اند نه چهارصد و سی سال چنانچه پولس مدعی گردیده.

در صفحه ۳۴۵ از مرشد الطالین باین نحو رقم شده است: سنه ۲۱۰۷ میثاق خدا با ابرام و تبدیل اسم او با ابراهیم سنه ۱۸۹۷ و تعیین ختان و نجات لوط و هلاکت

۱- باب مزبور آیه اول گوید: و در ماه سیم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر در همان روز بصرای سینا آمدند... داستان سخن گفتن موسی را با خدا می نویسد تا در باب بیستم احکام عشره که شامل تمام احکام تورات است بیان می کند.

سادوم و عمورا و اضما و صابو عیم^۱ باآتش از جهت فواحش و شرارت ایشان.
 پس از آن در صفحه ۳۴۷ باین نحو رقم نموده است (۲۵۱۴ منح الشریعة علی
 جبل سیناء ۱۴۹۰) انتهی .
 پس چون اقل را از اکثر طرح نمائیم چهارصد و هفت سال باقی خواهد ماند
 و صورت عمل اینست :

پیدایش	قبل از میلاد
الاكثر ۲۵۱۴	الاكثر ۱۸۹۷
الاقل ۲۱۰۷	الاقل ۱۴۹۰
الباقی ۴۰۷	الباقی ۴۰۷

فائدة : اینکه گفتیم یوخت مادر موسی علیه السلام عمه پدرش عمران بود
 و زن او شد صحیح است شبهه در او نیست .

آیه ۲۰ از باب ششم از سفر خروج موافق لیشن خت و شقیلی عمران

لِیُوکِبِدَ عَمَّتُوَالِه لِنَحْتِ وَ لِدَل قَتَه لَاهِرُونَ وَ لِمُوشِی الخ .

یعنی عمران یوکید عمه خود را بجهت خود بزنی گرفت و او از برایش
 موسی و هرون را زائید و سالهای عمر عمران یکصد و سی و هفت سال بود .
 و در لیشن عتیقه باین نحو رقم یافته است .

وَ نَسَبِ عِمْرَامَ اَنْ تَتَالِیُو کَابِر بَرَّت دِدَه وَ یَلِدَت اِه لَاهِرُونَ وَ اَلْمُوشِی

وَ اَلْمَرِیْمِ الخ یعنی عمران یوکید عمه خود را بجهت خود بزنی گرفت و او از

۱- چهارشهر بزرگ از شهرهای سدومیان «قوم لوط» بودند که در اثر معصیت و گناه قوم مزبور
 شهرهای نامبرده ویران گردیدند .

برایش هرون و موسی و مریم را زائید الخ .

مخفی نماند که در این عبارت اخیرد لفظ مریم زیاد شده است و این صحیح است موافق نسخه سامریه و یونانیه می باشد چنانچه خواهد آمد انشاء الله .

و در ترجمه عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰ باین نحو رقم شده است :

و اخذ عمر ام یو کابد عمته زوجة له فولدت له هارون و موسی .

و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ باین نحو نوشته شده است :

فاتخذ عمر ام یو خابد عمته زوجة له .

و در ترجمه هندیه مطبوعه سنه ۱۸۲۲ و سنه ۱۸۲۹ و سنه ۱۸۴۲ باین نحو رقم شده است :

عمر ام آبی اینی پنا یکی یون یو خا ینسی پناه کیاه .

و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۹ : و عمران یو کبد عمه خود را بنکاح در آورد .

و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۴۵ : و عمر ام یو کبد عمه خود را بجهت خود بزنی گرفت .

و همچنین در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و ۱۸۷۸ .

و همچنین غیر از اینها از ترجمه های انگلیسیه و سریانیه و کلدانیه و غیرها .

لیکن عجب است که آیه ۲۰ از باب ششم از سفر خروج که منقول گردید در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۵ باین نحو مسطور گردیده است : فتزوج عمران یو خابد ابته عمته .

پس این مترجم خائن لفظ عمه را بدختر عمه تحریف نموده است و چون این ترجمه در غایت دقت و متانت در عهد پاپا اریانوس هشتم چاپ شده است و بسیاری از قسوسین و رهبانان و علما که واقف بودند بر لسان عربی و عبرانی و یونانی و غیرها بذل جهد نمودند در تصحیح این ترجمه چنانچه بوضوح تمام از مقدمه ای که بر این ترجمه نوشته شده است این امر واضح و آشکار می گردد .

پس ظن غالب اینکه این تحریف از ایشان عمداً صادر گردیده است تا عیبی در نسب موسی و هرون علیهما السلام واقع نشود زیرا که نکاح عمه در تورات حرام است چنانچه در آیه ۱۲ از باب هجدهم از سفر لیویان^۱ و در آیه ۱۹ از باب بیستم از سفر^۲ مذکور مرقوم گردیده است .

در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۴۸ نیز این تحریف موجود است «هدیهم الله» دست از قلب برنمیدارند عجب دارم از سفهائی که این طایفه را بدون تحقیق از اهل امانت و دیانت و وقار میدانند .

شاهد دوم :

از سفر پیدایش

آیه ۸ از باب چهارم از سفر تکوین باین نحو مسطور گردیده است : و قاین برادرش هابیل متکلم شد و واقع شد هنگام بودن ایشان در صحرا که قاین به برادر خود هابیل برخاسته و او را کشت .

و در نسخه سامریه و یونانیه و ترجمه‌های قدیمه باین نحو مرقوم شده است : و قاین به برادرش هابیل متکلم شده و گفت بیا برویم بصحرا و واقع شد هنگام بودن ایشان در صحرا الخ پس این عبارت بیا برویم بصحرا از نسخه عبرانیه سقط شده است . و هورن در حاشیه صفحه ۱۹۳ از مجلد دوم از تفسیر خود چنین نوشته است : این عبارت در نسخه سامریه و یونانیه و آرامیه و همچنین در نسخه لاطینی که چاپ شده است در پالیکلالات والتن یافت میشود و کنیکات حکم کرده است باذخالی این عبارت در نسخه عبرانیه و شبهه نیست در اینکه این عبارت حسنه میباشد انتهی . پس از آن در صفحه ۳۳۸ از مجلد مذکور گفته است : بسا هست که عبارت

۱- عورت خواهر پدر خود را کشف مکن او از اقربای پدر تو است .

۲- و عورت خواهر مادرت یا خواهر پدرت را کشف مکن...

ترجمه یونانیه صحیح باشد و اگرچه در نسخهٔ عبرانیه مروجه الان یافت نمیشود مثلاً نسخهٔ عبرانیه خواه خطی باشد و خواه چاپی ناقص است در آیهٔ مذکوره بنقصان بین و مترجم ترجمهٔ انگلیسیه که مختون است چون در اینجا درست نفهمیده باین نحو ترجمه کرده است قاین با برادرش هایل متکلم شد و این نقصان را جبران مینماید ترجمه یونانیه و موافق این ترجمه است نسخه سامریه و ترجمهٔ لاطینیه و آرامیه و ترجمه ایکوئیللا و دو تفسیری که در لسان چالدی هستند و فقره که فلویهودی نقل کرده است انتهى .

و قول آدم کلارک در صفحه ۶۳ از مجلد اول از تفسیر خود مانند قول هورن میباشد و در ترجمه سریانیه قدیم این عبارت موجود است و همچنین در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۸ .

شاهد سیم :

در آیه ۱۷ از باب هشتم از سفر تکوین در نسخه عبرانیه باین نحو مسطور گردیده است: و طوفان چهل روز بر زمین واقع شد و آبها زیاد شده کشتی را برداشته تا از زمین بلند شد .

و این جمله یعنی آیه در اکثر نسخهای لاطینیه و ترجمه یونانیه باین نحو رقم شده است: و طوفان چهل شبانه روز در زمین بود. هورن در مجلد اول از تفسیر خود گفته است لفظ شب در متن عبرانی باید زیاد شود انتهى .

شاهد چهارم :

در آیه ۲۲ از باب سی و پنجم از سفر تکوین در نسخه عبرانیه باین نحو مسطور گردیده است: و واقع شد هنگام سکونت اسرائیل در آن زمین که روبین رفت و با متعه پدرش بلهاه خوابید و اسرائیل شنید و پسران یعقوب دوازده بودند انتهى .
و جامعین تفسیر هنیری و اسکات گفته اند که جماعت یهود تسلیم دارند که چیزی

ازین آیه افتاده است و ترجمه یونانیه تکمیل میکند باین نحو اسرائیل شنید و در نظرش قبیح بود پس جماعت یهود نیز معترف بسقوط میباشند .
 فعلیهذا سقوط جمله از نسخه عبرانیه مستبعد نیست در نزد اهل کتاب تاچه برسد بسقوط يك حرفی و یا دو حرفی .

شاهد پنجم :

هارسلی مفسر در صفحه ۸۲ از مجلد اول از تفسیر خود در ذیل آیه ۵ از باب ۴۴ از سفر تکوین گفته است: علاوه شود در اول این آیه از ترجمه یونانیه این جمله: چرا شما صواعی (کیل طلا) مرا دزدیدید انتهی . پس بنا بر اعتراف این مفسر این جمله از نسخه عبرانیه افتاده است .

شاهد ششم :

در آیه ۲۵ از باب پنجاهم از سفر تکوین در نسخه عبرانیه در وصایای یوسف علیه السلام باین نحو نوشته شده است: پس یوسف به پسران اسرائیل سو کند داد و گفت که بتحقیق خدا شما را توجه خواهند نمود و شما استخوانهای مرا از اینجا بر آرید. و در نسخه سامریه و ترجمه یونانیه و لاطینیه و سریانیه و بعضی ترجمهای قدیمه دیگر جمله اخیره باین نحو مرقوم گشته است: و شما استخوانهای مرا از اینجا باخود ببرید پس لفظ باخود از عبری افتاده است .
 و هورن گفته است که مستزبب رائد این لفظ متروك را داخل کرده است در ترجمه جدیدیه خود از برای بیبل و فعل او صوابست .

شاهد هفتم :

از سفر خروج

آیه ۲۲ از باب دوم از سفر خروج در بیان حال موسی علیه السلام در نسخه

عبرانیه باین نحو محرر گشته : و او از برایش پسری را زائید (دختر شعیب از برای موسی) در مدین و اسمش را کرشوم نامید زیرا که گفت در زمین بیکانه غریب هستم .

و در ترجمه یونانیه و لاطینیه و بعضی ترجمهای قدیم در آخر آیه مذکوره این جمله یافت میشود و ایضاً پسر دوم را زائید و اسم او را العاذر خواند و گفت از جهت اینکه خدای پدرم مرا اعانت نمود و از شمشیر فرعون نجاتم داد .
و در نسخه سربانیه قدیم که تاریخ طبعش پاره شده است و در نزد مؤلف موجود است جمله اخیر از آیه مزبوره باین نحو محرر گشته است :

و یَلِدُ تَبَّ بَرَأْدَ تَرِینَ لِمَوْسَى وَ قَرَأَ شِمِّهِ الْعَاذِرُ مِطْلَ دَالِهِ دَابَّهَى بَعْدَ
دِرِی وِ اُصِ یَانِی مِّنْ خَرِبَهِ دِ پُرْعَوْنِ اَنْتَهی .

پس معلوم شد این جمله باین تطویل از متن عبرانی افتاده است و ترجمه این کلمات را در پیش گفتیم .

و از جمله عجایب اینکه این نسخه ای که در نزد حقیر موجود است در وسط هر صفحه خطی کشیده شده است و در جانب راست خط ممتد عبارات سربانیه قدیم را نوشته است و در جانب چپ عبارات سربانیه جدید را مرقوم نموده است در صفحه ۸۶ از نسخه مذکوره در جانب راست خط وسط عبارت مذکوره مرقوم است و از جانب چپ سقط کرده اند و در مواضع بسیاری ازین نسخه این کار را کردند و این بسیار عجیب است و عجیبتر اینست که حیا نمیکنند این قسم کتابهای محرف را چاپ کرده بدست مردم میدهند و در انتشار آن کمال جد و جهد را دارند و این فعل عقلا نیست .

مجملاً برویم سرسخن و گوئیم آدم کلارک در صفحه ۳۱۰ از مجلد اول از تفسیر خود بعد از نقل عبارت مسطوره از تراجم هیوبی کینت در ترجمه لاطینیه خود

این عبارت را داخل کرده است و مدعی است که موضع عبارت همین است و این عبارت در نسخه از نسخهای عبرانیه از خطی و چاپی یافت نمیشود و حال آنکه در ترجمهای معتبره موجود است انتهی .

پس معلوم و محقق گردید که این عبارت از نسخه عبرانیه افتاده است و نسخه ناقص است .

شاهد هشتم :

در آیه ۲۰ از باب ششم از سفر خروج از نسخه عبرانیه باین نحو مرقوم شده است : و عمرام یوکبت عمه خود را بجهت خود بزنی گرفت و او از برایش هرون و موسی را زائید و سالهای عمر عمرام یکصد و سی و هفت سال بود :
و در نسخه سامریه و ترجمه یونانیه و در سربانیه در جانب راست خط باین نحو مرقوم شده است : و او از برایش هرون و موسی و مریم خواهر ایشانرا زائید تا آخر .

پس لفظ مریم خواهر ایشان از نسخه عبرانیه سقط شده است و آدم کلارک بعد از نقل عبارت نسخه سامریه و یونانیه گفته است مظنون بعضی از اجله محققین آنکه این لفظ در متن عبرانی بود .

شاهد نهم :

از سفر اعداد

آیه ۶ از باب دهم از سفر اعداد باین نحو مرقوم است : و چونکه دوم مرتبه تیز آهنگ میکشید خیمه نشینانی که بسمت جنوب جادارند بکوچند بجهت کوچ نمودن نشان تیز آهنگ بکشند .

و در آخر این آیه در ترجمه یونانیه این جمله یافت میشود و چونکه سیم مرتبه تیز آهنگ میکشید خیمهای غربیه بکوچند و چون چهارم مرتبه تیز آهنگ میکشید

خیمه نشینانی که بجانب شمال جا دارند بکوچند انتهی .
 و آدم کلارك در صفحه ۶۶۳ از مجلد اول از تفسیر خود گفته است مغربیه و
 شمالیه در اینجا ذکر نشده است لیکن معلوم است که ارتحال ایشان نیز به تیز آهنگ-
 کشیدن بوده و از این جهت معلوم میشود که متن عبرانی در اینجا ناقص است و یونانیه
 این نقصان را جبران مینماید باین نحو : و چونکه سیم مرتبه تیز آهنگ می کشید
 خیمه نشینان سمت مغرب بکوچند و چون چهارم مرتبه تیز آهنگ میکشید خیمه نشینانی
 که بسمت شمال جا دارند بکوچند .

شاهد دهم :

از کتاب داوران

مفسر هارسلی گفته است : از آخر آیه ۱۳ و اول آیه ۱۴ از باب شانزدهم از
 کتاب قضاة چیزی افتاده است پس از ترجمه یونانیه اخذ شود و بر این عبارت علاوه
 شود باین نحو : پس شمشون^۱ باو گفت هر گاه هفت کیس مرا از سر من بگیری و باسندی
 بیافی و به میخ بدیوار به بندی مثل سایر مردم ضعیف خواهی بود پس او را خوابانیده
 و هفت قنزعاترا گرفت و باسندی بافت و او را بست .

شاهد یازدهم :

آدم کلارك در صفحه ۱۶۷۶ از مجلد دوم از تفسیر خود گفته است از ترجمه
 یونانیه تمامی آیه سیم ساقط شده است الا لفظ شکینا و آیه ۴ و ۵ و ۶ و ۹ و ۳۷ و ۳۸ و
 ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ ساقط شده است .
 از ترجمه عربیه در باب مذکور از آیه اول تا آیه بیست و ششم و آیه بیست و نهم .

۱- شمشون پسر منوح مدت بیست سال بر اسرائیل قضاوت می نمود و عاقبت با گروهی ازدشمنانش
 در زیر آوار ماند و جان داد . قاموس کتاب مقدس صفحه ۵۳۱ و ۵۳۲ .

شاهد دوازدهم :

از کتاب ایوب

آیه ۱۷ از باب چهل و دوم از کتاب ایوب باین نحو رقم شده است: و ایوب پیر و کهن سال شد و فات یافت و نسخه عبرانیه در اینجا ختم شده است .
و در ترجمه یونانیه این قدر علاوه شده است و دوم مرتبه مبعوث می شود یعنی از قبر برانگیخته میشود با کسانیکه خدا ایشانرا مبعوث میفرماید .
و علاوه شده است نیز در یونانیه بیان نسب ایوب و بیان احوال او بر سبیل اختصار .

کامت و هردران گوید این تتمه جزوی از کتاب الهامی است فلو و پولی هستر نیز تسلیم مینمایند و مردم در عهد ارجن^۱ این تتمه را قبول مینمودند و تهیودوشن در ترجمه یونانیه خود آنرا نوشته است فعلیهذا عبرانیه محرف است بنقصان در نزد قدمای مسیحیه .

و علمای مذکورین و محققین از فرقه پروتستنت بر این رفته اند که این عبارات مجعولست پس در نزد ایشان در نسخه یونانیه تحریف زیاده شده است .
و هورن گفته است ظاهر اینکه این عبارت مجعولست اگر چه قبل از مسیح نوشته شده است انتهى .

مؤلف گوید چونکه این مفسر تسلیم کرد که این عبارت محرفه قبل از مسیح علیه السلام بوده است دو امر لازم میآید .

اول : آنکه قدمای مسیحیت از عهد حواریین تا یکهزار و پانصد سال این ترجمه محرف را کلام الله بدانند زیرا که ایشان در ظرف مدت مذکوره این ترجمه را صحیح میدانستند و نسخه عبرانیه را محرف پس تمامی مسیحیین در این مدت طولانی در ضلالت بوده اند زیرا که اجماع بر خطا نموده بودند زانرو که کلام مخلوق را کلام خالق میدانستند .

۱- شرح حال ارجن را در پاورقی صفحه ۴۰۶ جزء اول ملاحظه فرمائید .

ثانیاً: ایراد بر مسیح و حواریین وارد میشود چرا نفرمودند ترجمه یونانیه محرفست تا اینکه بیک کلمه حرف تابعین خود را نجات بدهند تا یکهزار و پانصد سال در ضلالت باقی نمانند این یک کلمه حرف چه ثقلتی داشت .

پس ازین تقریر بطلان دعوی متابعان مسیح ظاهر و آشکار گردید که من باب مغالطه میگویند اگر کتب عهدعتیق محرف بود جناب مسیح و حواریین بیان میفرمودند و مواضع محرفه را تشخیص مینمودند پس سکوت ایشان ازین امر قبیح دلیل عدم وقوع تحریف است در کتب عهدعتیق پس جواب اینمغالطه بوضوح تمام بیان شد.

شاهد سیزدهم :

از زبور

در آیه ۳ از زبور ۱۴ در ترجمه لاتینیه و ترجمه اتهویک و ترجمه عربیه و نسخه واتیکانوس از ترجمه یونانیه اینعبارت واقع گردیده است : کلوی آنها کور کشاده است و بزبانهای خود فریفته اند و زهرمار بالشی در زیر لبهای ایشانست و دهنهای ایشان پر از فحش و تلخی است و پاهای ایشان بقصد خون ریختن دوانست و پایمالی و خرابی در روش آنهاست و راه آرامیرا نشناخته اند و در چشمان ایشان ترس خدا نیست انتهی .

و این عبارت در نسخه عبرانیه وجود ندارد بلکه در رساله پولس باهل روم یافت میشود پس خالی ازین نیست یا جماعت یهود این عبارت را از نسخه عبرانیه اسقاط کرده اند پس این تحریف بنقصانست . و یا متابعان مسیح در کلام پولس از برای اصلاح کلام او زیاد کرده اند و این تحریف بزیاة خواهد بود پس احد تحریفین لازم است قطعاً .

و آدم کلارک در ذیل شرح آیه مذکوره از زبور چنین نوشته است : بعد ازین آیه در نسخه واتیکانوس از ترجمه اتهویک و ترجمه عربیه شش آیه واقع گردیده است در باب سیم از رساله پولس باهل روم از آیه ۱۳ تا آیه ۱۸ آیات

مذکوره یافت میشود .

شاهد چهاردهم :

از کتاب اشعیا

آیه ۵ از باب چهلّم از کتاب اشعیا در عبرانیه باین نحو رقم گردیده است :
و جلال خداوند جلوه کر میکردد که تمامی بشر جمیعاً خواهند دید زیرا که دهان
خداوند چنین فرموده است .

و در نسخه یونانیه آیه مزبوره باین نحو مرقوم گشته است : و جلال خداوند
جلوه کر میکردد که تمامی بشر جمیعاً نجات خداوند را خواهند دید زیرا که دهان
خداوند چنین فرموده است .

آدم کلارک در صفحه ۲۷۸۵ از مجلد چهارم از تفسیر خود بعد از نقل عبارت
ترجمه یونانیه گفته است مطنون من اینکه این عبارت اصلیه است و پس از آن
گفته است این سقوط در متن عبرانی بسیار قدیم است مقدمست بر ترجمه چالدیه
و لاطینی و سریانی و این عبارت در جمیع نسخهای ترجمهای یونانیه یافت میشود
و لوقا در آیه ۶ از باب سیم از انجیل خود این عبارت را قبول کرده است و در
نزد من يك نسخه ایست بسیار قدیم و در این نسخه تمامی آیه ساقط شده است انتهی .
و هورن در باب هشتم از حصه اول از مجلد دوم از تفسیر خود گفت که
لوقا در آیه ۶ از باب سیم تحریرش مطابقست با ترجمه یونانیه و لوهه چنین میداند
که این عبارت صحیح است لهذا از کتاب اشعیا داخل ترجمه خود نموده است انتهی .
و جامعین تفسیر هنیری و اسکات گفته اند که این الفاظ « نجات خداوند » بعد از
لفظ « خواهند دید » علاوه شود نظر کنید بآیه دهم از باب پنجاه و دوم^۱ و ترجمه
یونانیه انتهی .

۱- خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امتهای بالا زده است و جمیع کرانههای زمین نجات
خدای ما را دیده اند .

پس متن عبرانی بنقصان تحریف شده است بنا بر اعتراف این مفسرین و آدم-
کلارك گفت این تحریف بسیار قدیمست .

شاهد پانزدهم :

آدم کلارك در ذیل شرح آیه ۵ از باب ۶۴ از کتاب اشعیا^۱ گفته است اعتقاد
من اینکه در این موضوع از غلط کاتب نقصان واقع گردیده است و این تحریف بسیار
قدیمست زیرا که قدمای مترجمین نتوانسته‌اند معنی آیه را درست بیان نمایند چنانچه
متأخرین از مترجمین همین حال را دارند انتهی .

مؤلف گوید : مقصود مفسر اینکه چون در آیه تحریف واقع گردیده است
لهذا متقدمین و متأخرین از مترجمین نتوانسته‌اند آیه را درست ترجمه نمایند و معنی
او را واضح و آشکار کنند .

شاهد شانزدهم :

از انجیل متی

هورن مفسر در صفحه ۴۷۸ از مجلد چهارم از تفسیر خود نوشت که آیه تامه
مابین آیه ۳۳ و ۳۴ از باب بیست و یکم از انجیل لوقا افتاده است پس آن آیه زیاد
شود بعد از اخذ آن از آیه ۳۶ از باب ۲۴ از انجیل متی و یا از آیه ۳۲ از باب سیزدهم
از انجیل مرقس تا لوقا موافق باشد با اناجیل دیگر انتهی .

بعد در حاشیه گفته است که تمامی محققین و مفسرین اغماض کرده‌اند از این
نقصان بزرگی که در متن لوقا واقع گردیده است تا اینکه هیلز باین نقصان توجه
نمود انتهی .

پس بنا بر اعتراف این مفسر يك آیه تامه از متن انجیل لوقا افتاده است و واجب

۱- تو آنانرا که شادمانند و عدالت را بجا می‌آورند و براهها ترا بیاد می‌آورند ملاقات
میکنی اینک تو غضبناك شدی و ما گناه کرده‌ایم در اینها مدت مدیدی بسر بردیم .

است که آن آیه علاوه شود بر انجیل لوقا و آیه مزبوره در انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است: اما از آنروز و ساعت (یعنی قیامت) هیچکس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر و بس .

شاهد هفدهم :

از اعمال رسولان

در آیه ۷ از باب شانزدهم از کتاب اعمال رسولان چنین مسطور گردیده است: پس بمیسا آمده سعی نمودند که بطینا بروند لیکن روح ایشانرا اجازت نداد . کریسباخ و شولز^۱ گفته اند صحیح اینکه لیکن روح عیسی ایشانرا اجازت نداد انتهی .

پس بنا بر اقرار این دو مفسر لفظ یسوع یعنی عیسی از آیه ساقط شده است و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۷۱ و سنه ۱۷۲۱ این لفظ را داخل کرده اند و عبارت این دو ترجمه اینست : فلم یتترکهم روح یسوع .

شاهد هجدهم :

از انجیل متی

انجیلی که امروز نسبتش به متی داده میشود اول و اقدم اناجیل است و از تصنیفات متی نیست یقیناً و این نسبت غلط است بلاشبهه بلکه انجیل متی را بعد از تحریف ضایع کردند زیرا که قدماى مسیحیه کلمه اجمعین و غیر محصورین از متأخرین بر این رفته اند که انجیل متی درلسان عبرانی بود و آن ضایع و مفقود گردید بسبب تحریف بعضی فرق مسیحیه و انجیل موجود الان ترجمه آنست و این ترجمه سند متصل ندارد حتی اسم مترجم را نیز تاکنون نمیدانند از روی یقین .

۱- خاورشناسی است انگلیسی ۱۷۹۸-۱۸۵۷ .

شاهد این ادعا اقرار جیروم است که از فضیلت قدمای مسیحیه است . پس در صورتی که اسم مترجم را نمیدانند احوال او را بطریق اولی نخواهند دانست بلی رجماً بالغیب ادعا مینمایند لعل فلان و یا فلان این ترجمه را نوشته است و این ادعا از برای مخالفین مذهب مسیح حجت نخواهد بود بخصوص مسلمین ایدهم الله رب العالمین که همیشه طالب علم و یقین اند و استناد کتاب بمصنف بمجرد ظن و تخمین ثابت نمیشود .

پس زمانیکه مذهب تمامی قدما و غیر محصورین از متأخرین این باشد که ما بیان کردیم یقین است که در این صورت اعتماد بقول بعضی کشیشها از فرقه پروتستنت از عقل و خرد دور است که بمجرد ظن بلا برهان گویند که خود متی ترجمه کرده است . چون بنای ما در این کتاب مبارك باستدلال است از قول علمای مسیحیه لهذا شواهد این ادعا را از برای تو ذکر و بیان می نمایم بشرط اینکه در وقت مطالعه حواس خود را جمع نموده ملتفت شوی که چه عرض میکنم و قدر این کتاب را بدانی و زحمات حقیر را هدر ندهی و مرا حیاً و میتاً از دعای خیر فراموش نفرمائی منهم در دنیا و برزخ ترا دعا میکنم و میگویم :

بالله التوفیق و علیه التکلان وهو المستعان بدان ایدک الله تعالی :

در مجلد نوزدهم از انسانی کلوپید یا برتینیکاه چنین نوشته است:

هر کتابی از عهد جدید در لسان یونانی نوشته شده است الانجیل متی و رساله عبرانیان پس تألیف این کتاب در لسان عبرانی شده است این امر یقینی است بدلائل انتهی .

لاردنر در صفحه ۱۱۹ از مجلد دوم از کلیات نوشت که بی بیس نوشت که متی انجیل خود را در عبرانی نوشت و هر کسی بقدر لیاقت خود آنرا ترجمه نمود انتهی . و این قول « هر کسی بقدر لیاقت خود آنرا ترجمه نمود » دلالت دارد بر اینکه بسیاری از مردم این انجیل را ترجمه نموده اند و بسند کامل ثابت نشده است که ترجمه امروز مال کیست و الهامی بلکه ثقه بودن این مترجم نیز به ثبوت نه پیوسته است پس

شمردن این کتاب از کتب الهامیه از دینداری نیست .
 وبعد لاردنر در صفحه ۱۷۰ از مجلد مسطور گفت که ارینیوس نوشت که متی
 انجیل خود را از برای یهود بزبان ایشان نوشت در ایامی که پطرس و پولس در روم
 معظم بودند انتهی .

پس از آن در صفحه ۵۷۴ از مجلد مسطور گفت از برای ارجن سه فقره است که
 یوسی بیس آنرا نقل کرده است :

اول : آنکه متی انجیل خود را داد بمؤمنین از یهود در لسان عبرانی .

دوم : روایت شده است که متی انجیل خود را نوشت اولاً و داد بعبرانیین .

سیم : آنکه متی انجیل خود را به عبرانیین نوشت که منتظر بودند شخص
 موعود را از نسل ابراهیم و داود انتهی .

و پس از آن لاردنر در صفحه ۹۵ از مجلد چهارم نقل نموده است که یوسی بیس^۱
 نوشت متی زمانی که خواست برود بسوی قوم دیگر بعد از وعظ عبریان انجیل خود
 را در لسان ایشان نوشت و بایشان داد .

پس از آن در صفحه ۱۷۴ از مجلد چهارم مذکور گفت سرل گفته است متی
 انجیل خود را در عبرانی نوشت انتهی .

بعد لاردنر در صفحه ۱۸۷ از مجلد مذکور گفت که ابی فانیس نوشت که متی
 انجیل خود را در زبان عبرانی نوشت و متی همان کسی است که منفرد شده است
 باستعمال این لسان در تحریر عهد جدید .

بعد در صفحه ۴۳۹ از مجلد چهارم که مذکور شد از قول جیروم نوشت که
 متی انجیل خود را در لسان عبرانی تحریر نمود در ارض یهودیت از برای مومنین
 از یهود و ظل شریعت را مخلوط نکرده بصدق انجیل .

بعد در صفحه ۴۴۱ از مجلد سابق الذکر ایضاً از قول جیروم نوشت که جیروم

۱- تاریخ نویس یهودی بود که در اورشلیم متولد شده و در زمان تیطوس تخریب اورشلیم و
 هیکل را بیچشم خود دیده است و جنگ یهود از کتابهای مشهور وی است . المنجد .

در فهرست مورخین نوشت که متی انجیل خود را در ارض یهودیت در لسان و حروف عبرانی نوشت از برای مؤمنین از یهود و این امر محقق نشده است که ترجمه آنرا در یونانی که نوشت و این امر هم محقق نشده است که مترجم آن کیست و نسخه انجیل عبرانی موجود است در کتابخانه سریا که جمع کرده است آنرا پی فلس شهید بجهد تام و نقل آن اخذ شده است با اجازه ناصرین که در بریا از اضلاع سریا بودند و ایشان این نسخه عبرانی را استعمال می کردند .

بعد در صفحه ۵۰۱ از مجلد چهارم المذکور فی السابق گفت که آکستائن نوشت که گفتند که متی تنها از میان چهار نفر انجیل خود را در عبرانی نوشت و سه نفر دیگر در یونانی نوشتند .

بعد در صفحه ۵۳۸ ایضاً از مجلد سابق الذکر گفت که کریزاستم نوشت: گفته اند که متی انجیل خود را در لسان عبرانی نوشت از برای مؤمنین از یهود با استدعا و خواهش ایشان .

بعد لاردنر در صفحه ۱۳۷ از مجلد پنجم گفت که اسیدوران نوشت که متی تنها از میان چهار نفر انجیل خود را در عبرانی نوشت و باقی در یونانی تحریر نمودند انتهی کلامه .

و هورن مفسر در مجلد چهارم از تفسیر خود نوشت :

اول بارمن . دوم کرو تیس . سیم کساین . چهارم والتن . پنجم تاملاثن . ششم وگیو . هفتم همیند . هشتم مل . نهم هارود . دهم اودن . یازدهم کینبل . دوازدهم ای کلارک . سیزدهم سائمن . چهاردهم تلیمنت . پانزدهم پری تیس . شانزدهم دو بن . هفدهم کامت . هجدهم میکابلس . نوزدهم اری نیس . بیستم ارجن . بیست و یکم سرل . بیست و دوم ابی فانیس . بیست و سیم کریزاستم . بیست و چهارم جیروم و غیر ایشان از علمای متقدمین و متأخرین قول پی پیس را اختیار کرده اند که این انجیل در لغت عبرانی نوشته شده است .

قول او و غیر ایشان یعنی مانند کری کری ناریزن و ایدجسو و تهسو فلکت

ولونهی فیس و یوسی بیس و اتهانی شیس و آکستان و اسیدور و غیر اینها از کسانی که لاردنر و واتسن و غیرهما تصریح بایشان نموده‌اند در کتابهای خود و در تفسیر دوالی و رجردمینت مرقوم است که اختلاف عظیمی در زمان متأخرین واقع گردیده است که این انجیل در چه زبانی نوشته شده است لیکن بسیار از قدما تصریح کرده‌اند که متی انجیل خود را در لسان عبرانی نوشت که این لسان، لسان اهل فلسطین بود.

پس قولی که قدما بر آن اتفاق کرده‌اند یعنی اینکه متی انجیل خود را در لسان عبرانی نوشت قول فصل شمرده شود در مثل این قسم انتهى.

و جامعین تفسیر هنیری و اسکات نوشته‌اند که سبب فقدان نسخه عبرانیه اینکه فرقه ابیونیه^۱ که منکر الوهیت مسیح بودند این نسخه را تحریف کردند و ضایع شد بعد از فتنه پروشالم و بعضی گفته‌اند که ناصرین و با جماعت یهودی که داخل در ملت مسیح شده بودند تحریف کرده‌اند انجیل عبرانی را و فرقه ابیونیه فقرات کثیره را اخراج کرد از انجیل متی.

و یوسی بیس در تاریخ خود نوشت که ارینیوس گفت که متی انجیل خود را در عبرانی نوشت انتهى.

و ریو در تاریخ خود بانجیل گفت هر کسی گوید که متی انجیل خود را در یونانی نوشت غلط است زیرا که یوسی بیس تصریح نموده است در تاریخ خود و همچنین بسیار از مرشدین ملت مسیحیه که متی انجیل خود را در عبرانی نوشت نه در یونانی انتهى.

و نورتن کتاب ضخیمی نوشته است و در آن کتاب اثبات کرده است که تورات جعلی است یقیناً! از تصنیفات موسی علیه السلام نیست! و اقرار بانجیل نموده است لیکن با اعتراف بوقوع تحریفات کثیره در آن و لذلك کلام او مقبول نیست در نزد اهل تثلیث لیکن چون مدعی مسیحی است و نقل کرده است در این باب از کلام

۱- فرقه ابیونیه در پاورقی صفحه ۲۸۴ جزء اول معرفی شده است.

قدمای معتبرین در نزد متابعان مسیح لذا نقل کلام او عیبی ندارد .
 پس گوئیم در کتاب خود که در سنه ۱۸۳۷ میلادی در بلده بوستن مطبوع
 شده است در صفحه ۴۵ از مجلد اول در حاشیه دیباچه کتاب باین نحو مرقوم نموده
 است : اعتقاد مینمایند که متی انجیل خود را در لسان عبرانی نوشت زیرا که قدمائی
 که اشاره باین امر نمودند قول ایشان واحد است بالاتفاق و ما در این مورد ترك
 مینمائیم ذکر کسانی را که در غایت درجه استناد نیستند و گوئیم که پی بیس و ارینیوس
 و ارجن و یوسی بیس و جیروم اقرار کرده اند باینکه متی در زبان عبرانی نوشت و
 احدی از قدما بخلاف این علماء قائل نشد .

و این شهادت بسیار بزرگست زیرا که تعصب در آنوقت فیما بین ایشان یعنی
 قدما چنین بود که در این وقت می بینی فیما بین متأخرین پس اگر در قول این قدما
 شکی بود مخالف ایشان از برای تعصب میگفت که انجیل یونانی اصل است نه ترجمه
 پس هر گاه ما شهادت زمان قدیم را رد ننمائیم که بر طریقه واحده است و از عدم رد
 شهادت ایشان هیچ مجالی لازم نمیآید پس لابد اعتقاد مینمائیم که متی انجیل خود
 را در عبرانی نوشت و تا کنون اعتراضی بر این شهادت ندیده ام تا به سبب آن محتاج
 بتحقیق شویم بلکه عوض اعتراض شهادت قدما را دیده ام بر اینکه نسخه عبرانیه
 این انجیل موجود بود در نزد مسیحیینی که از قوم یهود بودند خواه محرفه و خواه
 غیر محرفه انتهی .

پس از اقوال مذکوره معلوم و محقق گردید که متی انجیل خود را در زبان و
 حروف عبرانی نوشت و قدمای مسیحیه اتفاق دارند بر حقیقت این مسئله واحدی از
 قدما بخلاف این قول قائل نشده است پس قول ایشان در این باب قول فصل خواهد
 بود چنانچه دو آلی و رجردمنت اقرار کردند که نسخه عبرانیه موجود و مستعمل بود
 تا زمان جیروم و اینکه اسم مترجم بوجه تحقیق معلوم نشده است .

پس ظاهر و آشکار گردید اینکه آنچه هورن گفت با اعتراف بآنچه گذشت
 غالب اینکه متی انجیل خود را در دو لسان عبرانی و یونانی نوشت انتهی .

این قول قابل التفات نیست زیرا که این قول مجرد ظن و بلابرهانست و مؤید قول قدماست اینکه متی از جمله حواریین بود اکثر احوال مسیح علیه السلام را بچشم خود دیده بود و بعضی را شنیده بود پس هرگاه متی مؤلف این انجیل بود در موضعی از مواضع این امر از کلامش ظاهر و روشن میگردد اینکه احوالی را مینویسد که بچشم خود دیده است و از نفس خود بصیغه متکلم تعبیر مینمود موافق جریان عادت مصنفین و مؤلفین از سلف و خلف و این عادت مهجور و متروک نبود در عهد حواریین ایضاً بلکه ثابت و برقرار بود آیا نمی بینی رسائل مندرجه را در عهد جدید؟!

بر فرض تسلیم که این رسائل از حواریین باشند که اینحال ظاهر میشود از این رسائل از برای ناظر و تحریر لوقا را نمی بینی که چون انجیل را از طریق استماع نوشته است و همچنین کتاب اعمال رسولان را تا باب نوزدهم .

این حال ازین دو کتاب ظاهر نمیشود و بصیغه متکلم تعبیر از نفس خود نمینماید و بعد ازین چون شریک پولس شد در سفر پس از باب بیستم از کتاب اعمال حواریین بحثی نوشته است که اینحال از او ظاهر میشود و بصیغه متکلم از نفس خود تعبیر می نماید .

و اگر کسی متمسک شود به تورات موسی علیه السلام و انجیل یوحنا یعنی گوید ازین دو کتاب اینحال ظاهر نمیشود و بصیغه متکلم از نفس خود تعبیر ننموده اند پس معلوم میشود که این رسم در آن زمانها نبوده است .

جواب گوئیم ماده استدلال باید محقق الوقوع باشد که گفت که تورات از تصنیفات موسی علیه السلام است و انجیل یوحنا از مؤلفات اوست خود این محل نزاع بزرگی است فیما بین مسلمین و اهل کتاب و ما در باب اول از همین کتاب خلاف این را مبرهن و مدلل ساختیم و گفتیم که این تورات موجود الآن از تصنیفات موسی علیه السلام نیست و همچنین انجیل یوحنا .

پس معلوم شد که این اعتراض فاسد است و بدون برهان قوی چگونه امکان

دارد که بخلاف ظاهر تمسک شود .

و زمانیکه مؤلف ثقه و معتبر باشد و از تحریرات او حال مذکور ظاهر شود البته موجب اعتبار کتابست که بچشم خود دیده است و مینویسد و بگوش خود از ثقات استماع نموده است و میگوید من دیدم و شنیدم فلان حال را .

الحاصل : در نزد هر عاقل این امر موجب اعتبار است و از کلام جامعین تفسیر هنیری و اسکات معلوم میشود که این انجیل در قرن اول متواتر نبود و اینکه تحریف نیز در آن قرن شایع بود در میان مسیحیین و الا از برای احدی تحریف امکان نداشت یعنی تحریف انجیل متی و اگر بالفرض بعضی بی دینان اقدام باین امر قبیح مینمودند صلحا اصلاح نموده و اصل انجیل را ترك نمیکردند پس از این ترك کردن معلوم میشود که بطوری تحریف نموده بودند که قابل اصلاح نبود .

پس زمانی که اصل انجیل سالم نماند از تحریف محرفین پس ظن تو در باب ترجمه ای که صاحب آن معلوم نیست چه خواهد بود پس حق آنست که تمامی این انجیل یعنی ترجمه محرف و غلط است .

و فاستس که از علمای فرقه مانیکیز^۱ بود در قرن چهارم از قرون مسیحیه گفت که انجیل منسوب به متی از تصنیفات او نیست و بروفسر جرمنی گفت که این انجیل تماماً کاذبست انتهی .

اگرچه مسیحیین اعتقاد خوبی در حق این عالم جرمنی ندارند لیکن چون از علمای مسیحیه بود لهذا قول او برایشان حجت است و این انجیل در نزد فرقه مارسینونی^۲ بود لیکن دو باب اول در او نبود پس این دو باب در نزد این فرقه الحاقی است .

و همچنین در نزد فرقه ایونیه این دو باب از ملحقاتست و فرقه یوننی تیرین و قسیس ولیمس این دو باب را انکار نموده اند و نورتن اکثر مواضع این انجیل را

۱- پیروان مانی را گویند. پیاورقی صفحه ۲۸۸ جزء اول مراجعه کنید .

۲- پیروان مارسینون بودند. پیاورقی صفحه ۲۸۶ جزء اول مراجعه شود .

انکار مینماید .

پس ازین تقریرات معلوم و مشخص شد که این انجیل از تصنیفات متی نیست و با انضمام این دلایل بدلایلی که درباب اول مذکور گردید این امر اظهر من الشمس و این من الامس خواهد بود والحمد لله رب العالمین .

شاهد نوزدهم :

در آیه ۲۳ از باب دوم از انجیل متی باین نحو مسطور گردیده است :

وَ تِلْكَ اَيُّهَا عَمْرِي بِمَدِينَةِ دَيْبَشَ قَرِيْبًا نَصْرَةَ اَخٍ دَيْبَشَ تُو مِيْمَا مِيْنَدِي
دَمِيْرُوا بِنِ يَسِي دَنْصَرَا اِيَابِتْ پَيْشَ قَرِيْبًا .

یعنی : و مسیح آمده ببلده مسمی بناصره ساکن شد تا آنچه بزبان انبیا گفته بود تمام شود که بناصری معروف خواهد شد انتهى .

و قول او تا آنچه بزبان انبیا گفته شود تمام شود که بناصری معروف خواهد شد از اغلاط این انجیل است و این قول در کتابی از کتب مشهوره که منسوب بانبیا است یافت نمیشود هر کس مدعی است فعلیه الاثبات و قول حقیر در اینجا موافق علمای کاتلک می باشد که این قول بود در کتابهای انبیا لیکن یهودان کتابها را قصداً و بجهت عناد دین مسیح فاسد و ضایع نمودند .

پس گوئیم کدام تحریفی است بنقصان که زیادتراً از این باشد که فرقه ای کتب الهامیه را عالمه و عامده از برای اغراض نفسانیه و عناد ملت دیگر ضایع و فاسد نماید .
مفرد کاتلک کتابی تألیف کرده است و او را مسمی به سؤالات سائل نموده است و این کتاب در شهر لندن سنه ۱۸۴۳ از میلاد چاپ شده است و در سؤال دوم گفته است کتابهایی که این عبارت در آنها بود یعنی عبارتی که متی نقل نمود محوشد زیرا کتب انبیائی که موجودند الان در یکی از آنها یافت نمیشود که عیسی بناصری

معروف خواهد شد .

و کریز استم در تفسیر نهم بر متی گفته است بسیاری از کتب انبیا محو شد زیرا که جماعت یهود کتابها را ضایع کردند بجهت غفلت بلکه بجهت عدم دیانت و بعضی را پاره کردند و برخی را با آتش سوزانیدند انتهی کلامه .

و این قول مظنون حقیر است بظن قوی که جماعت یهود کتابهای پیغمبران را پاره کرده و سوزانیدند زیرا که چون دیدند که حواریین در اثبات مسائل ملت مسیحیه متمسک به کتابهای انبیاء میشوند لهذا کتب را ضایع و فاسد کردند و لهذا جستن در مناظره طریفون یهودی گوید کتب کثیره را از عهدعتیق اخراج کردند یعنی یهود تا بمردم چنین نمایند و ظاهر سازند که عهد جدید موافقت تامه با عهدعتیق ندارد و از اینجا معلوم میشود که کتب کثیره محو شد کلام مفرد تمام شد .

و ازین کلام دو امر ظاهر میشود .

اول : جماعت یهود بجهت عدم دیانت بعضی از کتابها را پاره کردند و بعضی را سوزانیدند .

دوم : آنکه تحریف کمال سهولت را داشت در زمان گذشته آیا نمی بینی که اینکتابها از صفحه عالم منعدم شدند بفعل یهود .

و چون دیانت اهل کتاب را دانستی بالنسبه بکتابهای الهیه الهامیه و سهولت وقوع تحریف را هم در زمان گذشته فهمیدی پس چه استبعاد عقلی و نقلی دارد هرگاه مسلمین گویند که جماعت یهود و مسیحیت همین کار را کردند با کتاب و عبارتھائیکه نافع بود از برای مسلمین و مؤید و مسدد دین ایشان بود .

پس در کمال سهولت میتوانیم بگوئیم که چنانچه جماعت یهود بجهت عناد ملت مسیحیت منشأ این فعل زشت قبیح گردیدند پس همچنین جماعت یهود و مسیحیین بجهت عداوت با دین اسلام مصدر این شرارت گردیدند و عالم را بضلالت و آتش جهنم انداختند .

اگر آباء و اجداد منند من آنها را خوب میشناسم اللهم فلك الحمد علی

ما انقذتني من الضلالة والجهالة .

شاهد بیستم :

آیه ۱۱ از باب اول از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است : و یوشیا^۱ یکنیا و برادرانش را تولید نمود در زمان جلای بابل انتهى .
 پس از این عبارت ظاهر و آشکار میگردد که یکنیا و برادرانش اولاد صلبی یوشیا هستند و اینکه یکنیا برادر داشت و اینکه ولادت ایشان در زمان جلای بابل بوده و امور سه گانه غلطند یقیناً .

اما اول : بجهت اینکه یکنیا ابن یهو یاقیم ابن یوشیاست پس ابن الابن است نه ابن .

و اما دوم : یکنیا برادر ندارد بلی پدرش یهو یاقیم سه برادر دارد عمو برادر نمیشود .

و اما سیم : پس بجهت آنکه یکنیا در زمان جلای بابل دوازده ساله بود نه اینکه در آن زمان متولد شد .

بهمین علت آدم کلارک گوید که کامت گفت آیه ۱۱ باین نحو خوانده شود و یوشیا یهو یاقیم و برادرهای او را تولید نمود و یهو یاقیم یکنیا را در زمان جلای بابل تولید نمود انتهى .

حاصل قول کامت که مختار آدم کلارک نیز میباشد لابد است از اینکه لفظ یهو یاقیم در اینجا زیاد شود پس در نزد این دو نفر این لفظ از متن ساقط شده است و این تحریف بنقصانست و مع هذا اعتراض سیم مرتفع نمیشود .

و چون عدد شواهد ما در اثبات تحریف باقسامه الثلثه یعنی تحریف برزاده و نقصان و تبدیل لفظی بلفظی بصد رسید از خوف اطناب و تطویل بهمین قدرها

۱- یوشیامردی بود خداپرست که مردم را از پرستش بت برحذر می داشت برای اطلاع بیشتر به پاورقی صفحه ۱۳۱ جزء اول مراجعه کنید .

اكتفا و اختصار نمودیم و همین قدرها هم كافیست در اثبات اینمعنی و از برای هر اعتراضی که وارد میشود از جانب ایشان در اینمسئله و همچنین از برای جواب هر مغالطه که صادر میشود از علمای پروتستنت در این باب زیرا که هر قضیه فیصل داده میشود بشهادت دو و یا سه شاهد بنا بر شهادت باب ۱۷ از تورات مثنی از آیه ۲ از باب مذکور باین نحو مسطور گردیده است :

اگر در میان شما در یکی از دروازه‌های که خداوند خدایت بتو میدهد مردی و یا زنی یافت شود که در نظر خداوند خدایت کار ناشایسته نموده از عهد او تخلف ورزد * و عزیمت کرده بخدایان غیر عبادت کرده آنها را سجده نماید یعنی آفتاب یا ماه یا هر یکی از عساکر آسمان که من امر فرموده‌ام * اگر بتو بیان کرده شود بشنوی و خوب متفحص شوی و اینک اگر راست و یقین باشد که این امر مکروه در اسرائیل واقع شده است * پس آنمرد و یا زنیکه این عمل ناشایسته را در اندرون دروازه‌ایت مرتکب شده است آن مرد و یا آن زنا بیرون آر و با سنک سنکسارش نما تا بمیرند .

۶ بِیَوْمٍ دَتْرَى سَهْدَى یَمْدُطْ اَلَسَهْدَى بِیَشِ مَوْمِیْتِ مِیْتَنَ لَیْشِ

مَوْمِیْتِ بِیَوْمٍ دِخْ سَهْدَ .

یعنی از گواهی دو شاهد و یا سه شاهد آن شخصیکه مستوجب مرگست کشته شود از گواهی یک شاهد کشته نشود انتهی .
در صورتیکه قتل بگواهی دو و یا سه شاهد ثابت شود و خون یک زنده ریخته بشود البته تحریف باقسام سه گانه اش بشهادت یکصد شاهد معتبر بطریق اولی ثابت میشود .

لیکن ما در اینموضع بجهت توضیح و زیادتى فائده پنج مغالطه از مغالطات ایشانرا با جواب ذکر و بیان مینمائیم اگرچه جواب همه این مغالطات بوضوح تمام

از تحریرات سابق ما ظاهر و روشن گردید ولیکن مقصود زیادتی فائده است .
مغالطه اول : ظاهر میشود در بعضی از اوقات از تقریرات علمای پروتستنت
 از برای تعلیط عوام و کسانی که غیر واقفند از کتابهای ایشان که منتسب مینمایند کذباً
 آن‌ها را بانیبای عظام که دعوی تحریف مختص است باهل اسلام و احدی برایشان
 سبقت نموده است ولی در این کلام احتیاط مینمایند در تحریر این مغالطه و لذا در
 رسائل ایشان یافت نمیشود مگر بنحو اشاره .

الجواب : مخالف و موافق از سلف و خلف این ادعای صحیح و واقع را
 مینمایند که عادت اهل کتاب بر تحریف است و تحریف واقع گردیده است از ایشان
 در کتب ساویه الهیه لیکن قبل از ایراد شواهد اینمدعا میخواستیم که بیان نمائیم
 معنی دو لفظ مستعمل در کتابهای اسناد ایشان را و آن لفظ اراته و لفظ و پریوس-
 ریدنک می باشد .

و هورن محقق در صفحه ۳۲۵ از مجلد دوم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۲۲
 از میلاد نوشته است که فرق حسن فیما بین اراته «غلط کاتب» و مابین و پریوس ریدنک
 «اختلاف عبارت» آنستکه میکالیس گفته است. اینکه زمانیکه اختلاف پیدا شود
 فیما بین العبارتین و یا اکثر صادق نخواست بود مگر یکی از آنها و اما باقی یا از
 تحریف قصدی و عمدیست و یا سهو کاتب لیکن تمییز و تشخیص صحیح از غیر
 آن دشوار است غالباً .

پس اگر شك باقی بماند بر همه اختلاف عبارت اطلاق شود و زمانیکه صراحة
 معلوم شود که کاتب در اینجا کذباً نوشته است گفته میشود که غلط کاتبست انتهى .
 پس بنا بر مذهب مختار در نزد محققین فرق است فیما بین لفظین مذکورین
 و اختلاف عبارت که مصطلح است فیما بین مسیحیین همان تحریف است که مصطلح
 است در نزد اهل اسلام پس هر کسی اقرار باختلاف عبارت نماید از ایشان بمعنی
 مذکور همان اقرار بتحریفست و مثل این اختلافات در انجیل سی هزار یافت میشود
 بنا بر تحقیق میل و یکصد و پنجاه هزار بنا بر تحقیق کریسباخ و عددش غیر معین است

یعنی عدد اختلافات واقعه در انجیل بنا بر تحقیق شولز که آخر محققین است .
و در مجلد نوزدهم از انسائی کلوپید یا برتینکا در بیان لفظ اسکر بچران و
تستن جمع کرده است مثل این اختلافات را زیادتر از هزار هزار .
و چون معنی الفاظ مستعمل و مصطلح ایشان را دانستی پس شواهد را از
برای تو در سه مقصد ایراد مینمائیم و در مقصد اول اقوال کسانی را بیان مینمائیم
که مقبول و مسلمند در نزد فرقه کاتلک و پروتستنت و یا در نزدیکی از فرقتین
مذکورین و در مقصد دوم اقوال کسانی را که خودشانرا از مسیحین میدانند لیکن
فرقه پروتستنت و فرقه کاتلک آنها را از اهل بدعت و ضلالت میدانند و مقصد سیم
اقوال مخالفین ملت مسیحیت را ذکر و بیان خواهیم نمود .



عهدین از نظر کاتلیک و پروتستنت

مقصد اول :

دانستی که در این مقصد اقوال مسیحیین از مفسرین معتبرین و مورخین ایشان مذکور خواهد گردید و در این مقصد سی قول از اقوال معتبرین را ذکر خواهیم نمود.

قول اول :

آدم کلارك در صفحه ۳۶۹ از مجلد پنجم از تفسیر خود گفته است که :
این رسم از قدیم الایام است که کبار و بزرگان مورخین از برای ایشان بسیارند و همین است حال رب یعنی مورخین او بسیار بوده اند لیکن اکثر بیانات ایشان غیر صحیح بود اشیا تیرا که واقع نبود نوشته اند اینها واقع است یقیناً و در حالات دیگر عمداً و یا سهواً بغلط افتاده اند بخصوص مورخینی که در زمینی نوشته اند که لوقا انجیل خود را در آن زمین تحریر نمود پس از برای همین مطالب روح القدس مستحسن شمرد

که جمیع حالات را بروجه صحت بلوقا بدهد تا اینکه اهل دیانت حال صحیح را بدانند انتهى .

پس بنا بر اقرار مفسر ثابت گردید وجود اناجیل کاذبه پر از اغلاط پیش از انجیل لوقا و قول او اشیا را نوشتند الی آخر دلالت دارد بر عدم تحقیق مؤلفین و قول او در حالات دیگر عمداً و یاسهواً بغلط افتاده اند دلالت دارد بر عدم دیانت ایشان.

قول دوم :

در باب اول از رسالهٔ پولس باهل غلاطیه باین نحو مسطور گردیده است :

۶ عَاجُزٌ یُّونَ دَخَى جَلَدِیْ بِدَارِ تَنْ مِّنْ دِهْوَدِ قَمَّ قَارِ یَلُوخُونَ بِشَفَقَتِیْ

دِمَشِیْحَ لِمَشْخَدِ تَاخِرَتَا ۷ هَیْ دِلِیْلَا خِرَتَا اِلَا اتِ نَشِیْ دِیْخِبَا طِیْنِنَا اَلْوُخُونَ .

یعنی تعجب میکنم که بدین زودی از آن کسیکه شما را بتوفیق مسیح دعوت فرمود برمیگردید بسوی انجیل دیگر ۷ که دیگر نیست لیکن بعضی هستند که شما را مضطرب میسازند و میخواهند انجیل مسیحرا تحریف نمایند انتهى .

پس از کلام مقدس انصاری پولس سه امر مستفاد و ثابت میشود .

اول : آنکه در عهد حواریین انجیلی بود مسمی بانجیل مسیح نه مسمی بانجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا .

دوم : آنکه انجیل دیگر بود مخالف انجیل مسیح در عهد مقدس انصاری .

سیم : آنکه محرفین در صدد تحریف انجیل مسیح بودند در زمان پولس

تا چه برسد بازمنهٔ دیگر زیرا که بعد از آن از برای انجیل نماند مگر اسم مانند عنقا .

آدم کلارک در مجلد ششم از تفسیر خود در شرح این مقام نوشت که این امر

محقق است که اناجیل کثیرهٔ کاذبه رایج بود در اول قرون مسیحیت و کثرت این احوال

کاذبهٔ غیر صحیحه مهیج لوقا گردید بر تحریر انجیل و ذکر اکثر از هفتاد از این

اناجیل کاذبه یافت میشود و اجزاء کثیره از آن اناجیل باقیست و فابریسیوس جمع نمود این اناجیل کاذبه را و درسه مجلد چاپ کرد و در بعضی از آن اناجیل و جوب اطاعة شریعت موسویه بیان شده است و وجوب ختنه با اطاعت انجیل و معلوم میشود اشاره حواری بیکی ازین اناجیل است انتهی .

پس از اقرار و اعتراف اینمفسر معلوم میشود که این اناجیل کاذبه موجود بودند قبل از انجیل لوقا و قبل از تحریر پولس رساله خود را باهل غلاطیه و لذلك مفسر گفت اولاً و کثرة این احوال کاذبه الخ .
و این قول موافق است با قول او در مجلد پنجم از تفسیر خود چنانچه در پیش دانستی .

و ثانیاً گفت معلوم میشود اشاره حواری بیکی ازین اناجیل پس ثابت شد که مراد از انجیل در کلام مقدس النصاری انجیل مدونست نه معانی مجتمعه و مرکوزه در ذهن مصنف چنانچه ظاهر میشود از بعضی مغالطات علمای پروتستنت .

فائدة جلیله: آنچه مفهوم میشود از کلام پولس که در عهد حواریین انجیلی بود مسمی بانجیل مسیح حق و صدق است و این قریب القیاس است و مختار فاضل اکهارن و بسیاری از متأخرین از علمای جرمن یعنی نمسه همین است و بهمین قول میل نموده است محقق لیکلرک و کوپ و میکالیس و لیسنک و ینمیر و مارش .
و در اخبار آل محمد سلام الله علیهم اجمعین همین معین شده است .

و در عیون اخبار الرضا علیه السلام منقولست که آنبزرگوار بجا ثلیق نصرانی فرمودند بدانکه چون انجیل اول مفقود شد نصاری اجتماع نمودند بسوی علمای خود و گفتند که عیسی بن مریم کشته شد و ما انجیل را مفقود نمودیم و گم کردیم و شما علمای ما هستید پس چکنیم و نزد شما چه قدر است از آن انجیل لوقا و مرقابوس؟ گفتند که انجیل در سینه ما نقش است و میدانیم آنرا بیرون میدهیم سفر سفر آنرا در حق هر کسی که نازل شده بود از برای شما تا آنکه تمام آن جمع شود پس لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی نشستند و این انجیل را از برای شما ساختند

بعد از آنکه انجیل اول از نظر شما مفقود شده بود^۱ انتهی بقدر الحاجة .
 پس از کلام پولس و علمای مسیحیه که اسماء ایشان مذکور گردید و غیر مذکورین
 از علمای جرمن و حدیث شریف معلوم و محقق گردید که انجیل اول یعنی اصلی مفقود
 شد و این چهار انجیل موجود الآن از جمله مخترعات و مفتریات و مجعولاتند و این
 حقیر هیچ شک و شبهه ای در این باب ندارم و از روی جزم و یقین میدانم که عیسی علیه السلام
 بری ازین اغلاط و اختلافات میباشد که در این اناجیل است بلی بعضی از کلمات
 الهیه و فرمایشات مسیحیه در میان این اناجیل پیدا میشود .

و اگر کسی سؤال کند آنها کدامند؟ در جواب گوئیم در اواخر باب اول گفتیم
 که هر جزوی از اجزاء عهد عتیق و جدید اگر مطابق قرآن و احادیث صحیح است
 و مؤید شرع شریف محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم میباشد مقبولست یقیناً و الا
 مردود است بلاشبهه کذب و افتراست بر جناب عیسی علیه السلام بسته اند و روح
 آنجناب متأذی از امثال این نسبتها میباشد .

و علاوه بردلایلی که در این کتاب ذکر شد این معنی از برای این حقیر مکشوف
 و مشهود گردیده است که ذکر آن در این مقام مناسب نیست زیرا که فوق ادراک عوام
 است و اگر چنین نبود دین خود را هرگز تغییر نمیدادم و مذلت غربت و سایر مصائب را
 که شمه ای از آنها در مقدمه ذکر شد بی جهت و بی سبب اختیار نمینمودم و الحمد لله
 علی التوفیق والهدایة .

قول سیم :

در باب ۱۱ از رساله دوم پولس باهل قرنتس باین نحو عیان و بیان گشته است:

۱۲- اِنَّ آهَ دِیَعْبَدِ اِیوِیْنِ اُوپِ بِتْ عُبْدِ دِ قَاطِعِنِ مَاهَانَا دَانِی دِیَعَا یِنَا

۱- باب ۱۲ از کتاب مزبور .

مَا هَآئِنَا دِيْهِوْمِنْدِيْ دِبْعِبْسَادِنَا شُبْهًا رَا پَيْشِيْ اَخْدِيْن ۱۳ سَبَبِ دَانِيْ دِهْتِخَن
شَلِيْخِيْ دَكَلِيْن وَ پَعْلِيْ پِچِيْلِيْ وَ مَدْمُوِيْن كَنِيْ شَلِيْخِيْ دِمَشِيْح .

و ترجمهٔ این کلمات بفارسی چنین میباشد : لیکن آنچه میکنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت فرصت را منقطع سازم تا در آنچه افتخار میکنند مثل ما نیز یافت شوند زیرا که چنان رسولان کذبه عمله مکار که برسولان مسیح صورت خود را تغییر میدهند انتهی .

پس مقدس النصاری با علی صوت ندا میکند که رسولان کذبه و عمله غدار و مکار برسولان مسیح صورت خود را تغییر دادند و خود را شبیه رسولان مسیح نمودند در عهد و زمان خود پولس .

و آدم کلارک در تفسیر خود در شرح این مقام گوید که این اشخاص کذباً مدعی بودند که ایشان رسولان مسیح می باشند و حال آنکه در نفس الامر رسولان مسیح نبودند و موعظه و اجتهاد مینمودند لیکن مقصود ایشان نبود الا جلب منفعت .

قول چهارم :

آیهٔ اول از باب چهارم از رسالهٔ اول یوحنا باین نحو رقم شده است :

سَو كُوْلِيْ لِكَلِّيْ رُوْخِيْآلَا هَنْمِيْتُوْن اِلَّا هُوْ تِيُوْن بِپَرَش رُوْخِيْ اِنْ مِنْ

اَلِهِيْن سَبَبِ دِرَا بَا نَبِيْ دَكَلِيْ يَلْطَلُوْن كُوْدَاَهْ عَالَمْ .

یعنی ای حبیبان هر روح را قبول مکنید بلکه ارواح را بیازمائید که از خدا هستند یا نه زیرا که انبیای کذبه بسیار بدینجهان بیرون رفته اند پس یوحنا ی حواری ایضاً مثل پولس باعلی صوت ندا میکند که بسیار از انبیای کذبه در عهد او ظاهر شدند و ادعای رسالت نمودند از جانب مسیح و در واقع رسول مسیح نبودند و

مقصودی نداشتند مگر دنیا معلوم است که چه افتراها خواهند بست از برای جلب منفعت دنیا و چه انجیلها مدون نموده و نسبت آنها را به مسیح خواهند داد .

و آدم کلارك در شرح این مقام گوید که هر معلم در زمان اول مدعی بود که روح القدس بمن الهام مینماید زیرا که هر رسول معتبر باین نحو آمده بود و مراد از روح در اینجا انسانی است که مدعی باشد که من در اثر روح و تعلیم میدهم موافق قول روح و قول او بلکه ارواح را بیازمائید یعنی معلمین را بدلیل بیازمائید .

و قول او زیرا که انبیای کذب به بسیار (معلمینی که روح القدس بآنها الهام نموده بود بخصوص از جماعت یهود) انتهى .

از کلام مفسر معلوم میشود که جمیع معلمین در زمان اول مدعی الهام بوده اند و از کلام قبل مفسر معلوم شد که تشبه ایشان بر سولان مسیح مکروه حیلّه بوده است و هم ایشان نبود مگر کسب مال و جلب منفعت پس مدعیان رسالت و الهام در زمان اول بسیار بوده اند جداً .

قول پنجم :

چنانچه این پنج کتاب که الان مشهور بتوراتند منتسب به موسی علیه السلام اند همچنین شش کتاب دیگر نیز منتسب بآن بزرگوارند باین تفصیل :

اول کتاب مشاهدات . دوم کتاب تکوین صغیر . سیم کتاب معراج . چهارم کتاب اسرار . پنجم کتاب تشمینت . ششم کتاب اقرار .

و کتاب دوم ازین شش کتاب اصل او موجود بود در لسان عبرانی تا صد و چهارم و جیروم از آن کتاب نقل نموده است و همچنین سیدرینس در تاریخ خود به کثرت و ارجح گفته است که پولس آیه ششم را از باب ۵ و آیه ۱۵ از باب ششم از رساله خود باهل غلاطیه ازین کتاب نقل نموده است و ترجمه این کتاب موجود بود تا قرن شانزدهم و در این قرن مجلس ترنت تکذیبش نمود پس بعد از آن مجعول و کذب شد

و حقیر بسیار متعجبم از فعل آباء و اجداد خود یعنی تکذیب و تصدیق ایشان کتب مقدسه را «علی قولهم» زیرا که حال کتابهای آلهیه و انتظامات ملکیه در نزد ایشان بیک میزان میرود و وقتی مصلحت می بینند کتب آلهیه را تصدیق و تسلیم مینمایند و زمانی صلاح را در تکذیب و منع میدانند .

و کتاب سیم از کتب سته نیز معلوم میشود که معتبر بود فیما بین قدما .
لاردنر در صفحه ۵۱۲ از مجلد دوم از تفسیر خود گفته است که ارجن گوید که یهودا آیه نهم را از رساله خود ازین کتاب نقل نموده است انتهى .
الآن این کتاب با پنج کتاب دیگر از جمله مجعولات و مخترعات و مفتریات شمرده میشود لیکن فقرات و عباراتی که ازین کتابها منقول شده است بعد از دخول در انجیل الهامی و صحیح شمرده میشود و هورن گوید مضمون اینکه این کتاب مجعول اختراع شده است در ابتدای ملت مسیحیه انتهى .
پس محقق نصاری نسبت اختراع این کتاب را باهل قرن اول داده است .

قول ششم :

آنکه موشیم مورخ در بیان علمای قرن ثانی در صفحه ۶۵ از جلد اول از تاریخ خود المطبوع سنه ۱۸۳۲ گوید: که فیما بین تابعین رأی افلاطون و فیثاغورث مقوله مشهوره بوده که کذب و خدعه از برای ازدیاد صدق و عبادت خدا نه اینکه جایز است فقط بلکه این دو امر قابل تحسین نیز میباشد و یاد گرفت اولاً از ایشان یعنی از تابعان این دو حکم یهودی های مصر این مقوله را پیش از مسیح چنانچه آشکار میشود این جزماً از بسیار از کتب قدیمه پس از آن وبای این غلط بد مؤثر شد در مسیحیین چنانچه ظاهر میشود این امر از کتب کثیره که نسبت داده شده است ببزرگان کذباً انتهى .

پس زمانی که این نوع کذب و خدعه از مستحبات دینیه باشد در نزد یهود قبل از مسیح علیه السلام و در نزد مسیحیین در قرن دوم .

پس از برای تحریف و کذب و افترا و اختراع حد یقف نخواهد بود فعلیهذا
جماعت یهود و متابعان مسیح بامید ثواب از خدا و سایر جهات کردند آنچه کردند.

قول هفتم :

یوسی ییس در باب ۱۸ از کتاب چهارم از تاریخ خود گفت: ذکر نموده است
جستن شهید در مقابل طریفون یهودی چند بشارت مسیحیه را و مدعی گردیده است
که جماعت یهود این بشارتها را از کتب مقدسه اسقاط کردند انتهی .

و واتسن در صفحه ۳۲ از جلد سیم باین نحو نوشته است که من شك ندارم در
این امر بدرستی عبارتی که الزام نمود جستن بآنها یهود را در مباحه طریفون در اینکه
آنها را اسقاط کرده اند و آن عبارات در عهد جستن و ارینوس موجود بودند در
نسخه عبرانیه و یونانیه و اجزائی از کتب مقدسه و اگر چه الان آن عبارات در نسخه
عبرانیه و یونانیه یافت نمیشود سیما عبارتی که جستن گفت که این در کتاب ارمیاست.
سلبرجیس در حاشیه جستن نوشت و دا کتر کریب در حاشیه ارینوس رقم
نموده است اینکه معلوم میشود که پطرس چون نوشت آیه ششم را از باب ۴ از
رساله اول خود این بشارت در خیالش بود انتهی .

و هورن در صفحه ۶۲ از مجلد چهارم از تفسیر خود باین نحو نوشته است :
که مدعی گردیده است جستن در کتاب خود در مقابل طریفون یهودی که عزرا ب مردم
گفت بدرستی که طعام عید فصیح طعام خدای نجات دهند ماست پس اگر فهم نمودید
رب را افضل ازین علامت یعنی طعام و ایمان آوردید باو پس این زمین غیر معمور
نخواهد بود ابداً و اگر ایمان باو نیاوردید و وعظ او را استماع ننمودید پس سبب
استهزاء اقوام یعنی اجنبیه خواهید بود .

و ائی بیکر گوید غالب اینکه این آیه فیما بین آیه ۲۱ و ۲۲ از باب ششم از
کتاب عزرا بوده و دا کتر آی کلارک جستن را تصدیق مینماید انتهی .
پس از این عبارات منقوله ظاهر و آشکار گردید که جستن شهید که از اجله

قدمای مسیحیه بود مدعی گردیده است که جماعت یهود بشارات عدیده را از کتب مقدسه انداخته‌اند و تصدیق جستن نموده است در این ادعا سلبرجیس و کریب و وائی بتکر و ای کلارک و واتسن و واتسن مدعی شده است که این عبارات در عهد جستن و ارینیوس موجود بودند در نسخه عبرانیه و یونانیه و اجزائی از کتب مقدسه و اگرچه الان این عبارات در این نسخهها پیدا نمیشوند .

مؤلف گوید : که مسئله خالی از دو شق نیست زیرا یا اینکه این شخص که از عظمای قدمای مسیحیه است با پنج نفر مؤیدش صادقند در این ادعا پس در این صورت ثابت و محقق میشود تحریف جماعت یهود باسقاط عبارات مذکوره و یا اینکه این شخص با مؤیدینش غیر صادقند پس لازم میآید که این مقتدا و مؤیدینش محرف و مخرب کتب باشند یقیناً و مرتکب این امر قبیح و شنیع باشند از برای اطاعت مقوله مشهوره مذکوره در قول سابق پس تحریف احد فریقین خواه صادق باشند این مدعیان یا کاذب لازم است قطعاً .

و همچنین گوئیم بنا بر ادعای واتسن ایضاً زیرا که بنا بر شق اول تحریف مسقط از نسخه عبرانیه و یونانیه بعد از زمان جستن و ارینیوس لازم میآید بلاشک و بنا بر شق ثانی تحریف کسانی لازم میآید که این عبارت را در نسخه جستن و ارینیوس علاوه کرده‌اند پس بنا بر جمیع تقدیرات تحریف ثابت و محقق است .

قول هشتم :

لاردنر در صفحه ۱۲۴ از جلد پنجم از تفسیر خود نوشته است که حکم شد بر اناجیل مقدسه از برای جهالت مصنفین آنها باینکه این اناجیل خوب نیستند به امر سلطان اناسطیوس در ایامی که مسائل او در آن ایام حاکم بود در قسطنطنیه انتهى . مؤلف گوید : هرگاه این اناجیل الهامیه بودند و ثابت شده بود در نزد قدما در عهد سلطان مذکور باسناد صحیحه معتبره که این اناجیل از تصنیفات حواریین و تابعین ایشان میباشد پس جهالت مصنفین و تصحیح اناجیل مرتبه دیگر معنی ندارد

پس ثابت و محقق گردید که تا عهد سلطان مزبور استناد اناجیل ثابت نشده بود و مسیحیین هم معتقد بودند که این اناجیل الهامی هستند و بقدر امکان اغلاط و تناقضات را تصحیح و درست نمودند پس تحریف بر اکمل وجه یقیناً ثابت میشود و ایضاً ثابت گردید که اناجیل سند صحیح ندارند.

پس ظاهر و آشکار گردید بطلان ادعای علمای پروتستنت که در بعضی از اوقات ادعا مینمایند که هیچ سلطانی از سلاطین و حاکمی از حکام تصرف نموده است در کتب مقدسه در هیچ زمانی از ازمنه هرگز.

و ظاهر شد ایضاً که رأی اکهارن و بسیاری از متأخرین از علمای جرمن در باب اناجیل در غایت قوت و متانت میباشد والحمدلله علی ظهور الحق و ابطال الباطل.

قول نهم :

گذشت در شاهد دوم از مبحث اول که آکستائن و قدمای مسیحیه می گفتند که جماعت یهود تورات را تحریف کرده اند از برای اینکه ترجمه یونانی غیر معتبر باشد و از برای عناد دین مسیح و این تحریف از ایشان در سنه ۱۳۰ از سالهای مسیحیه صادر گردید.

و محقق هیلز و کنیکات قولشان موافق قول قدماست و هیلز بادلۀ قویه ثابت کرده است صحت نسخه سامریه را و کنیکات گفت که جماعت یهود عمداً تورات را تحریف کرده اند و آنچه محققین کتب عهد عتیق و جدید گفته اند که سامرین تحریف کرده اند عمداً اصلی ندارد.

قول دهم :

در شاهد سیم از مبحث اول دانستی که کنیکات مدعی صحت نسخه سامریه گردیده است و بسیاری از مردم میدانند که ادله کنیکات جواب ندارند و جزم مینمایند که یهود بعداوت سامرین تحریف کرده اند.

قول یازدهم :

در شاهد یازدهم از مبحث اول گفتیم که آدم کلارك مفسر اقرار نمود که در کتب تواریخ از عهد عتیق تحریفات کثیره بالنسبه بمواضع دیگر واقع گردیده است و اجتهاد در تطبیق عبث است و احسن آنکه تسلیم شود در اول وهله امری که قدرت بر انکار او بظفر و غلبه نیست و ایضاً اقرار مفسر را دانستی در شاهد هجدهم باینکه مواضع استغاثه و فریاد بسیار از برای ما حاصل شد بسبب وقوع تحریف در اعداد کتب تواریخ .

قول دوازدهم :

در شاهد بیست و دوم از مبحث اول معلوم و مشخص نمودیم که آدم کلارك مختارش اینکه جماعت یهود تحریف کردند اینجا را در متن عبرانی و ترجمه یونانی به تحریف عمدی چنانچه مژنونست بظن قوی در جاهای دیگر که منقول گردید .

قول سیزدهم :

در شاهد بیست و سوم معلوم شد که هورن تسلیم مینماید تحریف یهود را در دوازده آیه .

قول چهاردهم :

گفتیم در شاهد اول از مبحث دوم که کلیسای کاتلك اجماع نموده است بر صحت هفت کتابی که تفصیل آن در شاهد مذکور گذشت و اینکه این هفت کتاب الهامی است و همچنین اجماع نمودند بر صحت ترجمه لاطینی و اینکه علمای پروتستنت گویند که کتب مذکوره محرف و واجب الرند و تحریفات و الحاقات کثیره از قرن پنجم تا قرن پانزدهم واقع گردیده است و هیچ ترجمه از تراجم مانند لاطینی تحریف

نشده است و ناقلین آن بدون مبالغات فقرات بعضی کتاب از عهد جدید را در کتاب دیگر داخل نموده اند و همچنین عبارات حواشی را داخل متن کرده اند .

قول پانزدهم :

در شاهد بیست و ششم از مبحث دوم دانستی که مختار آدم کلارک همان مختار کنیکات می باشد که یهود بودند در عهد یوسف می خواستند که مزین نمایند کتب مقدس را با اختراع صلوات یعنی نمازها و غناء و اختراع اقوال جدیده نظر کنید بالحاقات کثیره در کتاب استیر و حکایت خمر و نساء و صدقی که زیاد شده است در کتاب عزرا و نحمیا و الان مسمی میشود بکتاب اول عزرا و بغناء اطفال ثلثه که زیاد شده است در کتاب دانیال و بالحاقات کثیره در کتاب یوسف .

حال گوئیم چون مانند این تحریف سبب تزئین کتب بوده و مذمتی هم نداشت در نزد ایشان پس بی مبالغات تحریف مینمودند بخصوص در زمانی که عمل بمقوله مشهوره مسلمه مینمودند که ذکر آن در قول ششم گذشت پس تحریف از مستحبات دینیه بود .

قول شانزدهم :

در شاهد اول از مبحث سیم گذشت اقرار و اعتراف آدم کلارک که بسیار از افاضل بر این رفته اند که سامریه در حق کتب خمسۀ موسی صحیح تر است .

قول هفدهم :

در شاهد دوازدهم از مبحث سیم دانستی تمه ای که در آخر کتاب ایوبست در ترجمۀ یونانیه مجعولست در نزد پروتستنت و حال آنکه پیش از مسیح علیه السلام نوشته شده است و داخل بود در ترجمۀ مسطوره در عهد حواریین و مسلم بود در نزد

قدما از مسیحین .

قول هجدهم :

در شاهد نوزدهم از مبحث سیم گذشت قول کریزاستم که جماعت یهود کتب را ضایع کردند بجهت غفلت بلکه بجهت عدم دیانت و بعضی را پاره کردند و برخی را سوزانیدند و مختار فرقه کاتلک همین قول است .

قول نوزدهم :

هورن در مجلد دوم از تفسیر خود در بیان ترجمه یونانیه نوشت که این ترجمه بسیار قدیم است و بغایت اعتبار معتبر بود فیما بین یهود و قدمای مسیحیه و دائماً خوانده می شد در معبد های فریقین و مشایخ مسیحیه از لاطینیه و یونانیه نقل نکردند مگر از همین ترجمه و جمیع ترجمه ها را تسلیم نمود کلیسای مسیحیه غیر از ترجمه سربیک .

و ازین ترجمهها بزبانهای دیگر ترجمه نموده اند مانند عربیه و ارمنیه و ترجمه اتهوپک و ترجمه اتالک قدیم و ترجمه لاطینیه که مستعمل بود قبل از جیروم و همین خوانده میشود فقط تا امروز در کلیسای یونانیه و کلیساهای مشرقیه .

پس از آن گفته است حق در نزد ما اینکه این نسخه دوست و هشتاد و پنج سال و یا دوست و هشتاد و شش سال قبل از میلاد مسیح ترجمه شده است و پس از آن گفته است از برای کمال شهرت این ترجمه يك دليل کافست و آن اینست که مصنفین عهد جدید فقرات کثیره را نقل نکردند مگر از همین ترجمه و جمیع مشایخ قدما غیر از ارجن و جیروم واقف نبودند بر لسان عبرانی و اقتدا مینمودند در نقل ازین ترجمه بکسانی که بالهام نوشته اند و این مردم اگر چه در باب دینی در غایت اجتهاد بوده اند لیکن ایشان مع ذلك تعلیم نگرفتند لسان عبری را که آن اصل کتب است و راضی بودند باین ترجمه و آنرا کافی می دانستند در جمیع مطالب خود و کلیسای یونان این

ترجمه را کتاب مقدس دانسته و تعظیمش مینمود .

و بعد گفته است این ترجمه خوانده میشد در کلیسای یونانیه و لاطینیه تایک هزار و پانصد سال و سند از همین ترجمه گرفته میشد و این ترجمه معتبر بود در معبدهای یهود تا اول قرن از قرون مسیحیه پس از آن چون استدلال نمودند مسیحین بر یهود ازین ترجمه زبان درازی کردند یعنی یهود بر این ترجمه با اینکه این ترجمه موافق نیست با متن عبری و در ابتدای قرن دوم فقرات کثیره را اسقاط مینمودند ازین ترجمه پس از آن ترك و مهجورش نمودند و اختیار نمودند ترجمه ایکو و ثلارا و چون مستعمل بود در میان یهود تا اول قرن مسیحی و در میان مسیحین تامدتی پس منقولات آن کثرت پیدا کرد و اغلاطی در آن واقع شد بسبب تحریف صادر از یهود عمداً و همچنین بسبب غلط کاتبین و دخول عبارت شرح و حاشیه در متن انتهی بقدر الحاجه . و وارد از علمای کاتلك در صفحه ۱۸ از کتاب مطبوع خود در سنه ۱۸۴۱

گفته است که ملحدین مشرق تحریفش کردند یعنی ترجمه مذکوره را انتهی .

پس از اقرار محقق پروتستنت ثابت و محقق گردید که جماعت یهود این ترجمه را عمداً تحریف نمودند زیرا که :

اولاً : گفت در ابتدای قرن دوم فقرات کثیره را اسقاط مینمودند از این ترجمه و ثانیاً : گفت بسبب تحریف صادر از یهود عمداً و این تحریف صادر شد از ایشان بجهت عناد و عداوت با دین مسیح بنا بر تصریح محقق مذکور .

پس فرقه پروتستنت نمیتوانند که تحریف عمدی صادر از یهود را در این ترجمه انکار نمایند و در نزد فرقه کاتلك نیز تحریف عمدی در این ترجمه مسلم است پس هر دو فرقه باقرار و اعتراف در این تحریف اتفاق دارند .

حال گوئیم بنا بر قول فرقه پروتستنت زمانی که جماعت یهود بجهت عناد و عداوت با دین مسیح این ترجمه مشهوره را تحریف نمودند که مستعمل بود در جمع معبدهای ایشان تا چهارصد سال و همچنین معبدهای مسیحین شرقاً و غرباً و از خدا نترسیدند و بطعن خلق اعتنا نمودند و تحریف ایشان مؤثر واقع گردید در این نسخه

مشهوره پس چگونه نمیشود جزم و یقین کرد بوقوع تحریف عهدی از ایشان در نسخهٔ عبرانیه که در دست ایشان بود و انتشاری نداشت در میان مسیحیین بلکه مستعمل نبود فیما بین ایشان تا قرن دوم و تحریف ایشان مؤثر واقع گردید اعم از اینکه این تحریف بجهت عناد و عداوت با دین مسیح باشد موافق قول قدما و آکستان چنانچه در پیش دانستی و مختار آدم کلارک چنانچه در شاهد بیست و دوم از مبحث اول و در قول دوازدهم گذشت .

و ایضاً بنا بر اعتراف هورن با شدت تعصبی که دارد در شش موضع در دوازدهم آیه چنانچه در شاهد بیست و سیم و قول سیزدهم رقم شد .
و خواه بجهت عناد با سامریین بنا بر مختار کنیکات و آدم کلارک و بسیاری از علما چنانچه در شاهد سیم از مبحث اول و قول دهم گذشت .

و خواه بجهت عنادی که فیما بین ایشان بود چنانچه از فرقهٔ مسیحیین در قرن اول و بعد از آن صادر شد و این هم در اقوال سابقه گذشت و در شاهد سی ام خواهی دانست که این تحریف عمدی عمداً از اهل دیانت صادر شد و از مسیحینی که صادق بودند در زعم ایشان بجهت مخالفت با فرقهٔ دیگر از مسیحیین جای تعجب هم نیست زیرا که مثل این امر در نزد ایشان بمنزلهٔ مستحبات دینی و عین مقتضای دیانت بود بنا بر حکم مقولهٔ مشهورهٔ مسلم فیما بین قدما که ذکر آن .

در قول ششم از موشیم مورخ گذشت و یا بجهت وجوه و علل دیگر که مقتضی تحریف بود در آن زمان .

و بعضی از اخبار و علمای یهود در عهد سلطان بایزیدخان* بشف اسلام مشرف و به عبدالسلام مسمی گردید و رسالهٔ مختصری تألیف کرده است در رد بر یهود و آنرا مسمی نموده است به رسالهٔ الهادیة و این رسالهٔ مشتمل بر سه قسم است پس در قسم سیم که در بیان اثبات تغییر ایشان بعضی کلمات تورات است عالم مذکور چنین گفته است:

* دوتن از پادشاهان عثمانی بنام بایزید بوده اند : ۱- بایزید ملقب به ایلدرم (۷۹۲-۸۰۵هـ)

۲- بایزید دوم (۸۸۶-۸۹۱هـ) .

بدانکه بتحقیق ما پیدا کردیم در اشهر تفاسیر تورات که در نزد ایشان مسمی به تلمود^۱ می باشد بدرستی در زمان تلمیای ملک که آن بعد از بخت النصر است که این تلمیای ملک از احبار و علمای یهود تورات را خواسته پس ایشان ترسیدند از اظهار آن زیرا که این ملک منکر بعضی اوامر تورات بود پس هفتاد مرد از علما و احبار یهود جمع شده و هر چه میخواستند تغییر دادند از کلماتی که این ملک منکر آنها بود و از خوف ملک این کار را کردند پس زمانی که اقرار بتغییر نمودند چگونه اعتماد کرده می شود بر يك آیه انتهى .

پس گوئیم بنا بر قول علمای کاتلک ملحدین مشرق زمانی مثل این ترجمه مشهوره را تحریف کردند که مستعمل بود در کنایس ایشان شرقاً و غرباً بخصوص در کلیسای شما کاتلک تا یکهزار و پانصد سال بنا بر تحقیق هورن و مؤثر واقع گردید تحریف ایشان در جمیع نسخهای این ترجمه پس چگونه میشود رد نمود فرقه پروتستنت را در تحریف شما ترجمه لاطینییه را که مستعمل بود در کلیسای شما نه بخدا قسم بلکه ایشان در این باب صادقند ان الكذب قد یصدن شما هم صادقید در دادن این نسبت بایشان در سایر کتابها .

۱- کتابی است شامل دو قسمت که یکی را مشنا و دیگری را گمارا گویند ، مشنا که بمعنای تکرار است عبارت از مجموع تقالید مختلفه یهود است با بعضی از آیات که از کتابهای عهد قدیم اقتباس شده قوم یهود بر آنند که این تقلیدها در کوه سینا بموسی داده شده بعد از آن هارون و الیمازر و یوشع دست بدست بانبیاء بعد و از انبیاء برؤسا و خلفای کنیسه رسیده تا قرن دوم بعد از مسیح که در آنوقت حاخام یهود تمام آنها را جمع کرده در کتابی ثبت نمود و شخص مذکور به جامع مشنا شهرت یافت .

و گمارا که بمعنی تعلیم است عبارت از مجموع تعلیمات و تفاسیری است که بعد از انتهای مشنا در مدارس عالییه واقع شد و تفسیراتی که نوشته شده نیز دو قسم میباشد : یکی را تلمود اورشلیم گویند که حاخامهای طبرییه آنرا فیما بین قرن سوم و پنجم نوشتند و دیگری را تلمود بابل گویند که در قرن پنجم نوشته شد . قاموس کتاب مقدس ص ۲۶۴ .

قول بیستم :

ریس باعانت جمعی از علمای محققین کتابی نوشته است و آن کتاب مسمی بانسائی کلوپید یا ریس می باشد پس درمجلد چهارم از کتاب مسطور در بیسان بیبل چنین نوشته شده است که داکتر کنیکات گفت بدرستی که نسخه عهد عتیق که موجود است نوشته شده است مابین هزار و هزار و چهارصد و از همین استدلال نموده و گفته است که جمیع نسخهایی که در صد و هفتم و هشتم نوشته شده بود منعدم شد بامر محفل شورای یهود زیرا که بمخالفت کثیره مخالف بود با نسخهای معتمد در نزد ایشان و نظراً الی هذا .

والتن ایضاً گفته است بدرستی نسخهایی که بر کتابت آنها ششصدسال گذشته است قلیل الوجود است و نسخه ای که از کتابت آن هفتصد و یا هشتصدسال گذشته است پس در غایت ندرتست .

پس اقرار نمود که داکتر کنیکات که معتمد فرقه پروتستنت است در تصحیح کتابهای عهد عتیق اینکه نسخه ای که در صد و هفتم و هشتم نوشته شده بود بدست او نرسید بلکه نسخهایی بدست او رسیدند که مابین هزار و هزار و چهارصد نوشته شده بودند علتش را هم بیان کرد و گفت که جماعت یهود نسخهای اول را ضایع کردند و علت تزییع ایشانرا نیز بیان نمود که بمخالفت کثیره مخالف بود با نسخهای معتمد در نزد ایشان و والتن نیز چنین گفت .

مؤلف این کتاب گوید : این تزییع و اعدام دویست سال بلکه زیادتیر بعد از ظهور خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم بوده است پس چون جمیع نسخ هائی که مخالف بود با نسخهای ایشان محو شد از صفحه عالم و مؤثر شد تحریف ایشان باثیری که با این مرتبه رسید و نماند در نزد ایشان مگر نسخه ای که راضی بودند باو پس مجال واسعی بود از برای ایشان در تحریف در نسخهای خود بعد از زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم نیز واستعبادی نیست در وقوع تحریف از ایشان بعد از اینزمان .

بلکه حق آنست که کتابهای اهل کتاب قبل از صنعت چاپ قابل تحریف بود در جمیع قرنها بلکه بعد از ایجاد صنعت طبع نیز باکی و امتناعی ندارند از تحریف چنانچه در شاهد سی و یکم از مبحث دوم مسئله را مبرهن و مشخص نمودیم .

قول بیست و یکم :

مفسر هارسلی در صفحه ۲۸۲ از جلد سیم از تفسیر خود در مقدمه کتاب یوشع باین نحو رقم نموده است :

این قول که متن مقدس محرف شده است شکی درش نیست و ظاهر است از اختلافات نسخها زیرا که عبارت صحیحه در عبارات مختلفه نمیشود مگر یکی و این امر مضمون منست بلکه گوئیم قریب بیقین است که عبارات بسیار قبیحه در بعضی از اوقات داخل متن مطبوع گردید لیکن از برای من دلیلی ظاهر نشده است بر اینکه تحریفات در کتاب یوشع اکثر از سایر کتابهای عهد عتیق است .

بعد در صفحه ۲۷۵ از جلد سیم گفته است این قول البته صادق است که متن عبری در نقولی که در نزد مردم بود بعد از حادثه بخت النصر بلکه لعل بانك زمانی قبل ازین حادثه ایضاً در اشنع و اقبح حالات تحریف بودند بالنسبه به حالتی که حاصل شد از برای متن بعد از تصحیح عزرا .

قول بیست و دوم :

واتسن در صفحه ۲۸۳ از جلد سیم از کتاب خود گفته است که مدتی گذشت بر اینکه ارجن شکایت مینمود ازین اختلافات و نسبت این اختلافات را باسباب مختلفه میداد مثل تغافل نویسندگان و شرارت و عدم مبالات ایشان و جیروم گفت بدرستی من چون اراده نمودم ترجمه کنم عهد جدید را مقابله نمودم نسخهای را که در نزد من بود اختلاف عظیمی پیدا کردم .

قول بیست و سوم :

آدم کلارك در مقدمه‌ای از مجلد اول از تفسیر خود گفت که ترجمه‌های بسیار در زبان لاطینی از اشخاص مختلفه موجود بودند پیش از جیروم و بعضی از آنها محرف بودند در غایت درجه‌ی تحریف و بعضی مواضع از آنها متناقض بود با موضع دیگر چنانچه جیروم فریاد و استغاثه می‌نماید .

قول بیست و چهارم :

وارد کاتلك در صفحه ۱۷ و ۱۸ از کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۱ گفت که دکتر همقری در صفحه ۱۷۸ از کتاب خود گوید که او هام یهود خرابست یعنی کتابهای عهد عتیق در مواضعی بحیثی که قاری بسهولت بر آن مواضع خراب متنبه و ملفت می‌شود بعد گفته است که جماعت یهود بشارتهای مسیحیه را بتخریب بزرگ خراب کردند .

و بعد گفته است که عالمی از علمای پروتستنت گفت که مترجم قدیم بنهجی بر من خواند و الان یهود بر نهج دیگر می‌خوانند و در نزد من نسبت خطا به کاتبین از یهود و بابمان ایشان بهتر است از نسبت بجهل مترجم قدیم و تساهل و تسامح آن زیرا که محافظت زبور قبل و بعد از مسیح در میان یهود کمتر بود از محافظت غناهای ایشان.

قول بیست و پنجم :

فیلیپس کواد کولس زاهب دررد کتاب احمد شریف ابن زین العابدین اصفهانی کتابی نوشته است و او را مسمی بالخیالات نموده است و این کتاب طبع شده است در سنه ۱۴۶۹ پس در فصل ششم از کتاب مزبور چنین گفته است که تحریفات کثیره در نسخه قضاغیه مخصوص در کتاب سلیمان یافت می‌شود .

و رب اقیلا که مشتهر بانکلیس تورات است نقل نموده است همه آنها را و همچنین نقل نمود رب یوئیل عزریال کتاب یوشع بن نون و کتاب قضاة و کتاب

سلاطین و کتاب اشعیا و کتاب‌های دیگر انبیا را و نقل نمود رب یوسف اعمی زبور و کتاب ایوب و راعوث و استیر و سلیمانرا و همه اینها تحریف کردند در این نقل‌ها و ما جماعت نصاری حفظ کرده این کتاب‌ها را تا ملزم نمائیم جماعت یهود را بتحریف و ما باطیل ایشانرا قبول نداریم انتهی .

پس این راهب در قرن هفدهم از قرون مسیحیه شهادت میدهد بر تحریف یهود .

قول بیست و ششم :

هورن در صفحه ۶۸ از جلد اول از تفسیر خود نوشته است که تسلیم شود در باب الحاق که فقرات کذابیه در تورات یافت می‌شود یعنی مانند این فقرات الحاقیه . بعد در صفحه ۴۴۵ از مجلد دوم گفته است که مقامات محرّفه در متن عبرانی کم است یعنی ۹ عدد است فقط چنانچه اولاً ذکر نمودیم .

قول بیست و هفتم :

عرض حالی از فرقه پروتستنت رسید بسطان جیمس اول بدینمضمون بدرستی زبوراتی که داخل است در کتابهای نماز ما مخالف است با عبری بزباده و نقصان و تبدیل در دو یست موضع تخمیناً .

قول بیست و هشتم :

مستر کارلائل گفته است که مترجمین انکلیسیه مطلب را فاسد کردند و حق را پوشانیدند و جهال را خدعه نمودند و مطلب انجیلی که مستقیم بودند معوج کردند و در نزد ایشان ظلمت محبوبتر از نور است و کذب احق از صدقت .

قول بیست و نهم :

مستر پروتن از اراکین کونسل استدعا نمود ترجمه جدید را و می‌گفت

ترجمه‌ای که رایج است در انگلتره مملو از اغلاط است و به قسیسین می‌گفت که ترجمه انگلیسیه مشهوره شما عبارات کتابهای عهد عتیق را در هشتصد و چهل و هشت موضع تحریف نموده است و این تحریف سبب رد شده است از مردمان غیر محصور و کتابهای عهد جدید را و دخول ایشان با آتش جهنم انتهی .

مخفی نماند این سه قول که مندرج است در قول بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم از کتاب وارد کاتلک نقل شد .

قول سی ام :

هورن در باب ۸ از مجلد دوم از تفسیر خود در بیان اسباب وقوع ویریوس ردنیک که معنی آنرا در صدر جواب این مغالطه دانستی نوشته است از برای وقوع آن چهار اسباب می‌باشد :

سبب اول :

غفلت و سهو کاتب است و این غفلت و سهو از کاتب بوجوهی متصور میشود :
اول : آنکه شخصی که عبارات را القا مینمود بر کاتب القا نمود آنچه القا نمود و یا اینکه کاتب قول ملقی را نفهمید پس نوشت آنچه نوشت .

دوم : آنکه حروف عبرانی و یونانی متشابه همدیگر میباشند یکی را عوض دیگری را نوشت .

سیم : آنکه کاتب اعراب را خط گمان کرد و یا خطی که جزو حروف بر او نوشته می‌شد و یا اینکه اصل مطلب را فهم نکرد پس عبارات را اصلاح نمود و بغلط افتاد .
چهارم : آنکه کاتب منتقل شد از جایی بجای دیگر پس چون متنبه گردید رضا نشد بپاک کردن آنچه نوشته بود پس از موضع متروک دو مرتبه نوشت و آنچه را پیش نوشته بود همان طور باقی گذاشت .

پنجم : آنکه کاتب چیزی را ترك نمود پس بعد از نوشتن چیز دیگر متنبه

شد و عبارت متروکه را بعد از آن نوشت پس عبارت ازجائی بجای دیگر منتقل شد.
 ششم : آنکه نظر کاتب خطا کرد و بر سطر دیگر واقع شد پس عبارت افتاد.
 هفتم : آنکه کاتب بغلط افتاد در فهمیدن الفاظ مخففه پس بر موافق فهم خود
 مخففه را کامله نوشت پس غلط واقع شد .

هشتم : آنکه جهل کاتبین و غفلت ایشان منشأ بزرگی است از برای وقوع
 ویریوس ردنیک با اینکه عبارت حاشیه و یا تفسیر را جزو متن دانسته پس داخل
 متن نمودند .

سبب دوم :

نقصان نسخه منقول عنها و این نیز بوجوهی متصور می شود :

اول : پاك شدن اعراب و حروف .

دوم : آنکه اعرابی که در صفحه ای بود در صفحه دیگر ظاهر شد و مخلوط شد
 به حروف صفحه دیگر پس جزوی از حروف مفهوم گردید یعنی در نظر ناسخ .
 سیم : آنکه فقرات و عبارات متروکه فراموش شده در حاشیه بدون علامت
 نوشته شده بودند کاتب دوم ندانست که این فقرات را در کجا بنویسند پس
 به غلط افتاد .

و سبب سیم :

آنکه تصحیح خیالی و اصلاح و این نیز بوجوهی واقع گردیده است :
 اول : آنکه عبارت صحیح را در نفس الامر غلط فهمید و یا بخطا واقع شد
 در فهم مطلب و یا اینکه خیال کرد عبارت غلط است بحسب قاعده و حال آنکه
 عبارت غلط نبود لیکن این غلط از مصنف صادر شده بود در نفس الامر .
 دوم : آنکه بعضی از محققین اکتفا نکردند بر اصلاح غلط بر حسب قاعده
 و بس بلکه عبارات غیر فصیح را مبدل بفصیح نمودند و عبارات فضول و الفاظ

مترادفه را که فرقی در آنها از برای ایشان ظاهر نشد اسقاط کرده و حذف نمودند.
 سیم: آنکه این اکثر وجوه می باشد و قوعاً که ایشان فقرات مقابله را مساوی نمودند و این تصرف بخصوص در اناجیل واقع گردیده است و بهمین جهت الحاق زیاد شده است در رسائل پولس تا اینکه عباراتی که از عهد عتیق نقل نموده است مطابق باشد با ترجمه یونانیه.
 چهارم: آنکه بعضی از محققین عهد جدید را مطابق نمودند با ترجمه لاطینیه

سبب چهارم:

آنکه تحریف عمدیست که صادر شده است از کسی از برای مطلب خود یعنی از برای اثبات مطلب خود خواه محرف از اهل دیانت باشد و یا از اهل بدعت و ملزم نشد احدی در میان اهل بدعت از قدما زیادتر از مارسیون و کسی مستحق ملامت نشد زیادتر از او بسبب این حرکت شنیعه قبیحه و این امر نیز مسلم و محقق است که بعضی تحریفات قصدیه و عمدیه صادر شد از کسانی که اهل دیانت و دین بودند و این تحریفات رجحانی پیدا کرد بعد از ایشان از برای تأیید مسئله مقبوله و یادفع اعتراضات وارده یعنی باین کلمات محرفه مسئله مسلم را تأیید مینمودند و یادفع اعتراض میکردند از شبهات وارده انتهی کلامه ملخصاً.

و هورن امثله کثیره در بیان اقسام هر سببی از اسباب اربعه وارد نموده است و چون ذکر آن موجب تطویل کلام و تکدر خاطر ناظر بود لهذا ذکر آنها را در اینجا بیجا دانستم و هر کسی خواسته باشد رجوع بکتاب او نماید.

ولیکن امثله ای که از برای تحریف اهل دین و دیانت ذکر نموده است از کتاب قاق در اینجا نقل میشود:

گفته است مثلاً ترك شده است عمداً آیه ۴۳ از باب ۲۲ از انجیل لوقا زیرا که بعضی اهل دیانت گمان کردند که تقویت ملک از برای رب یعنی مسیح منافی الوهیت او می باشد.

و ترك شده است عمداً از باب اول از انجیل متی این الفاظ: پیش از اینکه جمع شوند یعنی مریم و یوسف از آیه ۱۸ و این الفاظ فرزند بزرگ او یعنی مریم از آیه ۲۵ تا شك واقع نشود در بکارت دائمه مریم علیها السلام. و لفظ دوازده به یازده مبدل شد در آیه ۵ از باب ۱۵ از رساله اول پولس باهل قرنسس تا بر پولس کذب لازم نیاید زیرا که یهودای اسخریوطی پیش مرده بود.

و ترك شد بعضی الفاظ در آیه ۳۲ از باب ۱۳ از انجیل مرقس و این الفاظ را بعضی مرشدین نیز رد کردند زیرا که ایشان خیال کردند که این الفاظ مؤید فرقه ایرین می باشند.

و بعضی الفاظ زیاد شده در آیه ۳۵ از باب اول از انجیل لوقا در ترجمه سریانی و فارسیه و عربیه و اتهیوبك و غیر اینها از تراجم و در بسیار از نقول مرشدین در مقابل فرقه یوتی کنیس زیرا که این فرقه منکر بود که عیسی علیه السلام دارای دو صفت باشد یعنی ربوبیت و عبودیت انتهى.

پس هورن جمیع صور محتمله در تحریف را بیان و عیان نموده است و اقرار کرده است که همه این اقسام تحریفات در کتب سماویه واقع گردیده است. پس گوئیم زمانیکه ثابت شد که عبارات حاشیه و تفسیر داخل متن گردیده است بجهت جهل و غفلت کاتبین.

و نیز محقق شده است که مصلحین عباراتی که برخلاف قاعده بود در زعم ایشان و یا در نفس الامر صلاح کردند.

و به ثبوت پیوست که ایشان عبارات غیر فصیح را مبدل بفصیحیه نمودند و الفاظ زیاده و مترادفه را انداختند.

و اینکه تسویه نمودند ما بین فقرات مقابله در انجیل خصوصاً و از برای همین تسویه الحاق کثرت پیدا کرده است در رسائل پولس.

و اینکه بعضی از محققین عهد جدید را مطابق کردند با ترجمه لاطینی.

و اینکه اهل بدعت تحریف کردند عمداً و اینکه اهل دین و دبانان نیز عمداً تحریف مینمودند از برای تأیید مسئله و یادفع اعتراض و تحریف ایشان رجحانی پیدا کرد بعد از ایشان پس کدام دقیقه از دقایق تحریف را باقی گذاشتند اهل دین و اهل بدعت اتفاق کردند بر تحریف این کتب بجهت اغراض مذکوره .

فعلیهذا چه استبعادی دارد هر گاه اهل اسلام الآن این ادعای صحیحۀ صادقۀ را نمایند و گویند مسیحینی که عبادت صلیب را دوست میداشتند و راضی به ترك آن نبودند و ترك جاه و مناصب و وطن و ابنای وطن و رفقا و اهل و عیال شاق بود بر ایشان تحریف کردند بعضی عباراتی را که مؤید دین اسلام بود بعد از ظهور اسلام و این تحریف رجحانی پیدا کرد بعد از ایشان چنانچه تحریف ایشان رجحان پیدا کرد در مقابل فرقه‌هایی که از خودشان بودند بلکه چون اهتمام ایشان در این تحریف اشد بود از تحریفی که در مقابل ملت خودشان صادر گردید .

پس ترجیح این تحریف نیز اشد خواهد بود از ترجیح آن تحریف .

و چون عدد اقوال منقوله از معتبرین از مسیحین در این مقصد به سی رسید از خوف تطویل بهمین قدرها اکتفا و اختصار ورزید ولیکن من باب لزوم يك دو قول مختصر دیگر در ضمن فائده نقل می‌شود .

فائدة جلیلة : فیها آداء دین من جانب المسلمین نصرهم الله رب العالمین
الی المسیحین هدیهم الله الی دین المبین .

بدانگه : جمعی از مسیحین در بیان استبعاد تحریف بعضی احتمالات ذکر مینمایند که شخص جاهل و عوام آنها را دلیل و برهان میدانند از آن جمله صاحب میزان الحق در فصل سیم از باب اول در صفحه ۲۸ از میزان الحق از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ چنین رقم نموده است: در صورتیکه از امتان محمد صلی الله علیه و آله وسلم طلب ثبوت این ادعا را نمائیم تعجب است که هیچیک از آنها هنوز درستی آنها را بدلائل واضح و معتبره ثابت ننموده است .

و ایشان در باب ادای جواب قاطع این چهار مسئله که آیا کتب مقدسه عهد

عتیق و جدید در چه زمان و بواسطه کیان و بجه تحریف گشته و کلمات محرفه کدامند؟ تا حال مدیون مسیحیان می باشند بلکه بی دلیل بمحض ادعا خودشان را ساکت می سازند و حکماً می گویند که چنین است انتهى بالفاظه .

حال می خواهیم طلب قسیسین را بوکالت از جانب مسلمین ادا نمائیم . پس گوئیم در مجلد اول از تفسیر هنیری و اسکات قول آکستائن باین نحو منقول گردیده است : جماعت یهود نسخه عبرانیه را تحریف کردند در بیان زمان اکابری که قبل از زمان طوفان و بعد از آن بوده اند تا زمان موسی علیه السلام و این کار را از برای این کردند که ترجمه یونانیه غیر معتبر باشد و از برای عناد با دین مسیح . و معلوم می شود که قدمای مسیحیه مثل این قول را قائل بودند و می گفتند که جماعت یهود در سال صد و سی از میلاد تورات را تحریف کردند انتهى . پس ازین قول معلوم میشود که آکستائن و قدمای مسیحیه اعتراف مینمودند بوقوع تحریف در تورات و می گفتند این تحریف در سنه ۱۳۰ از میلاد مسیح واقع گردیده است .

پس سعی ایشان مشکور باد که ما را خبر دادند در این باب پس در ادای طلب قسیسین بنا بر اقرار خود ، محر فین کتب مقدسه جماعت یهود و زمان تحریف یکصد و سی سال بعد از میلاد علت و باعث بر تحریف عناد و عداوت با دین مسیح و از اعتبار انداختن ترجمه یونانیه و موقع تحریف زمان کیسایر و بزرگان از آدم تا موسی علیهما السلام فعلیهذا سفر اول تورات کلیه از اعتبار ساقط می شود .

و طامس انگلیس کاتلک در صفحه ۱۷۶ و ۱۷۷ از کتاب خود المسمی بمرآت الصدق که در سال ۱۸۵۱ چاپ شده است چنین گفته است :

اگر نظر نمائید بزبور چهاردهم فقط که موجود است در کتاب نماز عامه که علمای پروتستنت رضا و قبولی خودشان این کتاب را به قسم و حلف اظهار مینمایند پس از آن مطالعه نمائید این زبور را در کتاب مقدس پروتستنت هر آینه پیدا خواهید کرد که چهار آیه در کتاب نماز ناقص است بالنسبه بکتاب مقدس لیکن این آیات

اگر از کلام الهی است چرا ترك کرده‌اند در کتاب صلوة و اگر از کلام الهی نیست
 چرا عدم صدق آنرا اظهار نمی‌نمایند در کتاب صلوة .
 پس حق صریح آنست که علمای پروتستنت کلام الهی را تحریف کرده‌اند
 یا بزباده و یا بنقصان الحمد لله که براءت ذمه از برای مسلمین حاصل شد از طلب
 مسیحیین هر کس این باب را از کتاب ما مطالعه فرماید حکم قطعی به براءت ذمه
 مسلمین خواهد داد .



عهدین از دیدگاه مسیحیان

مقصد دوم :

فرقهٔ ایونیه^۱ که در قرن اول از قرون مسیحیة و معاصر با پولس بودند و پولس را منکر بودند باشد^۲ انکار و می گفتند که پولس مرتد است و انجیل متی را قبول داشتند لیکن این انجیل در نزد این فرقه مخالف بود با انجیلی که منسوب به متی است و الآن موجود است در نزد معتقدین پولس در مواضع کثیره و دو باب اول در انجیل فرقهٔ مذکوره نبود فعلیها دو باب اول و مواضع کثیره ازین انجیل در نزد فرقهٔ مزبوره محرفست .

و معتقدین پولس گویند آن فرقه تحریف کرده است نه ما و بل^۲ در تاریخ خود در بیان حال این فرقه باین نحو مرقوم نموده است که این فرقه از کتب عهد عتیق تورات را قبول مینمودند و بس و از اسم داود و سلیمان و ارمیا و حزقیال علیهم السلام نفرت داشتند و از عهد جدید در نزد این فرقه انجیل متی بود فقط لیکن در اکثر مواضع

۲۹۱- پیاورقی‌های صفحهٔ ۲۸۴ جزء اول مراجعه شود .

انجیل را تحریف نموده بودند و دو باب اول را از انجیل بیرون آورده بودند. و فرقه مارسیونیه از فرق قدیمه مبتدعه مسیحین است یعنی از اهل بدعت و جمیع کتب عهد عتیق را رد مینمودند این فرقه و میگفتند که اینها الهامی نیستند و همچنین جمیع کتب عهد جدید را ایضاً رد مینمودند الا انجیل لوقا و ده رساله از رسائل پولس و این مسلم در نزد ایشان یعنی انجیل لوقا با ده رساله پولس مخالف بود با موجود الآن فعليهذا کتب مذکوره موجوده الآن محرفست در نزد فرقه مذکوره .

و مخالفین این فرقه اینفرقه را متهم بتحریف مینمایند بل در تاریخ خود در بیان حال این فرقه چنین گوید : این فرقه منکر بود کتابهای عهد عتیق را یعنی الهامیتش را منکر بود و از عهد جدید انجیل لوقا را مسلم داشت لیکن دو باب اول مسلم نبود در نزد این فرقه و از رسائل پولس ده رساله را قبول داشت لیکن رد میکرد ازین رسائل هر چیزی را که مخالف خیالش بود انتهى .

مؤلف این کتاب گوید : انکار اینفرقه در انجیل لوقا منحصر نبود بدو باب اول لاردنر در بیان تحریف این فرقه در انجیل لوقا در جلد هشتم از تفسیر خود چنین تصریح نموده است : بعضی مواضعی را که تغییر دادند از انجیل لوقا بتبدیل و یا باسقاط اینها هستند : دو باب اول، قصه تعمید یافتن عیسی از یحیی علیهما السلام و حال نسب مسیح از باب سیم و قصه امتحان ابلیس عیسی را و قصه دخول عیسی بهیکل یعنی بیت المقدس و قرائت او کتاب اشعیا را از باب چهارم آیه ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ از باب یازدهم و این لفظ ایضاً سوای آیه یونس نبی آیه ۶ و ۸ و ۲۰ از باب دوازدهم ، از آیه اول تا ششم از باب سیزدهم ، از آیه ۱۱ تا ۳۲ از باب پانزدهم ، آیه ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ از باب هجدهم ، از آیه ۲۸ تا آیه ۴۶ از باب نوزدهم ، از آیه ۹ تا آیه ۱۸ از باب بیستم ، آیه ۸ و ۲۱ و ۲۳ از باب بیست و یکم ، آیه ۱۶ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۵۰ و ۵۱ از باب بیست و دوم ، آیه ۴۳ از باب بیست و سیم ، آیه ۲۶ و ۲۸ از باب بیست و چهارم .

و ابی فانیس تمامی این احوال را نوشته است و داکتر مل گفت که آیه ۳۸ و ۳۹ را از باب چهارم نیز اخراج کرده‌اند انتهی .

و لاردنر در مجلد سیم از تفسیر خود در ذیل بیان فرقه مانی کیزا در حالت نقل از آکسائین قول فاستس را که از اعظم علمای این فرقه است در قرن چهارم از قرون مسیحیت بود نوشت که فاستس گفت :

من منکرم اشیاثیرا که الحاق کردند در عهد جدید آباء و اجداد شما بمکر و معیوب کردند صورت حسنه را و افضلیت آنرا زیرا که این امر محقق است که این عهد جدید را مسیح و حواریون تصنیف ننموده‌اند بلکه مرد مجهول الاسم تصنیف کرده است و نسبت آنرا بحواریین و رفقای حواریین داده است از ترس اینکه مبادا مردم تحریرات او را معتبر ندانند بگمان اینکه او غیر واقف است از حالاتیکه نوشته است بسیار اذیت نمود مزیدین عیسی را با اینکه تألیف نمود کتابهاثیرا که اغلاط و تناقضات در آن یافت میشود و نسبت آنرا بآنها داد انتهی .

پس عقیده این فرقه بالنسبه بعهد جدید این بود که مذکور شد و فاضل مشهور این فرقه با علی صوت ندا میکند که اهل تثلیث بعضی اشیا را در عهد جدید الحاق نمودند و اینکه مصنف عهد جدید مرد مجهول الاسمی است و حواریون و تابعین ایشان مصنف عهد جدید نمیباشند و این عهد جدید پر از اغلاط و تناقضات می باشد .

خدای واحد شاهد است که این فاضل در ادعای این سه امر صادقست .
و نورتن کتاب ضخیمی تصنیف کرده است چنانچه در شاهد هجدهم از مبحث سیم دانستی که منکر تورات گردیده است و بدلائل قویه ثابت کرده است که تورات از تصنیفات موسی علیه السلام نمیباشد و اقرار بانجیل نموده است لیکن با اعتراف باینکه انجیل منسوب بمتی الآن از تصنیفات او نمیباشد بلکه ترجمه آنست

۱- پیاوردی صفحه ۲۸۸ جزء اول مراجعه شود .

و تحریف نیز یقیناً در او واقع گردیده است در مواضع کثیره و ادعای خود را بدلائل بسیار طولانی ثابت کرده است هر کسی خواسته باشد رجوع کند به کتاب مذکور .

پس از این دو مقصد ظاهر و آشکار گردید که فرق مسیحیت مقرر و معترفند بوقوع تحریف در عهد عتیق و جدید .



عهدین از دیدگاه غیر مسیحیان

مقصد سیم :

سلسوس از علمای مشرکین و بت پرستان میباشد در صد دوم از میلاد بود و کتابی در بطلان دین مسیح نوشته است . و اکهارن که از علمای مشهورین از اهل جرمن میباشد قول این فاضل مشرک بت پرست را در کتاب خود باین نحو نقل کرده است که مسیحین انجیلهای خود را تبدیل نموده اند سه و یا چهار مرتبه بلکه زیاده تر از این تبدیل مضامین اناجیل تغییر و تبدیل یافت انتهى .

پس ملاحظه کنید قول این فاضل مشرک را که ما را خبر میدهد که مسیحین اناجیل خود را تا زمان او زیاده تر از چهار مرتبه تغییر و تبدیل داده بودند و فرقه ای که منکر نبوت و الهام و کتب سماویه که در نزد اهل کتابست میباشد و جمعیت و کثرتی پیدا کرده اند در دیار اروپا و علمای پروتستنت اینها را مسمی بملحد مینمایند جمعیت و اقوال غریبی دارند در ردّ دین مسیح و اگر خواسته باشیم اقوال ایشان را در باب تحریف فقط نقل نمائیم کلام بسیار بطول می انجامد پس خوبستکه اکتفا

نمائیم بنقل دو قول از اقوال ایشان هر کسی زیادتی اطلاع را خواسته باشد رجوع کند به کتابهای ایشان که در اکناف عالم منتشر است.

پس گوئیم پار کزاز حکمای فرنگستان گوید که ملت پروتستنت گوید بدرستی که معجزات از لیه و ابدیه حفظ کرده است عهد عتیق و جدید را از اینکه صدمه خفیفی بآنها برسد لیکن این مسئله نمیتواند مقاومت کند در مقابل لشکر اختلاف عبارت که عدد آن سی هزار میباشد انتهی .

پس ملاحظه کنید قول این حکیم را که چگونه دلیل الزامی را بنحو استهزا ذکر نموده است لیکن در تحریر خود طریق احتیاط را مراعات نموده است و اکتفا کرده است بر تحقیق میل والا میگفت یکصد و پنجاه هزار و یا هزار هزار چنانچه در پیش دانستی .

و صاحب اکسوهوموا از حکما در باب پنجم از تمه کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۱۳ از میلاد در بلده لندن باین نحو نوشته است : اینست فهرست کتابهاییکه مشایخ از قدمای مسیحیت ذکر نموده اند و نسبت آنها را بمسیح علیه السلام و حواریین و سایر مریدین داده اند یعنی مریدین مسیح علیه السلام هفتاد و چهار عدد :

منسوب بعیسی علیه السلام هفت عدد :

- ۱- رساله مسیح با بکرس ملک ادیسه .
- ۲- رساله مسیح به پطرس و پولس .
- ۳- کتاب تمثیلات و وعظ مسیح ع .
- ۴- زبور مسیح که تعلیم حواریین و مریدین مینمود در خفا .
- ۵- کتاب شعبده و سحر .
- ۶- کتاب مسقط رأس مسیح و مریم و ظهران یعنی دایه مریم .
- ۷- رساله مسیح که از آسمان افتاد در صد ششم .

منسوب بمریم علیها السلام هشت عدد :

- ۱- رساله مریم با کتاسس .
- ۲- رساله مریم بسیسلیان .
- ۳- کتاب

مسقراطس مریم . ۴- کتاب مریم و ظئراو یعنی دایه . ۵- تاریخ مریم
و حدیث آن . ۶- کتاب معجزات مسیح . ۷- کتاب سؤالات صغار و
کبار مریم . ۸- کتاب نسل مریم و خاتم سلیمانی .

منسوب به پطرس حواری یازده عدد :

۱- انجیل پطرس . ۲- اعمال پطرس . ۳- مکاشفات پطرس .
۴- مکاشفات پطرس ایضاً . ۵- رساله پطرس بکلیمنس . ۶- مباحثه پطرس
و ایپین . ۷- وعظ پطرس . ۸- کتاب مسافرت پطرس . ۹- کتاب
قیاس پطرس . ۱۰- تعلیم پطرس . ۱۱- آداب نماز پطرس .

منسوب به یوحنا نه عدد :

۱- اعمال یوحنا . ۲- انجیل دوم یوحنا . ۳- کتاب مسافرت
یوحنا . ۴- حدیث یوحنا . ۵- رساله یوحنا بحیدروپک . ۶- کتاب
وفات مریم . ۷- تذکره مسیح و نزولش از صلیب . ۸- مکاشفات دوم
یوحنا . ۹- آداب صلوة یوحنا .

منسوب باندریاه حواری دو عدد :

۱- انجیل اندریاه . ۲- اعمال اندریاه .

منسوب بمتی حواری دو عدد :

۱- انجیل طفولیت . ۲- آداب صلوة متی .

منسوب بفیلپ حواری دو عدد :

۱- انجیل فیلیپ . ۲- اعمال فیلیپ .

منسوب بپرتولما يك عدد :

۱- انجيل پرتولما .

منسوب بتوماى حواری پنج عدد :

- ۱- انجيل توما . ۲- اعمال توما . ۳- انجيل طفوليت مسيح .
۴- مكاشفات توما . ۵- كتاب مسافرت توما .

منسوب بيعقوب حواری سه عدد :

۱- انجيل يعقوب . ۲- آداب صلوة يعقوب . ۳- كتاب وفات مريم .

منسوب بمتياه حواری که داخل شد در عدد حواریين بعد از مسيح سه عدد:

۱- انجيل متياه . ۲- حديث متياه . ۳- اعمال متياه .

منسوب بمرقس سه عدد :

۱- انجيل مصرين . ۲- آداب صلوة مرقس . ۳- كتاب پيشين برنياده .

منسوب بپرتولما دو عدد :

۱- انجيل برنياده . ۲- رساله برنياده .

منسوب به تهيو دوشن عدد :

انجيل تهيو دوشن .

منسوب بپولس پانزده عدد :

۱- اعمال پولس . ۲- اعمال ته كله . ۳- رساله پولس بادوقيين .

۴- رساله سيم پولس بتسالونيكيان . ۵- رساله سيم پولس بقرناتيان .

۶- رساله اهل قرناتيان باو و جواب آن رساله از جانب او . ۷- رساله پولس

بسنیکو جواب آن رساله از سنیکابپولس . ۸- مکاشفات پولس . ۹- مکاشفات پولس ثانیاً . ۱۰- وزن پولس . ۱۱- انابی کشن پولس . ۱۲- انجیل پولس . ۱۳- وعظ پولس . ۱۴- کتاب افسون مار پولس . ۱۵- پر یسبت بطرس و پولس .

و بعد صاحب اکسیهومو واگفته است چون طغیان اناجیل و مکاشفات و رسائل ظاهر و آشکار گردید که اکثر اینها مسلم الثبوتست در نزد اکثر مسیحیین تا الآن ایضاً پس چطور مشخص میشود که کتب الهامیه همان کتابهای مسلم در نزد فرقه پروتستنت میباشند؟!

و زمانیکه ملاحظه نمائیم که این کتابهای مسلم نیز قبل از ایجاد صنعت طبع قابل الحاق و تبدیل بود اشکال واقع میشود .

مغالطه دوم :

اینکه مسیح علیه السلام شهادت داده است بحقانیت کتب عهد عتیق پس هرگاه محرف بودند بحقانیت آنها شهادت نمیداد بلکه بر او بود که یهود را ملزم نماید بر تحریف .

در جواب گوئیم :

اولاً چون تواتر لفظی از برای کتب عهد عتیق و جدید ثابت نشده است و سند متصل بمصنفین ندارند چنانچه در باب اول دانستی و جمیع انواع و اقسام تحریف در کتابهای عهد عتیق و جدید مثبت و محقق گشته است و تحریف اهل دین و دیانت را نیز از برای تأیید مسئله و یا دفع اعتراضی در قول سی ام از مقصد اول در جواب از مغالطه اول معلوم و مشخص نمودیم^۱ و بدلائل قاطعه و براهین ساطعه ثابت نمودیم که هیچ دقیقه از دقایق تحریف را در این کتب باقی نگذاشتند پس این

۱- در فحه ۳۱۲ جزء دوم بیان شده است .

کتاب از همین جهت مشکوکست در نزد اهل اسلام .
 فعلی هذا احتجاج ببعضی از آیات این کتابها را بر اهل اسلام تمام نیست بلکه
 غلط و باطل است زیرا که جایز است که آیات محتج بها الحاقی باشند که بعضی از
 مسیحیین از اهل دین و دیانت در آخر قرن دوم و یا در قرن سیم علاوه کردند در مقابل
 فرقه ایونیه و فرقه مارسیونیه و فرقه مانیکیز و این تحریف رجحانی پیدا کرد بعد از
 ایشان بجهت تأیید مسئله مقبوله چنانچه در مقابل فرقه ایریین دیوتی کنیس این کار را
 کردند و این تحریفات بعد از ایشان ترجیحی پیدا کرد زیرا که فرق سه گانه مذکور منکر
 کتابهای عهد عتیق بودند کلاً و یا بعضاً و انکار آنها در جواب از مغالطه اول دانستی .
 و بل در تاریخ خود در بیان حال فرقه مارسیونیه گوید که این فرقه دو خدا را
 معتقد بود : یکی خالق خیر ، دوم خالق شر و میگفت تورات و سایر کتاب های
 عهد عتیق را خدای دوم داده است یعنی خالق شر و همه آنها مخالف عهد جدید
 می باشند انتهى .

ولاردنر در صفحه ۴۸۶ از مجلد هشتم از تفسیر خود در بیان حال این فرقه نوشت
 که این فرقه میگفت که خدای یهود غیر از پدر عیسی است و عیسی از برای محو
 شریعت موسی آمده است زیرا که شرع موسی مخالف انجیل است انتهى .
 و ایضاً لاردنر در مجلد سیم از تفسیر خود در بیان حال فرقه مانیکیز نوشت که
 مورخین اتفاق دارند که تمامی این فرقه کتب مقدسه عهد عتیق را قبول نداشت در همه
 وقت و در اعمال ارکلاس عقیده این فرقه باین نحو نوشته شده است : خدعه کرد
 شیطان انبیای یهود را و شیطان با موسی تکلم نمود و با سایر انبیای یهود و متمسک
 می شد این فرقه بآیه ۸ از باب دهم از انجیل یوحنا که مسیح بایشان فرمود که انبیای
 یهود راهزن و دزد می باشند انتهى .

مؤلف این کتاب گوید : این آیه باین نحو است : عیسی فرمود جمیع
 کسانی که پیش از من آمدند دزد و راهزن هستند و گوسفندان سخن ایشانرا نشنیدند انتهى .

۱- برای توضیح بیشتر مطالعه کتاب افسانه های بت پرستی در آئین کلیسیا توصیه می شود .

و ثانیاً گوئیم هرگاه قطع نظر نمائیم از الحاقیت و غیرالحاقیت و تغییر و تبدیل باز میتوانیم بگوئیم که از فرمایشات مسیح سند تمامی این کتب ثابت نمیشود زیرا که مسیح علیه السلام عدد و اسماء تمامی کتب عهد عتیق را بیان نفرمود پس از کجا معلوم و مشخص می گردد که کتابهای مستعمله در میان یهود از عهد عتیق ۳۹ عدد بود بنا بر تسلیم و قبولی فرقه پروتستنت و یا ۴۶ عدد بود بنا بر قول و تسلیم و قبولی فرقه کاتلک زیرا که در میان کتابهای مقبوله در نزد فرقتین مذکورترین کتاب دانیال نیز می باشد و جماعت یهود که معاصر مسیح بودند و همچنین متأخرین از ایشان غیر از یوسفیس این کتاب را آسمانی و الهامی نمی دانند بلکه معترف به نبوت دانیال نیز نبودند .

و یوسفیس مورخ که تاریخ او معتبر است در نزد مسیحین عموماً که مرد یهودی متعصب بود و بعد از عیسی علیه السلام بود در تاریخ خود باینقدر اقرار و اعتراف مینمایند و بس و گوید در نزد ما چند هزار کتاب نیست که متناقض باشند با همدیگر و در نزد ما بیست و دو کتاب میباشد و بس و احوال ازمنه ماضیه در آنها نوشته شده است و این کتابها الهامی میباشد و از آنجمله پنج کتاب مال موسی علیه السلام است و در این پنج کتاب بیان احوال عالم شده است از ابتدای خلقت تا وفات موسی علیه السلام و سیزده کتاب از نوشتجات انبیاء میباشد و در آنها احوال ازمنه انبیاء نوشته شده است از موت موسی علیه السلام تا زمان سلطنت اردشیر و چهار کتاب باقی دیگر مشتمل است بر حمد و ثنای الهی انتهى .

پس ثابت نمی شود از شهادت این مورخ حقیقت این کتب متداوله زیرا که غیر از تورات هفده کتاب بیان کرد و حال آنکه در نزد فرقه پروتستنت غیر از تورات سی و چهار کتاب می باشد و در نزد فرقه کاتلک چهل و یک کتاب .

و مع ذلك معلوم نمی شود که کدام کتاب از این کتاب هائی که فعلاً مستعمل مسیحین می باشند داخل در هفده کتابست زیرا که این مورخ غیر از کتاب مشهور حزقیال دو کتاب دیگر را نیز منتسب به آنجناب نموده است در تاریخ خود .

پس ظاهر است این دو کتابی که الآن وجود ندارند در نزد مورخ داخل در عدد هفده کتاب بوده اند .

و در پیش دانستی که کریزاستم و علمای کاتلک اقرار و اعتراف دارند که جماعت یهود بجهت غفلت بلکه بجهت عدم دیانت کتابها را ضایع کردند بعضی را پاره کردند و برخی را سوزانیدند پس جایز است که گوئیم این کتابهایی که ضایع و مفقود شد داخل در عدد این هفده کتاب باشند بلکه میخوایم بگوئیم کتابهایی که میخوایم شرح و بیان نمائیم الآن که فرقه پروتستنت و فرقه کاتلک و غیرهما از یهود و نصاری نمیتوانند گم شدن آنها را انکار نمایند پس جایز است که اکثر کتب مفقوده داخل در عدد این هفده کتاب باشند که مورخ بیان نمود .

و کتابهای گمشده از عهد عتیق اینها میباشند .

اول : کتاب حروب خداوند که در آیه ۱۴ از باب ۲۱ از سفر اعداد مذکور گردیده است و ذکری از او شده است^۱ و در شاهد دهم از مبحث دوم دانستی .

و در تفسیر هنیری و اسکات باین نحو مرقوم است : غالب آنکه موسی این سفر را نوشت از برای تعلیم یوشع و در این کتاب حدود زمین موآب بیان شده بود .

دوم : کتاب یاشر که در آیه ۱۳ از باب دهم از کتاب یوشع ذکر این کتاب شده است^۲ چنانچه در شاهد هجدهم از مبحث دوم دانستی و همچنین در آیه ۱۸ از باب اول از سفر سموئیل دوم این کتاب ذکر شده است^۳ .

سیم و چهارم و پنجم : سه کتاب سلیمان علیه السلام است : یکی یک هزار و پنج زبور بود دوم تاریخ مخلوقات یعنی بیان حال آنها سیم سه هزار مثل سلیمان و چیزی از این امثال تا کنون باقی می باشد و ذکر این سه کتاب شده است در آیه

۱- در کتاب جنگهای خداوند گفته می شود...

۲- مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که ...

۳- اینک در سفر یاشر مکتوبست ...

۳۲ و ۳۳ از باب چهارم از سفر ملوک اول.^۱

و آدم کلارک در جلد دوم از تفسیر خود در شرح آیه ۳۲ در حق امثال و زبورات چنین گوید: امثالی که الان منتسب به سلیمان می باشد نهصد و یانهصد و بیست و سه عدد است تخمیناً و اگر تسلیم شود قول بعض که نه باب از اول کتاب از تصنیفات سلیمان علیه السلام نیست پس ششصد و پنجاه تخمیناً باقی میماند از یکهزار و پنج زبور سرود سلیمانی و بس .

و اگر گوئیم که زبور بیست و هفتم که بعد از صدم ذکر شده است و بر عنوانش اسم سلیمان نوشته شده است و اصح آنکه زبور مذکور را پدر سلیمان داود تصنیف کرده است از برای تعلیم او انتهی .

بعد در شرح آیه ۳۳ در حق تاریخ مخلوقات چنین گوید: از برای قلوب علما قلق و اضطراب عظیمی حاصل شده است از برای فقدان تاریخ مخلوقات به فقدان ابدی انتهی .

ششم: کتاب قوانین سلطنت تصنیف اشموئیل که ذکر آن در آیه ۲۵ از باب دهم از سفر شموئیل اول آمده است.^۲

هفتم: تاریخ شموئیل .

هشتم: تاریخ ناان نبی .

نهم: تاریخ کاد بیننده و ذکر این سه کتاب در آیه ۲۹ از باب بیست و نهم

۱- سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود و در باره درختان سخن گفت از سرو آزاد لبنان تا زوفائیکه بر دیوار میروید و درباره بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند میآمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند .

۲- پس شموئیل رسوم سلطنت را بقوم بیان کرده در کتاب نوشت و آنرا بحضور خداوند گذاشت .

از کتاب اول تواریخ ایام آمده است^۱ و آدم کلارك در صفحه ۱۵۲۲ از مجلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتابها گمشده است انتهى .

دهم و یازدهم: کتاب شمعیای نبی و ادوی بیننده و ذکر این دو کتاب در آیه ۱۵ از باب دوازدهم از کتاب دومین تواریخ ایام آمده است^۲.
دوازدهم: کتاب احیاء نبی .

سیزدهم: کتاب مکاشفات یعدوی بیننده و این دو کتاب در آیه ۲۹ از باب نهم از کتاب دوم تواریخ ایام مذکور گردیده اند^۳ و در این آیه تاریخ ناان نبی ایضاً مذکور گردیده است .

آدم کلارك مفسر در صفحه ۱۵۳۹ از مجلد دوم چنین گوید: که این کتابها تماماً مفقود گردیدند انتهى .

چهاردهم: کتاب یهوای پیغمبر ابن حنانی کتاب مزبور در آیه ۳۴ از باب بیستم از کتاب دومین تواریخ ایام مذکور گردیده است^۴ آدم کلارك در صفحه ۱۵۶۱ از مجلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتاب الان مفقود است رأساً اگر چه موجود بود در وقت تألیف سفر دوم از اخبار ایام انتهى .

پانزدهم: کتاب اشعیا پیغمبر که احوالات عزیزه پادشاه از اول تا آخر در آن نوشته بود و این کتاب در آیه ۲۲ از باب بیست و ششم از کتاب دومین از اخبار ایام مذکور گردیده است^۵ و آدم کلارك در صفحه ۱۵۷۳ از مجلد دوم از تفسیر خود

۱- اینك امور اول و آخر داود پادشاه در سفر اخبار سموئیل رائی و اخبار ناان نبی و اخبار جادرائی .

۲- آیا آنها در تواریخ شمعیان نبی و تواریخ انساب عددی رائی مکتوب نیست .

۳- آیا آنها در تواریخ ناان نبی و در نبوت اخیای شیلونی و در رؤیای یعدوی رائی درباره یربعام بن نباط مکتوب نیست .

۴- بقیه وقایع یهوشافاط از اول تا آخر در اخبار ییهو ابن حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج است .

۵- اشعیان آموس نبی بقیه وقایع اول و آخر عزیزا را نوشت .

گوید که این کتاب رأساً مفقود گردیده است انتهى .

شانزدهم: کتاب مکاشفات اشعیای پیغمبر آنچهان کتابی که احوالات حزقیای پادشاه مفصلاً در او نوشته شده بود و این کتاب در آیه ۳۲ از باب سی و دوم از کتاب دومین تواریخ ایام مذکور شده است^۱ .

هفدهم: مرثیه ارمیای پیغمبر بر یوشیا و ذکر این در آیه ۲۵ از باب سی و پنجم از کتاب دومین تواریخ ایام آمده است^۲ و آدم کلارک در شرح این آیه گوید که این مرثیه الان مفقود است انتهى .

و در تفسیر دو آلی و رچردمنت مسطور است که این مرثیه الان مفقود است و امکان ندارد که این مرثیه همان مرثیه مشهور الان باشد زیرا که ناحیات مشهوره ارمیا الان بر حادثه اورشلیم و موت صدقیا است و مفقود شده بر موت یوشیا بوده انتهى .

هجدهم: کتاب تواریخ ایام و ذکر آن در آیه ۲۳ از باب دوازدهم از کتاب نحما آمده است^۳ و آدم کلارک در صفحه ۱۶۷۶ از مجلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتاب پیدا نمیشود در کتابهایی که در نزد ما میباشند زیرا که فهرست کذائیرا ندارد بلکه این کتاب دیگر بود که الان مفقود است انتهى .

و در پیش دانستی که یوسفیس دو کتاب دیگر غیر از کتاب مشهور الان منتسب بحزقیال مینماید و این مرد مورخ معتبر است در نزد مسیحیین فعلی لهذا بیست کتاب مفقود گردیده است و احدی از کاتلک و پروتستنت و یهود قادر نیست بر انکار فقدان این کتابها .

و طامس انگلس از علمای کاتلک در کتاب خود المسمی بمرآت الصدق

۱- وبقیه وقایع خرقیا و حسنات او اینک در رؤیای اشعیای بن آموس نبی و در... مکتوب است.

۲- و ارمیا بجهت یوشیا مرثیه خواند ... و آنرا فریضه در اسرائیل قرار دادند چنانکه در سفر مراثی مکتوب است .

۳- و رؤسای آبا ی نبی لای در کتاب تواریخ ایام تا ایام یوحانان بن الیاشیب ثبت گردیدند.

که در سنه ۱۸۵۱ چاپ شده است گوید که اهل عالم اتفاق دارند بر اینکه کتب مفقوده از کتابهای مقدس از بیست کمتر نمی باشند .

تنبیه : بعضی بشارتها در کتب علمای اثنی عشریه مانند کتابهای محمد بن یعقوب کلینی و کتابهای محمد بن بابویه قمی و بحار الانوار علامه مجلسی و غیرهم رحمت الله علیهم نقل مینمایند مانند بشارتهائی که در مقدمات مباحثه حضرت رسول با نصاری نجران واقع گردیده است و الآن در کتب مقدسه موجوده در نزد اهل کتاب این بشارتها وجود ندارند لعل در کتب مفقود بوده اند .

بلی ثابت میشود از شهادت یوسی فس که پنج کتاب در عهد او منسوب به موسی علیه السلام بود و لیکن معلوم نمیشود که آن پنج کتاب همین پنج کتاب موجود الان است یا خیر و ظاهراً بنظر حقیر چنین می آید که این پنج کتاب موجود الان غیر از آن پنج کتابی است که در عهد یوسی فس مورخ بوده .

و در شاهد اول و دوم از مبحث اول دانستی که این مرد یهودی متعصب بود با این پنج کتابیکه الان منسوب بموسی علیه السلام است در تحریرات خود مخالفت مینماید یقین است که یهودی متعصب باتوریه مخالفت مینماید در تحریر خود در صورتیکه اعتقادش این باشد که کلام خداست .

پس مخالفت این مرد یهودی با این توریه دلیل است که این توریه غیر از توراتی است که در زمان خود مورخ بود .

ثالثاً گوئیم هرگاه ما تسلیم کرده و قبول نمائیم که این کتابهای متداوله الان در عهد و زمان مسیح علیه السلام بودند و آنجناب و حواریین شهادت دادند از برای این کتابها باز گوئیم که مقتضای شهادت ایشان همین قدر است و بس که این کتابها در آنوقت در نزد یهود موجود بودند خواه مصنفین این کتب اشخاص منسوب الیهم باشند یا نه و خواه حالات مندرجه در این کتابها صادق باشند و یا بعضی صادق و برخی کاذب .

و مقتضای این شهادت این نیست که هر کتابی از این کتابها از تصنیفات

اشخاص منسوب الیهم می باشد و اینکه هر حال و قول مندرج در این کتابها حکماً باید صادق باشد.

بلکه هر گاه مسیح و حواریون ازین کتابها نقل نمایند بمجرد نقل ایشان صدق منقول عنه لازم نمی آید بحیثی که دیگر محتاج بتحقیق نباشد.

بلی اگر مسیح علیه السلام تصریح نماید که فلان جزو و یا فلان قول و یا فلان حکم که در فلان کتاب از کتابهای عهد عتیق نوشته شده است از جانب خدا می باشد یقیناً مقبولست در نزد مسلمین بشرط اینکه قول مسیح بتواتر برسد و الا بگفته این اناجیل و رسائل عهد جدید این امر ثابت نمیشود زیرا که خود کتب عهد جدید از اناجیل و غیره مقطوع السند و غلط و محرف می باشد چنانچه همه این امور را در پیش براهین قاطعه و دلایل ساطعه معلوم و مشخص نمودیم.

پس این شهادت که در کتب عهد جدید است از برای کتب عهد عتیق هیچ فائده و ثمری ندارد زیرا که ماده استدلال محقق الوقوع نیست.

و این امر را برای و اجتهاد خود نمیگویم بلکه محققین فرقه پروتستنت در آخر الامر بقول این حقیر برگشته اند و الا ملجائی و مفری و پناهی نداشتند از دست کسانی که ایشان رامسمی بملحد مینمایند که الان دیار اروپا مملو از وجود ایشانست.

محقق فرقه پروتستنت پبلی در باب ۳ از قسم سیم از کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۵۰ در بلدة لندن چنین گوید: بدون شك و ریب شفیع ما گفت که توریة از جانب خداست و منهم مستبعد میدانم که ابتداء وجود آن از جانب غیر خدا باشد بخصوص زمانیکه ملاحظه نمائیم این امر را بدرستی که جماعت یهود در مذهب رجال و در اشیاء دیگر مانند فن حرب و صلح اطفال بودند و ملصق و چسبیده بتوحید بودند و مسائل ایشان در ذات و صفات الهی خوب و مرغوب بود و مردمان دیگر قائل بآلهه کثیره بودند و بدون ریب شفیع مانبوت اکثر نویسندگان عهد عتیق را تسلیم و قبول نمود و واجبست بر ما مسیحیین تا بهمین حد برویم و اما

اینکه عهد عتیق تماماً و کملاً و یا اینکه هر فقره از فقرات آن حق است و یا اینکه هر کتاب از کتابهای عهد عتیق اصل دارد و یا اینکه تحقیق مؤلفین عهد عتیق واجب است پس در این امور اگر مسیحی مدعی شود من زیاده بر این نمیگویم که تمام سلسله مسیحیه را بمصیبت انداخته است بدون ضرورت در اینصورت این کتابها خوانده میشوند عموماً و یهودی هائی که معاصر شفیع ما بودند این کتابها را قبول داشتند و حواریون و جماعت یهود باینها رجوع مینمودند و این کتابها را استعمال مینمودند و لیکن ازین رجوع و استعمال غیر ازین نتیجه ثابت نمیشود بدرستی که مسیح علیه السلام زمانیکه صراحة در حق بشارتی از بشارتها بفرماید که این از جانب خدا است پس الهامی خواهد بود یعنی مصرح به در کلام مسیح والا اینقدر فقط که این کتابها مشهور و مسلم بود در آنوقت پس در اینصورت کتب مقدسه ما شاهد خوبیست از برای کتابهای یهود لیکن باید خاصیت این شهادت را بفهمیم و این خاصیت البته بینوینت دارد با خاصیتی که در بعضی اوقات بیان شده است با اینکه از برای هر معامله خاصه است و استحکام هر رأی بلکه از برای علت هر امر باقیاس آن علت. و یعقوب در رساله خود گوید: که صبر ایوب را شنیده اید و مقصود رب را تعلیم ایشان نمود مع ذلك فیما بین علمای مسیحیه نزاع و مباحثه ای است در حقیقت ایوب بلکه در وجودش قدیماً پس از شهادت یعقوب همان قدر معلوم می شود فقط که این کتاب در وقت یعقوب بود و یهود او را قبول داشتند.

و پولس در رساله دوم خود بتیموتاؤس گوید همچنانکه ینیس و یمبریس با موسی مخالفت کردند اینها نیز با راستی مخالفت میکنند الخ. و این دو اسم در عهد عتیق پیدا نمی شوند و معلوم نیست که پولس این دو اسم را از کتب کاذبه نقل کرده است یا از روایت یاد گرفته است لیکن

احدی خیال نکرده است در اینجا که پولس از کتاب نقل کرده است و اینکه این حال مکتوب بود و نفس خود را هم از برای اثبات تعیین صدق روایت مدعی قرار نداده است فضلاً از اینکه مبتلا باشد باین سوالات بحیثی که تحریر و رسالت او موقوف باشند بر تحقیق اینکه ینیس و یمبریس با موسی مخالفت کردند یا نه .

پس از برای چه حالات دیگر را تحقیق نمائیم و غرض من ازین تقریر نه اینست که از برای فقرات تواریخ یهود شهادتی یافت نمیشود که افضل باشد از شهادت تاریخ ایوب و ینیس و یمبریس بلکه من بوجه دیگر خیال میکنم و مقصود من اینست که از نقل فقره ای از عهد عتیق در عهد جدید صدق آن فقره لازم نمآید بحیثی که محتاج بدلیل خارج که مبنای آنست در اعتبار نباشد .

و جایز نیست که این قاعده مقرر باشد از برای تواریخ یهود یعنی قاعده مجرد نقل اینکه جمیع اقوال از کتابهای ایشان صادق است و الا جمیع کتابهای ایشان کاذبه خواهد بود زیرا که این قاعده از برای کتاب دیگر مقرر نگردیده است .

و من بیان این امر را ضرور دانستم از برای اینکه رسم والتر و تلامذه آن از ایام ماضیه باین نحو است که ایشان غالباً داخل میشوند در بغل یهود پس از آن هجوم میآورند بر ملت مسیحیه و بعضی اعتراضات ایشان ناشی شده است از بیان معنی برخلاف نفس الامر و بعضی از مبالغه لیکن مبنای اعتراضات ایشان اینست که شهادت مسیح و معلمین قدام بر رسالت موسی و انبیای دیگر تصدیق است از برای هر جزو جزو و از برای هر قول قول از تواریخ یهود و ضمانت هر حالی مندرج در عهد عتیق واجب است بر ملت مسیحیه کلام پبلی تمام شد .

حاصل مقصود محقق پبلی اینکه از مجرد نقل مسیح و حواریین از کتب عهد

عتیق و تصدیق آن بزرگوار برسالت موسی و سایر انبیاء علیه السلام صدق و حقانیت تمامی کتب عهد عتیق لازم نمیآید بطوری که مسیحین ضمانت داشته باشند بصحت و صدق جمیع اجزاء و اقوال کتابهای عهد عتیق را بلکه هر بشارتی را که مسیح تصریح کرد بصدق و صحت آن صحیح و الهامی است و الا فلا .
حال بدقت نظر و ملاحظه کن که کلام این محقق با کلام این حقیر مطابق است یا نه .

و قول او که : مابین علمای مسیحیه نزاع و مباحثه ایست در حقیقت ایوب بلکه در وجودش قدیماً اشاره مینماید باختلاف قوی و معروف در میان اهل کتاب زیرا که رآبی ممانی دیز که عالم مشهوری است از علمای یهود و همچنین میکالیس و لکلرک و سملر و استاک و غیر ایشان گفته اند که ایوب اسم فرضی است و مسمای آن در هیچوقتی از اوقات نبوده و کتابش حکایت باطله و قصه کاذبه میباشد .
و کامت و وانتل و غیر هما گفته اند که ایوب در نفس الامر بوده است .
پس از آن قائلین بوجودش در تعیین زمان او هفت قول دارند .
اول : بعضی گفته اند که معاصر موسی علیه السلام بود .
دوم : بعضی گفته اند که معاصر قضاة بعد از یوشع علیه السلام بود .
سیم : و بعضی قائل شدند که معاصر هاسیروش و اردشل پادشاه ایران بوده است .

چهارم : بعضی گفته اند که معاصر یعقوب علیه السلام بوده است .
پنجم : برخی اعتقاد کرده اند که معاصر سلیمان علیه السلام بود .
ششم : جماعتی گفته اند که با بخت النصر معاصر بود .
هفتم : و بعضی گفته اند که ایوب قبل از زمان آمدن ابراهیم علیه السلام بکنعان بوده است .

و هورن که محقق فرقه پروتستنت میباشد گوید که خفت این خیالات دلیل کافی است به ضعفش .

و همچنین اختلاف دارند در عوض بلده او یعنی بلده ایوب که در آیه اول از باب اول از کتاب ایوب مذکور گردیده که در کدام اقلیم بوده بر سه قول قائل شده اند .

بوچارت و اسپاهم و کامت و غیر ایشان گفته اند که عوض در اقلیم عرب بوده .
و میکابلس و الجن گفته اند در شعبه دمشق بوده .

ولود و ماجی و هیلز و کود و بعضی متأخرین گفته اند که عوض اسم دومیه است.^۱
و همچنین دو مصنف این کتاب یعنی کتاب ایوب که آیا الیهو بود و یا ایوب و یا سلیمان و یا اشعیا و یا مرد مجهول الاسمی معاصر با منسه و یا خزقیال و یا عزرا و یا مردی از آل الیهو و یا موسی علیه السلام .

و بعد فائلین بقول آخر نیز اختلاف دارند پس بعضی متقدمین گفته اند که مصنف این کتاب موسی علیه السلام است در زبان عبرانی و ارجن گوید که موسی علیه السلام این کتاب را از سریانی به عبرانی ترجمه نموده است .

و همچنین اختلاف دارند در موضع ختم این کتاب چنانچه در شاهد دوازدهم از مبحث سیم محرر و مرقوم افتاد .

پس در این باب بیست و چهار قول میباشد و همان دلیل کافی است در اثبات اینکه اهل کتاب سند متصل ندارند از برای کتابهای خودشان و منشأ اقوال ایشان نمیباشد مگر ظن و تخمین .

و تهیودور که در قرن پنجم بود این کتاب را بمذمت بسیار مذمت نموده است و وارد کاتلک از پیشوای بزرگ فرقه پروتستنت جناب لوطر نقل کرده است بدرستی که این کتاب قصه محضه میباشد .

پس حال باید ملاحظه کنیم حال این کتاب را که مسلم است در نزد فرقه پروتستنت

۱- این لفظ در عبرانی ادوم خوانده میشود و آن در بین دریای مرداب و خلیج عقبه، از وادی عرب تا دشت عربستان قرار دارد. برای اطلاع بیشتر به لغت نامه مرحوم دهخدا کلمه ادوم و قاموس کتاب مقدس ص ۲۷-۲۸ مراجعه شود .

و کاتلک و حال آنکه بنا بر تحقیق رأبی ممانی دیز و میکایلس و لیکلرک و سملرک و استاک و غیرهم از علماء حکایت باطله و قصه کاذبه میباشد و بنا بر رأی تهیودور قابل مذمتست و بنا بر رأی امام فرقه پروتستنت قصه محضه است که قابل التفات نیست و بنا بر قول مخالفین ایشان مصنفش معین نیست رجماً بالغیب منسوب مینمایند باشخاصی .

پس هرگاه فرض شود که از مصنفات الیهو و یا مردی از الله و یا مرد مجهول الاسم است که معاصر منسه بود الهامی بودنش ثابت نمیشود .

و در شاهد اول از مبحث دوم دانستی که کتاب استیر غیر مقبول بود در نزد قدمای مسیحیت تا سیصد و شصت و چهار سال و از روی جزم اسم مصنفش نیز معلوم نیست و ملیتو و کرینازین تهاینمیش ردش کرده اند و اظهار شبهه نموده است بر این کتاب ایم فیلو کیس .

و همچنین است حال کتاب سرود سلیمانی و قسیس تهیودور این کتاب را بسیار مذمت کرده است مانند کتاب ایوب و سیمن و لیکلرک معترف بصدق این کتاب نیستند و واستن و بعضی از متأخرین گفته اند که این کتاب غناء فسقی است لابد است از اخراج آن از کتب الهامیه و سملرگفت ظاهراً این کتاب از موضوعات باشد و وارد کاتلک نقل نموده است که کاستیلیو گفت لابد باید این کتاب اخراج شود از عهد عتیق .

بهمین منوالست حال کتابهای دیگر پس حال گوئیم اگر شهادت مسیح و حواریین موجب اثبات صدق جمیع اجزاء و عدد و احکام و اقوال کتابهای عهد عتیق بوده است پس امثال این اختلافات فاحشه واقعه فیما بین علمای مسیحیت سلفاً و خلفاً چه معنی دارد؟! نه اینست که رد قول مسیح و حواریین موجب کفر است پس اگر مسیح و حواریین شهادت داده باشند بر حقانیت جمیع کتابهای عهد عتیق پس وای بر حال منکرین که از آن جمله است امام اعظم یعنی لوطر و اگر چنین نباشد مثبتین بدعاقبت و معذب خواهند بود .

پس انصاف آنست که محقق پبلی گفت و این غایت و منتهای سعی است در

این باب از جانب ایشان و بدون اقرار و اعتراف بقول پبلی ملجائی و مفری از برای مسیحین پیدا نمیشود .

کیف لاو حال آنکه در شاهد شانزدهم از مبحث اول از همین باب دانستی که علمای یهود و مسیحین متفق اند بر اینکه عزرا علیه السلام بغلط و خطا واقع گردیده است در سفر اول از اخبار ایام و این سفر ایضاً داخل است در عدد کتابهائیکه مسیح علیه السلام بحقیقت آنها شهادت داد بنا بر زعم ایشان .

پس زمانیکه منقاد نشوند بقول این حقیر و تحقیق پبلی در تصدیق این غلط چه خواهند گفت؟! و بعد از همه اینها .

رابعاً گوئیم هر گاه بر فرض محال تسلیم نمائیم که شهادت مسیح و حواریین تصدیق است از برای جمیع اجزاء و اقوال و احکام مندرجه در این کتب با ضروری بما ندارد زیرا که ثابت و مدلل گشته که مذهب جمهور علمای مسیحیت و جستن و اکستائن و کریزاستم از قدما و مذهب کافه کانلک و سلبرجیس و دکتر گریپ و وائی-تبرک و ایکلارک و همقری و واتسن از علمای پروتستنت اینک جماعت یهود کتب را بعد از مسیح و حواریین تحریف نمودند و خرابی را در میان این کتابها انداختند. چنانچه در مقصد اول مفصلاً و مدلاً ترقیم یافت و کافه علمای پروتستنت ایضاً در اکثر مواضع مضطربند که اقرار بتحریف نمایند و گویند که جماعت یهود تحریف نموده اند چنانچه در مباحث و مقاصد ثلثه عیان و بیان نمودیم .

پس الآن سئوال مینمائیم از ایشان مواضعی که مقررید بوقوع تحریف و خرابی در آنها آیا محرف بود در زمان عیسی علیه السلام و حواریین و مع ذلك شهادت و گواهی دادند بصدق جمیع اقوال و اجزاء این کتب و یا چنین نبود؟ بعد تحریف واقع شد .

معین و مشخص است که شق اول امری است که هر کسی فی الجمله دیانتی داشته باشد نمیتواند این شق را اختیار نماید و شق ثانی منافات ندارد با شهادت مسیح و حواریون پس ثبت المطلوب و ظهر المقصود پس این شهادت منافات ندارد با

تحریفی که بعد از ایشان واقع گردید .

و اما قول ایشان هر گاه تحریف ثابت شده بود از جماعت یهود جناب مسیح علیه السلام ایشانرا ملزم مینمود بر این فعل .

گوئیم بنا بر مذاق جمهور قدما از مسیحین این کلام بیجا و مسأغی ندارد بلکه تحریف در عهد ایشان واقع شد یعنی در عهد قدما و یهود را تو بیخ و الزام مینمودند و هر گاه ما قطع نظر نمائیم از مذاق و قول قدما باز راه کلام از برای ما مسدود نمیشود و میتوانیم بگوئیم الزام و تو بیخ مسیح علیه السلام و همچنین حواریون ضرور نیست بنا بر مذهب خود متابعان مسیح .

آیا نمی بینید که نسخهٔ عبرانیه و سامریه در مواضع کثیره اختلاف دارند بطوریکه یکی از این دو نسخه غلط و محرفست البته و از این مواضع محرفه و خراب موضعی است که ذکر آن در شاهد سیم از مبحث اول گذشت و دانستی که بین الفریقین نزاعی است سلفاً و خلفاً و هر کدام از فریقین مدعی است که محرف آن فرقه است نه ما . و داکتر کنیکات و تابعینش گویند که حق با سامریین است تحریف و خراب کنندهٔ جماعت یهود است .

و جمهور علمای پروتستنت گویند که حق با یهود است و محرف و مخرب سامریون میباشد علی زعمهم گویند این موضع را پانصدسال بعد از موسی علیه السلام سامریین تحریف کردند .

پس بنا بر زعم فرقهٔ پروتستنت نهصد و پنجاه و یکسال قبل از میلاد مسیح این تحریف از سامریین صادر گشته و مسیح علیه السلام و حواریین نه جماعت یهود و نه سامریین را ابدأ الزام به تحریف ننموده اند و هیچ فرمایشی در این باب نفرموده اند بلکه آن زن سامریه در سرچاه سؤال کرد از مسیح علیه السلام در این باب بخصوص و عیسی علیه السلام قوم او را در این باب الزام نمود بلکه سکوت کرد و سکوت آنجناب در این وقت تأیید مینماید سامریین را و لذلك داکتر کنیکات از همین سکوت استدلال نموده و گفته است که سامریین تحریف نکرده اند بلکه جماعت یهود تحریف

نمودند چنانچه در شاهد دوم و سیم از مبحث اول محرر گشت .
و همچنین از مواضع محرفه مذکوره این موضع است که يك حکم زاید بر
ده حکم در نسخه سامریه یافت میشود بالنسبه به عبرایه و این حکم نیز محل نزاعست
فیما بین ایشان از سلف و خلف و هر کدام از فرقتین نسبت تحریف را بدیگری میدهد
و يك کدام از فرقتین صادق میباشد یقیناً زیرا که این احکام یا ده است و یا یازده و
مع هذا مسیح و حواریون هیچکدام از فریقین را الزام نمودند و نفرمودند که این
تحریف نموده است یا آن .

پس چه ضرر دارد بنا بر قواعد مذهب شما مسیحین کتب عهد عتیق محرف
باشند قبل از مسیح و حواریین و مع ذلك سکوت نموده و هیچ نگویند چنانچه دیدید.

مغالطه سیم :

آنکه جماعت یهود و مسیحین از اهل دین و دیانت بودند چنانچه شما مسلمین
در حق خود ادعا مینمائید پس بسیار بعید است که اهل دین و دیانت جرأت و جسارت
نمایند بر مثل این قبیح .

در جواب گوئیم : بعد از اطلاع بر مباحث و مقاصد ثلثه چنین بحث و مغالطه
را بمیان آوردن زهی بی خردی و کم عقلی است و در قول ششم از مقصد اول در جواب
مغالطه اول دانستی که این امر در میان یهود و مسیحین بمنزله مستحبات دینیه بود
بحکم مقوله مشهوره که نقل آن در آنجا گذشت پس تغییر و تحریف منافی دین و
دیانت نبود تا اینکه کسی جرأت و جسارت ننماید .

مغالطه چهارم :

اینکه بعضی نسخهای کتب مقدسه که پیش از زمان محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم نوشته شده است و الان در نزد مسیحین موجود است و این نسخهای
قدیمه بانسخهائی که الان مستعمل مسیحیون میباشد موافق است و هم چنین باهمدیگر

موافقت کلی دارند انتهی.

بدانکه این مغالطه از اعظم مغالطه‌های ایشانست و اغلب کشی‌ها اینمغالطه را در مقابل اهل اسلام بتحریرات و تقریرات عجیبه و غریبه بقدر اندازه فهم خود مینویسند و صاحب میزان الحق از صفحه ۳۹ تا ۴۱ اینمغالطه را نوشته است یعنی در نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ .

الجواب: این مغالطه مشتمل بر سه ادعاست .

اول : آنکه این نسخهای موجود الان پیش از زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم نوشته شده اند .

دوم : آنکه با همدیگر موافقت کلی دارند یعنی نسخه‌های قدیمه .

سیم : آنکه با نسخهای حالیه ما موافقت دارند هر سه ادعا غلط و باطلند بی شبهه اما اول در قول بیستم از مقصد اول در جواب از مغالطه اول دانستی که تصحیح کنندگان نسخه عهد عتیق نسخه عبرانیه که درصد هفتم و هشتم نوشته شده باشد بدست ایشان نیامد بلکه نسخه کامله عبرانیه که درصد دهم نوشته شده باشد بدست ایشان نیفتاد زیرا که نسخه قدیمه که از برای کنیکات حاصل شد و بزحمت او را بدست آورد نسخه بود که در نزد ایشان مسمی بقودکس لادیانوس بوده و کنیکات گوید که این نسخه درصد دهم نوشته شده بود .

و موشیودی روسی گوید که این نسخه درصد یازدهم نوشته شده است و چون اندر هوت نسخه عبرانیه را بادعای تصحیح کامل بطبع رسانید در چهارده هزار موضع با این نسخه مخالفت کرد یعنی باقودکس لادیانوس از آنجمله زیادت از دو هزار موضع در تورات بود فقط پس ملاحظه کنید کثرت اغلاط این نسخه را .

و اما نسخهای ترجمه یونانیه پس سه نسخه از آنها بسیار قدیمست در نزد ایشان.

اول : قدکس الاسکندر نیوس .

دوم : قدکس واطیکانوس .

سیم : قدکس افریمی .

اول : در لندن در کتابخانه موسه‌ام برطنیه موجود است و این نسخه در نزد مصححین در مرتبه اولست آخر از نسخها و علامت اولیه را دارد .

دوم : در کتابخانه شهر روم واقع ولایت ایتالیا موجود است و این معلم بعلامت دوم و در مرتبه دوم است در نزد مصححین .

سیم : در شهر پاریس موجود است و در این نسخه کتابهای عهد جدید میباشند و بس و ابدأ از کتابهای عهد عتیق در این نسخه نیست .

پس بیان حال این سه نسخه در اینجا بجاست .

پس گوئیم که هورن در مجلد دوم از تفسیر خود در بیان حال قد کس الاسکندر نیوس چنین گوید که این نسخه در چهار مجلد نوشته شده است پس در مجلدات سه گانه اول کتابهای صا‌دقه و کا‌ذبه از کتب عهد عتیق میباشند و در مجلد چهارم عهد جدید و رساله اول کلیمنت بقرناتیان و زبور کا‌ذب منسوب بسلیمان علیه السلام تحریر گشته است انتهی .

بعد گفته است پیش از زبور رساله اتھانی سیش یافت میشود و بعد از آن فهرست آنچه خوانده میشود در نماز در هر ساعتی از ساعات شبانه روز و چهارده زبور ، قسم یازدهم از آنها در نعمت و صفات مریم علیها سلام است و بعضش کا‌ذب و برخی مأخوذ از انجیلند و دلایل یوسی بیس بر زبورات مکتوبند و قوانین او براناجیل .

و بعضی مبالغه کردند در مدح این نسخه و برخی دیگر در مذمتش و رئیس دشمنان این نسخه و تستین است و در قدیم بودن این نسخه کلام است پس کریب و شولز چنین گمان کرده‌اند لعل این نسخه در آخر صد چهارم نوشته شده باشد و میکالیس گوید حد خدمت این نسخه اینکه امکان ندارد که قدیم‌تر ازین فرض شود زیرا که رساله اتھانی سیش در این نسخه یافت میشود .

و اودن چنین فهمیده است که این نسخه در قرن دهم نوشته شده است و تستین گوید که در قرن پنجم تحریر گشته است و چنین گمان کرده است لعل این نسخه از نسخها

باشد که در اسکندریه سنه ۶۱۵ از برای ترجمه سرانیه جمع شدند .
 و داکتر سملر چنین فهمیده است که در قرن هفتم نوشته شده است و مونت
 فاکن گوید امکان ندارد که جزماً گفته شود در حق نسخه‌ای از نسخه‌ها که قدیمتر از
 الاسکندر یا نوس باشد و یا غیر آن که پیش از قرن ششم نوشته‌اند .
 و میکالیس گوید: که این نسخه در زمانی نوشته شد که زبان اهل مصر زبان
 عربی شده بود یعنی صد و یا دویست سال بعد از تسلط مسلمین بر اسکندریه زیرا که
 کاتب این نسخه در مواضع کثیره میم را بدل بباء نموده است و بالعکس چنانچه
 در زبان عربی تبدیل میشود پس بهمین استدلال کرده است که امکان ندارد که این
 نسخه پیش از قرن هشتم نوشته شده باشد .

و وابد فهمیده است که در وسط قرن چهارم و یا در اواخر آن نوشته شده
 است و ممکن نیست که ازین قدیمتر باشد زیرا که ابواب و فصول در این نسخه
 پیدا میشوند و قوانین یوسی بیس در او نقل شده است و اسپاین بر دلائل وابد
 اعتراض نموده است و ادله نوشته شدن آن در قرن چهارم و پنجم اینهاست .

اول : تقسیم ابواب در رسائل پولس یافت نمیشود و این تقسیم در سنه
 ۳۹۶ بوده .

دوم : آنکه رسایل کلیمنت در این نسخه یافت میشوند که قرائت آنها را
 مجلس لودیسیا و کار تهیج منع نمود شلز باین استدلال نموده است که این نسخه
 پیش از سنه ۳۶۴ نوشته شده است .

سیم : آنکه استدلال نموده است شلز بدلیل تازه دیگر و آن اینست که در زبور
 چهاردهم ایمانی یعنی قسمی فقره که در سنه ۴۴۴ و سنه ۴۴۶ یافت می‌شد در این نسخه
 پیدا نمیشود پس این نسخه پیش از این سالها نوشته شده است یعنی چون فقره که در
 این سالها پیدا میشد در این نسخه نیست پس باید نوشته شده باشد .

و وتسین گمان کرده است که پیش از زمان جیروم نوشته شده است زیرا
 که بدل شده است متن یونانی در این نسخه بترجمه اتالك قدیم و کاتبش نمیداند

که ایشان عرب را هکارین میگفتند زیرا که آگوراو بدل اکاراوو نوشته است . دیگران جوابش داده اند باینکه این غلط کاتب است و بس زیرا که لفظ اکار- اوون در آیه اخیر آمده است و میکایلس گفت باین دلایل چیزی ثابت نمیشود زیرا که این نسخه بالضروره از نسخه دیگر نقل شده است بنابر اینکه باهتمام تمام نقل شده باشد این دلایل بنسخه منقول عنها تعلق میگیرد نه به این نسخه بلی ممکن است تصفیة امر بخط و اشکال و حروف و عدم اعراب .

و دلایل عدم نوشته شدن آن در قرن چهارم اینها هستند: گمان کرده است داکتر سملر که رساله اتهانی سیش در حسن زبورات در این نسخه یافت میشود و ادخال این رساله در حال حیوة او محال بود بهمین دلیل اودن استدلال نموده است که این نسخه در قرن دهم نوشته شده است زیرا که این رساله رساله کاذبه است و اختراع آن در حال حیوتش امکان ندارد و اختراع در قرن دهم در غایت قوت بود انتهی . پس از آن هورن در مجلد مسطور در بیان قدکس و ایطاکانوس چنین گفته است که در مقدمه ترجمه یونانیه که در سنه ۱۵۶۰ بطبع رسیده است چنین نوشته شده است که این نسخه پیش از سنه ۳۸۸ نوشته شده است یعنی در قرن چهارم . و مونت فاکن و پیلین چینی چنین گفته است در قرن پنجم و یا ششم نوشته شده است و دیوون گفت در قرن هفتم نوشته شده است . و هاک گوید در ابتدای قرن چهارم .

مارش گوید در اواخر قرن پنجم و اختلافی پیدا نمیشود مابین دو نسخه از نسخه های عهد عتیق و جدید مثل و مانند اختلافی که فیما بین قدکس الاسکندر نیوس و این نسخه یافت می شود یعنی این دو نسخه چنان باهمدگر اختلاف دارند که اختلاف هیچ نسخه در عالم باین اندازه نرسیده است از نسخه های عهد عتیق و جدید انتهی . پس از آن گفته است استدلال نموده است کنیکات باینکه این نسخه و هکذا نسخه الاسکندر نیوس نقل نشده اند از نسخه ارجن و نه از نقل های او که قریب به زمان او نقل شده اند بلکه این دو نسخه از نسخه های منقول گردیدند که علامات

ارجن در آنها نبود یعنی در زمانی که علامات ارجن در نقول متروک گردید انتهی . بعد در مجلد مذکور گفته است در بیان قد کس افریمی و تستین گمان کرده است که این نسخه از نسخه‌هایی است که در اسکندریه جمع شد از برای تصحیح ترجمه سریانیه لیکن دلیلی نیست بر این امر و استدلال نموده است از حاشیه آیه هفتم از باب هشتم از رساله عبرانیه که این نسخه پیش از سنه ۵۴۲ نوشته شده است لیکن میکالیس استدلال او را قوی نمیداند بهمین قدر قائل است فقط که این نسخه قدیمی است . و مارش گفت که در قرن هفتم تحریر شده است ترجمه کلام هورن تمام شد .

پس ازین تقریرات و اختلافات فاحش از برای لیبب ظاهر و روشن گردید که ایشان دلیل قطعی ندارند بر اینکه این نسخه‌ها در قرن فلان و تاریخ فلان نوشته شده‌اند و این نسخه‌ها در آخر تاریخ تحریر ندارد که کاتب در فلان سال این نسخه را نوشت چنانچه این تاریخ مکتوب است در اواخر کتابهای اسلامی غالباً . پس علمای ایشان رجماً بالغیب گویند بظنی که از بعضی قرائن از برای ایشان ناشی شده است لعل در قرن فلان و یا فلان نوشته شده‌اند و مجرد ظن و تخمین بر مخالف تمام نیست .

و دانستی که ادله قائلین باینکه نسخه قد کس الاسکندر نیوس در قرن چهارم و یا پنجم نوشته شده است ضعیف و منقوض است .

و ظن سملر نیز بعید است زیرا که تغییر زبان اقلیمی بزبان اقلیم دیگر در اندک مدتی خلاف عادت است و عرب در قرن هفتم از قرون مسیحیه بر اسکندریه مسلط شدند زیرا که تسلط ایشان در سال بیستم از هجرت بود علی‌الاصح الا اینکه مراد و مقصودش آخر این قرن باشد و دلیل میکالیس سالم و خالی از اعتراض است لابد باید تسلیم و قبول شود .

پس ممکن نیست که این نسخه پیش از قرن هشتم نوشته شده باشد و ظن غالب آن است که اودن گفت این نسخه در قرن دهم نوشته شد که در آن قرن دریای

تحریف مواج بود و مؤید این قول است اشمال این نسخه بر کتب کاذبه ایضاً . پس ظاهر آن است که کاتبش در زمانی بود که در آن زمان تمیز و تشخیص فیما بین کاذب از صادق مشکل بوده است و این بوجه کمال در قرن دهم بود . و اینکه بقای کاغذ و حروف تا یکهزار و پانصد چیزی کم مستبعد است عادةً بخصوص زمانی که ملاحظه نمائیم این امر را که طریق محافظت و کتابت در طبقات اولی فیما بین مسیحیین خوب نبوده اند .

و میکالس استدلال و تستین را در حق قدکس افریمی رد نموده است .

و قول مونت فاکن و کنیکات را نیز دانستی .

و قول دیووین را در حق قدکس و اطلیکانوس ایضاً دانستی .

و قول مارش در حق قدکس افریمی اینکه این دو نسخه در قرن هفتم نوشته شده اند پس از برای تو ظاهر و روشن گردید که دعوی اول ثابت نیست بلکه غلط است بی شبهه زیرا که ظهور حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم یعنی ولادت با سعادتش در آخر قرن ششم از قرون مسیحیه و بعثتش در اوایل قرن هفتم بود و زمانی که ثابت شد که قدکس الاسکندر نیوس مشتمل بر کتب کاذبه نیز میباشد و اینکه بعضی او را بسیار مذمت نمودند و رئیس اعدا و مذمت کنندگان این نسخه و تستین است .

و اینکه اختلافی پیدا نمیشود از نسخه‌های عهد عتیق و جدید مثل اختلافی که فیما بین قدکس الاسکندر نیوس و قدکس و اطلیکانوس یافت میشود پس از برای تو ظاهر شد که ادعای دوم و سیم نیز غیر صحیح و باطل میباشند .

و ثانیاً گوئیم هر گاه ما قطع نظر نمائیم از این تحریرات و تقریرات و اختلافات فاحش و فرض نمائیم که این سه نسخه قبل از ظهور موفور السور و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده اند نیز ضرری بحال ما ندارد .

زیرا که ما نمی گوئیم که کتب مقدسه اهل کتاب محرف و خراب نبود تا زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن تحریف و

خرابی در آنها واقع گردید بلکه میگوئیم که این کتب قبل از ظهور آن سرور علیه و آله سلام الله الملك الاکبر بوده اند لیکن بدون سند متصل بمصنفین و اینکه تحریف و خرابی پیش از آنجناب در این کتابها واقع گردیده بود یقیناً.

و در بعضی مواضع بعد از آنجناب نیز تغییر و تبدیل واقع شد پس این قول منافات ندارد با وجود نسخه های قدیمه کثیره تاچه برسد بسه نسخه بلکه اگر هزار نسخه مثل قدکس الاسکندر نیوس و غیره یافت شود هیچ ضرری ندارد بحال ما بلکه بسیار منفعت دارد از برای ما باعتبار اشمال این نسخ بر کتب مجعوله موضوعه مخترعه یقیناً . باعتبار اختلاف این نسخه ها با همدیگر چنانچه در قدکس الاسکندر نیوس و قدکس اطمیکانوس که اختلاف شدیدی است فیما بین این دو نسخه .

و باعتبار اختلاف این نسخه های قدیمه با نسخه های که فعلاً مستعمل است فیما بین اهل کتاب زیرا که آن نسخه های قدیمه مشتمل بر کتب کاذبه نیز میباشند بنا بر اقرار خود مثلثین .

پس این از اعظم ادله داله بر تحریف است از اسلاف ایشان و از قدیم بودن نسخه صحت لازم نمی آید و الا باید بگویند که آن کتب کاذبه مندرجه در قدکس- الاسکندر نیوس نیز صادق میباشند و این خلاف مذهب جمهور مسیحیین است پس ثابت و محقق شد که از قدیم بودن نسخه صحت لازم نمی آید .

مغالطه پنجم :

آنکه نسخه های کتب مقدسه منتشر بود در شرق و غرب عالم پس اگر احیاناً کسی چنین فکر شنیدی در کارگاه قلب قبیح میکشید باز انجام آن غیر ممکن بود چنانچه در کتابهای شما مسلمین تحریف امکان ندارد .

و در جواب گوئیم : که جواب این مغالطه ظاهر و روشن است از برای کسی که همین باب را از کتاب ما بدقت مطالعه نموده باشد زمانی که تحریف بالفعل

باقرار خودشان در کتابهای خودشان واقع گردیده است .

پس ادعای عدم امکان تحریف بسیار بیجا و بی قاعده خواهد بود و قیاس این کتب بر قرآن مجید قیاس مع الفارق است زیرا که این کتب قبل از ایجاد صنعت طبع قابل تحریف بودند و اشتها آنها بحیثی نبود که مانع از وقوع تحریف باشد . آیا نمی بینی که چگونه تحریف نمودند جماعت یهود و ملحدین مشرق ترجمه یونانیه را بنا بر اقرار فرقتین از پروتستنت و کاتلک با وجود شهرت آن در مشرق و مغرب عالم و شهرة این ترجمه زیادتر بود از نسخه عبرانیه یقیناً .

و چگونه مؤثر شد تحریف ایشان یعنی یهود و ملاحده مشرق چنانچه در قول نو نزدهم از مقصد اول در جواب از مغالطه اول مفصلاً گذشت .

بخلاف قرآن مجید که اشتها و تواتر آن در هر قرنی از قرون مانع بود از وقوع تحریف و قرآن مجید در جمیع طبقات از زمان نزول تا کنون در صحایف محفوظ است و همچنین در سینه اکثر مسلمین محفوظ است و هر کسی در این باب شکمی داشته باشد در این زمان تجربه کند که خواهد دید . در جامع از هر مصر فقط زیاده از یک هزار نفر حافظ قرآن که از اول تا آخر بتجوید تام قرآنرا حفظ دارند و هیچ دهی

۱- الازهر نخستین و مشهورترین مسجد مصر است در آغاز حکومت فاطمیان بسال ۳۵۹ که بنای قاهره آغاز گردید بهمت جوهر کاتب صقلی در روز شنبه سی ام جمادی الاولی اولین کلنگ مسجد مزبور هم بزمین زده شد و در نهم رمضان سال ۳۶۱ ساختمان آن پایان پذیرفت و تا حال این مسجد چندین بار تجدید بنا و ترمیم گردیده است و مدرسه ای نیز جنب آن بنا گردید که عده ای در آن مشغول درس و تلاوت قرآن بودند، در سال ۸۱۸ عده مجاورین آن به ۷۵۰ مرد از ایرانیان و زیالیه (دیالمه) و مغاریه و مصریین ریفی رسید و موقوفات زیادی نیز یافت و در زمان محمد علی پاشا که معارف و علوم در مصر رونق گرفت عده ای دانشجو از تمام کشورهای اسلامی از همه مذاهب بدانجا روی آوردند تا بصورت يك دانشگاه بزرگ اسلامی درآمد و برنامه های آن شامل نحو و صرف ، معانی و بیان ، منطق و فلسفه ، ادب ، لغت ، و علوم دینی از عقاید و فقه و حدیث و عرفان و غیر ذلک است و این دانشگاه شعبه های علمی غیر مذهبی نیز دارد در سال ۱۳۸۱ هجری چند دانشکده نیز بآن افزوده شد که مهمتر آنها : معاملات و

←

ازدهات مسلمین مصر نیست الا اینکه چند نفر حافظ قرآن در او هستند بخلاف دیار اروپا در این طبقه از مسیحیین با وجود فراغت بال و توجه تام بعلوم و صنایع و کثرت ایشان از مسلمین در عدد یکنفر حافظ انجیل پیدا نمیشود .

و تا امروز نشنیده ایم که یکنفر حافظ کتب عهد جدید در میان مسیحیین پیدا شود فضلا از اینکه حافظ عهد عتیق و جدید باشد و امروز در طهران حفت بالامن و الامان چند نفر حافظ قرآن در میان این کورها و گداها پیدا میشود خود مؤلف این کتاب چند نفر ایشانرا دیده ام .

و همچنین قاطرچی و چاروادار و مهترهای مصر حافظ قرآن میباشند پس قسیسین در این باب نمی توانند مقابله کنند با گداهای طهران و قاطرچی و چاروادار و مهترهای مصر تا چه برسد بعلماء و کملین اهل اسلام .

سلماس^۱ بمنزلۀ دهی است از دهات ایران جناب ملا عبدالعلی در کهنه شهر^۲ و حاجی ملا کاظم درسورا^۳ حافظ قرآنند خود این حقیسیر دیده ام و ملاقات نموده ام الان بالفعل که یکهزار و سیصد و دوازده از هجرت گذشته است زنده و موجود هستند

→
طالعات هستند و این مؤسسه علمی و بزرگ مذهبی بنام نامی یگانه دختر پیامبر اسلام حضرت زهرا علیها السلام الازهر نامیده شده است. دانشجویان رشته های مذهبی این دانشگاه باید قرآن را در اول تحصیلات خود حفظ کنند. ضمیمه معجم البلدان، قاموس الاعلام ترکی، تاریخ ادبیات ایران نوشته ادوارد براون ترجمه یاسمی.

۱- سلماس : قصبه و مرکز بخش از شهرستان خوی در ۴۶ کیلومتری شمال باختری رضائیه در مسیر راه شوسه رضائیه به خوی واقع است و اکنون آنرا شاهپور خوانند. فرهنگ جغرافیای ایران. از عبارات چنین فهمیده میشود که مؤلف محترم از سلماس هم حافظ قرآنی را اسم برده بود که از قلم کاتب افتاده است.

۲- کهنه کند : دهی است از دهستان خروسلو بخش گرمی شهرستان اردبیل. فرهنگ جغرافیای ایران.

۳- سوران : دهی است جزء دهستان خورش رستم بخش شاهرود خلخال. فرهنگ جغرافیای ایران.

سلمهم الله وجزاهم الله وهمچنین سایرین از حفاظ قرآن در مشاهد مشرفه پیدا میشوند. و عزرا علیه السلام در میان اهل کتاب ممدوحست که تورات را حفظ داشت و در میان این امت مرحومه در این طبقه ایضاً در جمیع دیار اسلام با وجود ضعف مسلمین در این طبقه صد هزار حافظ قرآن پیدا میشود و این فضل بدیهی است که خداوند بامت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب ایشان مرحمت فرموده است. و این نیز معجزه ایست از معجزات پیغمبر که در جمیع طبقات ظاهر و روشن است. حکایت: نمیدانم در چه کتابی از کتب تواریخ دیده‌ام که یکروزی امیری از امراء دولت انگلیس با جمعیت بشهرسهار نفور از بلادهند آمد و دید که اطفال مشغول به تعلیم و حفظ قرآن میباشند.

از معلم ایشان پرسید این چه کتابیست؟ معلم گفت قرآن مجید است. امیر گفت آیا در میان این اطفال کسی پیدا میشود که تمامی قرآنرا حافظ باشد معلم گفت بلی و اشاره نمود بجمعی از ایشان.

امیر که این حرفرا شنید استبعاد نمود و گفت یکی ازین اطفال را طلب کن و قرآنرا بدست من بده تا امتحان کنم معلم گفت هر کدامرا که میخواهی از آنهایی که معین نمودم اختیار با تو است.

امیر یکی از آنها را خواست که سیزده و یا چهارده ساله بود و چون در مواضع متعدده از قرآن امتحان و تجربہ نمود و یقین کرد که این کودک سیزده و یا چهارده ساله حافظ جمیع قرآن است تعجب کرد و گفت: شهادت میدهم که تواتر از برای هیچ کتابی از کتب ثابت نگردیده است مانند ثبوت آن از برای قرآن.

ممکنست کتابت آن از سینه صبی از صبیان بامنتهای صحت الفاظ و ضبط اعراب. پس قیاس کتب عهد عتیق و جدید به قرآن قیاس مع الفارقست.

و حقیر در اینجا میخواهم هشت وجه ذکر نمایم که از اطلاع باین وجوه هشت گانه استبعاد وقوع تحریف در کتابهای اهل کتاب کلیه زایل میشود دیگر بهیچوجه من الوجوه شکی و شبهه‌ای در این باب باقی نمیماند بشرط اینکه بدقت ملاحظه کرده و بخوانی.

وجه اول :

سرگذشت تورات

موسی علیه السلام نسخه تورات را نوشت و با حبار و سایر بزرگان بنی اسرائیل تسلیم و تفویض نمود و وصیت نمود ایشانرا به محافظت او و او را در میان صندوق شهادت گذارد و در هر هفت سالی یکمرتبه در روز عید از برای استماع بنی اسرائیل بیرون می آوردند .

و آیه ۹ از باب سی و یکم از تورات مثنی باین نحو رقم یافته است:

و موسی این تورات را نوشت و به کاهنان بنی لیوی^۱ که صندوق عهد خداوند را بر میداشتند و هم بتمامی مشایخ اسرائیل سپرد * و موسی ایشانرا امر فرمود گفت که بعد از انقضاء هر هفت سال در عید سال آبرا در عید سایانها * وقت بر آمدن تمامی اسرائیل تا اینکه در حضور خداوند خدایت در مقامی که بر میگزیند مرئی شوند آنگاه این تورات را در گوش ایشان بحضور تمامی اسرائیل بخوان * قوم را یعنی مردان و زنان و اطفال و غریبی که در اندرون دروازه هایت میباشند جمع کن تا اینکه بشنوند و پیاموزند و از خدای شما ترسیده بعمل نمودن تمامی کلمات این تورات متوجه شوند انتهى .

آیات مرقومات نص اند بر مدعای ما مجملاً برویم سر مطلب .

طبقه اول از بنی اسرائیل بر وصیت موسی علیه السلام ثابت بودند و نسخه تورات در میان صندوق عهد خداوند بود و چون طبقه اولی منقرض گردید حال بنی اسرائیل تغییر یافت گاهی مرتد بودند و گاهی مؤمن حالشان بدین منوال بود

۱- لوی سومین پسر یعقوب است که دارای سه پسر پناههای جرشون ، مهتات و مراری بود . وی در ۱۳۷ سالگی در مصر بدرود حیات گفت بنی لوی یا لاویان فرزندان لوی هستند و بتابوت سکینه و خیمه اجتماع نزدیکتر از اسباط دیگر اسرائیلی بودند از اینرو کارهای مذهبی را بیشتر آنها عهده دار بودند و بعدها سمت کهنات را نیز عهده دار شدند . اقتباس از قاموس کتاب مقدس . مقصود از عید ابرا سال انفکاک و از عید سایان جشن خیمههاست .

تا اول سلطنت حضرت داود علیه السلام و در این سلطنت حال ایشان خوب شد و در صدر سلطنت حضرت سلیمان^۱ نیز مؤمن بودند لیکن بجهت انقلابات مذکوره نسخه^۲ موضوعه در میان صندوق عهد خداوند ضایع و مفقود گردیده بود .

و از روی جزم و یقین نمیشود گفت که در چه زمان ضایع و مفقود شد آنچه معلوم و محقق است همین قدر است که قبل از زمان سلیمان آن نسخه ضایع و فاسد و ناپیدا گردیده بود زیرا که جناب سلیمان در عهد و زمان خود وقتی که صندوق شهادت خداوند را گشودند در آنجا یعنی در میان صندوق غیر از دو لوح سنگ که ده حکم در آن دو لوح مکتوب بود فقط چیزی دیگر نبود چنانچه در آیه ۹ از باب هشتم از سفر ملوک اول مرقوم گردیده است :

لِتَوَا بِقِيَمُوْنَا آخِجِي تَرِّيْ پَارُوشِ يَاْتِي دِكِيْمِي دِمْتُ يَبِوَا تَامَا مَوْشِي
بِخَوْرِيْبِ الْخ.

یعنی در صندوق چیزی نبود سوای دو لوح سنگی که موسی در حوریب در آنجا گذاشت هنگامیکه خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بسته بود .

اسرائیلیان

و در اواخر سلطنت حضرت سلیمان انقلاب عظیمی از برای ملت اسرائیلیه واقع شد بنا بر شهادت کتب مقدسه ایشان .

نعوذ بالله حضرت سلیمان باغوا و وسوس زوجات خود مرتد و بت پرست گردید و از برای اصنام در مقابل بیت المقدس معابد بنا نمود پس زمانیکه مرتد و بت پرست شد بنا بر قول ایشان غرضی و کاری با تورات نداشت .

و بعد از وفات حضرت سلیمان انقلاب اعظم و اشد از اول واقع شد اسباب

۱- پیادوقی صفحه ۲۸۱ جزء اول مراجعه شود .

بنی اسرائیل متفرق بدو فرقه گردیدند و سلطنت واحده دو سلطنت شده سبط در یکجانب دو سبط در طرف دیگر واقع شد و سلطنت ده سبط از برای یوربیعام^۱ مسلم شد و این سلطنت مسمی شد بسلطنت اسرائیلیه و رحبعام^۲ بن سلیمان سلطان دو سبط شد و این سلطنت را سلطنت یهود میگویند .

کفر و ارتداد فیما بین این دو سلطنت شایع و آشکار گردید زیرا که یوربیعام بعد از استقرار بر سریر سلطنت و تمکن از پادشاهی مرتد شد و بمقتضای الناس علی دین ملوکهم ده سبط با او موافقت نمودند پس بازار کفر و عبادت اصنام در میان این ده سبط گرم شد .

کسیکه بر ملت تورات ثابت ماند از کهنه ازین مملکت هجرت نموده و بمملکت یهود رفت و این اسباط عشره تا دو یست و پنجاه سال کافر و عابد صنم بودند پس خداوند عالم غضب فرمود بر این جماعت و مسلط فرمود بر ایشان آشوریین را تا اینکه اینها را اسیر نموده و در ممالک متفرق کردند و در این مملکت باقی نماند از ایشان مگر اندکی .

و این مملکت را بت پرستان آباد نمودند پس اختلاط شدیدی واقع شد مابین این جماعت و جماعت بت پرستان تناکح و تناسل و توالد در میان اینها بعمل آمد و اولاد اینها را سامرین مینامند .

و از ابتدای سلطنت یوربیعام تا دو یست و پنجاه سال جماعت بنی اسرائیل با تورات کاری نداشتند و وجود نسخه تورات در این مملکت مثل وجود عنقا بود و این بود حال اسباط عشره .

یهودیان

اما سلطنت یهودیه بعد از موت سلیمان علیه السلام تا سنه ۳۷۲ بیست نفر

- ۱- پیاورقی صفحه ۱۳۱ جزء اول مراجعه شود .
- ۲- پیاورقی صفحه جزء اول مراجعه کنید .

سلطان بر سریر سلطنت یهودا نشست و مرتدین این سلاطین اکثر بودند از مؤمنین ایشان و عبادت اصنام شایع شد در عهد رحبعام بتها در زیر هر درختی گذاشته و عبادت کرده شدند .

و در عهد آخذا^۱ مذابح از برای بعل در هر جانب و ناحیه از نواحی شهر اورشلیم بنا شد و ابواب بیت المقدس مسدود گردید .

وقبل از زمان آخذا دو مرتبه بیت المقدس و اورشلیم را غارت نموده بودند دفعه اول شیشاق^۲ سلطان مصر جمیع ااثا بیت الله و بیت السلطان را نهب نمود . و در مرتبه ثانیه سلطان مرتد اسرائیلیه نهب و غارت شدید نمود بیت الله و بیت السلطانرا پس از آن اساس و بنای کفر محکم شد در زمان منسی^۳ تا اینکه اکثر اهل این مملکت و ثنی و بت پرست شدند و مذبحی از برای اصنام در فنای بیت المقدس بنا نهادند و بت بزرگ ایشانرا در بیت المقدس گذاشتند و حال کفر باین نحو بود در زمان آمون^۴ پسر منسی .

پس چون یوشیا پسر آمون بر سریر سلطنت و تخت پادشاهی نشست سلطان توبه نصوح نمود و ارکان دولتش توجه تام نمودند بترویج ملت موسویه و سعی بلیغ داشتند در هدم ارکان کفر و شرك .

تورات پیدا شد .

لیکن با همه اینها کسی تورات را ندید و وجود نسخه تورات تا هفده سال

۱- پیاورقی صفحه ۲۴ جزء دوم مراجعه شود .

۲- اول شخصی از بیست و دومین سلسله پادشاهان مصر است که قبل از فرار کردن یربعام از زمین اسرائیل به تخت سلطنت نشست و در سال ۹۲۷ قبل از میلاد به یهودیه لشکر کشید و هیکل اورشلیم را غارت کرد . قاموس کتاب مقدس .

۳- پیاورقی صفحه ۲۵ جزء دوم مراجعه شود .

۴- پیاورقی صفحه ۲۵ جزء دوم مراجعه کنید .

از سلطنت یوشیا مثل وجود عنقا بود و در سال هجدهم از سلطنت او حلقیای^۱ کاهن گفت که من نسخه تورات را در بیت المقدس پیدا کرده‌ام و آن نسخه را داد بشافان کاتب پس نسخه تورات را خواندند بر یوشیای ملک چون ملک شنید مضمون تورات را جامه‌های خود را پاره نمود از شدت حزن از جهت عصیان بنی اسرائیل چنانچه در باب ۲۲ از آیه ۸ از سفر ملوک ثانی و باب ۳۴ از کتاب دوم تواریخ ایام نوشته شده است و عبارات آیات بدین نحو است :

وَمَرِي خَلْقِيَا كَهَنَ كَوْرُ الشَّابَّانِ سَاطِرِ ۹ كِتَابِهِ دِشْرَعَتُ مَوْخَلِي بَيْتِ

دِيمَارِيَا وَيَهْبِلِي خَلْقِيَا كِتَابَهُ لِسَابَّانِ وَقَمَ قَارِي لَهُ ۱۰ وَمَوْدَعِي شَابَّانِ سَاطِرِ

الْمَلِكَا بِيْمَارِيَا كِتَابَهُ يَهْبِلِي اِلَى خَلْقِيَا كَهَنَ وَقَمَ قَارِي لَهُ شَابَّانِ قَمَ مَلِكَا ۱۱

وَوِيْلَاكِد سَمَعِي مَلِكَا هَمَزْمَانِي دِكِتَابِهِ دِشْرَعَتُ اِكَاچُو نُجْرِي حُوْلُوهُ اَتَهِي

بِعبارات سفر ملوک .

و معنی بفارسی چنین باشد یعنی حلقیای کاهن بزرگ گفت بشافان کاتب که تورات را در خانه خداوند یافتم و حلقیا آن کتاب را بشافان داد و هم شافان کاتب بملک نقل کرد گفت که حلقیای کاهن کتاب را بمن داده است و شافان آنرا در حضور ملک خواند و واقع شد بمجرد شنیدن ملک کتاب تورات را که لباسهای خود را درید انتهی . و ما میگوئیم اعتماد نیست بر این نسخه و نه بر قول حلقیای کاهن زیرا که از تقریرات سابقه معلوم شد که بیت الله دو مرتبه قبل از عهد آخذ نهب و غارت کرده بودند و اصنام را در خانه جا داده بودند و خدام اصنام روزی چند مرتبه داخل بیت میشدند و تا سال هفدهم از سلطنت یوشیا کسی تورات را ندیده و اسم آنرا هم

۱- رئیس کاهنان معاصر یوشیا بود هنگامیکه نقره‌های داخل شده بهیکل را حساب می نمود

کتاب شریعت را پیدا کرد . کتاب دوم پادشاهان باب ۲۲ : ۸ .

نشینده بود و حال آنکه سلطان و امنای دولتش کمال اجتهاد را در ترویج ملت موسویه داشتند و کهنه هم تا سال هفدهم سلطنت روزی چند مرتبه داخل خانه میشدند عمله و بنا و نجار و حجار در خانه مشغول تعمیر بودند .

بسیار بسیار عجب است که با وجود این کثرت تردد و طول مدت نسخه در خانه باشد و احدی از مخالف و مؤالف او را نه بیند پس هر کسی اندک تأملی در این باب نماید در کمال صافی و آسانی میداند که این نسخه نبود مگر از مخترعات و موضوعات و مجعولات .

حلقیا چون دید توجه سلطان و ارکان دولت او را بسوی ترویج ملت موسویه لهذا جمع نمود این تورات را از روایات لسانی که از افواه رجال شنیده می شنید اعم از اینکه این روایات صادق باشند یا کاذب و در مدت هفده سال مشغول جمع و تألیف بود! بعد از آنکه جمع کرد نسبت آنرا بموسی علیه السلام داد و مثل این افترا و کذب از برای ترویج ملت از مستحبات دینیه بود در نزد یهود و نصاری بحکم مقوله مشهوره که نقل آن در قول ششم از مقصد اول در جواب مغالطه اول گذشت .

پس از آنکه کذب و افترا از مستحبات دینیه باشد در نزد یهود قبل از مسیح و در نزد مثلین بعد از مسیح پس در اینصورت از برای کذب و افترا حدی نخواهد بود. و ما در اینموضع قطع نظر از اینها کرده و میگوئیم که نسخه تورات در سال هجدهم از سلطنت یوشیا پیدا و معمول بود تا سیزده سال که بقیه سلطنت اوست و بعد از فوت او یاهوز^۱ بر سریر سلطنت نشست و مرتد شد و کفر شایع شد و سلطان مصر بر او مسلط و او را اسیر نموده و برادر او را بر تخت سلطنت جای داده و او هم مثل برادرش مرتد بود و بعد از فوت او پسرش بر سریر سلطنت

۱- منظورهان یهوآحاز پسر چهارم یوشیا است سه ماه بیشتر حکومت نکرد فرعون نکوه ویرا در ربله اسیر کرد و برادرش یهو یاقیم را بجای او نشاند و یهو یاقیم یازده سال سلطنت کرد و در اورشلیم بمرد فرزندش یهو یاکین جانشین وی گردید و سه ماه و ده روز حکومت نمود.

استقرار یافت و او هم مثل پدر و عمو مرتد بود و او را بخت نصر^۱ اسیر نمود با جمعی کثیر از بنی اسرائیل و بیت المقدس را با خزانة سلطان نهب و غارت نمود و عموی او را بجای او نشانید آنهم مثل برادرزاده اش مرتد بود .

وقتی که اینمطالب را دریافت نمودی پس میگوئیم تواتر تورات در نزد اینحقیر مؤلف کتاب منقطع گردید قبل از زمان یوشیا و نسخه که در عهد یوشیا پیدا شد محل اعتنا و اعتبار نیست و تواتر با او ثابت نمیشود .

با همه اینها تا سیزده سال معمول بود و بعد حالش معلوم نیست ظاهراً اینکه زمانی که ارتداد و کفر رجوع کرد میان اولاد یوشیا باز نسخه تورات مفقود شد قبل از حادثه بخت نصر و وجود تورات در میان ازمنه ارتداد مثل طهر متخلل مابین دمین بوده است لوفرض اینکه نسخه یا منقولاتش باقی ماند مظنون بظن قوی اینکه درحادثه بخت نصر ضایع شد و این حادثه حادثه اول بود .

وجه دوم :

آنکه چون سلطان منسوب از جانب بخت نصر ادعای استقلال نمود و طغیان کرد بر بخت نصر فلهذا سلطان بابل او را اسیر کرد و پیش روی او اولاد را تماماً سر برید و چشم او را کند مغلولاً بزنجیرهای برنجی او را بسوی بابل فرستاد بیت الله و بیت السلطان و جمیع خانهای اورشلیم و هرمنزل جلیلی و خانه امیری و کبیری بود تماماً آتش زد و قلعه اورشلیم را بازمین مساوی کرد و شعوب بنی اسرائیل را اسیروار روانه بابل نمود و این مملکت را از مساکین و ضعفای روی زمین از قبیل زارع و باغبانان و امثال اینها معمور نمود .

و این حادثه حادثه ثانیه بود که از برای بخت نصر روی داد و در این حادثه تورات و جمیع کتابهای عهد عتیق که قبل از این حادثه تصنیف شده بودند منعدم و از صفحه عالم بالمره مفقود شدند و این امر مسلم است در نزد اهل کتاب از یهود و نصاری .

۱- پیادوقی صفحه ۳۴۷ جزء اول مراجعه شود .

وجه سیم :

آنکه بنا بر اعتقاد یهود و نصاری عزرا علیه السلام در مرتبه ثانیه کتب مفقوده را تصنیف نمود حادثه دیگر برایشان واقع شد و آن حادثه در باب اول از کتاب اول مقابین باین نحو مسطور گشته است :

بعد از اینکه اورشلیم از برای انتیوکس مفتوح شد شاهنشاه فرنگ جمیع نسخهای کتب عهد عتیق را بآتش انداخته و احراق نمود و منادی از جانب او ندا کرد هر کسی نسخه‌ای از کتابهای عهد عتیق در نزد او پیدا شود و یا اینکه فریضه‌ای از فرایض شرع موسی را بجا آورد حکماً مقتول و کشته خواهد شد و ماهی یکمرتبه تحقیق مینمود هر کسی که نسخه‌ای از کتابهای عهد عتیق در نزد او پیدا میشد یا اینکه رسمی از رسومات شرع حضرت موسی را بجا آورده بود بی تأمل سر او را می‌بریدند انتهى ملخصاً .

این حادثه یکصد و شصت و یک سال قبل از میلاد مسیح بوده است و سه سال و نیم هم طول کشید چنانچه در تواریخ ایشان و تاریخ یوسفیس مفصلاً مشروح گردیده است و در این حادثه جمیع نسخهای عهد عتیق که حضرت عزرا علیه السلام تصنیف نموده بود ضایع و مفقود گردید و اثری از آنها باقی نماند .

چنانچه در شاهد شانزدهم از مبحث اول از کلام جان هلنر کاتلک دانستی که گفت : نقول صحیحه بواسطه عزرا ظاهر شد و آن نقول نیز در حادثه انتیوکس ضایع شد انتهى .

بعد جان هلنر گفت شهادت صادقه از برای این کتب نبود مادامی که مسیح و حواریین شهادت نداده بودند انتهى .

مؤلف گوید : حال این شهادت را در جواب مغالطه دوم دانستی .

وجه چهارم :

اینکه بعد از حادثات مذکوره حوادث دیگر نیز بر یهود واقع گردید از دست

از دست ملوک فرنگ و در آن حوادث نقول عزرا و نسخهای غیر محصوره منعدم شدند و ازین جمله حادثه طیطوس^۱ رومیست و این حادثه حادثه بزرگ بود که سی و هفت سال بعد از عروج مسیح واقع گردید و این حادثه بتفصیل تمام و بسط مالا کلام در تاریخ یوسفیس یهودی و تواریخ دیگر مسطور گردیده است.

و در این حادثه از جماعت یهود و اطراف و نواحی آن هزار هزار و صد هزار نفر بهلاکت رسیدند بعضی از گرسنگی و برخی را بآتش سوزانیدند و طایفه‌ای را به شمشیر و قومی را بدار کشیدند و نود و هفت هزار کس اسیر شدند و در اقالیم مختلفه آنها را فروختند و جمع کثیری نیز در اقطار ارض یهودیت هلاک شدند.

وجه پنجم :

آنکه قدمای مسیحیه ملتفت نبودند به نسخه عبرانیه از عهد عتیق یعنی این نسخه را قابل التفات نمیدانستند بلکه جمهور ایشان معتقد بودند که این نسخه تحریف گردیده است و ترجمه یونانیه معتبر بود در نزد ایشان بخصوص تا آخر قرن دوم از قرون مسیحیه که احدی از ایشان به نسخه عبرانیه رجوع نمیکرد و این ترجمه مستعمل بود حتی در جمیع معابد یهود ایضاً تا آخر قرن اول .

پس نسخه عبرانیه از این جهت قلیل الوجود بود و با قلت در نزد یهود بود بهمانطوری که در مقصد اول در جواب مغالطه اول دانستی .

وجه ششم :

آنکه جماعت یهود نسخهای را که در صد هفتم و هشتم نوشته شده بودند منعدم نمودند زیرا که با مخالفت کثیره مخالف بودند با نسخهای معتمده در نزد ایشان و از همین جهت بود که تصحیح کنندگان عهد عتیق بدست ایشان نیفتاد نسخه‌ای که در صد هفتم و هشتم نوشته شده بود پس از منعدم شدن نسخها نسخه‌ای که موافق

۱- پیاورقی صفحه ۳۱ جزء دوم مراجعه شود .

میل و رضای ایشان بوده در نزد ایشان ماند .
 پس مجال واسع از برای ایشان بود از برای تحریف و خرابی چنانچه در قول
 بیستم از مقصد مزبور دانستی .

وجه هفتم :

از برای مسیحین نیز در طبقات اولی اسباب قتل نسخه و امکان تحریف محرفین
 موجود بود زیرا که تواریخ ایشان شهادت میدهد باینکه ایشان تا سیصد سال بلکه
 زیادتیر بانواع و اقسام محنت و بلاها مبتلا و گرفتار بودند و ده قتل عظیم و بزرگ
 از برای ایشان واقع گردید و این قتلها چنان بزرگ بود که قریب به قتل عام بود و
 نزدیک بود که ملت مسیحیه کلیه مستأصل شده و از روی زمین برداشته شود .

اول : در عهد و زمان نیروشاه در سنه ۶۴ و در این حادثه پطرس حواری که
 خلیفه اول مسیح است با زنش شهید شدند رضی الله تعالی عنهما .

و پولس ایضاً کشته شد و این قتل در دار السلطنه و ایالات بود و مادام الحیات
 این سلطان را حال بدین منوال بود و اقرار بمسیح گناه بزرگی بود در حق مسیحین .
 دوم : در عهد سلطان دومشیا و این سلطان مثل نیر و عدو ملت مسیحیه بود
 و امر نمود که این ملت را قتل عام نمایند پس قتل عام ظاهر و آشکار گردید بطوری که
 خوف استیصال این ملت بود و یوحنا ی حواری جلای وطن نمود فیلوویس کلیمنس
 کشته شد .

سیم : در عهد سلطان ترجان و ابتدای این امر در سنه ۱۰۱ بوده است و حال
 بدین منوال بود تا هجده سال و در این حادثه اکناشس اسقف قرنتیه و کلیمنت اسقف
 روم و شمعون اسقف اورشلیم کشته شدند .

چهارم : در عهد سلطان مرقس انتونیس و ابتدای این امر در سنه ۱۶۱ بود
 و حال بدین منوال آمد تا مدت زیادتیر از ده سال و قتل بمشرق و مغرب رسید و این
 سلطان فلسفی مشهور متعصب در بت پرستی بود .

پنجم : درعهد سلطان سویرس و ابتدای این حادثه درسنه ۲۰۲ بود و چند هزار از مسیحیین در مصر کشته شدند و هکذا در دیار فرانسه و کارتهیج و قتل درغایت شدت بود بحیثی که مسیحیین گمان کردند که اینزمان زمان دجالست .

ششم : درعهد سلطان مکسیمین بود و ابتدای این امر درسنه ۲۳۷ بود و امر این سلطان صادر شد بقتل علماء زیرا که گمان کرده بود زمانی که اهل علم کشته شدند عوام را باطاعت آوردن درغایت سهولت و آسان است و دراین حادثه پاپا پونتیانوس و پاپا انتیروس کشته شدند .

هفتم : درعهد سلطان دیشس و ابتدای این امر درسنه ۲۵۳ بود و این سلطان خواست که ملت مسیحیه را مستأصل نماید و امر او بحکام ولایات و ایالات صادر شد باستیصال این ملت و بعضی از مسیحیین در این حادثه مرتد کشته و بت پرست شدند مصر و افریقا یعنی آفریقا و اتالی و مشرق مواضع تفرج ظلمش بود .

هشتم : در زمان سلطنت ولریان در سنه ۲۵۷ و چند هزار در این حادثه کشته شدند بعد امر سلطان درغایت شدت صادر شد باین نحو که جمیع اساقفه و خادمان دین کشته شوند و عربها را ذلیل نمایند و اموال ایشانرا از دست ایشان بگیرند و اگر بعد از اینها نیز در دین مسیح باقی بمانند کشته شوند و اموال و زنهای شریفه را غارت نمایند و از وطن نیز جلا شوند و مابقی مسیحیین را غلام بگیرند و ایشانرا حبس نمایند و بیای ایشان زنجیر انداخته و بکارهای دولتی ایشانرا وادارند .

نهم : درعهد سلطان ارلین و ابتدای این حادثه سنه ۲۷۴ بود و امر سلطان صادر شد لیکن خیلی از مسیحیین کشته نشدند زیرا که خود سلطان کشته شد .

دهم : درسنه ۳۰۲ در این حادثه شرق و غرب زمین پر شد در قتل و شهر فریجیا را یکمرتبه آتش زدند بحیثی که متنفسی از مسیحیین در این شهر نماند .

این وقایع هرگاه وقایع صادق باشند چنانچه خود مسیحیین مینویسند و میگویند و شکی در صحت این وقایع ندارند در اینصورت کثرت نسخه و محافظت کتب کمابغی متصور نمیشود و همچنین تصحیح و تحقیق دشوار است در چنین

اوقاتی و از برای محرفین در امثال این اوقات فرصت تحریف خیلی وسعت دارد و در جواب از مغالطه اول دانستی که فرقه‌های بسیار از اهل بدعت از مسیحیین در قرن اول کتب را تحریف می‌کردند.

وجه هشتم :

اینکه سلطان دیو کلیشین خواست وجود کتب مقدسه اهل کتاب را از صفحه عالم محو نماید جد و جهد کثیری در این باب نمود و در سنه ۳۰۳ امر او صادر گردید بهدم و خراب کردن جمیع کلیساها و احراق و سوزانیدن کتابها و بعدم اجتماع مسیحیین از برای عبادت پس کلیسا را خراب و کتابها را احراق نموده با جدو جهد تمام سعی مالا کلام و هر کس ابامینمود و یا گمان میکردند کتابی را پنهان کرده است بعذاب شدید او را معذب مینمودند.

و یا اینکه اگر امتناع مینمودند از عدم اجتماع بعبادت باز معذب بودند چنانچه تواریخ خود مسیحیین شهادت میدهد.

و لاردنر در صفحه ۵۲۲ از مجلد هفتم از تفسیر خود چنین گوید: امر دیو کلیشین در شهر مارچ از سال نوزدهم از جلوسش صادر گردید باینکه کلیساها را خراب نموده و کتابهای مقدسه را بسوزانند انتهى.

بعد گوید یوسی بیس باندوه تام می‌گوید که او بچشم خود دید که کلیساها را خراب و کتابهای مقدسه را در بازار میسوزانند انتهى.

و حقیر نمی‌گویم که تمامی کتابها از صفحه عالم منعدم شدند لیکن می‌گویم بی‌شک و شبهه کتابها بسیار کم شدند و نسخهای غیر محصوره صحیحه نفیسه ضایع شد زیرا که کثرت مسیحیین و کثرت کتابهای ایشان بطوریکه در مملکت و دیار این پادشاه بود بقدر عسری از اعشار اینها در مملکت دیگر نبود پس باب تغییر و تحریف در همچنین اوقاتی مفتوح گردید.

و اگر گویم بعضی از کتابها کلیه منعدم شد نیز جای تعجب نخواهد بود

پس گوئیم ممکن است در این حوادث از کتابهای مسیحیین کلیه منعدم شده باشند و موجود الان با اسم او از جمله مجعولات و مخترعات و موضوعات باشد زیرا که این امر قبل از ایجاد صنعت طبع امر ممکن بود نه محال چنانچه در قول بیستم از مقصد اول در جواب مغالطه اول دانستی که نسخهای مخالفه بانسخه یهود کلیه منعدم شد بفعل ایشان بعد از صد هشتم .

و آدم کلارک در مقدمه تفسیرش چنین گوید که اصل تفسیر منسوب به تیشن منعدم شد و تفسیر منسوب به تیشن موجود بود در عهد تیهودورت و خوانده میشد در جمیع کلیساها لیکن تیهودورت منعدم کرد جمیع نسخهای او را تا اینکه انجیل را قایم مقام او نماید انتهى .

پس ملاحظه و نظر کنید که چگونه این تفسیر از صفحه عالم منعدم شد به فعل تیهودورت ! و چگونه مسیحیین بدل او را اختراع و اختلاق نمودند! و بدون شك اقتدار دیو کلیشین که شاهنشاه فرنک بود زیادتر بود از اقتدار یهود و همچنین زمان منعدم نمودن او نزدیکتر بود از زمان نیست کردن یهود و همچنین اقتدار این سلطان زیادتر بود از اقتدار تیهودورت .

پس اگر گوئیم بعضی کتابهای عهد جدید معدوم و نیست شد در حادثه دیو کلیشین و حوادث که در عهد سلاطین مذکوره واقع گردید که همه اینها شاهنشاه بودند در عهد خود هیچ جای تعجب و استبعاد نخواهد بود .

و اینکه موجود الان با اسم آن کتب در اینصورت از جمله مفتریات خواهد بود چنانچه در تفسیر تیشن شنیدی و اهتمام مسیحیین در اختراع بعضی کتب جدید یقیناً زیادتر خواهد بود از اختراع تفسیر مذکوره و مقوله مقبوله مشهوره در نزد مسیحیین که ذکر آن در مقصد اول در جواب از مغالطه اول گذشت حاکم مسلط بود باستحسان و استحباب این اختراع و اختلاق .

و از برای حوادث مذکوره در وجه ثمانیه مسطوره اسانید متصله بکتابهای اهل کتاب مفقود گردید و سند متصل بکتابی از کتابهای عهد عتیق و جدید پیدا نمیشود

نه در نزد یهود و نه در نزد مسیحیین .

کراراً و مراراً در جاهلیت و ایمان سند خواسته‌ایم از اساتید خود و سایرین بدست نیامده است و باین عذر متعذر گردیدند که سبب فقدان سند وقوع مصائب و فتن و محنست بر مسیحیین تا مدت سیصد و سیزده سال .

و خود حقیر تفحص و تجسس کردم کتب اسناد را بدست نیامد چیزی غیر از ظن و تخمین و ظن و تخمین سند نیست بالقطع والیقین مجملاً پس از مطالب مذکوره ثابت و محقق گردید که کتب عهد عتیق و جدید سند صحیح متصل ندارند . اولاً تحریف و تغییر و تبدیل و خرابی در این کتابها از اهل دین و دیانت و اهل بدعت و ضلالت بجمیع اقسام تغییر و تحریف یعنی تحریف لفظی بلفظی و زیاده و نقصان واقع گردیده است یقیناً .

ثانیاً و مملو از اغلاط فاحشه میباشد بی شبهه .

ثالثاً و پر از اختلاف معنوی هستند بدون شك .

رابعاً و منسوخند چنانچه در باب چهارم مفصلاً و مدلاً خواهد آمد انشاءالله .
خامساً و مشتمل بر بعضی احکام قبیحه میباشد چنانچه نقل آن احکام در باب اول گذشت و در باب پنجم و ششم نیز مذکور خواهد گردید .

سادساً و اینکه مشتملند بر بعضی نسبتها به پیغمبران خدا از قبیل اینکه جناب سلیمان و هرون مرتد شدند نعوذبالله مذبح و معبد از برای بت بنا کردند و داود پیغمبر با زن اوربای حتی "زنا کرد و شوهر او را بحیله کشت و لوط پیغمبر با دختران خود زنا کرد و اشعیا پیغمبر تا سه سال و نیم با مرخدا منکشف العوره بود و حزقیال پیغمبر بامر خدا تا سیصد و نود روز باید نان را بر فضلهٔ انسانی بخورد و اگر نه بفضلهٔ حیوانی و امثال این امور قبیحه بسیار است در کتابهای عهد عتیق و جدید و نقل همه این امور در موضع خود خواهد آمد پس معلومست این کتابها از جانب خدا نمیباشند .

سابعاً و هیچ عاقل این کتابها را سند تدین از برای خود قرار نمیدهد .

ثامناً پس از اطلاع بر مطالب این باب حقیقتاً و تفسیر سه آیه مبارکه که دلالت بر تحریف داشت و در اول باب مذکور گردید از برای تو ظاهر و روشن شد. ایخدای عادل مقدس تو را بهزار هزار زبان حمد و ثنا مینمایم که مرانجات دادی تا اینکه اقرار نمودم بوحدانیت تو اولاً و به نبوت جمیع پیغمبران تو از آدم تا خاتم ثانیاً .

و از درگاه تو در کمال عجز و انکسار مسئلت مینمایم که سلب هدایت و توفیق و ایمان از من نفرمائی و سایر قسیسین و مسیحیین را نیز حظی و نصیبی از قوت تعلیم و حلاوت مطالب قرآن مرحمت نفرمائی .

و ایضاً تو را قسم میدهم بتقرب محمد و آل محمد که مرا توفیق بدهی تا اینکه شروع کنم به بیان مطالب باب سیم که در ابطال تثلیث و اثبات توحید است.



پس می‌گوییم :
بِالله التوفیق وعلیه التوکل

باب سیم

در اثبات توحید و ابطال تثلیث

و این باب مشتمل بر يك مقدمه و سه فصل است .
اما مقدمه مشتمل است بر دوازده امر بعدد دوازده امام سلام‌الله علیهم و دوازده
حواری و این دوازده امر موجب حصول بصیرت ناظر است در فصول ثلثه .

امر اول :
خدا در عهدین

آنکه کتابهای عهد عتیق ناطق است باینکه خدایتعالی واحد و ازلی و ابدی
حی لا یموت قادر مختار است مثل ندارد نه در ذات و نه در صفات و بری از جسم
و شکست و این امر بجهت شهرت و کثرت در آن کتب غیر محتاج بنقل شواهد و
غنی از اثبات است .

امر دوم :

عابد در عهدین

آنکه عبادت غیرالله حرام است و حرمت آن مصرح به است در مواضع شتی از تورات مثل باب بیستم و سی و چهارم از سفر خروج .
و تصریح شده است در باب سیزدهم از تورات مثنی که اگر پیغمبری یا بیننده خوابها دعوت نماید بعبادت غیرالله باید کشته شود اگرچه صاحب معجزات عظیمه هم باشد و اگر کسی از اقربا و رفقا ترغیب نماید شخصیرا بعبادت غیرخدا مرغب باید کشته شود و رحم بر او نشود و درباب ۱۷ از تورات مثنی مسطوراستکه: اگر ثابت شود بر کسی عبادت غیرالله مرد باشد یازن باید سنگسار شود^۱ یعنی بمجرد اینکه ثابت شود غیر از خدای واحد حقیقی را عبادت نموده است حکم او رجم است.

امر سیم :

معبود در عهدین

آنکه در آیات کثیره غیر محصوره از عهد عتیق اشعار بلکه تصریح شده است باینکه خدایتعالی جسم است و شکلی و اعضا دارد مثلاً^۲ در آیه ۲۶ و ۲۷ از باب اول از سفر تکوین^۳ و آیه ۶ از باب نهم از سفر مذکور^۳ اثبات شکل و صورت شده است از برای خدا .

و در آیه ۱۷ از باب ۵۹ از کتاب اشعیا اثبات سر شده است.^۴

-
- ۱- آیه ۳ از باب مزبور .
 - ۲- و خدا گفت آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم ... پس خدا آدم را بصورت خود آفرید .
 - ۳- هر که خون انسان ریزد خون وی بدست انسان ریخته شود زیرا خدا انسان را بصورت خود ساخت .
 - ۴- پس عدالترا مثل زره پوشید و خود نجات را بر سر خویش نهاد و جامه انتقام را بجای لباس در بر کرد و غیرت را مثل ردا پوشید .

و در آیه ۹ از باب ۷ از کتاب دانیال^۱ اثبات سر و مو شده است .
 و در آیه ۳ از زبور ۴۳^۲ اثبات رو و دست و بازو شده است .
 و در آیه ۲۲ و ۲۳ از باب ۳۳ از کتاب خروج^۳ اثبات رو و قفا شده است .
 و در آیه ۱۵ از زبور ۳۳^۴ اثبات چشم و گوش شده است .
 همچنین در آیه ۱۸ از باب ۹ از کتاب دانیال^۵ اثبات چشم و گوش گردیده است
 و در آیه ۲۹ و ۵۲ از باب ۸ از سفر ملوک اول^۶ و آیه ۱۷ از باب ۱۶^۷ و آیه ۱۹
 از باب ۳۲ از کتاب ارمیا^۸ و آیه ۲۱ از باب ۳۴ از کتاب ایوب^۹ و آیه ۲۱ از باب ۵
 و آیه ۳ از باب ۱۵ از کتاب امثال سلیمانی^{۱۰} اثبات چشم معلوم میشود .

- ۱- و نظر می‌کردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم‌الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک .
- ۲- نور و راستی خود را بفرست تا مرا هدایت نمایند و مرا بکوه مقدس تو و مسکنهای تو رسانند .
- ۳- و خداوند گفت ... پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی اما روی من دیده نمی‌شود .
- ۴- از آسمان خداوند نظر افکند و جمیع بنی‌آدم را نکریست از مکانت سکونت خویش نظر می‌افکند بر جمیع ساکنان جهان .
- ۵- ای خدایم گوش خود را فراگیر و بشنو و چشمان خود را باز کن و بخرابیها، و شهریکه باسم تو مسمی است نظر فرما .
- ۶- ای یهوه خدای من ... تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود ... تا چشمان تو بتضرع بندهات و بتضرع قوم تو اسرائیل گشاده شود .
- ۷- خداوند می‌گوید ... زیرا چشمانم بر همه راههای ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نی .
- ۸- نزد خداوند تضرع نموده گفتم : آه ای خداوند یهوه ... که چشمانت بر تمامی راههای بنی‌آدم مفتوح است .
- ۹- زیرا چشمان او «خدا» بر راههای انسان می‌باشد .
- ۱۰- زیرا که راههای انسان در مد نظر خداوند است . چشمان خداوند در همه جا است .

- در آیه ۴ از زبور ۱۱ اثبات چشم و مؤگان شده است.^۱
 در آیه ۶ و ۸ و ۹ و ۱۵ از زبور ۱۷ اثبات گوش و پا و دماغ و نفس و دهن شده است.^۲
 در آیه ۲۷ از باب ۳۰ از کتاب اشعیا اثبات لب و زبان شده است.^۳
 در باب ۳۳ از سفر استثنا دست و پا ثابت شده است.^۴
 در آیه ۱۸ از باب ۳۱ از سفر خروج انگشتهای ثابت گردیده است.^۵
 در آیه ۱۹ از باب شکم و قلب ثابت شده است.^۶
 در آیه ۳ از باب ۲۱ از کتاب اشعیا پشت ثابت شده است.^۷
 در آیه ۷ از زبور ۲ فرج ثابت شده است.^۸

- ۱- کرسی خداوند در آسمان ، چشمان او می نکرد پلکهای وی بنی آدم را می آزماید .
 ۲- ای خدا ... گوش خود را بمن فرا گیر ... مرا زیر سایه بال خود پنهان کن ...
 ای خداوند برخیز ... و پیش روی وی درآمده ...
 ۳- اینک اسم خداوند از جای دور می آید در غضب خود سوزنده و در ستون غلیظ و لبهایش
 پر از خشم و زبانش مثل آتش سوزان است .
 ۴- مقصود همان سفر تثبیه است که در باب ۳۳ گوید : «موسی» گفت یهوه از سینا آمد...
 بدرستی که قوم خود را دوست می دارد و جمیع مقدساتش در دست تو هستند و نزد پایهای تو
 نشسته هر یکی از کلام تو بهره مند می شوند .
 ۵- و چون گفتگو را با موسی در کوه سینا پایان برد دو لوح شهادت یعنی دو لوح سنک
 مرقوم بانگشت خدا را بوی داد .
 ۶- در هیچیک از کتابهای عهدین سخن از قلب و شکم نشده است که با گفته مؤلف محترم
 سازگار باشد مگر آیه ۱۹ از باب ۴ کتاب ارمیا نبی (خداوند میکوید که مثل دیده بانان
 مزرعه او را احاطه می کنند چونکه بر من فتنه انگیخته است راه تو و اعمال تو این چیزها
 را بر تو وارد آورده است این شرارت تو بحدی تلخ است که بدلت رسیده است احشای
 من پرده های دل من اذ درد سفته و قلب من در اندرونم مشوش گردیده... و) باز در این قسمت
 چنانکه ملاحظه می کنید سخنی از شکم بمیان نیامده است .
 ۷- وحی از زمین هولناک میرسد : کمر من از شدت درد پر شده است و درد نره مثل درد
 زنی که می زاید مرا در گرفته است .
 ۸- تو پسر من هستی امروز ترا تولید کردم .

در آیه ۲۸ از باب ۲۰ از اعمال حواریین خون ثابت شده است.^۱
 پس آیاتی که اشعار بآنها شد اثبات اعضا و جوارح مینماید از برای خدای
 تعالی ولی بعضی اعضای او ناقص است مثلاً ابرو ندارد! ناخن ندارد! زانو ندارد
 و اگر غلام باشد کسی او را به دو پول سیاه نمیخرد!
 و از برای تنزیه حق تعالی در تورات دو آیه پیدا میشود و آن آیه ۱۲ و آیه ۱۵
 است از باب ۴ از تورات مثنی و آن دو آیه باین نحو است:

وَهُمْ زَمَلِي مَرِيَا عَمَّوْ خُونٍ مِّنْ كَوْدِ نُوْرَقَلِّ دِهْمِز مَنِيْ اَحْتُونُ شَمْعَلُوْ خُونُ

وَدَمِيَّتْ لَّاخِرِ لُوْخُونِ شَبُوْقِ مِّنْ قَلِّ.

ترجمه بفارسی چنین میباشد: و خداوند با شما از میان آتش متکلم شد صدای
 کلمات را شنیدید اما صورتی سوای آواز ندیدید.

وَيُشِيْمَتُونُ هَشِيْرًا اَبَا لِيَكْتَوُ خُونِ سَبَبُ دِلاخِرِ لَوْنِ كَلِّ دَمِيَّتْ يَوْمِ دِهْمِ

زَمَلِي مَرِيَا عَمَّوْ خُونُ بِخُوْرِيْبِ مِّنْ كَوْدِ نُوْر.

یعنی پس جان خودتانرا نیک محافظت نمائید چون در روزیکه خداوند با
 شما در حوریب از میان آتش تکلم نمود هیچ صورتی را ندیدید انتهی.
 و چون مضمون دو آیه مزبوره مطابقت دارد با برهان عقلی تأویل آیات
 غیر محصوره واجبست نه تأویل این دو آیه بلکه این دو آیه در ظاهر خود باقی هستند
 و اهل کتاب در اینموضع با ما موافقند و ترجیح نمیدهند آیات غیر محصوره را بر
 دو آیه مزبوره و چنانچه اشعار به جسمیت خدایتعالی پیدا میشود و همچنین اثبات مکان
 نیز شده است از برای خدایتعالی در آیات غیر محصوره از عهد عتیق و جدید.

۱- پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن کله را که روح القدس شما را بر آن استقفا مقرر
 فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آنرا بخون خود خریده است.

مثلاً آیه ۸ از باب ۲۵ و آیه ۴۵ و ۴۶ از باب ۲۹ از سفر خروج و در آیه ۳ از باب ۵ و آیه ۳۴ از باب ۳۵ از سفر اعداد و در آیه ۱۵ از باب ۲۶ از تورات مثنی و در آیه ۵ و ۶ از باب ۷ از سفر شموئیل دوم و در آیه ۳۰ و ۳۲ و ۳۴ و ۳۶ و ۳۹ و ۴۵ و ۴۹ از باب ۸ از سفر ملوک اول و در آیه ۱۱ از زبور ۹ و در آیه ۴ از زبور ۱۰ و در آیه ۸ از زبور ۲۵ و در آیه ۱۶ از زبور ۶۷ و در آیه ۲ از زبور ۷۳ و در آیه ۲ از زبور ۷۵ و در آیه ۱ از زبور ۹۸ و در آیه ۲۱ از زبور ۱۳۴ و در آیه ۱۷ و ۲۱ از باب ۳ از کتاب یوئیل و در آیه ۳ از باب ۸ از کتاب زکریا .

و در آیه ۴۵ و ۴۸ از باب ۵ و آیه ۱ و ۹ و ۱۴ و ۲۶ از باب ۶ و آیه ۱۱ و ۲۱ از باب ۷ و آیه ۳۲ و ۳۳ از باب ۱۰ و آیه ۵۰ از باب ۱۲ و آیه ۱۳ از باب ۱۵ و آیه ۱۷ از باب ۱۶ و آیه ۱۰ و ۱۴ و ۱۹ و ۳۵ از باب ۱۸ و آیه ۹ و ۲۲ از باب ۲۳ از انجیل متی .

تمامی این آیات و غیر اینها دال بر اینند که از برای خدا مکانست .
و در عهد عتیق و جدید یافت نمیشود آیه‌ای که دلالت داشته باشند بر تنزیه حقتعالی از مکان الاقلیل و اندک .

مثل آیه اول و دوم از باب ۶ از کتاب اشعیا و آیه ۴۸ از باب ۷ از اعمال رسولان و آیات مرقومات باین نحوند :

خداوند میفرماید که آسمانها کرسی من و زمین قدمگاه منست پس خانه از برای من بنا نموده باشید کجاست و مکان آرام من در کجا .

خداوند میفرماید : دستم همه اینچیزها را ساخته است و تمامی اینها موجود شد نهایت باین خواهم نکریست و فقیر و شکسته روحی که بسبب کلام من میلرزد .

ولیکن حضرت اعلی در خانهای مصنوعی دستها ساکن نمیشود چنانکه نبی گفته است .

و چون مضمون این آیات قلیله موافقت داشت با برهان عقلی مؤول شده است آیات کثیره غیر محصوره که مشعر بمکانست از برای خدایتعالی نه این آیات قلیله و اهل کتاب ایضاً موافقتند با مسلمین در این تأویل .

پس ازین امرسیم ظاهر و آشکار میگردد که کثیر زمانیکه مخالف باشد با برهان عقلی واجبت ارجاع اوبقلیلی که موافق باشد با برهان عقلی واعتنا نمیشود بکثرت کثیر در صورت مخالفت با برهان چنانچه مخفی و مستور نیست بر شخص بصیر .

پس تأویل و تطبیق کثیر واجبت با قلیل در اینصورت پس چگونه تأویل نمیشود در صورتیکه کثیر موافق و قلیل مخالف باشد با برهان عقلی پس در این صورت تأویل بالبداهة واجبت .

امر چهارم : دیدن خانه

در امر سیم دانستی که خدا شبه و صورت ندارد و در عهد جدید نیز در مواضع عدیده تصریح شده است که رؤیت و دیدن خدا امکان ندارد .

در آیه ۱۸ از باب اول از انجیل یوحنا باین نحو مذکور گردیده است :

نَشْ هَيْجَ لَاخِزِيلِي لَالَه یعنی خدا را هرگز کسی ندید .

و در آیه ۱۶ از باب ششم از رساله اول پولس بتیموتاؤس باین نحو رقم یافته است :

وَنَشْ مِنْ بِنِينَشْ لِيلِي خِزِ يُوَهْ اُوْپْ لِي مَاصِي لِحِزِ يُوَهْ

یعنی واحدی از انسان خدا را ندیده و نمیتواند دید او را تا ابد الآباد .

و در آیه ۱۲ از باب چهارم از رساله اول یوحنا : کسی هرگز خدا را ندید .

پس از این آیات معلوم و مفهوم میشود هر کسیکه مرئی و دیده شود خدا نخواهد بود هرگز اگر چه در کلام خدا و یا انبیاء و یا حواریین لفظ الله و مثل آن بر او اطلاق شده باشد پس مغرور نشود کسی بمجرد اطلاق لفظ الله و ادعا نماید

که تأویل مجاز است ارتکاب بمجاز جایز نیست .
 زیرا که قائل شدن بمجاز واجبست در وقت قرینه مانعه از اراده حقیقت
 بخصوص زمانیکه برهان قطعی دلالت بر منع داشته باشد بلی اطلاق این الفاظ بر
 غیر الله بوجه مناسبی در محل خود شده است در کتب عهدین .
 مثلاً اطلاق این الفاظ در پنج کتاب منسوب بموسی علیه السلام بر بعضی
 ملائکه از برای ظهور جلال خداست در آنها زیاده از غیر آنها .
 در باب بیست و سیم قول الله سبحانه یعنی از سفر خروج باین نحو وارد
 گردیده است :

اینک فرشته را در حضور تو میفرستم تا اینکه تو را بر سر راه
 نگاه دارد و تو را بمکانیکه حاضر ساخته ام بیاورد * ازو با حذر باش و
 آوازه اش را بشنو و او را غضبناک مکن زیرا که عصیان شما راعفو نخواهد
 نمود چونکه اسمم در اوست * زیرا که فرشته من در حضور تو راهی
 شده تو را باموریان و حتیان و پرزبان و کنعانیان و حویان و یوسیان
 خواهد آورد و من ایشانرا قطع خواهم نمود انتهی .
 قول او اینک فرشته را در حضور تو میفرستم و همچنین زیرا که فرشته من

۱- اموریان قبیله ای بودند از سوریان و اولاد کنعان بن نوح در جنوب اورشلیم وادی لم یزرع
 مسکن داشتند و بعدها میان نهر اردنون و بیون و اردن سرزمین سبز و خرمی را بتصرف
 خود در آوردند و در جنگ با اسرائیلیها شکست خوردند .
 حتیان: فرزندان حت بن کنعان بودند و در جنوب یهودیه نزدیک جبرون مسکن داشتند
 و آثار نقاشی و حجاری حتی که در مصر آمده نشانه تمدن آنان است .
 پرزبان: روستانشینان کنعانیان بودند که فرزبان نیز خوانده می شدند .
 کنعانیان: اولاد کنعان بن حام بن نوح هستند و در بین سوره و دریای متوسط مسکن
 داشتند .

حویان: گروهی از فرزندان کنعان بن حام بودند که در کنار دریای روم ساکن بودند .
 یوسیان: گروه دیگری از کنعانیان را که در حوالی کوهستانی اورشلیم مسکن داشتند
 یوسیان خوانده می شوند. اقتباس از قاموس کتاب مقدس جیمز هاکس .

در حضور تو راهی شده نص صریحند در اینکه آنیکه با بنی اسرائیل میرفت در ستون ابر در روز و در ستون آتش در شب فرشته بوده است از فرشتهای خدا و لفظ الله بر او اطلاق شده است چنانچه عنقریب مطلع خواهی گردید بجهت ظهور جلال خدا در او چنانچه ظاهر و آشکار میگردد از قول الله سبحانه و تعالی «چونکه اسم در اوست» و اطلاق این لفظ در مواضع غیر محصوره بر ملک شده است .
و همچنین بر انسان کامل بلکه بر آحاد ناس بلکه بر شیطان رجیم بلکه بر غیر ذوی العقول ایضاً و از بعضی مواضع تفسیر بعضی این الفاظ معلوم است و در بعضی مواضع سیاق کلام دلالت دارد بچیزی که مشتبّه نمیشود امر بر ناظر و در نظر اول معلوم میشود که مقصود از لفظ الله و امثال ذلك ذات مقدس باری نمیباشد آگاه باش که میخواهم شواهد این باب را از برای تو نقل نمایم و نقل خواهیم نمود .

در این باب عبارات کتب عهد عتیق را از ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۵۶ مطابق ۱۲۷۲ هجری و عبارات عهد جدید را از فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ و سنه ۱۸۸۲ و جمیع عبارات موضع مستشهد را نقل نخواهیم نمود بلکه آیات مقصوده را نقل نموده و آیات غیر مقصوده را ترك خواهیم نمود پس گوئیم :
در باب ۱۷ از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان گشته است :

و هنگامیکه ابرام نود و نه ساله بود خداوند بابر ام مرئی شده ویرا گفت که من خدای قادر هستم در حضورم سلوک نموده کامل شود ۳ و ابرام بر روی خود افتاد و خدا باو متکلم شده گفت ۴ نسبت بمن اینک عهد من با تو است که پدر امتهای بسیار خواهی بود ۷ و عهد خود رامیان من و تو وهم با ذریهات بعد از تو در قرنهای ایشان بجای عهد دائمی استوار خواهم نمود تا اینکه از برای تو و برای ذریه تو بعد از تو خدا باشم ۸ و برای تو و ذریه تو بعد از تو دیار پرا که در آن بیکانه میباشی یعنی تمامی زمین کنعانرا بوراثت دائمی خواهم داد و ایشانرا خدا خواهم بود ۹ و دیگر خدا بابراهیم گفت که تو عهد مرا نگاه خواهی داشت تو و ذریه تو

بعد از تو در قرنهای ایشان ۱۵ و خدا با ابراهیم گفت الخ ۱۸ و ابراهیم بخدا گفت الخ ۱۹ و خدا گفت بتحقیق زنت ۲۲ و خدا با ابراهیم تکلم را با تمام رسانیده از نزد او صعود نمود انتهى .

پس در این عبارات لفظ الله و رب واله بر ملك اطلاق شده است و خود او هم فرمود منم خدای قادر و از برای تو و ذریه تو خدا خواهم بود چنانچه می بینی . و همچنین امثال این الفاظ در باب ۱۸ از سفر تکوین برملکی اطلاق شده است که از برای ابراهیم علیه السلام ظاهر شد با دو ملك دیگر و او را بشارت دادند بولادت اسحق و خیر دادند بخرابی شهر لوط در چهارده موضع بلکه بیشتر . و در باب ۲۸ از سفر مذکور در حال یعقوب علیه السلام زمانیکه مسافرت مینمود بشهر خال خودلابان^۱ باین نحو مرقوم گردیده است :

پس یعقوب از بشرشبع بیرون آمد و بحاران^۲ روانه شد ۱۱ و بجائی رسید که در آنجا بیتوته نمود زیرا که آفتاب فرو میرفت و از سنگهای آنمکان گرفته بجهة بالین گذاشته و همانجا خوابید ۱۲ پس بخواب دید که اینک نردبانی بر زمین برپا گشته سرش با آسمان میخورد و اینک فرشتگان خدا از آن بیالا و زیر میرفتند ۱۳ و اینک خداوند بر آن ایستاده گفت من خداوند خدای پدرت ابراهیم و هم خدای اسحاقم این زمینی که بر آن میخوابی بتو و ذریه تو میدهم ۱۴ و ذریه تو مانند خاک زمین گردیده بمغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهند شد و هم از تو و ذریهات تمامی قبایل زمین متبرک خواهند شد ۱۵ و اینک من با توام و هر جائیکه میروی تو را نگاه داشته باین زمین باز پس خواهم آورد و

- ۱- پسر بتوئیل نوه ناحور است که در شهر حاران سکونت داشت ، قاموس کتاب مقدس .
- ۲- نخست چاهی را که ابراهیم علیه السلام کنده بود بشرشبع (چاه قسم) می خوانند بعدها شهریرا که در ۲۰ میلی حبرون بنا شد بشرشبع نامیدند . و حاران شهر یا مکانی را گویند که در شمال شرقی الجزیره میان رود فرات و خدیور واقع است .

تا بوقتی که آنچه بتو گفته‌ام بجا آورم تو را و نخواهم گذاشت ۱۶ و یعقوب از خواب خود بیدار شده گفت بدرستی که خداوند در اینمکانست و من ندانستم ۱۷ پس ترسیده گفت که اینمکان چه ترسناکست این نیست مکرخانه خدا و اینست دروازه آسمان ۱۸ پس بامدادان یعقوب سحرخیزی نموده سنگی که بجهت بالینش گذاشته بود بر گرفته او را چون عمودی نصب نمود و روغن بسرش ریخت ۱۹ و اسم اینمکانرا بیت‌ئیل^۱ گذاشت اما اسم آن شهر اولاً لوز بود ۲۰ و یعقوب نذر کرده گفت اگر خداوند خدا با من باشد و مرا در راهی که میروم محافظت نماید و برای خوردن بمن نان و برای پوشیدن لباس بدهد ۲۱ تا اینکه بخانه پدرم بسلامت برسم خداوند مرا خدا خواهد بود ۲۲ و این سنگی که چون عمودی نصب نموده‌ام خانه خدا خواهد بود و از هر چه بمن میدهی یقیناً عشر آنرا بتو میدهم انتهی .

و در باب سی و یکم از سفر مذکور قول یعقوب علیه السلام در خطاب بز نه‌ای خود لیا و راحیل^۲ باین نحو مرقوم گردیده است : ۱۱ و فرشته خداوند در خواب بمن گفت که ای یعقوب کفتم اینک حاضرم ۱۲ پس او گفت حال چشمانت را بگشا الخ ۱۳ من خدای بیت‌ئیلم که در آنجا ستونرا روغن زدی و از یرایم در آنجا نذر کردی حال برخیز و ازین زمین بیرون آمده بزمین خویشاوندانت مراجعت نما . و در باب سی و دوم از سفر مزبور چنین مذکور گردیده است : ۹ و یعقوب

۱- پیاورقی صفحه اول از جزء اول مراجعه شود .

۲- لیا و یالیه دختر بزرگ لابان و زن یعقوب بود که حضرت یعقوب را شش پسر و یک دختر زائید و بعد از ورود بمصر جهان را وداع گفت .

راحیل دختر لابان و زوجه یعقوب و مادر یوسف و ابن یامین بود وی در راه افراته جهان زندگی را بدرود گفت و مقبره او در یک میلی شمال بیت‌لحم اکنون هم پایدار است . قاموس کتاب مقدس .

گفت که ای خدای پدرم ابراهیم و خدای پدرم اسحق خداوندی که بمن گفتی که بزمین خرد و خوبشاوندانت بر کرد که با تو نیکوئی خواهم کرد ۱۲ و تو گفتی که البته نیکوئی بتو خواهم نمود و هم ذریه تو را مثل ریک دریا که از بسیاری نتوان شمرد خواهم نمود .

و در باب سی و پنجم از سفر مذکور باین نحو مسطور گردیده است : ۱
و خدا بر یعقوب گفت که برخیز و بیت ئیل برو در آنجا ساکن شو و مذبحی بساز برای خدائیکه وقت فرار کردنت از حضور عیسو برادرت بتو نمودار شد ۲ پس یعقوب بخانواده و تمامی آنانیکه بهمراهش بودند گفت الخ ۳ که برخیزم و به بیت ئیل برویم تا در آنجا مذبحی را برای خدائیکه در روز تنگنائیم استجابت نمود و در راهی که رفتیم با من بود بسازم ۴ و یعقوب بلوز که بیت ئیل است در زمین کنعان آمد او و تمامی قومیکه بهمراهش بودند ۷ و در آنجا مذبحی ساخت و آنمکانرا بیت ئیل نامید زیرا که در حین فرار کردنش از حضور برادر خود خدا او را نمودار شد .

و در باب ۴۸ از سفر مرقوم چنین رقم یافته است : ۳ و یعقوب بیوسف گفت خدای قدیر درلوزا در ولایت کنعان بمن نمودار شد و بمن برکت داد ۴ و بمن گفت که اینک تو را با درود بسیار میگردانم و تو را صاحب جماعت امتها میسازم و این زمین را بدریه تو بعد از تو بجهت میراث ابدی خواهم داد انتهى .
پس از آیه ۱۱ و ۱۳ از باب ۳۱ ظاهر و آشکار میگردد آنیکه بر یعقوب علیه السلام ظهور و تجلی نمود و وعده اش داد و یعقوب علیه السلام عهد و نذر نمود با او ملکی بوده است لفظ خدا و خداوند بر او اطلاق شده است در عبارات مذکوره زیادتراً از هجده موضع .

و آنملك گفت منم خدای ابراهیم پدر تو و اسحق و یعقوب هم گفت در حق ملك ایخدای پدرم ابراهیم و خدای پدرم اسحق و ایضاً یعقوب در حق او فرمود
۱- لوز اسم اصلی بیت ئیل است و شاید محلی بود در کنار بیت ایل . قاموس کتاب مقدس .

ای خدا و خدای قدیر و امثال این عبارات چنانچه می بینی .

و در باب ۳۲ از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است :

و یعقوب بتنهائی باقی ماند و شخصی تاطلوع فجر او را مصارعت نمود ۲۵ و هنگام دیدنش که (بیعقوب) غالب نیامد گفت ران او را لمس کرده و کف ران یعقوب سست شد وقتی که باو مصارعت نمود ۲۶ پس آنشخص گفت مرا رها نما زیرا که صبح طالع است و (یعقوب) گفت که تو را رها نمی‌دهم تا که مرا برکت دهی ۲۷ و آنشخص گفت که اسم تو چیست و او گفت یعقوب ۲۸ پس او گفت اسمت دیگر باره یعقوب گفته نه شود مگر اسرائیل زیرا که مثل سرور با خدا بودی و بر مردمان نیز غالب میائی ۲۹ پس یعقوب از او سؤال نموده گفت تمنا اینکه اسم خود را بگوئی و او گفت که از چه سببست که اسم مرا میپرسی و او را در آنجا برکت داد ۳۰ و یعقوب اسم آنمکان پنوئیل خواند زیرا که گفت خدا را روبرو دیدم و جانم رها یافته است انتهى .

و این کشتی گیر با یعقوب علیه السلام ملکی بوده است بهمان وجهی که گفتیم و الا لازم میاید که خدای بنی اسرائیل در غایت عجز و ضعف باشد بحیثی که تا صبح با یعقوب علیه السلام مصارعت نمود و بدون جیله بر او غالب نشد .

و کلام هوشع پیغمبر در باب دوازدهم از کتابش نص صریحست در این باب و کلام هوشع باین نحو رقم یافته است : ۳ برادرش را در رحم از پاشنه اش گرفت و با قوتش با خدا کامیاب شد ۴ بلکه با فرشته کامیاب گردیده قادر شد کریمه کنان ویرا التماس نمود او را در بیت ایل یافت و در آنجا با ما گفتگو کرد انتهى .

و در باب ۳۵ از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است :

و خدا دیگر بیعقوب نمودار شد درحینی که از پدان ارم باز آمد

۱- قسمت شمالی این مکان در بناهای مصریان نهر نیا و دز بناهای آشوریان نهری گفته شده و فعلاً به الجزیره مسمی است . تلخیص از قاموس کتاب مقدس .

و او را برکت داد ۱۰ و خدا با او گفت که اسست یعقوبست اسمت دیگر یعقوب خوانده نشود مگر اینکه اسمت اسرائیل خواهد بود و اسم او را اسرائیل خواند ۱۱ و هم خدا ویرا گفت که من خدای قدیرم بارورو بسیار شو و قوم بلکه جماعت قومها از تو صادر میشوند و از صلب تو ملوک بیرون خواهند آمد ۱۲ و زمینی که بابراهیم و باسحق داده‌ام بتو میدهم و بذریه تو بعد از تو اینزمین را میدهم ۱۳ و خدا درمکانیکه باو تکلم نموده بود از نزد او صعود نمود ۱۴ و یعقوب درمکانی که باو متکلم شده بود ستونی یعنی ستونی از سنگ برپا نمود و بر آن قربانی ریختنی ریخت و هم روغن را بر آن مالید ۱۵ و یعقوب اسم آنمکانی که خدا باو در آنجا متکلم شده بود بیت‌ئیل خواند انتهى .

و آنکه بر یعقوب ظاهر شده بود همان ملك مذکور بود که در پنج موضع لفظ خدا بر او اطلاق شده است و هم یعقوب را گفت که من خدای قدیرم .
و درباب ۳ از سفر خروج باین نحو مذکور گردیده است :

۲ و فرشته خداوند از میان بوته در شعله آتش باو نمودار شد و نکریست و اینک آن بوته با آتش شعله‌ور بود اما بوته فانی نمیشد... ۴ و خداوند چون دید که بآن طرف از برای نکریستن کردید خدا ویرا از میان بوته آواز داد و گفت ای موسی موسی... و دیگر گفت که اینک حاضرم ۶ و دیگر گفت که من خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوبم و موسی روی خود را پوشید زیرا که از نکریستن بخدا ترسید ۷ و خداوند گفت بتحقیق مصیبت قوم خود را در مصر دیدم... ۱۱ و موسی بخدا گفت الخ. ۱۲ خدا فرمود البته با تو خواهم بود و این برای علامت خواهد شد که تو را فرستادم هنگامی که این قوم را از مصر بیرون آورده باشی خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد ۱۳ پس موسی بخدا گفت اینک وقتی که بنی اسرائیل میرسم و بایشان بگویم که خدای پدران شما مرا

بشما فرستاده است و ایشان بمن بگویند که اسم او چیست بایشان چه بگویم
 ۱۴ و خدا بموسی گفت که من آن هستم که هستم و دیگر گفت به بنی-
 اسرائیل چنین بگو که اهیه (یعنی من هستم) مرا بشما فرستاده است ۱۵
 و خدا دیگر بموسی گفت که به بنی اسرائیل چنین بگو که خداوند خدای
 پدران شما خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب مرا بشما فرستاده
 است ابدأ اسم من همین است و تذکره من دهر بدهر اینست ۱۶ برو و
 مشایخان اسرائیل را جمع کرده بایشان بگو که خداوند خدای پدران شما
 خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب بمن نمودار شده گفت که به تحقیق بشما
 توجه نمودم و آنچه که بشما واقع شد در مصدریدم انتهی .

معین است اینکه از برای موسی علیه السلام ظاهر شد و با او تکلم نمود و گفت
 منم خداوند خدای پدران شما خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب بعد
 گفت من آن هستم که هستم که این ترجمه اهیه اشراهیه میباشد پس از آن بموسی
 گفت به بنی اسرائیل چنین بگو که اهیه مرا بشما فرستاده است و فرمود اسم من
 همین است و تذکره من دهر بدهر اینست و خداوند خدای پدران شما خدای ابراهیم و اسحق
 و یعقوب بمن نمودار شد ملکی بوده است و در بیست و پنج موضع بلکه زیاده تر
 لفظ خدا و خداوند بر او اطلاق شده است .

و دلیل بر اینکه ملك بود همان صدر آیه دوم است از همین باب که مترجم
 تفسیر و ترجمه بفرشته نموده است .

وعیسی علیه السلام نیز لفظ خدا و الله را بر آن ملك اطلاق نموده است چنانچه
 مرقس نقل نموده است در باب دوازدهم از انجیل خود و متی در باب بیست و دوم
 و لوقا در باب بیستم قول مسیح علیه السلام را در خطاب بصدوقیان که باین نحو تحریر
 نموده اند :

در کتاب موسی نخوانده اید در ذکر بوته چگونه خدا او را خطاب کرده گفت
 که منم خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب انتهی بالفاظ مرقس .

و گفتیم که این ملک بوده است و لذلك اکثر مترجمین از فارسیه و غیره بدل لفظ خدا فرشته نوشته اند و علت اطلاق این لفظ بر ملک همانست که در پیش گفته شد .
و آیه اول از باب هفتم از سفر خروج باین نحو مرقوم شده است :
و خداوند بموسی گفت که بین تورا برای فرعون خدا نصب کردم و برادرت هرون از جانب تو پیغمبر خواهد بود .

و آیه ۱۶ از باب ۴ از سفر خروج باین نحو تحریر گردیده است :
و او از جانب تو (یعنی هرون از جانب موسی) بقوم خواهد گفت و او از برای تو بجای دهان خواهد شد و تو از برای او بجای خدا خواهی بود انتهى .
پس در این دو آیه لفظ خدا در حق موسی علیه السلام واقع گردیده است و از همینجا ترجیح یهود بر مسیحیین در این عقیده ظاهر و آشکار میگردد زیرا که با وجود ادعای ایشان محبت را در حق موسی و ترجیح او بر سایر انبیاء متمسک باین اقوال نشده اند که آنجناب را بمرتبه الوهیت و ربوبیت برسانند .

و در باب ۱۳ از سفر خروج باین نحو مرقوم گردیده است :
۲۱ و خداوند پیشاپیش ایشان وقت روز درستون ابر تا اینکه ایشانرا رهبری نماید و وقت شب درستون آتش تا اینکه ایشانرا منور سازد میرفت تا که روز و شب راهی باشند ۲۲ ستون ابر وقت روز و ستون آتش را وقت شب از حضور قوم بر نداشت .

و بعد در باب ۱۴ از سفر مذکور باین نحو مزبور گشته :
آنکه فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل میرفت بر کشته از عقب ایشان روانه شد و همچنین ستون ابری که پیش روی ایشان بود در عقب ایستاد ۲۴ و در پاس سحری واقع شد که خداوند از ستون آتش و ابر باردوی مصریان نکر بسته اردوی مصریانرا مضطرب کردانید انتهى .

و اینکه پیش روی بنی اسرائیل درستون آتش و ستون ابر میرفت ملکی بوده

است چنانچه در آیه ۱۹ تصریح باین مطلب شده است که می بینی و حال آنکه لفظ یهواه ، الله ، رب ، خدا و اله بر او اطلاق شده است :

و در باب اول از تورات مثنی باین نحو مسطور گردیده است :

۳۰. خداوند خدای شما که پیش روی شما روانه است اوست که برای شما جنگ خواهد نمود موافق هر چه که جهت شما در نظر شما در مصر بجا آورده بود ۳۱ همچنین در بیابان که در آنجا مشاهده کردی که خداوند خدای تو ترا چون کسی که پدر خود را میبرد تو را در تمامی راهی که رفتید تارسیدن شما باین مکان برداشت و در این کار بخداوند خدای خودتان ایمان نیاوردید ۳۳ که او پیشاپیش شما در راه روانه شد تا اینکه وقت شب بآتش و وقت روز به ابر از برای شما مکان آرد و زدن را تفحص نماید تا که راهی که در آن بایست بروید بشما بنماید انتهی.

پس اطلاق لفظ خدا در سه موضع بر ملك مذکور گردیده است زیرا که ملكی بود که پیشاپیش بنی اسرائیل میرفت و با لشکر مصر مقاتلت میکرد .

و در باب ۳۱ از سفر مزبور باین نحو مذکور گردیده است :

۳ خداوند خدای تو است که در حضور تو عبور مینماید الخ ۴ و خداوند چنانکه بسیحون^۱ الخ ۵ و خداوند ایشانرا بشما تسلیم خواهد کرد ۶ قوی و دلیر بوده از ایشان ترسان و هراسان مشوید زیرا که خداوند خدایت با تو روانه میشود و از تو غفلت نکرده ترا و نخواهد گذاشت ۸ و خداوند در حضور تو میرود و او با تو خواهد آمد الخ .

و در این الفاظ نیز لفظ خداوند بر ملك مذکور اطلاق گردیده است :

و آیه ۲۲ از باب ۱۳ از کتاب قضاة در حق اینکه با مانوح^۱ و زنش تکلم نمود

۱- یکی از سلاطین اموریان است که اسرائیلیان را از گذشتن از زمین خود منع نمود و با

اسرائیلیان جنگید و شکست خورد. قاموس کتاب مقدس .

۲- پیاورقی صفحه ۴۲۴ جزء اول مراجعه فرمائید .

وایشانرا به پسر بشارت داد باین نحو واقع گردیده است: ۲۲ و ما نوح بزنش گفت که البته میمیریم زیرا که خدا را نگران شدیم و تصریح شده است . در آیه ۳ و ۹ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۱ از همین باب که متکلم فرشته بوده است نه خدا و لفظ خدا براو اطلاق شده است .

در آیه ۲۲ ایضاً اطلاق این لفظ بر ملك آمده است .

در باب ۶ از کتاب اشعیا و باب ۳ از سفر سموئیل اول و باب ۴ و ۹ از کتاب حزقیال و باب ۷ از کتاب عاموص و آیه ششم از زبور ۸۲ باین نحو مسطور گردیده است: من گفتم که شما خدایانید و تمامی شما پسران متعالنید انتهی . پس در این موضع لفظ خدایان و پسران متعال بر عوام اطلاق گردیده است تا چه برسد بخواص .

و در باب ۴ از رساله دوم پولس بقرناتیان باین نحو مرقوم گردیده است: ۳ لیکن اگر بشارت ما مخفی است برها لکان مخفی است که در ایشان خدای این جهان فهمهای بی ایمانسان را کور کردانیده که مبدا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خدا است ایشانرا روشن سازد انتهی .

و مراد از خدای این جهان شیطان ملعون نسب بنا بر اعتقاد خود علمای پروتستنت پس لفظ خدا بر شیطان اطلاق شده است بنا بر اعتقاد خودشان تا چه برسد بانسان و اینکه گفتیم بنا بر اعتقاد خود علمای پروتستنت زیرا که تمامی ایشان لفظ خدای این جهان را تفسیر بشیطان مینمایند تا اینکه نسبت اعمال قبیحه را بخدا نداده باشند باین معنی که خدا را خالق الشر ندانند لیکن موافق کتب مقدسه ایشان خدا خالق شر است یقیناً نعوذ بالله و شواهد این مطلب در مقدمه گذشت و در باب هفتم نیز خواهد آمد لیکن در اینجا گوئیم :

آیه ۷ از باب ۴۵ از کتاب اشعیا باین نحو رقم یافته است: مصور نور و خالق ظلمت و صانع سلامت و مترتب ضرر منکه خداوندم بجا آورنده تمامی این چیزهایم . و مقدس النصاری در باب ۲ از رساله دوم خود بتسالو نیکیان باین نحو مرقوم

نموده است: ۱۱ و بدین جهت خدا بدیشان کمراهی میفرستد تا دروغ را باور کنند
۱۲ و تافتوایی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکرده اند بلکه بنا راستی شاد
میباشند انتهی .

و چون اعتقاد ایشان همانست که ما گفتیم و مقصود ما هم الزام ایشانست
پس مراد حاصل است که لفظ خدای جهان اطلاق بر شیطان شده است .

و آیه ۱۹ از باب ۳ از رساله پولس بفیلبیان باین نحو رقم شده است که انجام
ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم و افتخار ایشان در ننگ ایشان و چیزهای
دنیا را اندیشه میکنند انتهی .

پس مقدس النصارى لفظ خدا را بر شکم اطلاق کرده است .

و در باب ۴ از رساله اول یوحنا باین نحو تسطیر یافته است ۸ کسی که محبت
نمی نماید خدا را نمیشناسد زیرا که خدا محبتست .

۱۶ و ما دانسته و باور کردیم آن محبتی را که خدا با ما نموده است خدا محبت
است و هر که در محبت ساکنست در خدا ساکنست و خدا در وی ، پس یوحنا
محبت را با خدا متحد دانسته است و در دو موضع دیگر گفته است که خدا محبت
است و بعد اثبات تلازم نموده است ما بین محبت و خدا باین نحو گفته است و هر
که در محبت ساکن است در خدا ساکنست و خدا در وی .

و اطلاق لفظ خدا و خدایان بر بت و بتها بسیار است در کتب سماویه و
بجته شهرت و کثرت احتیاج بنقل شواهد ندارد .

و همچنین اطلاق رب بمعنی مخدوم و معلم بسیار بسیار است غنی از نقل
شواهد است .

و در آیه ۳۹ از باب اول انجیل یوحنا لفظ رب باین نحو تفسیر شده است
چه میخواهید بدو گفتند ربی یعنی ایعلم در کجا منزل مینمائی انتهی .

و چون این مراتب را درست دانسته و فهم نمودی و از روی دقت این شواهد
را مطالعه فرمودی از برای تو بصیرت نامه حاصل شد که از برای عاقل جایز نیست

که از اطلاق این الفاظ بر مسیح علیه السلام استدلال نماید بر الوهیت آنجناب که او الله و یا ابن الله است نعوذ بالله و بمجرد این اطلاق عاقل نمیتواند جمیع براهین عقلیه قطعیه و دلایل نقلیه را ترك نماید والا لازم می آید که ملك و موسی و جمیع عوامهای دنیا و معلمان و مخدومان و شیطان و شکم و محبت خدایان او باشند و مشرکین هند و صوفیه غیر ازین نمیگویند نعوذ بالله من الضلالة والجهالة .

امر پنجم :

مجاز در عهدین

آنکه وقوع در غیر مواضعی که ذکر آن گذشت در امر سیم و چهارم بغایت بسیار است در کتب عهدین مثلاً خداوند وعده داد جناب ابراهیم علیه السلام رادر تکثیر و زیاد کردن اولاد او باین نحو در آیه ۱۶ از باب ۱۳ از سفر تکوین : و ذریه تو را مثل خاک زمین خواهم نمود که هر کسی خاک زمین را تواند شمرد ذریه تو را هم تواند شمرد .

و آیه ۱۷ از باب ۲۲ از سفر مذکور باین نحو مزبور است: بنابراین البته تو را برکت خواهم داد و ذریه تو را مثل ستاره های آسمان و مانند ریگی که در در کنار دریا است بسیار زیاد خواهم کردانید بلکه ذریه تو دروازه های دشمنان شان را بمیراث خواهند گرفت .

و همچنین یعقوب علیه السلام را وعده داد باینکه نسل تو مثل ریک بیابانها خواهد بود چنانچه در امر چهارم گذشت و حال گوئیم که اولاد این دو بزرگوار بمقدار عدد ریک رطل ریک نبود در دنیا در هیچ وقتی از او اوقات تا چه برسد بمقدار ریکهای کنار دریا و ریکهای روی زمین ستاره های آسمان .

و در حق زمینی که خدا وعده داه بود که او را به بنی اسرائیل بدهد در آیه ۸ از باب ۲ از سفر خروج و در غیر آن از آیات باین نحو واقع گردیده است: بخصوص اینکه ایشانرا از دست مصریان رهانیده ایشانرا از آزمین بزمین نیکو و وسیع

بزمینی که شیر و شهد جاریست بر ارم فرود آمدم انتهی .
ملخصاً و زمینی نیست در دنیا که متصف باین صفت باشد که شیر و شهد از او جاری شود .

و در باب اول از تورات مثنی باین نحو واقع گردیده است : ۲۸ ما تا بکجا بر آئیم که برادران ما دل ما را کداخته اند و گفته اند که این قوم از ما بزرگتر و بلند بالاترند شهرهای ایشان بزرگ و تا با آسمان محصون الخ .

و در باب ۹ از سفر مذکور باین نحو مسطور گردیده است : ۱ ای اسرائیل بشنو تو امروز از اردن عبور مینمائی تا داخل شده اقوامیکه از تو عظیم و نیرومندترند و شهرهای بزرگی که با آسمان محصونست بتصرف آوری .

و در زبور ۷۸ باین نحو مسطور گردیده است : ۶۵ نهایت خداوند مثل کسیکه از خواب و مثل پهلوانیکه از شراب میخروشد بیدار شد ۶۶ و دشمنان خود را بعقب جازده برایشان رسوائی ابدی گذاشت .

و در آیه ۳ از مزمو ۱۰۴ در وصف خدایتعالی باین نحو مسطور گردیده است : ۳ آنکه بالاخانه های خود را در میان آنها آراسته میسازد و ابرها را عراده اش نموده بر بالهای باد روانه است .

و کلام یوحنا ی لاهوتی مملو و پر از مجاز است و کم کلمه ایست از کلمات او که محتاج بتأویل نباشد چنانچه مخفی نیست بر مطالعه کننده انجیل و رسائل و مشاهدات او و ما در اینجا اکتفا میکنیم بنقل يك عبارت از عبارتهای او و گوئیم :
در باب ۱۲ از مکاشفات خود چنین گوید :

۱ و علامت عظیمی در آسمان ظاهر شد زنی خورشید را در بر کرده و ماه زیر پایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره ۲ و حامل بود از درد زه و عذاب زادن فریاد بر میآورد ۳ و علامت دیگر در آسمان پدید آمد که اینک ازدهای بزرگی سرخ قام که او را هفت سروده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر ۴ و دمش ثلث کواکب آسمانرا کشیده آنها

را بر زمین ریخت و اژدہا پیش آن زن کہ میزائید می ایستاد تا چون بزاید فرزند او را بیلعد ۵ پس زائید فرزند نرینہ را کہ ہمہ امتہای زمین را بعصای آہنین حکمرانی خواهد کرد ۶ و زن بہ بیابان فرار کرد کہ در آنجا مکانی از برای وی از خدا مہیا شدہ است تا او را مدت ہزار و دو بیست و شصت روز بیرو راند ۷ و در آسمان جنک شد میکائیل و فرشتگانش با اژدہا جنک کردند و اژدہا و فرشتگانش جنک کردند ۸ ولی غلبہ نیافتند بلکہ جای ایشان در آسمان دیگر یافت نشد... تا آخر باب .

و این کلام در ظاہر معنی ندارد ہر گاہ تأویل نشود قطعاً محالست تأویلش ہم بعید است در اول و ہلہ بنظر نمیآید! انشاء اللہ در باب ہشتم این آیات را تأویل نمودہ و خواہیم گفت کہ مقصود ازین زن فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا است و آفتاب پیغمبر است و ماہ امیر المؤمنین و دوازده ستارہ دوازده امام سلام اللہ علیہم اجمعین بشرحی کہ خواہد آمد انشاء اللہ و اہل کتاب آیات مذکورہ و امثال اینہا را یقیناً تأویل مینمایند و مقرر و معترفند بکثرہ وقوع مجازات و کنایات و استعارات در کتب سماویہ .

و صاحب مرشد الطالبین الی الکتاب المقدس الثمین در فصل ۱۳ از کتاب خود

چنین نوشتہ است :

و اما اصطلاح کتب مقدسہ پس بدرستی صاحب استعارات وافرہ غامضہ میباشند بخصوص عہد عتیق پس از آن گفتہ است و اصطلاح عہد جدید ایضاً استعاریت جدأ بخصوص مسامرات نجات دہندہ ما .

و آراء کثیرہ فاسدہ مشتہر گردیدہ است زیرا کہ بعضی معلمین نصاری فرمایشات مسیح را بشرح حرفی شرح نمودہ اند و از برای ہمین بعضی امثال را مقدم مینمائیم تا بنمائیم بآن امثال کہ تأویل استعارات حرفی ضوَاب و راست نیست و این مانند قول مسیح از ہیرودیس « بروید بگوئید بآن روباہ » پس از جملہ معلوماتست کہ مراد از لفظ

روباه در این عبارت جبار ظالم میباشد زیرا که این حیوانیکه مدعو^۱ باین اسم است معروف بحیله و غدر است .

ایضاً رب ما بیهود گفت : من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد اگر کسی ازین نان بخورد تا ابد زنده ماند و نانی که من عطا میکنم جسم منست که بجهة حیوة جهان می بخشم یوحنا باب ۶ عدد ۵۱ پس یهودی که شهوانی بودند این عبارت را بمعنی حرفی فهمیدند پس یهودان می گفتند چگونه این شخص میتواند جسد خود را بدهد تا بخوریم ۵۲ و ملاحظه نمودند که مقصود عیسی ازین ذبیحه ذبیحة بود که او را بجهت کفارة گناه عالم بخشید .

و ایضاً نجات دهنده ما گفت از نان تعیین عشاء ربانی بخورید اینست بدن من و از شراب اینست خون من متی باب ۲۶ عدد ۲۶ .
پس از زمان دوازدهم اهل روم از کاتلك از برای این قول معنی دیگر قرار دادند معکوس و مغایر باشواهد دیگر در کتب مقدسه و دلایل صحیحه و حتم کردند که منتج میشود ازین قول تعلیم ایشان محال را یعنی تحویل نان و شراب بجسد و خون مسیح در زمانی که کاهن تقدیس مینماید بلفظ موهوم با وجود اینکه از برای جمیع حواس پنجگانه ظاهر و آشکار است که نان و شراب بر جوهر خود باقی هستند و تغییری در آنها واقع نشده است .

و اما تأویل صحیح از برای قول رب ما آنست که نان مثل جسدش هست و شراب مثل خونسش ترجمه کلام کشیش تمام شد .

پس اعتراف مینماید بوقوع مجازات و استعارات در کتب عهدین لیکن لابدیم از اینکه نظر و تأمل نماییم در قول او که از دهر دوازدهم تا آخر که رد مینماید بر اهل روم در اعتقاد استحاله نان و شراب بجسد و خون مسیح علیه السلام بشهادت حس و قول مسیح علیه السلام را بحذف مضاف تأویل مینماید ولیکن قبل از نظر در

این مسئله صورت عشاء ربانی را که در میان کاتلکی‌ها متداولست بیان مینمائیم که این را قرینه میگویند و صورتش اینست که این حقیر در جاهلیت خیلی ازین کارها کرده بودم الحمد لله که خدا مرا نجات داد از برکت محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین .

قرینه

بدانکه قسیس خادم خود را امر مینماید که از آرد بسیار خوبی خمیر نموده نان فطیره بپزد پیش قسیس بیاورد پس قسیس آن نان را با شیشه شراب به کلیسا میآورد و امر بزدن ناقوس مینماید و نصاری فوراً بجهت نماز جمع میشوند و در کلیسا صف می‌کشند پس قسیس قدری از آن شراب شیشه در کاسه نقره میریزد و آن نان فطیره را در دستمال بسیار نظیفی گذاشته پس از آن جلو جمیع صفها را قسیس میگردد آنوقت در جلو صفها رو بمشرق می‌ایستد و نان فطیره را در دست میگیرد و بر آن نان میخواند کلماتی را که عیسی علیه السلام خواند در شبی که یهود او را گرفتند و بدارش کشیدند علی قولهم و کلمات اینست :

و چون ایشان غذا میخورند عیسی نان را گرفته برکت داد و پاره کرده بشاگردان داد و گفت : بگیرید و بخورید ! اینست بدن من .

و وقتی که این کلمات را تمام کرد قسیس اول خودش سجده مینماید بآن نان فطیره و محقق است در نزد او که این نان مستحیل شد بجسد عیسی و در سجده نان فطیره را خطاب نموده باین نحو دعا می‌خواند : توئی عیسی خدای آسمانها و زمینها ! توئی که در بطن مریم مجسم شدی ! توئی پسر خدا که قبل از جمیع عوالم متولد شدی ! و توئی که از جهت تو از دست شیاطین خلاص شدیم ! توئی که در جانب یمین پدر در آسمان نشسته ! مسلت مینمایم از تو که مرا بیامری و امت خود را که بخون خود آنها را نجات دادی بیامری .

پس از آن قسیس فطیره را بصنوف نصاری مینماید جمیعاً فطیره را سجده

مینمایند .

پس از آن قسیس کاسه شراب را در دست میگیرد و بایشان خطاب نموده و میگوید که مسیح علیه السلام پیش از مرگ کاسه شراب را گرفت و بحواریون داد و فرمود بنوشید که این خون من است .

پس خود قسیس بکاسه شراب سجده مینماید پس بنصاری مینماید ایشان نیز تماماً سجده میکنند پس از آن فطیره را پاره کرده و مشغول بدعا خواندن میشود و کاسه شراب را بدست قسیس دیگر .

یکی نصاری میروند قسیس بقدر نخودی از آن نان یا قدری زیادتیر یا کمتر در حالت دعا خواندن بدهان ایشان میگذارد و شرطش اینست که دست و دندان بآن نان زنند و همانطور فرو برده و بلع نمایند زیرا که جسد مسیح است و آنوقت بروند از کاسه شراب هم بدون اینکه دست بزنند بخورند .

و این کار را که کردند الله و ابن الله میشوند و تمامی گناهان ایشان آمرزیده میشود چنانچه در هدایت پنجم از مقدمه همین کتاب گذشت و هر کسی میخواهد توبه کند باید این کار را بکند و الا آن نیز در جمیع کلیساهای فرقه کاتلک این قاعده معمولست .

و چون اینرا دانستی پس گوئیم ظاهراً حق با کاتلک میباشد زیرا که این قول باین نحو وارد گردیده است در باب ۲۶ از انجیل متی :

۲۶ و چون ایشان غذا میخورند عیسی نانرا گرفته برکت داد و پاره کرده بشاگردان داد و گفت بگیری و بخورید اینست بدن من ۲۷ و پیاله را گرفته شکر نمود و بدیشان داده گفت همه شما ازین بنوشید ۲۸ زیرا که اینست خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته میشود .

پس فرقه کاتلک گویند این لفظ دلالت دارد بر جوهر شئی حاضر تماماً و کمالاً و هرگاه جوهر نان باقی بود این اطلاق صحیح نبود زیرا که بنان فرمود

فرمود این بدن منست و شراب فرمود این خون منست اگر چنین نبود این قول دروغ بود .

و فرقه کاتلک پیش از ظهور فرقه پروتستنت بودند و اکثر مسیحیین میباشند در عالم و ایشان تا اکنون من حیث العدد از فرقه پروتستنت اکثرند .

پس چنانچه این عقیده غلط و باطل است بشهادت حس در نزد فرقه پروتستنت بلکه در نزد جمیع عقلای جهان فکذلك عقیده تثلث غلط و باطلست هر چند که فرض نمائیم دلالت بعضی اقوال متشابهه را بحسب ظاهر بر عقیده تثلث و همچنین بر عقیده نان فطیره بلکه محالست بادلۀ قطعیة .

و اگر گویند آیا ماذوی العقول نیستیم؟! پس چگونه اعتراف مینمائیم بعقیده تثلث هر گاه محال بود عقلاً اقرار و اعتراف نمینمودیم .

در جواب گوئیم آیا اهل روم از کاتلک ذری العقول نیستند مثل شما؟! و در مقدار و عدد اکثر از شما نیستند تاکنون فضلاً؟! از زمان گذشته پس چگونه اقرار و اعتراف و اجماع نمودند بر امر غیر صحیح بلکه محال در نزد شما و حس ببطالانش شهادت میدهد و در واقع و نفس الامر نیز باطل و محال میباشد بوجوه شتی .

مسیح نان نمی‌گردد

وجه اول : آنکه کلیسای روم گمان مینماید که نان تنها مستحیل میشود بجسد مسیح و شراب بخون او و مسیح کامل میشود بلاهوت و ناسوتش چنانچه نقل اقوال ایشان که صریح بودند در این مسئله در مقدمه گذشت .

پس گوئیم زمانیکه این نان مستحیل میشود بمسیح کامل زنده بلاهوت و ناسوتش که ناسوت را اخذ نمود از مریم علیه اسلام پس لابد است از مشاهده عوارض جسمانی در آن نان از پوست و گوشت و استخوان و خون و غیر اینها از اعضای انسانی لیکن هیچکدام از اینها در نان مرئی و محسوس نیست بلکه جمیع عوارض نان باقی است الان چنانچه بود قبل از تقدیس .

و چون این نانرا بعد از تقدیس دست میزنیم و میچشیم و میخوریم و نگاه میکنیم و بلع مینمائیم چیزی غیر از نان محسوس ما نمیشود و چون این نان را نگاه میداریم فسادیکه بر نان عارض میشود براو عارض میشود نه فسادیکه بر جسم انسانی عارض و طاری میشود .

پس اگر استحاله ثابت شود خوبستکه بگوئیم مسیح مستحیل بنان شد نه اینکه نان مستحیل بمسیح گردید پس اگر اهل روم میگفتند که مسیح مستحیل بنان میشود اقل بعداً و رکاکه بود اگر چه این هم باطل است بالبداهة .

عیسی : یکی و بیشتر

وجه دوم : اینکه حضور مسیح بلاهوتش در امکانه متعدده در آن واحد ممکن بود در زعم ایشان لیکن باعتبار ناسوتش امکان ندارد زیرا که باعتبار ناسوت مثل ماها بود حتی اینکه گرسنه میشد ! و میخورد و می آشامید و میخواستید ! و از یهود میترسید و از ایشان فرار مینمود ! فربه و لاغر میشد ! مریض و صحیح میگردد ! هلمّ جرّاً .

پس چگونه تعدد او امکان دارد باین اعتبار بجسم واحد در امکانه غیر محصوره در آن واحد حقیقی ؟ !

العجب کل العجب که قبل از عروجش باسماں باین اعتبار در دو مکان نیز پیدا نشد فضلاً از امکانه غیر متناهی و کذا بعد از عروج باسماں پس چگونه پیدا میشود بعد از قرونی بعد از اختراع ابن اعتقاد فاسد باعتبار مذکور در امکانه غیر متعدده در آن واحد و این محالست بالبداهة .

عیسی بتعداد نان

وجه سیم : آنکه هر گاه فرض شود که چند میلیون از کهنه و قسیسین در عالم در آن واحد تقدیس نمایند و نان فطیره هر کدام از آنها مستحیل شود بمسیحی

که از مريم متولد شد خالی ازین نیست که این مسیحهای حادث عین همدیگرند و یا غیر .

و دوم باطل است بنا بر زعم خودشان و اول هم باطل است در نفس الامر زیرا که ماده هر کدام غیر از دیگریست .

خدايان بيشمار

وجه چهارم: زمانیکه مستحیل شود نان بمسیح کامل در دست قسیس و کاهن پس هر گاه این قسیس و کاهن این نانرا بشکنند بکسرات کثیره و اجزاء صغیره خالی ازین نیست یا اینکه مسیح نیز قطعه قطعه و پاره پاره میشود بعدد پارههای نان و اجزای آن و یا اینکه هر یکی از پارهها و جزوهای نان مسیح کامل علیحده خواهد بود. بنا بر اول خورنده آن پارههای نان مسیح کامل را نخورده است بلکه جزوی از اجزاء آنجنابرا میل فرموده است .

و بنا بر ثانی همه این مسیحها از کجا آمدند زیرا که در نان فطیره نبود مگر يك مسیح و چگونه در این اجزاء كوچك مسیح جا میگیرد و ایضاً لازم میآید که مسیحها عدد ایشان بچند کرور برسد و همه اینها خدا خواهند بود زیرا که عین همدیگرند بنا بر اعتقاد خودشان پس تثلیث چه معنی دارد؟! چرا نگوئیم که مسیحین ده هزار کرور مثلاً خدا دارند بلکه زیادتیر؟! و چرا نگوئیم آنهائیکه این نانرا خوردند هر کدام يك خدای کامل در شکم دارند؟! پس هر کسی ازین نان خورد لابد باید خدا باشد .

بلکه بسا هست که يك کس در مدت عمر هزار بار ازین نان میخورد پس خالی ازین نیست که این خدايان در شکم او میمانند یا از او خارج میشوند و در صورت ثانی قازورات و مدفوعات انسانی باید کمال احترام را داشته باشند نعوذ بالله من الضلالة والجهالة .

مذهبی که دارای این قبایح باشد در اعلی درجه خباثت و قباحت و رکاکتست

و قبضش فوق تصور انسانیت و در صورت اول که این خدایان از او دفع نشوند لازم میآید که یکنفر هزار خدا در شکمش باشد .

مسیح نجات بخش

وجه پنجم : آنکه هرگاه عشاء ربانی که باند زمانی قبل از صلب مسیح بود اگر نفس ذبیحه باشد که در وقت صلب حاصل شد لازم میآید که کافی باشد از برای نجات و خلاصی عالم و ثانیاً محتاج بدار کشیده شدن مسیح از دست یهود نبود زیرا که بعالم نیامد باعتقاد ایشان مگر اینکه مردم را نجات بدهد با اینکه یکدفعه کشته شود و نیامد تا اینکه دائماً متالم شود .

و عبارت آخر باب نهم از رساله پولس بعبرانیان صریحست در مدعای ما^۱ .

مسیحیان عیسی خور

وجه ششم : آنکه هرگاه صحیح باشد ادعای مسیحین لازم میآید که متابعان مسیح اخبث و اشقی از جماعت یهود باشند زیرا که جماعت یهود یکمرتبه آزار کردند مسیح را و دست از او برداشتند گوشتش را نخوردند و خونش را نیاشامیدند و این جماعت روزی چند مرتبه سرش را میبرند و اعضای او را قطعه قطعه مینمایند و او را میخورند در امکان غیر محصوره پس چرا اینکه یکمرتبه مسیح را کشت کافر و ملعونست و اما آنانیکه روزی چند مرتبه در امکان غیر محصوره او را میکشند گوشتش را میخورند و خونش را میاشامند کافر و ملعون نباشند .

پناه میبریم بخدا از کسانی که گوشت خدای خود را میخورند و خونش را میاشامند حقیقتاً نه مجازاً .

پس زمانی که خدای مسکین خودشان از دست ایشان نجات نیابد کیست که از دست اینها نجات یابد خدا ما را دور نماید از ساحت قرب ایشان

۱- و همچنین مسیح نیز چون یکبار قربانی شد تا کناهان بسیاری را رفع نماید ...

شاعر بد نگفته است دوستی نادان سراسر دشمنی است .

عیسی بیاد خود

وجه هفتم : در باب ۲۲ از انجیل لوقا مسیح در عشاء ربانی باین نحو واقع گردیده است : ۱۹ و نانرا گرفته شکر نمود و پاره کرده بایشان داد و گفت اینست جسد من که برای شما داده میشود اینرا بیاد من بجا آرید انتهى .

پس اگر عشاء ربانی نفس و عین ذبیحه بود تذکره و بیاد آوردن صحیح نخواهد بود زیرا که شئی تذکره از برای نفس خود نمیشود .

و عقلائی که عقول سلیمه دارند بامثال این اوهام در حسیات حکم می کنند هر گاه در ذات الله و عقلیات حکم بمحال نمایند که قول به تثلیث است از ایشان مستبعد نخواهد بود .

لیکن ما در اینجا قطع نظر ازین مرحله نموده و در مقابل علمای پروتستنت گوئیم چنانچه این عقلاء در نزد شما اجماع نمودند بر این عقیده که مخالف حس و عقل است بجهت تقلید پدران و یا غرض دیگر فکذلك اجماع ایشان و شما در عقیده تثلیث که مخالف حس و براهین عقلیه است و مخالف رأی مردمان بسیار که شما ایشانرا مسمی به ملاحظه مینمائید و مقدار و جمعیت ایشان در این زمان زیادتر از مقدار و جمعیت فرقه شماست بلکه از فرقه کاتلك ایضاً و ایشان عقلا هستند مثل شما و از انبای صنف شما میباشند و از اهل دیار شما نیز بودند و هستند این مذهب را ترك کردند بجهت اشتمالش بر این قبایح باستهزاء بلیغ استهزاء مینمایند بر مسائل اصول و فروع شما و بر چیز دیگر چنین استهزاء نمی نمایند چنانچه مخفی و مستور نیست بر کسی که کتابهای ایشانرا مطالعه نموده باشد .

و فرقه یوننی تیرین از فرق مسیحیه ایضاً منکر این عقیده هستند و جماعت مسلمین و یهود از سلف و خلف این عقیده را از جنس اصغاث احلام میدانند .

امر ششم :

اجمال در عهدین

اجمال بکثرت در اقوال مسیح علیه السلام پیدا میشود و اغلب اقوال آنجناب مجمل بوده بحیثی که معاصرین و تلامذه در اکثر اوقات مقصود جناب عیسی را نمی دانستند مادامی که خودش تفسیر نمینمود پس اقوالی که خودش تفسیر نمینمود از آن اقوال مجمله فهمیدند و دانستند و آنهایی را که تفسیر نمود بعضی از آنها را بعد از مدت مدیدی دانستند و برخی از آن مجمل و مبهم ماند تا آخر حیوة و نفهمیده از دنیا رفتند شواهد و نظایر این ادعا بسیار است لیکن اکتفا میشود در اینجا بذکر بعضی از آنها .

در باب دوم از انجیل یوحنا مکالمه مسیح علیه السلام با جماعت یهودی که از او معجزه میخواستند باین نحو واقع گردیده است :

۱۹ عیسی در جواب ایشان گفت این هیکل را خراب کنید که در سه روز آنرا برپا خواهم نمود ۲۰ نگاه یهودیان گفتند در مدت چهل و شش سال این هیکل را بنا نموده اند آیا تو در سه روز آنرا برپا میکنی ۲۱ لیکن او درباره هیکل جسد خود سخن می گفت ۲۲ پس وقتی که از مردکان برخاست شاگردانش را بخاطر آمد که این سخن را بدیشان گفته بود آنگاه بکتاب و کلامی که عیسی گفته بود ایمان آوردند انتهى .

پس در اینجا شاگردان مسیح مقصود او را نفهمیدند فضلاً عن اليهود لیکن تلامذه بعد از برخاستن عیسی از میان مردگان فهمیدند و ایمان آوردند تا آنوقت نفهمیده بودند و باین کلام هم ایمان نیاورده بودند و مسیح علیه السلام بنیقودیموس^۱ که از علما و معلمان یهود بود فرمود هر آینه بتو میگویم اگر کسی از نو متولد نشود ملکوت خدا را نمیتواند دید و بنیقودیموس مقصود مسیح را نفهمید بدو گفت چگونه

۱- یکی از رؤسای یهود بود که با حضرت مسیح بحث مفصلی کرده است و بعقیده مسیحیان مأمور دفن مسیح نیز بوده است . قاموس کتاب مقدس .

ممکنست انسانی که پیر شده دوباره مولود گردد؟! آیا میشود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته مولود شود؟! مسیح دوباره یادش داد باز نفهمید عیسی در جواب وی گفت آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمیدانی؟

و اینقصه بتفصیل تمام در باب سیم از انجیل یوحنا مرقوم گشته است و عیسی علیه السلام در خطاب بیهود چنین گفت:

منم نان حیوة اگر کسی ازین نان بخورد تا بابد زنده ماند و نانیکه من عطا میکنم جسد منست که بجهة حیوة جهان میبخشم پس یهودان با یکدیگر مخاصمه کرده میگفتند چگونه این شخص میتواند جسد خود را بما دهد تا بخوریم عیسی بدیشان گفت هر آینه هر آینه بشما میگویم اگر جسد پسر انسانرا نخورید و خون او را ننوشید در خود حیوة ندارید و هر کس جسد مرا خورد و خون مرا نوشید حیوة جاودانی یافته است و من در روز اخیر او را خواهم برخیزانید زیرا که جسد من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است پس هر که جسد مرا میخورد و خون مرا مینوشد در من میماند و من در او چنانکه پدر زنده مرا فرستاده است و من پدر زنده ام همچنین کسیکه مرا بخورد او نیز بمن زنده میشود آنکاه بسیار از شاگردان او چون اینرا شنیدند گفتند این کلام سختی است که میتواند بشنود در همان وقت بسیاری از شاگردان او بر کشته دیگر باو همراهی نکردند.

و این قصه در باب ششم از انجیل یوحنا مفصلاً نوشته شده است پس در اینجا یهود کلام مسیحا را نفهمیدند و تلامذه سخت شمرند و بسیاری از ایشان بجهت همین کلام مرتد گشته دیگر باو همراهی نکردند.

و در باب ۸ از انجیل یوحنا باین نحو تسطیر یافته است:

۲۱ باز عیسی بدیشان گفت من میروم و مرا طلب خواهید کرد و در کناره خود خواهید مرد و جائیکه من میروم شما نمیتوانید آمد ۲۲ یهودیان گفتند

آیا اراده قتل خود دارد که میگوید بجائی خواهیم رفت که شما نمی توانید آمد ... ۵۱ هر آینه بشما میگویم اگر کسی کلام مرا حفظ کند مرگ را تا بابد نه بیند ۵۲ پس یهودیان بدو گفتند الان دانستیم که در تو دیویست ابراهیم و انبیا مردند و تو میگوئی اگر کسی کلام مرا حفظ کند مرگ را ابداً نخواهد چشید ۵۳ آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیا که مردند بزرگتری خود را که میدانی .

و در اینجا نیز یهودیان مقصود مسیح را در هر دو موضع نفهمیدند بلکه در موضع ثانی منتسب بجنونش نمودند و گفتند تو دیوانه و مجنون میباشی .

و در باب ۱۱ از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است :

۱۱ این بگفت و بعد از آن بایشان فرمود ایلعاذر دوست ما در خوابست اما میروم تا او بیدار کنم ۱۲ شاگردان او گفتند ای آقا خفته است شفا یابد ۱۳ اما عیسی دربارۀ موت او سخن گفت و ایشان کمان بردند که از آرامی خواب میگوید ۱۴ آنگاه عیسی علانیۀ بدیشان گفت ایلعاذر^۱ مرده است ۱۵ و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید ولیکن نزد او برویم .

و در اینجا نیز تلامذه کلام مسیحرا فهم نکردند تا خودش تصریح فرمود .
و در باب شانزدهم از انجیل متی باین نحو مسطور گردیده است :

۶ عیسی ایشانرا گفت آگاه باشید که از خمیر مایۀ فریسیان و صدوقی^۲ احتیاط کنید ... ۸ عیسی اینرا درك نموده بدیشان گفت ای سست ایمانان چرا در خود قیاس میکنید از آنچه که نان نیاورده اید ... ۱۱ پس چرانفهمیده اید که دربارۀ نان نکفتم که از خمیر مایۀ فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید ۱۲ آنگاه دریافتند که نه از خمیر مایۀ نان بلکه از تعلیم فریسیان

۱- بیاورقی صفحه ۳۶۸ جزء اول مراجعه فرمائید

۲- بیاورقی صفحه ۳۹ جزء اول مراجعه شود .

و صدوقیان حکم باحتیاط فرموده است انتهی .

و در اینجا ایضاً شاگردان مقصود مسیح را قبل از تنبیه نفهمیدند .
و در باب ۸ از انجیل لوقا در حال آن دختریکه مسیح علیه السلام او را زنده فرمود باذن خدا چنین مرقوم و مسطور گردیده است: ۵۲ همه برای او کریه وزاری میگردند گفت کریان مباشید نمرده بلکه خفته است ۵۳ پس باواستهزاء کردند چونکه میدانستند که مرده است .

و در اینجا همه مقصود مسیح را نفهمیدند و از اینجهت بود که استهزاء کردند.
و در باب ۹ از انجیل لوقا قول مسیح علیه السلام در خطاب بحواریین باین نحو مرقوم گردیده است :

۴۴ این سخنانرا در کوشهای خود فراگیرید زیرا که پسر انسان بدستهای مردم تسلیم خواهد شد ۴۵ ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آنرا نفهمیدند و ترسیدند که آنرا از وی استفسار کنند .

و در اینموضع نیز حواریون نفهمیدند و ترسیدند که سؤال نمایند .
و در باب ۱۸ از انجیل لوقا باین نحو عیان و بیان گشته است :

۳۱ پس آن دوازده را برداشته بایشان گفت اینک باورشلیم میرویم و آنچه بزبان انبیاء درباره پسر انسان نوشته شد بانجام رسد ۳۲ زیرا که او را بامتها تسلیم میکنند و استهزاء و تحقیر نموده آب دهن بروی انداخته ۳۳ و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سیم خواهد برخاست ۳۴ اما ایشان چیزی ازین امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه میفرمود درک نکردند .

و در اینجا ایضاً مراد و مقصود مسیح علیه السلام را نفهمیدند و حال آنکه این تفهیم در مرتبه ثانیه بوده است و در کلام هم اجمال نیست بحسب ظاهر لعل سبب عدم فهم ایشان این باشد از یهودیان شنیده بودند که مسیح سلطان عظیم الشان

خواهد بود پس چون بعیسی علیه السلام ایمان آوردند و او را بمسیحیت تصدیق نمودند مژنون ایشان این بود که مسیح بر سریر سلطنت جلوس خواهد نمود ما هم بردوازه تخت نشسته و هر کدام بفرقه ای از فرق بنی اسرائیل حکم خواهیم کرد زیرا که عیسی چنین وعده داده بود و این سلطنت را بسطنت دنیویه حمل نموده بودند چنانچه ظاهر است و این خبر چون مخالف بود باگمان و رجای ایشان لهذا نمی فهمیدند و عنقریب خواهی دانست که رجای ایشان همین بوده است منتظر سلطنت بودند.

و ایضاً از بعضی اقوال مسیح علیه السلام دو امر از برای تلامذه و شاگردهای آنجناب مشتبه شده بود و این اشتباه از همه و یا اکثر ایشان زایل نشد تا وقت مرگ و بهمان اشتباه از دنیا رفتند .

اول : آنکه معتقد حواریون و تلامذه این بود که یوحنا نخواهد مرد تا وقوع قیامت .

دوم : آنکه معتقد ایشان این بود که قیامت در عهد ایشان برپاشده و واقع خواهد گردید چنانچه به بسط تمام و شرح مالا کلام در باب اول دانستی .

و این امر نیز یقینی است که الفاظ جناب عیسی علیه السلام بعینه در انجیلی از اناجیل موجوده محفوظ نیست بلکه ترجمه الفاظ عیسی است بحسب فهم رواة در این اناجیل مرقوم گردیده است و در شاهد هجدهم از مبحث سیم از باب دوم مفصلاً و مدلاً معلوم و مشخص نمودیم که انجیل اصلی متی مفقود است و باقی الآن ترجمه آنست و اسم مترجم آن معلوم نیست و کشیشها تا امروز از روی جزم ندانسته اند که مترجم این انجیل که بوده است .

و ایضاً بسند متصل ثابت نگردیده است که کتب باقیه از تصنیفات اشخاص منسوب الیهم میباشند

و نیز ثابت و محقق گردید از تقریرات و تحریرات ما در سابق که تحریف باقسامه الثلثة در این کتب واقع گردیده است یقیناً .

و ایضاً ثابت شد از مطالب دو باب گذشته که اهل دین و دیانت تحریف

میکردند کتب عهد عتیق و جدید را عالماً و عامداً از برای تأیید مسئله مقبوله و یا از برای دفع اعتراضات وارده و در شاهد سی و یکم از مبحث دوم بادلۀ قویه دانستی که تحریف ایشان در این مسئله بخصوصه ثابت گردیده است .

و در باب پنجم از رسالۀ اول یوحنا این عبارت را علاوه کرده اند : زانرو که در آسمان سه هستند که شهادت میدهند پدر و کلمه و روح القدس این هر سه یکی هستند و سه هستند که در زمین شهادت میدهند .

و بعضی الفاظ را در باب اول از انجیل لوقا زیاد کرده اند و بعضی الفاظ را از باب اول از انجیل متی اسقاط نموده اند و آیه تامه را از باب ۲۲ از انجیل لوقا انداخته اند پس در اینصورت اگر بعضی اقوال متشابهۀ مسیح علیه السلام در این انجیل یافت شود که بحسب ظاهر دلالت بر تثلیث داشته باشد محل اعتماد نخواهند بود و حال آنکه صریح نیستند در دلالت به تثلیث چنانچه در مقدمۀ دوازدهم خواهی دانست .

امر هفتم :

داوری عقل

آنکه بساهست که عقل ماهیت و کنه بعضی اشیاء را علی ماہی علیه ادراک نمینماید لیکن مع ذلك حکم میکند بامکان آنها از وجود آنها در نزد عقل محالی لازم نمیآید لهذا این اشیاء در نزد عقل از ممکنات شمرده میشوند و عقل بامکان آنها حکم مینماید .

و بساهست بالبداهة والضروره یا ببرهان قطعی عقل حکم میکند بامتناع بعضی اشیاء و از وجود آنها در نزد عقل محال لازم میآید و لهذا این اشیاء را عقل از جمله ممتنعات میشمارد .

فرق بین الصورتین جلی و روشنیست که محتاج بتأمل و توقف نیست و از قسم دوم اجماع نقیضین حقیقتین است و ارتفاع نقیضین و همچنین اجتماع وحدت

و کثرت حقیقی در ماده شخصیه در زمان واحد از جهت واحده و همچنین اجتماع زوجیت و فردیت و هکذا اجتماع افراد مختلفه و کذا اجتماع اعداد مانند نور و ظلمت ، سیاهی و سفیدی ، حرارت و برودت یعنی گرمی و سردی ، رطوبت و یبوست یعنی تری و خشکی ، عمی و بصر ، سکون و حرکت در ماده شخصیه با اتحاد زمان و جهت و محال بودن این اشیاء بدیهی و ضروریست عقل هر عاقل حکم میکند که این امور از جمله ممتنعاست .

و همچنین از قسم دوم است لزوم دور و تسلسل و امثال اینها که عقل حکم بیطلان مینماید بادلۀ قطعیه در امثال این امور .

امر هشتم : لزوم تعارض

آنکه زمانیکه دو قول معارضه نمایند لابد است از اسقاط هر دو در صورتیکه تأویل در آنها ممکن نباشد و یا تأویل هر دو در صورت امکان و لابد است از اینکه تأویل مستلزم محال و یا کذب نباشد مثلاً آیات داله بر جسمیت و شکل معارض است با بعضی آیات داله بر تنزیه حق جل شأنه تأویل قسم اول واجبست چنانچه در امر سیم دانستی و لابد است از اینکه تأویل باین نحو نباشد که الله جل شأنه متصف بدو صفت است زیرا که این تأویل باطل و واجب الرد است زیرا که تناقض و تعارض در اینصورت مرتفع نمیشود .

امر نهم : خدای یگانه یا سه خدا

آنکه چون عدد قسمی است از اقسام کم^۱ قائم بنفسه نیست بلکه قائم بغیر

۱- فلاسفه مقولات را بده گروه قسمت کرده اند که یکی از آنها جوهر و نه قسم آن عرض هستند باین ترتیب:

۱- کم، ۲- کیف، ۳- وضع، ۴- این، ۵- ملک، ۶- متی، ۷- ۸۹۷- فعل و انفعال، ۹- اضافه.

←

است و هر موجودی از موجودات از واجب و ممکن لابد باید معروض بوحدت شود و یا بکثرت و ذوات موجوده ممتازه بامتیاز حقیقی متشخص با تشخص تماماً و کمالاً معروض بکثرت حقیقی میباشند .

پس زمانیکه معروض بکثرت شد معروض بوحدت حقیقی نخواهد بود والا اجتماع ضدین حقیقتین لازم میآید چنانچه در امر هفتم دانستی بلی جایز است که معروض به وحدت شود لیکن نه وحدت حقیقی بلکه وحدت اعتباری با اینکه مجموع کثیر باشد حقیقه^۲ و واحد باشد اعتباراً .

پس ذات مقدس حق جلت عظمته زمانیکه واحد شد سه نمیشود وقتی که سه گفتی يك نمیشود یقیناً زیرا که واحد غیر از سه است و سه غیر از واحد است پس قول بتثلیث و توحید باطل است بالبداهة .

امر دهم :

توحید یا تثلیث حقیقی

آنکه منازعه فیما بین مسلمین موحدین و مثلثین مشرکین محقق نمیشود مادامیکه نگویند که توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند و اگر گویند تثلیث حقیقی است و توحید اعتباری پس میان مسلمین و ایشان نزاعی نیست زیرا که در اینصورت مشرکند یقیناً .

لیکن ایشان گویند توحید و تثلیث هر دو حقیقی میباشند چنانچه تصریح شده است در کتابهای علمای پروتستنت و صاحب میزان الحق در باب اول از کتاب خود المسمی بحل^۳ الاشکال باین نحو نوشته است : که مسیحین توحید و تثلیث هر دو را حمل بمعنی حقیقی مینمایند انتهى .

→
فخرزاری تعریف کم را از فارابی و شیخ ابوعلی سینا چنین نقل می کند : هر عرضی که بالذات قابل تجزیه و تقسیم بقسمت فرضی باشد کم است .

و این متصور نیست زیرا که اجتماع وحدت و کثرت لازم می‌آید در شبی
واحد از جهت واحده چنانچه در پیش دانستی که آن محالست .

امر یازدهم :

سه اقنوم

علامه مقریزی در کتاب خود المسمی بالخطوط^۱ در بیان فرق مسیحیت که در
عصر او بوده‌اند چنین گوید : جماعت نصاری فرق کثیره هستند ملکانه و نسطوریه
و یعقوبیه و بوذغانیه و مرقولیه و ایشان رهاویون میباشند که در نواحی حران
بوده‌اند و غیر اینها .

بعد گفته است ملکانه و یعقوبیه و نسطوریه کلهم متفق‌اند بر اینکه معبود ایشان
سه اقنوم میباشند و این اقانیم ثلثه واحد هستند و آن جوهر قدیمست و معنی آن
اب و ابن و روح القدس خدای واحد است .

بعد گفته است گویند که ابن متحد شد با انسان مخلوق پس او و متحد به مسیح
واحد شدند و اینکه مسیح خدای عباد و رب ایشانست .

پس از آن اختلاف کرده‌اند در صفت اتحاد مزعوم بعضی از ایشان اینکه
اتحاد واقع گردیده است فیما بین جوهر لاهوتی و جوهر ناسوتی ولیکن این اتحاد
هیچکدام را از جوهر و عنصر خود بیرون نکرده است و اینکه مسیح خدا و معبود
است و اینکه پسر مریمست که او را حامله شد و زائید و اینکه همین شخص که

۱- ابوالعباس تقی‌الدین احمد بن علی مصری معروف به مقریزی از مشاهیر ارباب سیر و
مورخین عرب است مردی بود گوشه‌گیر که قضاوت دمشق را نپذیرفت تألیفات زیادی دارد
از جمله کتاب المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والاثار در تاریخ مصر از سال دوازدهم هجری
تا زمان خود مؤلف است که تمامی امور ملکی و دینی و وقایع مهمه مصر و احوال و اطوار
و عادات مصریان و مسکوکات و مقیاسات اسلامی و اطلاعات تاریخی و جغرافیائی آن سرزمین را
نگاشته است و این کتاب بزبانهای مختلف ترجمه شده است. قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۳۶۲
و هدیه الاحباب ص ۲۴۸ .

خدا و پسر مریمست مقتول و مصلوب گردید .

و زعم بعضی دیگر اینکه مسیح بعد از اتحاد دو جوهر است یکی لاهوتی و دیگری ناسوتی و اینکه مقتول و مصلوب گردید از جهت ناسوت بود نه از جهت لاهوت و اینکه مریم مسیح را حامله شد و او را زائید از جهت ناسوتش بود و این قول نسطوریه است .

بعد گویند که مسیح بکماله خدا و معبود است و این الله است تعالی الله عن قولهم .
و قومی گمان کردند که اتحاد واقع گردید فیما بین جوهرین لاهوتی و ناسوتی پس جوهر لاهوتی بسیط غیر منقسم و غیر متجزیست .

و قومی گمان کردند که اتحاد از جهت حلول این است در جسد و مخالطت اوست با جسم .

و بعضی از ایشان گویند اتحاد از جهت ظهور است مانند ظهور کتابت خاتم و نقش زمانیکه بر گل واقع میشوند و یا موم یعنی مانند ظهور خطوط در موم و گل و یا مانند ظهور صورت انسان در آینه و مانند این اختلاف در میان ایشان بسیار است که در غیر ایشان پیدا نمیشود .

و ملکانه ایشان منتسب بملك روم میباشند و ایشان گویند که الله اسمی است از برای سه معنی که آن يك سه است و سه یکیست .

و یعقوبیه گویند که خدا واحد قدیمست که جسم و انسان نبود بعد مجسم شد و انسان گردید .

و مرقولیه گویند که الله واحد است و علمش غیر از خودش است و علم قدیم با خدا بود و مسیح پسر خداست از جهت رحمت چنانچه گوئیم ابراهیم خلیل الله آنتهی .
و صاحب تبصرة العوام گوید اما ترسایان گویند چون عیسی را با آسمان بردند نصاری بهفتاد و دو فرقه متفرق گردیدند و بعضی مر بعضیرا کافر خوانند .

و بدانکه جمله نصاری گویند معبود جوهریست از سه اقنوم و این اقنوم را يك اقنوم اب گویند و آن قدیمست و دیگر را اقنوم ابن گویند و آن کلمه است و

سیمی را اقنوم روح القدس خوانند و آن چنانستکه گویند معلومات یا جوهر است یا عرض و نشاید که خدایتعالی عرض بود لابد باید که جوهر باشد و معنی کلمه آنستکه بوجود او راه یابند و روح القدس یعنی دین باو زنده شود .

و آنچه در اتحاد گویند نامعقولست نه ایشان دانند نه بفهم کسی رسانیدن توانند و چون ایشانرا پرسیم که اتحاد چیست چرا واجبست گویند از بهر اینکه عیسی واسطه است میان ما و لاهوت .

اما یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد بذات بود اتحاد ناسوت بلاهوت شد و این فاسد است زیرا که نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت جسم مرکب پس اتحاد صورت نه بندد و اگر صورت داشتی لازم بودی که لاهوت مرکب باشد یا ناسوت بسیط و این هر دو باطل است .

نسطوریه گویند که میان ایشان ممازجت نبود الا اینکه کلمه ناسوت مسیحرا همکل گردانید پس عیسی دو جوهر است و دو اقنوم .
و بعضی گویند اتحاد آن بود که کلمه در مسیح تأثیر کند چنانکه صورت در آینه بی اینکه نقل کند .

و بعضی گویند که کلمه بردست عیسی تدبیر چیزها کرد و آن اتحاد است و ایشان در بعضی تسبیحها گویند ایمان آوردیم بواحدیکه پدر است و مالک همه چیزهاست و برب واحد مسیح را که پسر خداست و از پدر پدید آمد پیش از همه چیزها و نه مصنوع است آله حق از آله حق از جوهر پدر خود انتهی کلامه ملخصاً.
مؤلف حقیر گوید : امروز معظم فرق نصاری دو فرقه هستند کاتلک و پروتستنت و اینها جزئیات غیر محصوره دارند که بیان عقاید کلیه ایشان در این کتاب گنجایش ندارد و تمامی مسیحیین امروز اعتقادشان اینستکه ذات خدا مرکب از سه چیز است اب و ابن و روح القدس و این سه واحدند و یکنفر مسیحی امروز در روی زمین پیدا نمیشود که این اعتقاد را نداشته باشد .

و در بیان اتحاد و علاقه کلمات ایشان مضطربست و عاجز از بیان علاقه هستند.

و گاهی گویند علاقه این اقانیم ثلثه مانند علاقه کلمه و فکر و روح است که مندرج و مندمج در همدیگر میباشند .

و گاهی گویند که مانند آفتابست که دارای جرم و ضوئ و حرارت میباشد و آن يك آفتابیست .

و برخی از ایشان گویند که این مانند آتش است که جسم و حرارت و ضوئ دارد و این سه یکچیز هستند !

تو میدانیکه روشنائی آتش غیر از آتش است والا لازم میآید کسیکه در روشنائی آتش بنشیند بسوزد چنانچه کسیکه در آتش است میسوزد .

و چون بطلان این مطالب اظهر من الشمس و ابین من الامس است در نزد هر عاقلی لهذا اکثر علمای پروتستنت بیان علاقه را ترك نموده و گفته اند مسئله تثلیث از جمله اسرار است و سرّ را نمیشود بیان کرد حکماً و حتماً باید قائل بتثلیث شد و لو بضرب چماق حکماً همین طور است خواه موافق عقل باشد و خواه نباشد . ولیکن مبنای دین مسیحیین امروز بر پنج قاعده است این قواعد خمسسه بعضی مشترکست مابین جمیع فرق نصاری و بعضی مختص بفرقه کاتلک میباشد . اول : تعمیم است و این مختص بفرقه کاتلک است .

دوم : ایمان به تثلیث است .

سیم : اعتقاد التحام اقنوم ابن است در بطن مریم .

چهارم : ایمان بقرباناتست بهمان وجهی که در پیش بیان شد .

پنجم : اقرار بجمیع گناهانست در نزد قسیس و این هم از مختصات کاتلکست و اما تثلیث و التحام کلمه در بطن مریم مشترکست فیما بین جمیع مسیحیین و مسئله قرباناترا در بیش دانستی و در اینموضع میخواهیم کیفیت تعمیم و اقرار و ایمان بتثلیث را و علت التحام اقنوم ابن را در رحم مریم عیان و بیان نمایم از برای ازدیاد بصیرت ناظر و مضحکه و خنده بر این اشخاصی که خود را از عقلاي جهان میدانند مع هذا اعتقاد باین مزخرفات مینمایند و این اعتقاد را مدار نجات میدانند .

و اما قاعدهٔ تعمید :

بدانکه در هر کلیسائی حوضی است و یا خمرهٔ بزرگی که قسیس آنرا پراز آب مینماید و نمک بسیاری در میان این آب میریزد و قدری هم روغن بلسان^۱ پس آنیکه میخواهد نصرانی شود اگر شخص مکلف باشد بعضی از اعیان نصاری با قسیس در کلیسا جمع میشوند که شاهد او باشند در حضور پروردگار و قسیس در نزد حوض میایستد و متنصر^۲ را باینعبارت خطاب مینماید :

بدانکه نصرانیت و مسیحیت عبارت از آنستکه ذات خدا را مرکب از سه اقنوم بدانی **بَبْ پَرُونُ رُوخِ دِقْدَشِ** یعنی آن سه اقنوم اقنوم اب و ابن و روح القدس میباشد! و اینکه دخول بجنّت امکان ندارد مگر بتعمید! و اینکه عیسی خدا و پسر خداست! و اینکه ملتحم شد در بطن مادرش مریم! پس انسان و خدا شد! خداست از جوهر پدرش و انسانست از جوهر مادرش! و اینکه مصلوب و مقتول گردید و بعد از سه روز زنده شد و باآسمان رفت و در جانب راست پدر نشست! و همان خدای مقتول حاکم است در روز قیامت فیما بین خلق! و تو ایمان آوردی بهر چیزیکه اهل کلیسا ایمان میآورند؟ باید فی الفور بگوید بلی آنوقت قسیس از آب حوض برمیدارد و براین مسیحی جدید میپاشد و آواز خود را بلند میکند و این دعا را میخواند:

ای مسیحی جدید من تو را تعمید میدهم باسم اب و ابن و روح القدس پس از آن با دستمال آن آبرا از صورت او پاک میکند پس این شخص نصرانی و از اهل جنت میشود :

و اما تعمید کودکان روز هشتم از ولادت پدران و مادران ایشان بچهها را بکلیسا میآورند پس قسیس آن بچه را بکلام سابق مخاطب مینماید و عقاید را

۱- گیاهی است بصورت درختچه که همه اعضای آن دارای مادهٔ صمغی است با کوچکترین خراش بوسیله حشرات و غیر آنها این مادهٔ صمغی از آن خارج می شود و دانهٔ آنرا تخم بلسان خوانند که در تداوی مصرف می شود. فرهنگ فارسی دکتر معین.

بنحو مذکور از برای او تقریر مینماید پدر و مادر از جانب کودک جواب میدهند و این صفت تعمیم است و موجب دخول در جنت است .

بدانکه سالها این آب در حوض و در خمره میماند متغیر و متعفن نمیشود و عوام نصاری تعجب میکنند و میگویند این از کرامت کلیسا و معجزه قسیس است و نمیدانند که از برکت نمک و روغن بلسانست .

وسا هست که این آب را محرمانه عوض میکنند و روغن را در وقتی میریزند که کسی نه بیند و اینحقیر مدتی در جاهلیت بوده ام بسیار ازین کارها میکردم و مردم را تعمیم میدادم و این از جمله حیل‌های قسیسین است در اضلال مردم .

الحمد لله الذی هدانی الی الحق والعرفان و آخر جنی من الظلمات الی نور
الایمان ببرکة سید الاولین و الاخرین محمد و آله الطاهریین صلواة الله علیه
وعلیهم اجمعین .

و اما قاعده دوم :

و آن ایمان بتثلیث است و مدار نجات اهل عالم همین است که ذات مقدسه الهی را نعوذ بالله مشتمل بر سه اقنوم بدانی و این سه اقنوم یعنی اقنوم اب و ابن و روح القدس دارای تمامی صفات الوهیت و نعوت ربوبیت میباشند و اینها ممتازند از همدیگر بامتیاز حقیقی و متحدند بتوحید حقیقی .

و در سؤال و جواب دینیه ایشان که در لغت انگلیسی بوده بسیط صاحب ینکی دنیائی ترجمه نموده در سؤال ششم از کتاب سؤال و جواب مذکور باین نحو مسطور گردیده است :

سؤال ۶ : دارای الوهیت چه کسانیند ؟

جواب : دارای الوهیت سه کسند اب و ابن و روح القدس و این سه یکخدا و یکذات واحدند و در قدرت و جلال مساویند انتهی با لفاظه و هرکسی این اعتقاد را نداشته باشد در نزد ایشان از مسیحیت خارج میباشد و دلایل بطلان اینها خواهد آمد .

و اما قاعده سیم :

در اعتقاد ایشان آنست که اقنوم ابن ملتحم شد با جسد عیسی در شکم

مریم .

علت این التحام اینکه جماعت نصاری اعتقاد مینمایند که الله جل شانه آدم و ذریه او را در جهنم معذب نمود بجهت گناهی که از آدم صادر شد در اکل از شجره منهبه پس از آن الله جل شانه ترحم کرد بر بنی آدم و مشیت او علافه گرفت که آنها را از جهنم بیرون بیاورد پس فرزند یگانه خود را فرستاد در بطن مریم ملتحم شد با جسد عیسی پس انسان و خدا شد .

انسان شد از جوهر مادرش مریم و خدا شد از جوهر پدرش اب . پس از آن ممکن نبود خروج آدم و ذریه او از آتش جهنم مگر بموت اقنوم ابن که فدا شود جمیع خلق جهان را که همه را از دست شیطان و آتش جهنم نجات بدهد بموت صلیبی خود .

پس از آن عیسی مصلوب و مقتول گردید و بعد از موت بجهنم رفت و سه روز در جهنم معذب بود بعد از سه روز از جهنم بیرون آمد و جمیع پیغمبران را و ذریه آدم را با خود بیرون آورد و رفت در جانب راست پدر نشست .

بنحو اجمال این بود اعتقاد حالیه مسیحیین پس از برای تو ظاهر و آشکار گردید که آرای ایشان در بیان علاقه اتحاد فیما بین اقنوم ابن و جسم مسیح و همچنین فیما بین اقانیم ثلثه در اعلی درجه اختلافست لهذا براهین وارده در کتب قدمای اهل اسلام و بیان عقاید ایشان مختلف است .

و فرقه پروتستنت چون دیدند بیان علاقه اتحاد خالی از فساد نیست آرای اسلاف خود را ترك نموده و اظهار عجز نمودند و گفتند این سرّی است از اسرار و سکوت را اختیار کردند از بیان علاقه فیما بین اقنوم ابن با جسد مسیح و فیما بین اقانیم ثلثه .

فعلاً این مسئله از اسرار است حکماً و حتماً باید قبول کرد و الا انسان از

اهل نجات نخواهد بود!

امر دوازدهم :

تثلیث پدیدۀ مسیحیت

آنکه عقیدۀ تثلیث در امتی از امتهای سابقه از زمان آدم تا زمان موسی علیه السلام نبود هیچ پیغمبری از پیغمبران گذشته امت خود را امر باعتقاد تثلیث نمود بلکه تماماً مأمور بتوحید بودند این امر بسی ظاهر است و تمسک اهل تثلیث ببعضی آیات سفر تکوین در اثبات تثلیث نامربوط و ناتمام است و در حقیقت تحریف معنویست از قبیل بودن معنی است در بطن شاعر هیچ رابحۀ تثلیث از آن آیات استشمام نمی شود .

و ادعا نمی نمائیم که ایشان بحسب گمان خود متمسک به بعضی از آیات از سفر مذکور نمی شوند بلکه ادعا می نمائیم که این معنی از آن آیات ثابت نمی شود و این عقیده در امتی از امم سالفه نبوده .

و اما اینکه این عقیده در امم موسویه و امت آنجناب ثابت نیست پس این مرحله احتیاج به بیان ندارد زیرا که هر کسی مطالعه نماید این امر از برای او مخفی و مستور نخواهد بود .

و جناب یحیی علیه السلام تا آخر عمر شك بود در عیسی علیه السلام که آیا مسیح موعود است یا نه در باب ۱۱ از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است:

۲ و چون یحیی در زندان اعمال مسیح را شنید دونفر از شاگردان خود را فرستاده ۳ بدو گفت آیا آن آینده توئی یا منتظر دیگری باشیم انتهى .

پس هرگاه عیسی علیه السلام خدا باشد نعوذ بالله کفر جناب یحیی لازم می آید زیرا که شك در خدا موجب کفر است بی شبهه .

چگونه متصور است که مانند یحیی کسی خدای خود را شناخته باشد و حال آنکه نبی است از جانب آن خدا بلکه افضل الانبیاست بنا بر شهادت مسیح چنانکه

در آیه ۱۱ از باب مذکور مسطور گردیده است و زمانی که افضل الانبیاء این خدا را شناسد و حال آنکه معاصر با این خدا بود پس مفضولین و غیر معاصرین از انبیا بطریق اولی این خدا را نخواهند شناخت .

و علمای یهود از زمان موسی علیه السلام تا کنون اقرار و اعتراف به تثلیث ندارند ظاهر و روشن است که ذات و صفات الهیه تغییر و تبدیل بردار نیست ازلاً و ابداً ذات و صفات کمالیه آلهیه بی تغییر و تبدیل موجود است پس هرگاه تثلیث حق بود بر ذمه موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام واجب بود که این اعتقاد را به بیانات واضح و الفاظ غیر محتمله الخلاف عیان و بیان نمایند فالعجب کل العجب که شرع موسی که اطاعتش واجب بود از برای جمیع پیغمبران تا عهد عیسی علیه السلام خالی باشد از بیان این عقیده که مدار نجاتست بنا بر زعم اهل تثلیث و نجات از برای احدی امکان ندارد بدون اعتقاد نبی باشد یا غیر نبی جناب موسی و پیغمبر دیگر از پیغمبران بنی اسرائیل این عقیده را بیان نمایند به بیان واضح و روشن به حیثیتی که این عقیده صراحة مفهوم و معلوم شود که هیچ شکی و شبهه دیگر باقی نماند .

و موسی علیه السلام بیان نمساید احکامی را که ضعیف و ناقص است در نزد مقدس اهل تثلیث بشرح تمام و بیان مالا کلام و آن احکام را تکرار نماید مرة بعد اولی و کرة بعد اخری و تأکید بلیغ نماید بر محافظت آنها و قتل را واجب بفرماید بر تارك بعضی از آنها .

و اعجب ازین آنکه عیسی علیه السلام نیز این عقیده را بیان فرمودند تا عروجش، به بیان واضح مثلاً باین نحو گفته باشد: بدرستی که ذات الهی مشتمل بر سه اقنوم است اب و ابن و روح القدس و اقنوم ابن بجسد من تعلق گرفته است بفلان علاقه و یا بعلاقه ای که فهم آن خارج از ادراک شماست همان قدر بدانید که من خدا هستم غیر از من نیست بجهت علاقه مذکوره یا کلام دیگر بگوید که مثل این کلام باشد در افاده این معنی که صریح باشد و نیست در دست اهل تثلیث از اقوال آنجناب مگر بعضی اقوال متشابهه .

و صاحب میزان الحق در کتاب خود المسمی بمفتاح الاسرار گوید اگر کسی گوید چرا مسیح الوهیت خود را بیان نفرمود به بیانیکه واضحتر باشد از آنچه ذکر شد چرا واضحاً و مختصراً نگفت بدرستی: منم الله غیر از من نیست.

اولاً: جواب داده است بجواب غیر مقبولی که نمیخواهیم آن جواب را در اینجا نقل نمایم.

و ثانیاً: باین نحو جواب داده است که احدی قادر نبود بر فهم این علاقه وحدانیت پیش از برخاستن مسیح علیه السلام از میان مرده ها و عروجش با آسمان پس هرگاه صراحة میفرمود چنان میفهمیدند که بحسب جسم انسانی خداست و این امر باطل بود جزماً پس ادراك اینمطلب نیز از مطالبی است که در حق آنها بتلامذة خود فرمود: و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید ولیکن چون او یعنی روح حق آید شما را بجمیع راستی راه نمائی خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه با آنچه شنیده است سخن می گوید و از امور آینده بشما خبر خواهد داد^۱ پس از آن گفته است بدرستی که بزرگان ملت یهود چند مرتبه خواستند او را بگیرند و سنگسارش کنند یعنی عیسی را و حال آنکه در حضور ایشان الوهیت خود را بیان نکرده بود مگر بطریق لغز انتهی نقلاً بالمعنی.

پس از کلام کشیش در عذر معلوم میشود در ترك بیان این عقیده:

اول: عدم قدرت مردم بر فهم اینمطلب قبل از عروج مسیح.

دوم: ترس از یهود و هر دو عذر در غایت ضعف و عذر غیر موجهیست.

اما اول: پس همینقدر کافی بود از برای دفع شبهه که علاقه اتحادی که فیما بین جسم من و اقنوم ابن است فهم آن خارج از وسع و طاقت شماست تفتیش را ترك کنید و اعتقاد نمائید که من خدا نیستم باعتبار جسم بلکه خدا هستم باعتبار علاقه مذکوره و اما نفس عدم قدرت بر فهم آن پس از عروج نیز باقی است حتی

۱- انجیل یوحنا باب ۱۶: ۱۲ - ۱۳. آیات مزبور بشارتی است از ظهور اسلام. پیادرقی

ص ۸ جزء اول مراجعه شود.

اینکه احدی از علمای ایشان تاکنون کیفیت این علاقه و وحدانیت را نفهمیده است هر که هرچه گفت قول او رجماً بالغیب و خالی از مفسده عظیمه نیست و لذلك علمای پروتستنت بیان علاقه را کلیهً ترك نموده اند و خود قشه فندر یعنی صاحب میزان الحق در مواضع متعدده از تصانیف خود اقرار مینمایند که این امر از اسرار و خارج از ادراك عقل است .

و اما دوم : مسیح علیه السلام نیامده بود بنا بر اعتقاد خود اهل کتاب از نصاری مگر این که كفاره باشد از برای گناهان خلق عالم که مصلوب شود در دست یهود . یقیناً میدانست که ایشان او را بدار خواهند کشید و زمانی که از برای مرگ آمده باشد و یقیناً بداند که مصلوب خواهد گردید دیگر چه جای خوفست از یهود در بیان این عقیده که مدار نجاتست و عجب آن که خالق ارض و سماء و قادر بر مایشاء میترسد از بندگان خود که از اذل و ارذل اقوام دنیا هستند و بیان نمینماید از ترس ایشان اعتقاد بر آنکه مدار نجاتست .

و بندگان از پیغمبران مانند ارمیا و اشعیا و یحیی^۱ علیه السلام در مقام بیان حق نمیترسند از جماعت یهود و شداید را متحمل می شوند در راه خدا تا اینکه بعضی از ایشان کشته میشوند در راه دین معهدا دست از بیان حق برنمیدارند تا دم آخر و خدا از بندگان میترسد و حقرا بیان نمیکند و حال آنکه از برای کشته شدن آمده است .

و عجبت بر این که مسیح علیه السلام میترسد از یهود در بیان این مسئله عظیمه و شدت مینماید بر ایشان در امر بمعروف و نهی از منکر و بطوری سخت میگیرد

۱- ارمیا بنی درپاورقی ص ۲۸۵ جزء اول و حضرت یحیی درپاورقی صفحه های ۳۲۴ و ۳۲۵ همان جزء معرفی شده اند و اشعیا یکی از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل بود از اواخر سلطنت عزیا تا زمان منسی نبوت کرده است و نبوات وی بشدت لهجه مشهور است و بهمین جهت عکسی از او در واتیکان نصب و نگهداری می شود گویند او را منسی با اده شهید کرد و پدر وی آموس است . قاموس مقدس والمنجد .

برکاتبان و فریسیان که بمنزله ملوکند در میان یهود تا بمرتبۀ ششم و سبّ می‌رسد و فحاشی مینماید و مشافهت ایشانرا باین الفاظ خطاب مینماید که در باب ۲۳ از انجیل متی مرقوم گردیده است :

۱۳ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمانرا بر روی مردم می‌بندید زیرا خود داخل آن نمیشوید و داخل شد کائرا از دخول مانع میشوید ۱۴ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که خانه‌های بیوه زنانرا می‌بلعید و از روی ریا نماز را طول می‌کنید از آنرو عذاب شدیدتر خواهید یافت ۱۵ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که بروبحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود ابن‌الجحیم میسازید ۱۶ وای بر شما ای رهنمایان کور که می‌گوئید هر که بهیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هر که بطلای هیکل قسم خورد باید وفا کند ۱۷ ای نادانان و نابینایان آیا کدام افضل است آیا طلا یا هیکل که طلا رامقدس می‌سازد ۱۸ و هر که بمذبح قسم خورد باکی نیست لیکن هر که بهدیه که بر آنست قسم خورد باید ادا کند ۱۹ ای جهال و کوران کدام افضل است هدیه یا مذبحی که هدیه را تقدیس می‌نماید ... ۲۳ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعاء و شبد و زیره را عشر می‌دهد یعنی زکوة و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمانرا ترك کرده‌اید می‌بایست آنها را بجا آورده اینها نیز ترك نکرده باشید ۲۴ ای رهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید ۲۵ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار از آنرو که بیرون پیاله و بشقابرا پاک می‌نمائید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است ۲۶ ای فریسی کور اول درون پیاله و بشقابرا طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود ۲۷ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می‌باشید که از بیرون نیکو می‌نماید لیکن درون آنها از استخوانهای اموات و سایر

نجاسات پر است ۲۸ همچنین شما نیز ظاهراً بمردم عادل می‌نمائید لیکن باطناً از ریاکاری و شرارت مملو هستید ۲۹ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنامی کنید و مدفنهای صادقین را زینت می‌دهید ۳۰ و می‌کوئید اگر در ایام اجداد خود می‌بودیم در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی‌شدیم ۳۱ پس بر خود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان پیغمبرانید ۳۲ پس پیمانۀ پدران خود را لبریز کنید ۳۳ ای ماران و افعی‌زاده‌کان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد ۳۴ لهذا الحال انبیا و حکما و کاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهید کشت و بدار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده از شهر بشهر خواهید راند ۳۵ تا بر شما آید همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد از خون هابیل صدیق تا خون زکریا ابن برکیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید ۳۶ هر آینه بشما می‌گوییم که این همه بر اینطایفه خواهد آمد ۳۷ ای اورشلیم اورشلیم قتل انبیا و سنکسار کننده مرسلین خود چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم چون مرغی که جوچه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستید .

و در باب یازدهم از انجیل لوقا امثال این عبارات مذکوره بلکه سخت‌تر از اینها در خانه آن مرد فریسی که جناب عیسی در خانه او مهمان بود روبروی آنمرد فریسی فرمود^۱ .

و در مواضع دیگر از انجیل ازین قبیل تشدیدات در امر بمعروف و نهی از منکر دارد جناب عیسی .

پس چگونه امکان دارد که در حق چنین بزرگواری گفته شود که ترك نماید بیان اعتقادی را که مدار نجات اهل عالمست .

حاشا و کلا ثم حاشا که جناب عیسی در مقام بیان حق از یهود و غیر یهود

۱- آیه ۳۹ بیعد از باب مزبور .

بترسد بعثت انبیا نیست مگر برضد و خلاف اهل عالم همه آمدند و هر چه خدا فرمود بیان کردند چگونه متصور است که خدا بترسد و حق را بیان نکند .
مجملاً از کلام صاحب میزان معلوم و مفهوم میشود که عیسی علیه السلام این مسئله را در محضر یهود هرگز بیان نفرمود مگر بطریق لغز .
و اینکه جماعت یهود این مسئله را منسکر بودند به اشد انکار و چند مرتبه خواستند مسیح را سنگسار نمایند از برای بیان این مسئله بطریق لغز .



اکنون بی تأمل و توقف
شروع میکنیم به بیان مقاصد فصول و گوئیم :

فصل اول : خدای یکتا بعقیده مسیح

در بیان ابطال تثلیث است باقوال جناب مسیح علیه السلام .

قول اول :

در آیه ۳ از باب ۱۷ از انجیل یوحنا قول عیسی علیه السلام در خطاب بخدا
باین نحو رقم گردیده است :

إِنَّ إِيَّانِي خَلَقَ دَلُّ ابْدَانِي إِذْ عَلِمْتُ أَنَّهُ دَسَّرَسْتُوْنَا بِنُفُوسِهِ وَهُوَ دَشُودِي

وَحَّ يَشُوعَ مَسِيحًا .

و ترجمه بفارسی چنین میباشد : و حیوة ابدی اینست که تو را خدای واحد
حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده ای بشناسند پس عیسی علیه السلام بیان کرد که
حیوة ابدی عبارت از آنست که مردم بشناسند خدا را که واحد حقیقی است و اینکه
عیسی علیه السلام رسول و فرستاده او میباشد و نفرمود حیوة ابدی آنست که مردم
بدانند ذات تو مشتمل بر سه اقنوم و اقانیم ثلثه ممتازند بامتیاز حقیقی و اینکه عیسی
انسان و خداست و یا اینکه عیسی خدای مجسمت :

و چون این قول در خطاب الله و در مقام دعا بود احتمال خوف و ترس از یهود در اینجا نمی رود پس هرگاه مدار نجات بتثلیث بود البته عیسی علیه السلام بیان می فرمود و زمانی که ثابت شد که حیوة ابدیه اعتقاد توحید حقیقی است از برای خدا و اعتقاد رسالت است از برای مسیح پس ضد این دو امر موت ابدی و ضلال بین نخواهد بود یقیناً و توحید حقیقی ضد تثلیث حقیقی است بی شبهه چنانچه انشاء الله مفصلاً و مدلاً در فصل دوم خواهد آمد .

و رسالت مسیح ضد الوهیت اوست زیرا که مغایرت فیما بین مرسل و مرسل ضروری و بدیهی است و این حیوة ابدیه از فضل و کرم خدا در میان اهل اسلام و تابعان خیر الانام یافت می شود .

و اما غیر ایشان پس مجوس و مشرکین هند و چین محرومند از این حیوة ابدیه بجهت انتفاء هر دو اعتقاد و اما اهل تثلیث از مسیحیین ایضاً محرومند از این حیات ابدیه بجهت انتفاء اعتقاد اول یعنی توحید حقیقی .

و اما یهود کلهم محرومند از این حیات ابدیه بجهت انتفاء اعتقاد ثانی یعنی رسالت مسیح .

و اما مسلمین چون توحید حقیقی و رسالت جناب مسیح را قائل و معتقدند پس حیات ابدی موافق قول مسیح منحصر بایشانست و بس . پس هر کسی که طالب این حیات ابدیه است باید مسلم شود .

قول دوم :

در باب ۱۲ از انجیل مرقس باین نحو عیان و بیان گشته است :

و تیلی خدمن سا پری و شمعی یلی دبدرش و خز یله دصیای جو و اب

مؤدیری قتی و بوقری اینیلی پوقدن قمی دکلی ۲۹ جو و بلی الیه یشوع قمی

مِنْ كَلِّيْ يُوْقِدْنِيْ شِمْعِيْ يَا اِسْرَائِيْل مَرِيَا اَلَهْ خَهْ مَرِيْلِي ۳۰ وَ دِمَخَبَتْ لِمَرِيَا
 اَلهُوْخُ مِنْ كَلِهْ لِبُوْخُ وَ مِنْ كَلِهْ كَنُوْخُ وَ مِنْ كَلِهْ خِيَالُوْخُ وَ مِنْ كَلِهْ خِيَلُوْخُ اِهْيَلِي
 يُوْقِدَنَّ قَمِيْ.

ترجمه بفارسی چنین است : ۲۸ و یکی از کاتبان چون مباحثه ایشانرا شنید دید که ایشان را جواب نیکو داد پیش آمده از او پرسید که اول همه احکام کدام است ۲۹ عیسی اورا جواب داد که اول همه احکام اینست که بشنوی ای اسرائیل خداوند خدای ما خداوند واحد است ۳۰ و خداوند خدای خود را تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که ادل از احکام اینست :

۳۱ وَ دِ تَرِي دِكِي دِهِي اِلِهْ دِمَخَبَتْ لِسَبْبُوْخُ اَخْ كَنُوْخُ يُوْقِدَنَّ خِيْنَ دِ بُوْشُ

كُوْرَامِنْ دَانِي لَت ۳۲ اَمْرَالِهْ هُوَسْبِرَا صِبَاي رَايِي بَسْرُسْتُوْتَا مِرُوْخُ دِخِيْلِي
 اَلِهْ وَ لَتِ خِيْنَ شَبُوْقُ مَنِي ۳۳ وَ دِمَخَبَتْ لِنَشْ مِنْ كَلِهْ لِبْ وَ مِنْ كَلِهْ خِيَالُ وَ مِنْ
 كَلِهْ كُنْ وَ مِنْ كَلِهْ خِيْلُ وَ دِمَخَبَتْ لِسَبْبُوْهْ اَخْ كَنُوْهْ بُوْشُ زُوْدَلَهْ مِنْ كَلِي قِيْدِي
 اَمَامَ وَ دِنَجِي ۳۴ وَ يَشُوْعُ خَزِيْلَهْ دِ بُوْ وَ نَنُوْتُ مَدُوْرِيُوَا جُوْوَابُ وَ مَرِي اِلِهْ
 لِيُوْتِ رِخَقْ مِنْ مَلِكُوْتِ دِ اَلِهْ.

یعنی : ۳۱ و دوم مثل اولست که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما بزرگتر از این دو حکمی نیست ۳۲ کاتب ویرا گفت آفرین ای استاد نیکو گفתי زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست ۳۳ و اورا بتمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن

از همه قربانیهای سوختنی و هدایا افضل است ۳۴ چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد بوی گفت از ملکوت خدا دور نیستی .

و در باب بیست و دوم از انجیل متی قول عیسی علیه السلام بعد از بیان دو حکم مذکور باین نحو مسطور گردیده است : ۴۰ بدین دو حکم تمام تورات و صحف انبیا معلق است انتهى .

پس از آیات مرقومات معلوم و محقق گردید که اول وصایا و احکام که در تورات و جمیع صحف انبیا تصریح شده است و حق است و سبب قرب ملکوت است که انسان اعتقاد نماید که خدا واحد است و غیر از او خدائی نیست و هرگاه اعتقاد تثلیث مدار نجات بود چنانچه مزعوم اهل تثلیث است هر آینه در تورات و در جمیع صحف انبیا به بیانات واضحه بیان می گردید زیرا که اول احکام و وصایا می باشد . و عیسی علیه السلام در اینجا و همه جا میفرمود اول وصایا و احکام آنست که خدای واحد صاحب سه اقنوم است که ممتازند بامتیاز حقیقی لیکن چنین بیانی نشده است در کتابی از کتب پیغمبران صراحة و جناب عیسی چنین فرمایشی فرمودند پس تثلیث مدار نجات نیست پس ثابت و محقق گردید که مدار نجات اعتقاد بتوحید حقیقی است نه اعتقاد به تثلیث که استنباط مینمایند مثلثین از بعض کتب انبیا که آن استنباط بر مخالف حجت نیست زیرا که این طور استنباط بسیار خفی است مانند استنباطی است که بعضی از مثلثین از کلمه مبارکه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** استنباط می نمایند که می گویند چون این کلمه مبارکه مشتمل بر سه اسم خداست لهذا دلالت بر تثلیث دارد و هر عاقلی میداند که این نحو استدلال از اقسام جنونست زیرا که الجنون فنون و در مقابل نصوص جمیع انبیا مردود است .

و غرض مخالف در این باب اینکه اگر اعتقاد به تثلیث مدار نجات بود هر آینه انبیای بنی اسرائیل به بیانات واضحه شافیه کافیه بیان می فرمودند چنانچه توحید را بیان فرموده اند .

در باب چهارم از تورات مثنی باین نحو مرقوم گردیده است :

أَنْتَ يَهُوَّحُ مَوْخِزِيَا لِيَدْعِيَا دِمْرِي بِلِي آلَه لِي مِدْرِي جِدْمِنَه ۳۹ اِدْيُو يَوْم

و مِدْرِي تِ لِي بُوخ دِمْرِي بِلِي آلَه يَشْمِي مَعُو لُول وَ عَال اَرَعَا مِنْ لَلِيخ لِي تَخِيْن.

یعنی : ۳۵ تو را مرئی شد تا اینکه بدانی که خداوند خدائی است و سوای او دیگری نیست ۳۹ پس امروز بدان و در دل خود اندیشه کن که در آسمان علیا و در زمین سفلی خدا اوست و دیگری نیست .

و در باب ششم از سفر مذکور باین نحو مسطور گردیده است :

شِمَعِي يَا سِرِّيْل مَرِيَا آلَهَا خَمَارِي بِلِي ۵ وَمَخِيْت لِمَرِيَا الْهُوْخ بِيكَلِه لِي بُوخ

وَ بِيكَلِه كَنُوْخ وَ بِيكَلِه خِيْلُوْخ .

یعنی : ۴ ای اسرائیل استماع نما خداوند خدای ما خداوندیست واحد ۵ پس خداوند خدای خود را به همگی دل و همگی جان و همگی قوت دوستدار .

در باب چهل و پنجم از کتاب اشعیا باین نحو رقم گردیده است :

۵ قَدِيَادَاتِ دِيَانِي وَيْن مَرِيَادِكِ قَارِي بِمُوْخ آلَه دِسْرِّيْل اِنِي وَيْن مَرِيَا

وَ لِي مِدْرِي جِدْمِنِي لِي آلَه بِي تِ خَلِصِيْنُوْخ وَ لَادِعْلُوْخ اِلِي قَدِيَادِ اِي مِنْ

زَرَقِ دِيَشِيْشِ وَمِنْ مَرِيَادَاتِ جِدْمِنِي اِنِي وَيْن مَرِيَا وَ لِي تِ خِيْن.

یعنی : ۵ من خداوندم و غیري نیست و سوای من خدائی نیست من تو را کمر بستم اگر چه مرا ندانستی ۶ تا اینکه از مطلع آفتاب بغروبش بدانند که سوای من نیست من خداوندم غیري نه انتهی .

پس واجب و لازم بر اهل مشرق و مغرب اینکه بدانند که خدا واحد و شریکی ندارد نه اینکه بدانند که خدا ثالث ثلث است و ذات مقدس او دارای سه اقنوم است

و اقنوم ابن در شکم مریم ملتحم شد و کشته شد و بجهنم رفت و بعد از سه روز از جهنم بیرون آمد و خلق را هم بیرون آورد و رفت با آسمان در جانب راست پدر نشست اگر اینها لازم بود و نجات موقوف باینها بود تمامی پیغمبران اینها را بیان می فرمودند و نمی گفتند که خدا واحد است و غیر از او نیست بلکه میگفتند خدا سه است و غیر از سه نیست .

نعوذ بالله از اعتقادی که مخالفت داشته باشد با قول مسیح و تمامی پیغمبران .
و در آیه ۹ از باب ۴۶ از کتاب اشعیا باین نحو رقم گردیده است :

۹ تَخُورُونَ سُورِي قَمِيٍّ مِنْ عَالَمٍ سَبَبَ دَانِيٍّ وَ يَنْ آلهَ وَ لَيْتَ خِيْنَ آلهَ وَ لَيْتَ

آخِ دِيِّي .

یعنی : چیزهای پیشین را از ایام قدیم بخاطر دارید زیرا که منم و مثل من خدا کسی نی انتهی .

این آیه نیز مانند آیات سابقه صریحست در توحید و اینکه خدا شبیه و نظیری ندارد نه اینکه این و روح القدس شريك او هستند و با ذات مقدسه او مساوات دارند در قدرت و جلال و مجد و کمال پناه بخدا از کوری دل .

قول سیم :

در آیه ۳۲ از باب ۱۳ از انجیل مرقس باین نحو مرقوم گردیده است :

۳۲ اَيْنَ عَالٍ دَهْوِ يَوْمٍ وَعَالِ دِهِي سَاعَتِ نَشَ لِي يَدْعِ اُوپُ لَامَلِخِي دِشَمِي

وَلَا بُرُونَا الْاَبَّ .

یعنی : ولی از آنروز و ساعت یعنی قیامت غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم .

و آیه مذکوره در فارسیه سنه ۱۸۷۸ باین نحو ترجمه شده است : ۳۲ و بر حقیقت

آنروز و آنساعت سوای پدر نه ملائکه آسمان و نه فرزند هیچکس مطلع نیست .
و این قول باعلی صوت ندا مینماید بر بطلان تثلیث زیرا که مسیح علیه السلام
علم قیامت را تخصیص داد بذات مقدسه الهی و علم قیامت را نفی کرد از نفس خود
چنانچه نفی فرمود از سایر عبادالله و مساوات قرار داد فیما بین خود و سایر عباد در
این مسئله و این مساوات و نفی علم امکان ندارد در صورتیکه مسیح علیه السلام خدا
باشد سیما زمانی که ملاحظه نمائیم که کلمه واقنوم ابن عبارت از علم خداست چنانچه
بعضی گویند و فرض نمائیم اتحاد این دو را با جسد مسیح و اخذ نمائیم این اتحاد
را از مذهب کسانی که قائل بحلولند یا از مذهب یعقوبیه که قائل بانقلابند یعنی انقلاب
لاهوت بناسوت و بالعکس .

پس در چنین وقت باید قضیه معکوس شود یعنی ابن بداند و اب نداند و
لااقل از اینکه علم هر دو مساوی باشد و چون علم از صفات جسد نیست عذر مشهور
ایشان جاری نمی شود که نفی علم نمود از خود باعتبار جسمیت .
پس ازین تقریرات ظاهر و آشکار گردید که عیسی خدا نیست یقیناً نه باعتبار
جسمیت و نه باعتبار غیر آن .

قول چهارم :

در باب بیستم از انجیل متی موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو مرقوم
گردیده است :

آنگاه مادر دو پسر زیدی با پسران خود نزد وی آمده و پرسش نموده
از او چیزی در خواست کرد ۲۱ بدو گفت چه خواهش داری عرض کرد
بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو یکی بردست راست و دیگری بردست
چپ تو بنشینند ۲۲ عیسی در جواب گفت نمیدانید چه میخواهید آیا میتوانید
از آن کاسه که من مینوشم بنوشید و تعمیدی که من بیابم بیابید بدو گفتند
میتوانیم ۲۳ ایشانرا گفت البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی که

من می‌یابم خواهید یافت لیکن نشستن بدست راست و چپ من از آن من نیست که بدهم مکر بکسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است انتهی .

پس عیسی علیه السلام قدرت را از خود نفی نمود و قدرت را مختص بخدا دانست چنانچه علم قیامت را از خود نفی نمود و او را مختص بخدا نمود .
پس معلوم شد که عیسی جاهل و عاجز بود قدرت کامله و علم تام مختص بذات واجب الوجود است پس اگر عیسی خدا بود چنانچه مزعوم شماست لازم بود که عالم بجمیع معلومات و قادر بجمیع مقدرات از کلیات و جزئیات باشد عاجز و جاهل خدا نمیشود یقیناً .

قول پنجم :

در باب نوزدهم از انجیل متی باین نحو مسطور و مرقوم گردیده است :

۱۶ وَهَاتِلِي خَه قَرِينِي وَمَرِّي اِلَهِّ مَلِيْن طَابَا مُودِي دِسْپَايِ عِبْدِ دِهْوِيلِي

خِيِي دِل اَبْد اَيْن هُو مَرِّي اِلَهِّ قَمُودِي بَقْرَا يُوْتِ طَابَا لِيْ طَابَا شَبُوْقُ مِنْخَه اِلَهِّ.

یعنی : ناگهان شخصی آمده و برا گفت ای استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم ۱۷ و برا گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدای واحد انتهی .

و این قول اصل ماده تثلیث را قلع مینماید جناب عیسی از شدت تواضع راضی نشد که لفظ طابا یعنی نیکو براو اطلاق شود و اگر خدا بود چنانچه مزعوم شما نصاری است قول او چرا مرا نیکو گفتی معنی نداشت و از برای او بود که بیان نماید که طابا یعنی نیکو نیست مگر پدر و من و روح القدس تأخیر بیان از وقت حاجت نمینمود زیرا که از شأن حکیم عاقل نیست که تأخیر بیان نماید از وقت حاجت تا

چه برسد به پیغمبر خدا و یا خود خدا .

و زمانی که جناب عیسی راضی نشود که باو طابا گفته شود پس چگونه راضی می شود باقوال اهل تثلیث که در اوقات نماز بآن اقوال تکلم مینمایند : ای رب و خدای ما یسوع مسیح ضایع مکن کسی را که بدست خود خلق کرده ای حاشا و کلا که جناب عیسی بامثال این کفریات راضی شود .

قول ششم :

در باب بیست و هفتم از انجیل متی باین نحو رقم گردیده است :

۴۶ وَبَعِيدًا أَنَا دَسَاعَتٍ دِعِيًّا مَقْوُخِي يَشُوعَ بَقْلَ رَامَا وَمَرِي اِيَلِي اِيَلِي

لَمِنْ شَبَقْتَنِي يَمْنَى اَلِهَى اَلِهَى قَمُودَى شَبَقِنُوحَ ۵۰ اَيْنَ يَشُوعَ مِدْرِي مَوْقُوخِي
بَقْلَ رَامَا وَشَبَقْلِي رُوخَه .

یعنی و نزدیک بساعت نهم عیسی باواز بلند صدا زده گفت ایلی ایلی لم شبقتنی یعنی الهی الهی چرا مرا ترك کردی ۵۰ عیسی باواز بلند صیحه زده روح را تسلیم نمود .

و در آیه ۴۶ از باب بیست و سیم از انجیل لوقا باین نحو رقم شده است :

وَمَوْقُوخِي يَشُوعَ بَقْلَ رَامَا وَمَرِي يَا بَبِي بَايْدِنُوحَ سَبُووِيْن رُوخِي

اَه مَرِي وَسُو پِيَلِي كَنِيَه .

یعنی : و عیسی باواز بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را می سپارم این بگفت و جانرا تسلیم نمود انتهى .

ازین آیات معلوم میشود که خدای مسیحین مرد نمیدانم لاهوتش کجا بود در وقتی که ناسوتش مرد لاسیما در صورت انقلاب و امتزاج لاهوت با ناسوت چه

بود که جدائی انداخت میانه لاهوت و ناسوتش چرا این لاهوت بفریادش نرسید در وقتی که سلی بی صورتش میزدند؟! و تاجی از خار بافته بر سرش نهادند و خیو بر رویش می انداختند و استهزاء بآنجناب میکردند و میگفتند اگر تو پیغمبری یک دفعه از صلیب فرود آی تا بدانیم صادقی .

پس این قول و این احوالی که مذکور گردید کلیه الوهیت را نفی مینماید از مسیح سیمان بر مذهب قائلین بحلول و یا انقلاب زیرا که اگر خدا بود هر آینه استغاثه بخدای دیگر نمی کرد و نمی گفت : الهی الهی چرا مرا ترك کردی و صیحه نمیزد و نمی گفت : ای پدر روح خود را بدستهای تو سپردم و عجز و موت و انکسار و امثال ذلك نسبت بخدا محال و ممتنع است .

و آیه ۲۸ از باب ۴۰ از کتاب اشعیا باین نحو رقم گردیده است : آیا نمیدانی و مکر نشنیده ای که خدای ابدی خداوندی که خالق اقصای زمین است ضعیف نمیشود و درمانده نخواهد شد و هم حکمتش درك کرده نمی شود .

و آیه ۶ از باب ۴۴ از کتاب مذکور باین نحو مسطور گردیده است : خداوند پادشاه اسرائیل و رهاننده اش خداوند لشکرها چنین می فرماید که منم اول و منم آخر و غیر از من خدائی نیست .

و آیه ۱۰ از باب دهم از کتاب ارمیا باین نحو رقم شده است : اما خداوند خدای حق است خدای حی و پادشاه ابدی اوست زمین از غضبش مرتعش و طوایف قهرش را متحمل نتواند شد .

در آیه ۱۲ از باب اول از کتاب حبقوق باین نحو مسطور گشته است : ای خداوند خدای من و قدوس من آیا تو ازلی نیستی امید که نمیریم ای خداوند ایشانرا برای حکم بر پا داشتی و ای خدای قوی ایشانرا جهت تنبیه تأسیس نمودی .

در آیه ۱۷ از باب اول از رساله پولس به تیموتاؤس باین نحو رقم گردیده است : باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را خدای حکیم و حید را اکرام و مجد تا ابد الا باد انتهی .

پس چگونه عاجز می‌شود و می‌میرد خدای سرمدی و ابدی بری از ضعف اول، آخر، حی، قدوس و واحد که غیر از او خدائی نیست آیا فانی و عاجز خدا می‌شود حاشا و کلا بلکه خدای حقیقی آنست که عیسی علیه‌السلام در وقت درماندگی و گرفتاری با او پناه می‌برد و خلاصی خود را از او می‌خواست و روح خود را به ید قدرت او می‌سپرد .

و لیکن عجب داریم از مسیحیین که اکتفا بمرگ این خدای عاجز مسکین نمی‌کنند بلکه اعتقاد می‌نمایند که بعد از مرگ بجهنم نیز رفت و سه روز در جهنم معذب شد و در کتاب صلوة ایشان المطبوع سنه ۱۶۰۳ باین نحو رقم گردیده است: چنانچه مسیح علیه‌السلام مرد از برای خاطر ما و مدفون گردید پس همچنین لابد باید اعتقاد نمائی که داخل جهنم هم شد انتهى .

و فیلبس کوادلونس راهب کتابی نوشته‌است در رد رساله احمد الشریف ابن زین العابدین الاصفهانی در لسان عربی و این کتاب را مسمی نموده است بخیالات فیلبس و این کتاب چاپ شده است در سنه ۱۶۶۹ در رومیه الکبری در بسلو قیت پس راهب مسطور در کتاب مذکور باین نحو مرقوم نموده است :

الذی تألم بخلاصنا و هبط الی جهنم ثم فی الیوم الثالث قام من بین- الاموات انتهى .

یعنی مسیحی که بجهت خلاص ما متالم شد و بجهنم نازل شد پس از آن در روز سیم از میان مرده‌ها برخاست .

در پیری ثربوک در بیان عقیده اتھانیش که مسیحیین بآن ایمان می‌آورند لفظ هل بکسرهای هوز و لام ساکنه موجود است و معنی این لفظ جهنم است .

در کتاب قتیقیموس لفظ سلیلی لشیول مرقوم است یعنی بجهنم نازل شد . و جوادین ساباط گوید که قسیس مارطیروس در توجیه این عقیده بمن چنین گفت : بدرستی مسیح زمانی که قبول کرد جسم انسانی را پس لابد است از اینکه متحمل شود جمیع عوارض انسانیت را پس داخل جهنم شد و معذب نیز گردید و

چون از جهنم بیرون آمد هر کسی که قبل از دخول مسیح در جهنم معذب بود همراه با بیرون آورد پس سؤال کردم آیا از برای اثبات این عقیده دلیل نقلی داری؟ در جواب گفت این عقیده محتاج بدلیل نیست .

مؤلف گوید : که این قسیس جاهل بوده شاهد مدعا آیه ۳۱ از باب دوم از کتاب اعمال و آیه ۹ از باب چهارم از رساله پولس بافسیسیان و آیه ۱۰ از باب دوم ایضاً از رساله پولس بفیلیپیان می باشند .

مجملاً مردی از مسیحین از اهل آن مجلس بوجه ظرافت گفت که پدر قسی القلب بوده و الا پسر خود را در جهنم نمی گذاشت ! پس قسیس غضب کرد و امر کرد آن شخص را از مجلس بیرونش کردند و آنمرد مختفياً آمد پیش من و داخل دین اسلام گردید لیکن از من عهد و پیمان گرفت که حال اسلامش را ظاهر نکنم مادامی که زنده است .

و یوسف ولف داخل بلده لکنو از بلاد هندوستان گردید در سنه ۱۲۴۸ از میلاد و از قسیسین مشهورین بود و مدعی الهام در حق خود بود و می گفت در سنه ۱۸۴۷ از میلاد مسیح از آسمان نزول خواهد فرمود و فیما بین او و مجتهد شیعه اثنی عشری تحریراً و تقریراً مناظره و مشاجره واقع گردید و مجتهد مزبور از قسیس مذکور در این باب سؤال کرد قسیس جواب داد که بلی مسیح داخل جهنم شده و معذب گردید لیکن عیبی ندارد زیرا که این دخول از برای نجات دادن امت خود بود انتهی . و این حقیر در مجلس مناظره که فیما بین مؤلف این کتاب و پاطر صاحب ینکی دنیائی صاحب ترجمه سیاحت مسیحی که الان مقیم در طهرانست از عقیده مذکوره در همان مجلس مناظره در محضر جمعی سؤال کردم گفت بلی بدار الاموات رفت گفتم واضحتر بگو گفت بحبس خانه اموات رفت باز گفتم روشنتر بگو گفت بلی بجهنم رفت و معذب هم شد عوض ماها و خنده کرد و این آخر کلام ما بود در آن مجلس .

مؤلف این کتاب گوید :

قول مسیحین در توجیه این اعتقاد اینکه گویند گناهان جمیع بنی نوع انسان فرع گناه حضرت آدم علیه السلام است که در اکل از شجره منهیه از آنجناب صادر گردید هر انبیاء و اولیاء و صدیقین از آدم تا یحیی بن زکریا علیهم السلام همه در جهنم معذب بودند و خدا خواست اینها را از جهنم بیرون بیاورد بدین وسیله که اقنوم ابن را فرستاد و در شکم مریم ملتحم شد و جسم انسانی را بخود پوشید و شرایع را عمل نمود .

و چون گناه همه فرع گناه حضرت آدم بود که شخص واحد است لهذا ثواب ایشانهم باید فرع ثواب شخص واحد باشد و آن خدای مجسم است زیرا کس دیگر قابل این مرحله نبود لهذا خونش در دست یهود ریخته شد و سه روز در جهنم عوض همه معذب گردید و همه را نجات داد و حال هر کس چنین اعتقاد نماید از اهل نجاتست و الا فلا .

بدانکه : این اعتقاد خبیث یعنی بودن انبیاء و اولیاء و صلحا در جهنم قبل از مسیح منافی است با جمیع کتب عهد عتیق و جدید .

لوقا در باب ۱۶ از انجیل خود تصریح مینماید از قول خود مسیح که جناب ابراهیم علیه السلام با العازر فقیر در بهشت بودند^۱ .

مجملاً اثبات این مطلب در مقدمه گذشت در اینجا نیز گوئیم در مواضع کثیره از قتیقوسموس تصریح شده است که جناب مسیح بشیول نزول فرمودند از آنجمله در صفحه ۶ در اعتقاد حواریون و صفحه ۶۰ و ۶۴ و صفحه ۷۵ و ۷۶ و غیره . و شیول هم جهنم است بالقطع والیقین .

و نیز در باب ۲۳ آیه ۴۳ از کتاب اعمال صریحست در نزول مسیح بجهنم . و همچنین آیه ۳۱ از باب دوم از رساله پولس بافسیسیان و هکذا آیه ۹ از باب چهارم از رساله پولس به فیلیپیان .

۱- باری آن فقیر (العازر) بمرد و فرشتگان او را باغوش ابراهیم بردند.

و بعضی از فرق نصاری اشنع و اقبیح ازین اعتقاد مینمایند .
 بل در تاریخ خود در بیان فرقه مارسیونی باین نحو مرقوم نموده است که
 این فرقه معتقد بودند که مسیح علیه السلام بعد از وفات داخل جهنم شد و نجات داد
 ارواح قابیل و اهل سدوما^۱ را زیرا که ایشان حاضر شدند در نزد مسیح و اطاعت
 نمودند خدای خالق شر را .
 و در جهنم گذاشت ارواح هابیل و نوح و ابراهیم و صلحای دیگر از قدمارا
 زیرا که ایشان مخالفت نمودند با فرقه اول .
 و این فرقه اعتقاد مینمود که خالق عالم منحصر بخدائی که مرسل عیسی
 علیه السلام است نیست لهذا کتب عهد عتیق را الهامی نمی دانستند انتهى .
 پس عقیده این فرقه مشتمل بر امور چندی می باشد :

اول : جمیع ارواح از ارواح انبیا و صلحا و اشقیا و کفار و فجار معذب
 بودند در آتش جهنم قبل از دخول عیسی علیه السلام .

دوم : اینکه عیسی علیه السلام داخل جهنم شد! این دو اعتقاد تاکنون باقی است
 در میان مسیحیه چنانچه در پیش دانستی .

سیم : آنکه عیسی علیه السلام ارواح اشقیا را از عذاب نجات داد بخلاف
 انبیا و صلحا که آنها را در جهنم گذاشت .

چهارم : آنکه این صلحا مخالف بودند با عیسی و اشقیا موافق بودند .

پنجم : آنکه خالق عالم دو خداست خالق خیر و خالق شر و عیسی علیه السلام
 رسول اولست و انبیای دیگر رسولان ثانی .

ششم : آنکه کتب عهد عتیق الهامی نمی باشند و کشیش فندر یعنی صاحب
 میزان الحق در کتاب خود المسمی بحل الاشکال در جواب کشف الاستار باین نحو
 رقم نموده است :

۱- قوم حضرت لوط بودند و در پاورقی صفحه ۲۸۶ جزء اول مرفی شده‌اند و مارسیونیه
 هم در همان صفحه معرفی شده‌اند .

الحق در عقیده مسیحین یافت می‌شود: بدرستی که مسیح داخل جهنم شد و در روز سیم برخاست و با آسمان عروج نمود لیکن مراد در اینجا از جهنم هاوس می‌باشد و آن جائی است فیما بین جهنم و فلک اصلی و معنی اینکه داخل هاوس شد تا جلال خود را باهل آن بنماید و تنبیه نماید ایشانرا بر اینکه من مالک حیاتم! و من دادم کفاره گناه را بمرگ صلیبی خود! و شیطان و جهنم را مغلوب و از برای مؤمنین کالمعدوم نمودم! انتهی مالمخصاً و نقلاً بالمعنی زیرا که نسخه در حال تحریر حاضر نبود.

در جواب گوئیم: چون ثابت و محقق گردید از ظاهر کتاب صلوة و کلام فیلیس کواد لونس و ثابت شد صراحةً از اقرار مارطیروس و یوسف و لوف و پاطر صاحب و از عقیده اتھانی سیش و کتاب قتیق سمسوس که جهنم در معنای حقیقی خودش است و خود صاحب میزان الحق نیز اعتراف نمود که این عقیده پیدا می‌شود در کتب مسیحین پس از آن تأویل نمود و تأویل او بدون دلیل مردود و غیر مقبولست و ناچار است از اینکه ثابت نماید از کتابهای خود که ما بین جهنم و فلک اصلی مکانیست مسمی بهاوس پس از آن ثابت نماید از کتب خود که دخول مسیح بجهنم از برای دو مطلب مذکور بوده یعنی ارائه جلال خود و آگاهانیدن اهل آن.

بدانکه حکمای اروپا فائل بوجود افلاک نیستند و علمای پروتستنت از متأخرین حکما را متابعت می‌نمایند در این رأی پس چگونه این توجیه صحیح خواهد بود بنا برزعم ایشان؟!

ثانیاً گوئیم این هاوس محل سرور و ثوابست و یا جای محنت و عقاب؟ اگر اول باشد اهل آن محتاج به آگاهانیدن مسیح نخواهند بود زیرا که قبل از دخول مسیح در سرور و خوشحالی و خوشوقتی بودند و اگر ثانی باشد تأویل و توجیه غیر مفید خواهد بود زیرا که جهنم ارواح نخواهد بود مگر محل عذاب، خواه اسمش را هاوس بگذاری خواه جهنم.

ثالثاً گوئیم بودن موت صلیبی کفاره گناه غیر معقولست یقیناً زیرا که مراد

ازین گناه بنا بر زعم گناه اصلی است که از آدم علیه‌السلام صادر شد نه گناهی که از اولاد آنجناب صادر می‌شود و جایز نیست که اولاد معذب شوند بجهت گناه اصلی آباء زیرا که ابناء گرفتار نمی‌شوند بجهت گناه آباء و نه بالعکس بلکه این خلاف عدل است .

قال الله عزوجل فی کلامه المجید : ولا تزروا ازره و زراخری .

و آیه ۲۰ از باب ۱۸ از کتاب حزقیال علیه‌السلام باین نحو رقم شده است :
جانی که گناه می‌ورزد نخواهد مرد پسر بارگناه پدر را نخواهد کشید و پدر بارگناه پسر را نخواهد کشید صداقت صدیق بر او خواهد بود و شرارت شریر هم بر او خواهد بود .

رابعاً گوئیم شیطان را مغلول و مغلوب کردن بموت صلیبی معنی ندارد زیرا که بنا بر حکم این انجیل شیاطین مقیدند بقیود ابدیه قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام .
آیه ۶ از رساله یهودا باین نحو مرقوم گردیده است : وفرشتگانی را که اصل مقام خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترك نمودند در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نگاه داشت .

عجیبتر اینکه اکتفا نمی‌نمایند بموت خدای مزعوم و رفتن او بجهنم بلکه علاوه بر این دو امر می‌گویند ملعون هم شد نعوذ بالله و ملعونیتش در نزد مسیحین مسلم است کسی نیست منکر این مسئله باشد .

و صاحب میزان‌الحق با کمال رضای خاطر قبول می‌نماید و در کتابهای خود تصریح می‌کند .

و مقدس‌النصاری پولس نیز تصریح نموده است بملعونیت این خدا .

آیه ۱۳ از باب سیم از رساله پولس باهل غلاطیه باین نحو رقم گردیده است :
و مسیح ما را از لعنت شریعت فدیه کشته است که بجای ما مورد لعنت شد از آنجائی

۱ هیچکس بارگناه دیگری را بدوش نمی‌کشد. سوره فاطر ۱۸:۳۵ .

نوشته شده است که ملعونست هر کسی که اذدار آویخته شده است انتهی .
 در مجلس مناظره که در شانزدهم ماه رمضان المبارک یکهزار و سیصد و
 دوازده هجری که موافق با یکهزار و هشتصد و نود و پنج مسیحی مابین اینحقیر
 «مؤلف کتاب» و وارد صاحب و پاطر صاحب منعقد گردید بعد از مجاب شدن در
 این مسئله وارد صاحب اهل مجلس را مخاطب نموده با کمال رضای خاطر گفت :
 بشارت باد شماها را که عیسی علیه السلام عوض شماها ملعون شد «نعوذ بالله» .
 صورت آن مجلس مناظره در رساله^۱ که مسمی بیرهان المسلمین است نوشته
 شده و بطبع رسیده است .

مجملاً در نزد مسلمین اطلاق مثل این لفظ بر مسیح علیه السلام بسیار شنیع
 و قبیح است بلکه لعنت کنند بر خدا «نعوذ بالله» واجب الرجم است بحکم توراہ .
 و یکی را سنگسار نمودند در زمان موسی علیه السلام بجهت همین گناه
 چنانچه در باب ۲۴ از سفر احبار^۱ مذکور گردیده است .

۱۱ و پسر زن اسرائیلیه اسم خدا را کفر گفته و لعنت کرده و او را
 بموسی آوردند و اسم مادرش شلومیت دختر دبری از سبطدان بود او
 را حبس کردند تا اینکه از برای ایشان اراده^۱ خداوند منکشف شود و
 خداوند بموسی خطاب کرده گفت که آن لعنت کننده را بیرون اردو
 اخراج نما و تمامی شنوندگان دست خود را بر سر او بگذارند و همگی
 جماعت او را سنگسار نمایند و بابنی اسرائیل خطاب کرده بگو که هر کسی
 که خدا را لعنت نماید بار گناه خود را باید بکشد انتهی .

فعلیها تمامی مسیحیین از پولس گرفته تا امروز واجب القتل بوده هستند
 زیرا که مسیح علیه السلام را خدا میدانند و ملعونش می خوانند! و همه باید بار گناه
 خود را بکشند! و از اهل نجات نیستند یقیناً! بلکه لعنت کننده بروالدین نیز واجب
 القتل است تا چه برسد بلعنت کننده بخدا «نعوذ بالله» .

۱- مقصود همان سفر لاویان است .

چنانچه در باب ۲۰ از سفر مذکور مسطور گردیده است: ۹ و هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت نموده است خودش بگردن خودش میبازد.

قول هفتم:

در آیه ۱۷ از باب ۲۰ از انجیل یوحنا قول مسیح علیه السلام در خطاب به مریم مجدلیه^۱ باین نحو مرقوم گردیده است:

أَمْرَالِهٖ يَشُوعَ لِأَدْقِرَاتِ بَيْتِي سَبَبُ هَا لِأَلُونِ سَيْقِ لِكْسِ بَيْتِي أَيْنَ ۳۰ لِكْسِ
أَخُونُ وَتِي وَمَوْرِي أَلِي بَيْسَقُونِ لِكْسِ بَيْتِي وَ بَبُو خُونُ وَالْهَوُ خُونُ.

و ترجمه بفارسی چنین میباشد: عیسی بدو گفت مرا لمس مکن که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام و لیکن نزد برادران من شتافته بایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما میروم.

پس عیسی علیه السلام در این قول مساوات قرار داده است فیما بین خود و سایر مردم که فرموده است پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما از برای این است که تهمت و افترا بآن جناب نبندند و نگویند الله وابن الله است!

پس چنانکه شاگردان عیسی علیه السلام بندگان خدا بودند و ابناء الله نبودند حقیقه^۲ بلکه بمعنی مجازی پس همچنین عیسی علیه السلام نیز بنده خداست وابن الله نیست حقیقه بلکه بآن معنی است که بعد از این خواهد آمد «در فصل سیم» انشاء الله و چون این قول بعد از قیام عیسی علیه السلام بوده از میان مردگان «علی قولهم» و بزمان اندکی قبل از صعود بآسمان پس ثابت گردید که آنجناب تصریح میفرمود که بنده خدا است تا زمان عروجش بآسمان و این قول مطابق است با آنچه خدا حکایت کرده است از آنجناب در قرآن مجید:

۱- پیاورقی ص ۳۲۲ جزء اول مراجعه کنید.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ
حاصل مفاد آیه کریمه بفارسی

اینکه عیسی علیه السلام عرض میکند من نگفتمم بایشان مگر آنچه تو امر نمودی بگفتن آن اینکه عبادت کنید خدا را که رب من و رب شماست .

قول هشتم :

در آیه ۲۸ از باب ۱۴ از انجیل یوحنا باین نحو مرقوم گردیده است :

دَبِّي بُوْشُ كُوْرُلِي مَنِّي

یعنی زیرا که پدر بزرگتر از منست .

پس در این قول نفی الوهیت از عیسی علیه السلام شده است زیرا که خدا

مثل ندارد فضلاً از اینکه بزرگتر از او پیدا بشود خود مسیحین قائل بمساواتند ما بین اقایم ثلثه چنانچه در پیش دانستی پس عیسی در اینجا تصریح مینماید که پدر از من بزرگتر است نفی الوهیت از خود مینماید .

قول نهم :

در آیه ۲۴ از باب ۱۴ از انجیل یوحنا قول مسیح علیه السلام باین نحو

مرقوم گردیده است :

اِنَّ هُوَ دَلِمَخْبٍ لِي هَمَز مَنِّي لِنَاطِرٍ وَ اَه هَمَز مَن دِبْشَمَعِيْتُون لِي لَادِي

اَلَا دَبَّ دَشُوْد رِنِّي .

یعنی و آنکه مرا محبت بکند کلام مرا حفظ نمیکند و کلامی که میشنوید از

۱- چیزی به آنان نگفتمم مگر آنچه را که امر کردی: خدا پروردگار من و شما را

بپرسیند: سوره مائده : ۱۱۷ .

من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد انتهی .
در این قول نیز تصریح شده است بر سالت مسیح علیه السلام و اینکه کلامی
که از او میشوند وحی است از جانب خدا .

قول دهم :

در باب ۲۳ از انجیل متی قول مسیح علیه السلام در خطاب بشاگردان موافق
ترجمه فارسیه سنه ۱۸۸۷ که از تصنیفات خود علمای پروتستنت میباشد باین نحو
رقم شده است: ۹ و هیچکس را بر زمین پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است
که در آسمان است ۱۰ و هادی خوانده شوید زیرا هادی شما یکی است یعنی مسیح .
و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ آیه ۱۰ باین نحو ترجمه شده است: و نه به پیشوائی
مسمی شوید زانرو که پیشوای شما یکی است یعنی مسیح .
پس در اینجا نیز مسیح تصریح فرمود باینکه خدا یکی است و من هادی و
پیشوای شما هستم .

قول یازدهم :

در باب ۲۶ از انجیل متی باین نحو تحریر گردیده است :
۳۶ آنکه عیسی با ایشان بموضعی که مسمی بجدسیمانی بود رسیده
بشاگردان خود گفت در اینجا بنشینید تا من رفته در آنجا دعا کنم ۳۷ و پطرس
و دوپسر زبدی را برداشته حالت غم و شدت و الم او را رخ نمود ۳۸ پس
بدیشان گفت نفس من از غایت الم مشرف بموت شد در اینجا مانده بامن بیدار
باشید ۳۹ پس قدری پیش رفته بر روی در افتاد و در دعا گفت ای پدر من
اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد لیکن نه بخواهش من بلکه باراده
تو ۴۰ و نزد شاگردان خود آمده ایشانرا در خواب یافت و به پطرس گفت
آیا همچین نمی توانستید بیک ساعت بامن بیدار باشید ۴۱ بیدار باشید و دعا

کنید تا در مرض آزمایش نیفتید روح راغب است لیکن جسم ناتوان ۴۲
و باردیکر رفته باز دعا نموده گفت ای پدر من اگر ممکن نباشد که این
پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد آنچه اراده تو است بشود ۴۳ و آمده باز
ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود ۴۴ پس
ایشان را ترك کرده رفته باز همان کلام دعا کرد انتهى .

پس اقوال و احوال مندرجه در این عبارت بوضوح تمام دال بر عبودیت و
نفی الوهیت از مسیح علیه السلام اند .

آیا خدا را غم و شدت و الم رخ مینماید؟! و از شدت غم و الم خدا مشرف
بموت میشود؟! آیا خدا میمیرد تضرع و زاری مینماید؟! سجده می کند؟! باین شدت
دعا میکند و نماز میخواند؟! شبها رازنده می دارد؟! در صورتی که خودش خدا باشد
این احوال و اقوال و افعال چه معنی دارد؟! و اگر گویند از بابت ارشاد بود
گوئیم در آن بیابان در شب کسی نبود که او را ارشاد نماید و بشاگردان هر چه میفرمود
بیدار باشید و دعا کنید اطاعتش نمی نمودند بلکه آنها می خوابیدند و او بخلوت
میرفت و دعا میکرد و استغاثه می نمود .

بلکه اگر بنای شخص به بی انصافی باشد میتواند بگوید که آیه ۳۹ دلالت
دارد ظاهراً بر اینکه عیسی شك دارد در قدرت خدا نعوذ بالله زیرا که میگوید ای پدر
اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد .

مجملاً ساحت ربوبیت بری از خزن و الم و عجز و انکسار و امثال
ذلك میباشد .

و چون جناب ایشان بعالم آمد و مجسم شد از برای اینکه عالم را نجات
بدهد بریخته شدن خون کریم از عذاب حجیم پس در اینصورت حزن و الم، گریه
و زاری، دعا و بی قراری چه معنی دارد؟! اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد لغو
است زیرا که بعالم نیامد مگر از برای همین که مقتول و مصلوب شود این احوال
منافات کلی دارد با این مقصود .

قول دوازدهم :

در باب ۴ از انجیل متی باین نحو رقم شده است: ۱ آنکه عیسی بدست روح بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید * و چون چهل شبانه روز روزه داشت آخر کرسنه کردید * پس تجربه کننده نزد او آمده گفت اگر پسر خدائی بگو تا این سنگها نان شود * در جواب گفت مکتوب است انسان نه محض بنان زیست میکند بلکه بهر کلمه که از دهان خدا صادر گردد * آنکه ابلیس او را بشهر مقدس برد و بر کنکره هیکل قرار داده * بوی گفت اگر پسر خدائی خود را بزیر انداز که مکتوبست فرشتگان خود را در باره تو فرمان دهد تا تورا بدستهای خود بر گیرند مبادا بابت بسنگ خورد * عیسی وی را گفت باز مکتوبست خداوند خدای خود را تجربه مکن * پس ابلیس او را بکوه بسیار بلندی برد و همه ممالک جهان و مجد آنها را باو نشان داده * گفت اگر افتاده مرا پرستش نمائی همانا این همه را به تو بخشم .

پس اگر مسیح خدا بود چگونه شیطان جرأت مینماید که باو بگوید خودت را از سنگ بزیر انداز و بمال دنیا او را فریب بدهد که مرا سجده کن که ملعون ترین بنده ای است از بندگان خدا چگونه جرأت می کند که بخدا بگوید بیا مرا سجده کن تا پادشاهی و ملک و مملکت و مجد و دولت و پولت بدهم آیا متصور است که بنده بخدا بگوید بیا مرا عبادت کن !؟

قول سیزدهم :

عادت شریف عیسی جاری شده بود زمانی که تعبیر از نفس خود نماید غالباً باین انسان تعبیر مینماید کمالایخی برناظر این انجیل رایج مثلاً در آیه ۲۰ از

باب ۸^۱ و آیه ۶ از باب ۹^۲ و آیه ۱۳^۳ و ۲۷ از باب ۱۶^۴ و آیه ۹^۵ و ۱۲^۶ و ۲۲ از باب ۱۷^۷ و آیه ۱۱ از باب ۱۸^۸ و آیه ۲۸ از باب ۱۹^۹ و آیه ۱۸^{۱۰} و ۲۸ از باب ۲۰^{۱۱} و آیه ۲۷ از باب ۲۴^{۱۲} و آیه ۲۴^{۱۳} و ۴۵^{۱۴} و ۶۴^{۱۵} از باب ۲۶ از انجیل متی و هکذا در غیر از مواضع مذکوره از انجیل مرقوم و سایر اناجیل ظاهر و روشن است که پسر انسان نمی‌شود مگر انسان نه‌الله و ابن‌الله .

قول چهاردهم :

در باب ۱۳ از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است :

- ۱- عیسی گفت روباهان را سوراخها و مرغان هوادا آشیانها است لیکن پسر انسان ...
- ۲- لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت آمرزیدن کناهان بر روی زمین هست .
- ۳- و هنگامیکه عیسی بنواحی قیصریه فیلیس آمد از شاگردان خود پرسیده گفت مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند ؟
- ۴- زیرا که پسر انسان خواهد آمد .
- ۵- و چون ایشان (پطرس ، یعقوب و یوحنا) از کوه بزیر آمدند عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد ...
- ۶- لیکن بشما می‌گویم... پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهددید .
- ۷- عیسی بدیشان (شاگردان) گفت پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد .
- ۸- زیرا پسر انسان آمده است تا کم شده را نجات بخشد .
- ۹- عیسی ایشان (حواریون) را گفت هر آینه بشما می‌گویم بشما که مرا متابعت نموده‌اید در معاد وقتیکه پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند ...
- ۱۰- و پسر انسان بر رؤسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد .
- ۱۱- چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود .
- ۱۲- همچنانکه برق از مشرق ساطع شده تا بمغرب ظاهر میشود ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد .
- ۱۳- هر آینه پسر انسان بهمانطور که درباره او مکتوبست رحلت می‌کند .
- ۱۴- الحال ساعت رسیده است که پسر انسان بدست کناهاران تسلیم شود .
- ۱۵- بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بردست راست قوت نشسته و ...

۵۳ و چون عیسی این امثال را با تمام رسانید از آن وضع کوچ کرده *
 بوطن خویش آمده ایشان را در کنیسای ایشان تعلیم داد بقسمی که متعجب
 شده گفتند از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات بهم رسانیده *
 آیا این پسر نجار نمی باشد و آیا مادرش مسمی بمریم نیست و برادرانش
 یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا * و همه خواهرانش نزدما نمی باشند
 پس این همه از کجا بهم رسانیده * و دربارۀ او لغزش خوردند لیکن عیسی
 بدیشان گفت نبی بی حرمت نباشد مگر در وطن خویش انتهی .
 از آیات مرقومات معلوم میشود که پدر و مادر و چهار برادر و خواهر
 دارد لیکن عدد خواهرانش معین نیست اگر خدا باشد پس باید یوسف نجار پدر
 خدا و مریم مادر خدا و این چهار نفر را برادر خدا و خواهرانش را خواهر
 خدا بدانند .

در آیه ۵۷ خود عیسی میفرماید که نبی بی حرمت نمی شود مگر در وطن خود
 پس این صریح است در اینکه عیسی علیه السلام نبی است و همه انبیا دارای طبیعت
 واحده میباشند نه طبیعتین .



فصل دوم : توحید و تثلیث در پیشگاه خرد

در اثبات توحید و ابطال تثلیث است بپراهمین عقلیه .

بدانکه حق تعالی را واحد میگوئیم بدو اعتبار یعنی بدو معنی :

اول : آنکه ذات مقدسش مرکب نیست از اجتماع امور و اجزای کثیره .

دوم : آنکه وجودش واجب و مبدء وجود جمیع ممکنات است شریکی

ندارد پس جوهر فرد در نزد مثبتینش واحد است بمعنی اول نه بمعنی ثانی .

و برهان ثبوت وحدت بتفسیر و معنی اول اینکه هرگاه ذات باری مرکب

باشد از اجزاء کثیره تحققش مفتقر و محتاج خواهد بود بتحقق هر کدام از اجزای

خود و هر کدام از اجزایش غیر از خودش هستند پس هر مرکب مفتقر و محتاج

بغیر است و هر مفتقر و محتاج بغیر ممکن است لذاته، واجب است لغیره پس

مرکب محتاج بغیر است و ممکن است لذاته پس محالست که واجب الوجود

مرکب باشد پس حقیقت باری جلت عظمته فرد واحد است و بهیچوجه من الوجوه

کثرت ندارد نه کثرت مقداریه مانند اجسام و نه کثرت معنویه .

چنانچه این کثرت معنویه ثابت است از برای نوع مرکب از فصل و جنس

و یا از برای شخص مرکب از ماهیت و تشخص .

الا اینکه این معنی صعب و مشکل شده است از برای قاصر و کوتاه نظران که ذات خدا را نمود بالله مرکب میدانند از افانیم ثلثه و یا ذات حق را مرکب می دانند از حیوة و قدرت و علم و اراده و امثال ذلك از صفات یعنی این صفات را قدیم میدانند مانند ذات و می گویند این صفات نه عین ذات و نه غیر ذاتند لیکن ما این صفات را عین ذات میدانیم برهان چندی .

برهان اول :

آنکه اگر صفات واجب زاید باشد بر ذات و قائم بذات واجب خواه مستند بذات واجب باشد و خواه مستند بغیر که بالضرورة متأخر خواهد بود بالذات از ذات واجب و واجب در مرتبه ذات که مقدم است بر صفات خالی خواهد بود از صفات و در آن مرتبه مقدم که صفات هنوز موجود نیست امکان صفات خواهد بود باین معنی که مرتبه ظرف امکان صفات باشد و لازم آید که واجب الوجود در مرتبه ذات مشتمل باشد بر جهت امکانی و حال آنکه واجب الوجود بالذات واجب الوجود است من جمیع الجهات و الا لازم آید که مرکب باشد از جهت وجوب و امکان چه بالضرورة وجوب و امکان هر دو از جهت واحد نتوانند بود .

برهان دوم :

وجود واجب اکمل انحاء وجوداتست بالضرورة و وجود مصدر آثار است و هر یکی از وجودات ناقصه امکانیه در صدور آثار محتاج است بصفتی که بواسطه هر صفتی نوعی از آثار از او صادر گردد پس احتیاج بصفی در صدور آثار نقص است در وجود پس وجودی که مستغنی باشد از صفت اکمل انحاء وجودات باشد پس برهانی بیهات شکل اول منعقد گردد باین طریق: وجود واجب اکمل انحاء وجوداتست و اکمل انحاء وجودات مستغنی از صفات! پس وجود واجب مستغنی باشد از صفت.

برهان سوم :

اگر صفات کمالیه واجب زاید باشند و متأخر از ذات واجب لازم آید که واجب در آن مرتبه متقدم خالی باشد از صفات کمال و خلوص از صفات کمال لامحاله نقص باشد. پس ذات واجب العیاذ بالله در آن مرتبه مشتمل باشد بر نقص .

برهان چهارم :

اگر صفات واجب مثل علم و قدرت و اراده زاید باشند بر ذات واجب لامحاله معلول واجب باشند و صدور آنها از ذات واجب بواسطه همین صفات نیز نتواند بود و الا تقدم شئی بر نفس لازم آید و بواسطت صفات دیگر مثل آن صفات نیز نتواند بود و الا تسلسل لازم آید بلکه باید بی وساطت صفات باشد .
پس ذات واجب نظر بصفات خود فاعل موجب باشد و فعل فاعل موجب بر سبیل اضطرار باشد کالذات فی احراقها و الشمس فی اشراقها .
و فعل اضطراری بالضرورة نقص باشد و نقص بر واجب الوجود روا نبود .

برهان پنجم :

اگر ذات واجب محل صفات خود بود قابل آن صفات بود و لامحاله فاعل آن نیز بود چه استناد صفات واجب بغير واجب روا نبود .
پس لازم آید که ذات واحد من جمیع الجهات هم فاعل باشد و هم قابل و امتناع این در محل خود ثابت شده .

برهان ششم :

بر مذاق متکلمین صفات زائده یا حادث باشند و یا قدیم بنا بر اول ذات واجب محل حوادث شود و بنا بر ثانی تعدد قدما لازم آید و هر دو ممتنع باشد بپراهینی که خواهد آمد .

و مذهب اشاعره زیادتی صفاتست بر ذات واجب و معتزله بر ایشان اولاً تعدد قدما لازم آرند و ایشان در جواب گویند ممتنع ذوات قدیمه است نه صفات قدیمه. و ثانیاً بر ایشان شرك لازم آید چه شريك باری عبارت از قدیمی است که وجودش از خود باشد نه از غیر و هر قدیمی نزد متکلمین وجودش از خود باشد چه قدم را منافی معلولیت دانند و ایشان در جواب گاهی گویند که شريك باری ذاتیست که قدیم باشد و صفات ذات نتواند بود و گاهی گویند شريك غیر را گویند که مشارک باشد و صفات واجب غیر واجب نیستند اگر چه عین هم نیستند.

و گویند صفات واجب لاهو و لا غیره و تو ببراهین مذکوره از امثال این گفت- و شنود فارغ میتوانی بود.

و اشاعره بر ما نفی صفات لازم آرند و گویند فرقی نیست میان عینیت صفت و عدم صفت پس لازم آید که واجب تعالی خالی از صفات کمال باشد و خلو از صفات کمال نقص باشد بالبداهة.

و جوابش آنست که خلو از صفات کمال وقتی لازم آید که آثار صفت منتفی باشد اما با ترتب آثار صفت خلو از صفت لانسلم که نقص باشد بلکه در غایت ظهور است که ترتب اثر صفت بر ذات با عدم حاجت ب صفت اکمل است از ترتب آثار با وجود صفت و حال آنکه ما قائل به عدم صفت مطلقاً مفهوماً و مصداقاً نیستیم.

بلکه قائلیم بتحقیق مفهوم صفت و لانسلم که در تحقق مفهوم صفت مصداق مغایرت ذات لازم باشد بلکه تحقق مفهوم را لابد است مصداقی اعم از آنکه مغایر ذات باشند چنانکه در ما، یا عین ذات باشند چنانکه در واجب.

پس ثابت و محقق گردید که صفات عین ذاتند و بوجه من الوجوه ترکیب در ذات باری یافت نمی شود و نه کثرت.

الحاصل الله عالمست بالذات! و قادر است بالذات! حی است بالذات! سمیع و بصیر و متکلم و صادقست بالذات! نه اینکه عالم است بعلم و قادر است بقدرت و حی است بحیوة و سمیع است بواسطه قوه سامعه و بصیر است بواسطه قوه باصره و متکلم

است بلسان زیرا که اینها مستلزم احتیاج و نقص است و نقص هم بر ذات مقدس باری روا نیست .

ذات مقدس او قائم مقام جمیع صفات کمالست نه اینکه بطریق نیابت و وکالت بلکه بالذات دارای همه اینهاست و الا احتیاج و عیوبات دیگر لازم میآید چنانچه گفته شد : امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در بیان این مقام فرموده اند :

من وصفه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله .^۱

یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زائده بر ذات پس بتحقیق که مقارن گردانیده او را با صفات و هر که وصف کرد خدایا با صفات پس اعتقاد به دو خدا کرده و یا دوئی در ذات خدا قائل شده و هر که این اعتقاد کرد خدایا صاحب اجزاء و ابعاض دانسته و هر که خدایا صاحب اجزاء و ابعاض بداند جاهل و عوام است که خدایا را شناخته . و ایضاً فرمود اول الدین معرفته یعنی اول دین معرفت و شناختن خداست و کمال معرفت توحید یعنی کمال معرفت و شناختن خدا آنست که او را یگانه داند و کمال توحیده نفی الصفات عنه یعنی کمال توحید و یگانگی خدا نفی صفات زائده است از ذات مقدس او .

و اما توحید بمعنی ثانی آنست که بدانی هیچ شبثی نیست در وجودش ربك او باشد در وجوب وجود و این وحدت وحدتی است مختص بذات مقدس او و بر همین این وحدت عنقریب خواهد آمد .

و بعضی اعلام از اهل اسلام گفته اند خدا واحد است بچهار معنی .

اول : ذات مقدس او دارای اجزاء و ابعاض نمی باشد .

دوم : منفرد است در قدم .

۱- متن نهج البلاغه در خطبه اول چنین است: اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به ، و کمال التصدیق به توحیده و کما توحیده الاخلاص و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه... فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه ، ومن ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله ...

سیم : منفرد است در الوهیت از قبیل استحقاق عبادت و خلقت .

چهارم : منفرد است بصفات مانند علم و قدرت .

پس عیسی و امیر المؤمنین علیه السلام شریک او نیستند در ذات و در مرتبه خلقت .

در عقاید صدوق رحمه الله از زراره رحمه الله منقولست :

قال قلت للصادق علیه السلام: ان رجلا من ولد عبد الله بن سبا يقول بالتفویض فقال ما التفویض فقلت يقول ان الله عز وجل خلق محمداً وعلياً ثم فوض الامر اليهما فخلقا و رزقا و احبا و اما تا فقال كذب عدو الله اذا

رجعت اليه فافراء عليه الاية التي في سورة الرعد: *اَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَلْفِهٖ*

فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلُوبُ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ فانصرت الى الرجل فاخبرته بما قال الصادق فكانما القمته حجراً فقال وكانما خرس .

یعنی خدمت صادق آل محمد عرض کردم بدرستی مردی از اولاد عبد الله بن سبا قائل بتفویض است فرمودند تفویض یعنی چه عرض کردم آنمرد میگوید بدرستی خدای عزوجل محمد وعلی علیهما السلام را آفرید و امورات عباد را بایشان سپرد پس ایشان خالق و رازق و محیی و ممیت اند حضرت فرمودند دروغ می گوید دشمن خدا! زمانی که برگشتی بسوی او بخوان بر او آیه را که در سوره مبارکه رعد است *ام جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم قل الله خالق كل شيئ* و هو الواحد القهار^۱ که صریح است در توحید افعالی .

راوی گفت پس برگشتم بسوی مرد و بر او خواندم آیه ای را که صادق آل محمد

تعلیم داد کانه سنگ بدهنش انداختم و لال شد .

این بود تلخیص کلام در این مقام بحسب لیساق بمقول بشر و فکر قاصر مع الاعتراف بانه سبحانه منزه عن تصرفات الافکار و الاوهام و علائق العقول و الافهام .

۱- خدای را همتایانی خوانند که مانند آفرینش خدا بیافرینند و آفرینش بآن مشتبّه گردد. بگو

خداست آفریننده تمام موجودات و اوست یکتای چیرگی جوی. سوره رعد : ۱۶ .

حال شروع کنیم بذکر ادله و براهین توحید و ابطال تثلیث و گوئیم :
 بالله التوفيق وعليه التكلان وهو المستعان والحافظ من الخطاء والسهوا والنسيان
 في جميع المقامات لاسيما في هذا المقام الذي هو منزل الاقدام.

برهان اول :

قول بوجود آلهین و یا اکثر مفضی بمحالست پس قول بوجود الهین و یا
 اکثر محالست .

زیرا که هرگاه فرض کنیم وجود دو و یا سه آله را چنانچه مجوس^۱ و مثلثین
 گویند لابد باید هر کدام از الهین و یا آلهه قادر باشد بر جمیع مقدرات پس قادر
 خواهد بود هر یکی از الهین بر تحریک و تسکین زید مثلاً .

پس گوئیم یکی اراده تحریک زید را نموده است دیگری تسکین پس یا باید
 مراد هر دو واقع شود و این محالست زیرا که جمع بین ضدین محالست چنانکه
 در مقدمات دانستی جسم واحد در آن واحد نمیتواند هم متحرک باشد و هم ساکن
 و یا مراد هیچکدام واقع نمیشود اینهم محالست زیرا که مانع از وجود مراد هر کدام
 مراد دیگری است پس ممتنع نمیشود مراد این مگر در وقت وجود مراد دیگری
 و بالعکس .

پس هرگاه ممتنع شود مراد هر دو معاً موجود میشوند معاً و این محالست!
 و یا مراد یکی واقع میشود دون الاخر اینهم محالست بدو وجه :

اول : آنکه هرگاه هر کدام از الهین قادر باشد بر جمیع مقدرات پس محال
 است که یکی قادر تر باشد از دیگری بلکه لابد از اینکه مساوی باشند در قدرت و
 جلال چنانچه مثلثین گویند و زمانی که مساوی باشند در قدرت محال و ممتنع است که
 مراد یکی اولی بوقوع باشد از مراد دیگری والا لازم میآید ترجیح ممکن بدون مرجح .

۱- زرتشتیان هستند که بدو خدای خیر و شر معتقدند. برای توضیح بیشتر بمقدمه کتاب افسانه‌های
 بت پرستی در آئین کلیسیا مراجعه شود.

دوم : آنکه زمانی که واقع شود مراد یکی دون الا آخر پس آنکه مرادش واقع گردید قادر و غالب خواهد بود و آنی که مرادش واقع نشد عاجز و ضعیف و مسکین و مقهور و مغلوب خواهد بود و این نقص است و نقص هم بر خدا محال است پس در صورت تعدد آلهه فساد لازم میآید.

اگر کسی گوید فساد در صورت اختلاف است در اراده و اما در صورت اتفاق در اراده چه فسادى لازم میآید ؟

در جواب گوئیم : در اینصورت فساد از راه دیگر لازم میآید که اقوی از اولست باین نحو که هرگاه فرض نمائیم وجود دو اله و یا اکثر را هر کدام قادر خواهد بود بر جمیع مقسورات پس مفضی خواهد بود بوقوع مقسور واحد از دو قادر مستقل و یا سه از وجه واحد و این محالست زیرا که اسناد فعل بسوی فاعل بجهت امکانست پس زمانی که هر یکی از آلهه مستقل بایجاد باشد پس فعل بجهت بودنش با این یکی واجب الوقوع خواهد بود پس اسناد فعل بهمین موجد محال خواهد بود زیرا که فعل از هر دو صادر گردیده است معاً پس لازم میآید استغناء او از هر دو و یا هر سه معاً و احتیاجش بهر دو و سه معاً و این محالست و این حجت تامه است در مسئله توحید .

پس گوئیم قول بوجود الهین مفضی است بامتناع وقوع مقسور از هر دو ایشان پس در این صورت واجب است که مقسور واقع نشود البته پس وقوع فساد لازم است یقیناً .

و بعبارت آخری هرگاه فرض شود وجود دو و یا سه اله و یا اکثر یا متفق خواهند بود در اراده و یا مختلف اگر اتفاق نمایند بر شئی واحد آن واحد مقسور و مراد هر دو خواهد بود پس مقسور از هر دو واقع خواهد گردید و این محالست بجهت امتناع ورود علتین مستقلین بر معلول واحد .

و در صورت اختلاف پس یا مراد هر دو واقع خواهد شد و یا مراد هیچکدام واقع نمیشود و یا مراد یکی واقع می شود دون الاخر و همه اینها محالست پس

فساد ثابت است بهر تقدیری که فرض شود .

و اگر کسی گوید چرا جایز نیست اینکه اتفاق نمایند بر شیئی واحد و فساد هم لازم نیاید زیرا که لزوم فساد در صورتیست که هر یکی خواسته باشد شیئی را ایجاد نماید در وحدت این اختلافست نه اتفاق و اما در صورتی که هر یکی از آنها اراده نماید که مخلوق را آن یکی ایجاد نماید بعینه پس در این صورت وقوع مخلوق واحد از خالقین لازم نمیآید زیرا که اراده کردند بایجاد شیئی و یکی از آنها ایجاد نمود .

در جواب گوئیم موجد این موجود یا نفس قدرت و اراده است و یا نفس اثر و یا امر ثالث .

اگر اول باشد اشترك لازم میآید در قدرت و اراده و اشترك در موجد و اگر ثانی باشد وقوع اثر بقدرت و اراده یکی اوای نیست از وقوع فعل بقدرت و اراده ثانی زیرا که هر کدام از الهین صاحب اراده مستقله است در ایجاد و تأثیر و اگر سیم باشد یعنی موجد امر ثالث باشد آن ثالث یا قدیمست یا حادث اگر قدیم باشد متعلق اراده نخواهد بود زیرا که ایجاد موجود و تحصیل حاصل مخالفت و اگر حادث باشد نفس اثر خواهد بود و این همان قسم ثانی است که مذکور شد .

بدانکه در صورتی که بر حقیقت این دلالت واقف شدی دانستی که هر آنچه در عالم علوی و سفلی است از محدثات و مخلوقات و موجودات و مصنوعات ، از مجردات و مادیات و خاکیات و فلکیات و ارضیات و سماویات ، از حیوانات و نباتات و جمادات ، از اعراض و جواهرات تماماً و کمالاً چنانچه دال بر وجود صانع هستند بالبداهه دلیل توحید نیز میباشند بهمان طریقی که ما بیان کردیم .

بدانکه این دلالت را خداوند جلت عظمت در مواضع متعدده از کتاب خود

ذکر و بیان فرموده است از آن جمله می فرماید : **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا**^۱

۱- اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خدای یکتائی بود هر دو نابود می شدند. سورة انبیاء: ۲۲

برهان دوم :

هرگاه فرض شود وجود دو اله و یا اکثر و واجب الوجود لذاته باشند پس لابد اشترک در وجوب وجود پیدا خواهند کرد و لابد باید ممتاز باشند از همدیگر و مابه‌المشارکه غیر از مابه‌الممازیه است پس هر کدام مرکب خواهند بود از مابه‌المشارکه و مابه‌الممازیه و هر مرکب محتاج بجزوش هست و جزوش غیر از خودش میباشد پس هر مرکب محتاج بغیر است و هر محتاج بغیر ممکنست لذاته پس واجب الوجود لذاته ممکن الوجود خواهد بود لذاته و این خلف است .

پس واجب الوجود لذاته نیست مگر فرد واحد و ماعدا و سوای آن ممکن و محتاجست بآن فرد واحد و هر محتاج بغیر حادث و ممکنست پس جمیع موجودات ماسوی الله حادث و ممکنست و مخلوق خالق واحد و مصنوع صانع فرد میباشد .

برهان سیم :

هرگاه خدا را زاید بر واحد فرض نمائیم دو و یا سه مثلاً شریک همدیگر خواهند بود در الوهیت لابد باید مابه‌الامتیاز داشته باشند و الا تعدد تحقق پیدا نمیکند پس مابه‌الممازیه صفت کمال است یانه و اگر از صفات کمال باشد خالی از آن ناقص خواهد بود ناقص خدا نمیشود .

و اگر از صفات کمال نباشد متصف بآن ناقص خواهد بود ناقص خدا نمیشود .
بعبارت آخری مابه‌الممازیه اگر معتبر باشد در تحقق الوهیت پس خالی از آن خدا نخواهد بود و اگر معتبر نباشد در تحقق الوهیت اتصاف بآن واجب نخواهد بود و مفتقر بمخصص خواهد بود پس متصف بآن صفت غیر معتبر در الوهیت فقیر و محتاج خواهد بود .

برهان چهارم :

هرگاه فرض نمائیم وجود آلهه متعدده را لابد باید بحیثیتی باشند که غیر بتواند

فرق و تمییز بگذارد فیما بین ایشان لیکن امتیاز در عقول ما حاصل نمیشود مگر بجهت تباین در مکان و یا در زمان و یا در وجوب و امکان و همه اینها بر خدا محالست پس حصول امتیاز محالست .

برهان پنجم :

یکی از آلهة متعدده کافیت در تدبیر عالم امکان و یا نه؟ اگر کافیت ثانی و ثالث ضایع و غیر محتاج الیهما خواهند بود و این نقص است و ناقص خدا نخواهد بود و اگر کافی نباشد هیچکدام همه عاجز و ناقص خواهند بود.

برهان ششم :

عقل اقتضاء مینماید احتیاج حادث را بفاعل و امتناع نیست در اینکه فاعل و مدبر کل عالم واحد باشد و اما ماورای ذلك هیچ عددی اولی نیست از عدد دیگر و این مفضی است بوجود عدد غیر متناسهی و ذلك محال پس قول بوجود آله محال است .

برهان هفتم :

یکی از خدایان متعدده قادر است بر اینکه خود را مختص نماید بدلیلی که دلالت داشته باشد بر او و دلیل بوجود دیگری نباشد و یا قادر نیست اول محالست زیرا که دلیل بوجود صانع نیست مگر موجودات و مصنوعات و در میان مصنوعات چیزی نیست که دلیل تعیین یکی از آلهه باشد بخصوص دون الثانی دوم نیز محالست زیرا که لازم میآید که خدا عاجز باشد از تعریف نفس خود علی التعمین و عاجز خدا نخواهد بود .

برهان هشتم :

یکی از آلهه قادر است که بعضی از افعال خود را ستر نماید از دیگری یا نه؟
در صورت اول جهل ثانی لازم میآید و در صورت ثانی عجز اول .

برهان نهم :

هر گاه دو و یا سه اله فرض نمائیم قدرت مجموع من حیث المجموع اقوی خواهد بود از قدرت هر کدام علیحده پس هر کدام از قدرتین و یا قدرتها متناهی خواهد بود و مجموع ضعف متناهی است پس همه متناهی خواهند بود من حیث القدرة.

برهان دهم :

العدد ناقص و احتیاجه الی الواحد والواحد الذی یوجد من جنسه عدد الناقص ناقص لان العدد ازید منه والناقص لایكون الهأ فالاله واحد لا محاله.

برهان یازدهم :

انا لو فرضنا معدوماً ممکن الوجود ثم قدرنا الهین او ازید فان لم یقدر واحد منهما علی ایجاده کان کل واحد منهما عاجزاً والعاجز لایكون الهأ و ان قدر احد هما دون الاخر فیکون هذا القادر الهأ و ان قدر ا جمیعاً فاما ان یوجده بالتعاون فیکون کل واحد منهما محتاجاً الی اعانة الاخر .
و ان قدر کل واحد علی ایجاده بالاستقلال فاذا اوجده احدهما فاما ان یرقی الثانی قادراً علیه وهو محال لان ایجاد الوجود محال و ان لم یبق فحینئذ یكون الاول قد ازال قدرة الثانی وعجزه فیکون مقهوراً تحت تصرفه فلا یكون الهأ .

فان قیل الواحد اذا اوجد مقدوره فقد زالت قدرته عنه فیلزم کم العجز قلنا الواحد اذا اوجده فقد نفذت قدرته فنفاد القدرة لایكون عجزاً فاما الشریک فانه لما نفذت قدرته لم یبق لشریکه قدرة البتة بل زالت قدرته بسبب القدرة الاول فیکون تعجیزاً .

برهان دوازدهم :

این برهان را بوجه دیگر تقریر می‌نمائیم با اینکه جسمی را تعیین نموده و گوئیم آیا می‌تواند هر یکی از آلهه حرکت خلق کند در این جسم بدل سکون یا نه؟ در صورت ثانی عاجز خواهد بود و در صورت اول یکی از آلهه زمانی که حرکت را در این جسم معین خلق کرد در زمان معین دومی نمی‌تواند خلقت سکون نماید در همان آن در همان جسم پس اول قدرت ثانی را زایل کرد و عاجزش نمود پس این ثانی خدا نخواهد بود و این دو وجه افادهٔ عجز مینماید نظر بقدرهٔ و دلالت اول افادهٔ عجز مینماید بالنظر باراده .

برهان سیزدهم :

آلهه متعدده هر گاه عالم باشند بجمیع معلومات علم هر کدام متعلق خواهد بود بعین معلوم دیگری پس تمائل علم لازم می‌آید و ذات قابل احد مثلین را قابل مثل دیگر نیز خواهد بود پس اختصاص هر یکی بآن صفت مخصوص باجواز اتصافش بصفت دیگر بر سبیل بدلیت مخصص می‌خواهد که تخصیص بدهد هر کدام را بعلم و قدرت خود پس هر یکی از آلهه بندهٔ محتاج و ناقص خواهد بود .

برهان چهاردهم :

شرکت عیب و نقص است در ظاهر و فردانیت و توحید صفت کمالست لذا می‌بینیم ملوک و سلاطین را که شرکت را در ملک حقیر مختصر مکروه می‌شمارند به اشد کراهت و می‌بینیم هر قدر ملک اعظم است نفرت از شریک اشد است پس ظن تو بملک و ملکوت خدا چه خواهد بود پس یکی از آلهه هر گاه خواسته باشد ملک را مختص بخود نماید می‌تواند یا نه در صورت اول مغلوب و عاجز و فقیر خواهد بود و در صورت ثانی خدای اول عاجز و فقیر خواهد بود و دائماً مبتلا بغم و غصه خواهد شد .

برهان پانزدهم :

آلهه متعدده محتاج همدیگر هستند مجموع من حیث المجموع و یا مستغنی و یا بعضی محتاج و بعضی غنی؟! در صورت اول همه ناقص و محتاج خواهند بود و در صورت ثانی هر کدام از اینها مستغنی عنه خواهد بود و مستغنی عنه ناقص است .

نمی بینی هر گاه در شهر رئیسی باشد کافی در مصالح عباد و بوجه من الوجوه عباد باو رجوع نکنند و شریک هم باو اعتنا ننماید آن بیچاره مهمل و ضایع خواهد بود خدا آن است که محتاج الیه باشد نه مستغنی عنه و اگر بعضی محتاج باشند و بعضی غنی محتاج ناقص است و خدا نخواهد بود .

اگر چه بهمین دلایل توحید ثابت! تشبیه و تثلیث و تریب و غیر هم تماماً و کمالاً باطل و هباءً منثوراً گردید لیکن از بابت ایضاح در بیان و الزام خصم موافق مرام در این مقام ادله چندی نیز که خاصه دلالت دارند بر ابطال تثلیث ذکر و بیسان مینمائیم و میگوئیم .

برهان شانزدهم :

چون توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند در نزد مسیحیین بحکم امر دهم از مقدمه پس زمانیکه تثلیث حقیقی ثابت شد لابد است از ثبوت کثرت حقیقی نیز بحکم امر نهم از مقدمه و بعد از ثبوت تثلیث حقیقی ثبوت توحید حقیقی امکان ندارد و الا اجتماع ضدین حقیقی لازم میآید بحکم امر هفتم از مقدمه و این محال است پس تعدد واجب الوجود لازم و توحید فوت میشود یقیناً .

امکان ندارد که قائل به تثلیث موحد باشد بتوحید حقیقی و قول باینکه تثلیث حقیقی و توحید حقیقی اگر چه ضدین حقیقیین هستند در غیر واجب الوجود لیکن چنین نیستند در واجب سفسطه محضه است زیرا که زمانیکه ثابت شد دو شیئی نظر

بذات آنها ضدین حقیقین و یا نقضین هستند در واقع و نفس الامر اجتماع آنها در امر واحد شخصی در زمان واحد از جهت واحده امکان ندارد خواه واجب باشد آن امر و یا غیر واجب چگونه چنین نباشد و حال آنکه واحد حقیقی ثلث صحیحی ندارد و سه ثلث صحیح دارد و آن يك است .

و اینکه سه مجموع آحاد سه است و واحد حقیقی مجموع آحاد ندارد اصلاً .
و اینکه واحد حقیقی جزو ثلاثت پس هر گاه جمع شوند در محل واحد لازم می آید که جزو کل باشد و کل جزو و اینکه این اجتماع مستلزم آن است که الله مرکب باشد از اجزاء غیر متناهیة بالفعل بجهت اتحاد حقیقت جزو و کل بنابراین تقدیر و کل مرکب است و هر جزوی از اجزاء ایضاً مرکب است از اجزائی که عین این جزو است هلم جراً و بودن شئی مرکب از اجزا غیر متناهیة بالفعل باطل است قطعاً .
و اینکه این اجتماع مستلزم آن است که واحد ثلث خود باشد و سه ثلث واحد و اینکه سه ثلث امثال خود باشد و واحد ثلث امثال ثلثه .

برهان هفدهم :

هر گاه در ذات الله نعوذ الله سه اقنوم ممتاز بامتياز حقیقی پیدا شود چنانچه مسیحیین گویند با قطع نظر از تعدد واجب لازم می آید که الله حقیقت محصله نباشد بلکه مرکب اعتباری و ترکیب حقیقی لابد است در او از افتقار بین الاجزاء حجر موضوع در جنب انسان ازین دو احدیت حاصل نمیشود و افتقار بین الوجبا نیست زیرا که افتقار از خواص ممکنات است پس واجب مفتقر بغیر نخواهد بود .

و هر جزو منفصل از دیگر و غیره اگر چه داخلند در مجموع پس زمانیکه بعضی اجزاء محتاج ببعض دیگر نباشند ذات احدیت مؤلف نمیشود از آنها علاوه در صورت مذکوره ذات الله مرکب خواهد بود و هر مرکب در تحققش مفتقر است بتحقیق هریکی از اجزایش و جزو غیر از کل بالبداهه پس هر مرکب محتاج بغیر

است و هر محتاج بغير ممكن است لذاته پس لازم میآید که الله ممكن لذاته باشد و این باطل است .

برهان هجدهم :

زمانی که ثابت شد امتیاز حقیقی مابین اقانیم ثلثه امری که این امتیاز باو حاصل شده است یا از صفات کمالست یا از غیر صفات کمالست بنا بر شق اول جمیع صفات کامله مشترك نخواهد بود فیما بین اقانیم ثلثه و این خلاف مقرر در نزد ایشان است زیرا که ایشان هر یکی از اقانیم ثلثه را متصف میدانند با جمیع صفات کمال و بنا بر شق ثانی موصوف بآن موصوف بصفتی خواهد بود که از صفت کمال نیست و این نقص است تنزیه خدا ازین واجب .

برهان نوزدهم :

در سؤال و جواب دینیه ایشان در زبان انگلیسی که بسیط صاحب اورا ترجمه بفارسی نموده است و چاپ هم شده است در سؤال چهارم باین نحو نوشته شده است:

سؤال ۴ خدا چیست ؟

جواب خدا روح است نامتناهی و سرمدی و بی تبدیل در هستی و در دانائی و قدرت و تقدس و عدل و نیکوئی و حقیقت .

پس ازین سؤال و جواب معلوم میشود که خدا در نزد ایشان غیر متناهی است و در صورت اتحاد فیما بین جوهر لاهوتی و ناسوتی زمانی که حقیقی باشد اقنوم ابن محدود و متناهی خواهد بود و هر چه چنین باشد قبولی او زیاد و نقصان را ممکن خواهد بود و هر چه چنین باشد اختصاص او بمقدار معین بتخصیصین مخصص و تقدیر مقدر خواهد بود و هر چه چنین باشد حادث خواهد بود .

پس لازم میآید که اقنوم ابن حادث باشد و از حدوث او حدوث اقنوم اب و روح القدس نیز لازم میآید بجهت اتحاد و این محالست .

برهان بیستم :

هرگاه اقانیم ثلثه ممتاز باشند بامتیاز حقیقی واجب است که ممیز غیر از وجوب ذاتی باشد زیرا که وجوب ذاتی مشترکست فیما بین ایشان و مابه الاشتراک غیر از مابه الامتیاز است پس هر کدام از اقانیم ثلثه مرکب خواهد بود از دو جزو و هر مرکب ممکن است لذاته پس لازم میآید که هر یکی از اقانیم ثلثه ممکن باشند لذاته و این باطل است .

برهان بیست و یکم :

مذهب یعقوبیه باطل است صراحةً زیرا که مستلزم انقلاب قدیمست بحادث و مجرد بمادی و اما مذهب غیر ایشان پس در بطلانش گوئیم که این اتحاد یا بحلول است و یا بغیر آن و اگر بحلول باشد پس باطل است بسبب وجه موافق عدد تثلثت :
اما اولاً : این حلول خالی ازین نیست یا مانند حلول ماء ورد است در ورد و دهن در سمسوم و نار در فحم و این باطل است زیرا که این قسم حلول در صورتی صحیح میشود که اقنوم ابن جسم باشد و خود مسیحیین گویند اقنوم ابن جسم نیست . و یا مانند حصول لونست در جسم و این نیز باطل است زیرا که معقول ازین تبعیت حصول لون است در حیز بجهت حصول محلش در آن حیز و این نیز در اجسام متصور می شوند نه در غیر آن و یا مانند حصول صفات اضافیه از برای ذوات خواهد بود این نیز باطل است زیرا که معقول از این تبعیت احتیاجست .

پس هرگاه ثابت شود حلول اقنوم ابن باین معنی در چیزی محتاج خواهد بود و محتاج است و مفتقر بمؤثر و این محالست زمانی که بطلان ثابت شد بجمیع تقدیرات اثبات حلول ممتنع خواهد بود .

و اما ثانیاً : هرگاه قطع نظر نمائیم از معنی حلول گوئیم اقنوم ابن هرگاه حلول نماید در جسمی پس این حلول یا برسبیل وجوبست و یا برسبیل جواز اول راهی ندارد زیرا که ذاتش یا کفایت در اقتضای این حلول و یا کافی نیست پس اگر

اول باشد محالست که این اقتضا موقوف بحصول شرط باشد پس ارتکاب محال لازم میآید یعنی یا حدوث خدا و یا قدم محل و هر دو باطل است .
و اگر دوم باشد مقتضی بر این حلول امر زاید بر ذات و حادث در او خواهد بود پس از حدوث حلول حدوث چیزی در اقوم این لازم میآید پس اقوم این محل حوادث خواهد بود و این محالست زیرا که هرگاه چنین باشد آن قابلیت یا از لوازم ذاتش خواهد بود و ابداً در او ثابت و این محالست زیرا که وجود حوادث در ازل محالست .

و دوم نیز راهی ندارد زیرا که بنا بر این تقدیر این حلول زاید بر ذات اقوم خواهد بود زمانی که حلول کرد در جسمی واجب است که حلول کند در آن صفت حادثه و حلول آن و لازم میآید که محل و قابل حوادث باشد و این باطل است چنانچه دانستی .
و اما ثالثاً : هرگاه اقوم این حلول کند در جسم عیسی علیه السلام خالی ازین نیست در ذات خدا نیز باقی است و یانه پس اگر اول باشد حلول شخص در دو محل لازم میآید و اگر ثانی باشد لازم میآید که ذات خدا خالی باشد از اقوم این پس ذات منتهی میشود زیرا انتفاء جزو معتبر مستلزم انتفاء کل است .

و اگر این اتحاد بدون حلول باشد گوئیم اقوم این زمانی که متحد شد با مسیح علیه السلام پس در حالت اتحاد اگر هر دو موجود باشند دو خواهند بود نه یک و این اتحاد نیست و اگر هر دو معدوم شوند و امر سیم حاصل شده باشد این نیز اتحاد نخواهد بود بلکه این نیست شدن دو شیئی و حصول شیئی سیم است .

و اگر یکی ازین دو معدوم شود و دیگری باقی بماند باز اتحاد نخواهد بود زیرا که محالست معدوم با موجود متحد شوند و نمی شود گفت معدوم بعینه باقی و موجود است .

پس ظاهر و آشکار گردید که حلول و اتحاد محالست و در صورتیکه بحقیقت این ادله بر خوردار شدی بطلان مذهب صوفیه نیز از برای تو ظاهر و روشن گردید که قائل بحلول و اتحاد خدا در مرشدها و سایر اشیاء هستند حتی اشیاء خبیثه مانند

سگ و خوک و غیرهما نعوذ بالله .

بدانکه : این فرقه بدتر از نصاری هستند زیرا که نصاری قائل بحلول و اتحاد خدا هستند با جسد مسیح و اینها با جمیع اشیاء .
و این مذهب مأخوذ از مذهب نصاری است و مبدأ اشتقاقش همان مذهب نصاری است چنانچه در جای خود انشاءالله خواهد آمد .

و کسانی که گفته اند اتحاد از جهت ظهور است مانند ظهور کتابت خاتم در گل و موم و یا مانند ظهور صورت انسان در آئینه است پس از قول ایشان اتحاد حقیقی ثابت نخواهد بود بلکه تغایر ثابت میشود زیرا که چنانچه کتابت خاتم ظاهر در گل و یا موم غیر از خاتم است و صورت انسان در آئینه غیر از انسانست فکذلك اقنوم ابن غیر از مسیح علیه السلام خواهد بود غایبه ما فی الباب ظهور اثر صفت اقنوم در مسیح اکثر خواهد بود از ظهورش در غیر او مانند ظهور تأثیر شعاع شمس در بدخشان و در بعضی احجاری که جواهر معروفه از آنها متولد میشود زیادتر از تأثیرش در احجاری است که غیر از این احجارند و نعم ما قیل : محال لایساویه محال و قول فی الحقیقة لایقال و فکریست کاذب و حدیثی است زور و منشاء آن نیست مگر شیطنت و خیالات فاسده و غلبه ییوست بردماغ تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

و قائلین به تثلیث مشرکند بالقطع و الیقین نمیدانم خدا را بچه زبانی حمد و ثنا بخوانم که مرا هدایت کرد از امثال این خیالات باطله و بهتر اینست که اقرار بعجز نمایم و در کمال عجز و انکسار و قصور عرض کنم خدایا این ذره بیمقدس عاجز است از حمد و ثنای تو و شکر گذاری در مقابل نعمت تو حید که در حقیقت نعمتی است که بالاتر از آن متصور نیست فلك الحمد علی ما هدی یعنی بعدد کل ما عندک من العدد فی کل آن وللمحة من الازل الی الابد .

برهان بیست و دوم :

فرقه پروتستنت ایراد مینمایند بفرقه کاتلک در استحالة نان بمسیح کامل در

عشاء ربانی بشهادت حسّ و استهزاء مینمایند بر این فرقه پس این رد و استهزاء بر خود فرقه پروتستنت نیز راجع میشود زیرا آنیکه مسیح را دید از او ندید مگر شخص واحد انسان و تکذیب راستگوترین حواس که چشم است موجب فتح باب سفسطه است در ضروریات پس قول بآن باطل است یقیناً مانند قول باستحاله نان در عشاء ربانی بجسد مسیح کامل .

مخفی نماند که علمای مسیحیه روح مسیح را خدا میدانند و جسد او را انسان مخلوق و اما عوام ایشان کلاً و طراً از هر فرقه میخواهد باشد فرق نمیگذارند مابین جوهر لاهوتی و جوهر ناسوتی بلکه مسیح را من حیث الناسوت نیز خدا میدانند همانقدر از قسیس می شنوند و در نماز میخوانند که مسیح خدا بود دیگر نمیدانند مقصود چه چیز است از الوهیت مسیح بلاهوت و ناسوت خدایش می دانند و خبط عظیم می نمایند .

حکایت : بخاطر آمد منقولست که سه نفر نصرانی شدند و داخل دین مسیح گردیدند و بعضی از مسیحیین عقاید لازمه را بایشان یاد دادند سیما عقیده تثلیث را و در خدمت قسیس بودند یکی از احباء قسیس که از امر او بود بدیدن قسیس آمد و از او سؤال کرد که آیا در این ایام کسی نصرانی شده است؟ قسیس گفت بلی سه نفر داخل دین مسیح گردیدند امیر دوست گفت از عقاید لازمه چیزی را یاد گرفته اند؟ قسیس گفت بلی همه چیز را یاد گرفته اند پس قسیس یکی از آنها را خواست تا بدوست خود بنماید و خدمت خود را در دین بخرج امیر بدهد متنصر حاضر و از عقیده تثلیث از او سؤال کردند متنصر گفت :

تو مرا تعلیم دادی که خدا سه است : یکی آنست که در آسمانست و دومی از بطن مریم بتول متولد شد و سیم آنست که در صورت کبوتر بر خدای دوم بعد از سی سال نازل شد .

۱- درباره عشاء ربانی و اثرات آن بحث کافی شده است. برای کسب اطلاع پیابورقی صفحه ۶۹ جزء اول مراجعه فرمائید .

قسيس غضب کرد و امر کرد که اورا از مجلس بيرون کنند و گفت اين اعتقاد مجهولست پس دومی را خواست و از او سؤال کرد متنصر گفت :

آقا تو مرا ياد دادی که خدايان ما سه هستند و یکی از ایشان مصلوب شد و مرد و الآن دو خدا داریم .

قسيس غضب کرد و اورا نیز از مجلس بيرون کرد و گفت سيمي را بياوريد اينها خوب ياد نگرفته اند . پس سيمي حاضر شد مرد زيرك و دانائی بود بالنسبه بآن دو نفر اول و حريص بود در حفظ عقايد پس قسيس از او سؤال کرد گفت :

يا مولی هر چه تعليمم دادی حفظ کردم و بفهم کامل فهميدم از تفضلات خدای ما مسيح ميخواهی عرض کنم قسيس گفت مرحبا بگو آثار رشد و دينداری در تو می بينم گفت بلی آقا يك سه است و سه يك و یکی از اين سه مصلوب شد و مرد پس همه مردند بجهت اتحاد و الآن خدا نداريم و الانفی اتحاد لازم می آید .

قسيس و مستمعين مبهوت و از جواب اين تازه نصرانی عاجز شدند .

مؤلف اين کتاب گوید : مسئولين تقصیری ندارند عوام باين نحو خبط مينمايند در بيان اين عقیده و علمای مسيحية متحيرند در بيان علاقه اتحاد اقرار و اعتراف مينمايند که ما معتقديم وليکن نمی فهميم عاجزيم از تصور و بيان آن و صاحب ميزان الحق بعد از اينکه بحسب گمان خود الوهيت مسيح را ثابت کرده است با بعضی از آیات متشابهات انجيل بعد در صفحه ۱۱۱ از کتاب مزبور از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ چنين نوشته است :

و اگر کسی سؤال نمايد که در جنب وحدانيت خدا نسبت الوهيت به يسوع مسيح چگونه امکان دارد ؟ در جواب از اين سؤال بعد از دو سطر چنين گفته است :

اما تشخيص کيفيت اين مطلب کار ما نيست بلکه در قوه هيچ بشری نیز نخواهد بود زیرا که اين امر يست مخصوص و منسوب با سرار ذات پاك خدا و آشکار است که آدمی ذات خدا و اسرار او را بحيطه تصرف عقل خود نمی تواند آورد الخ .

پس ازین عبارات واضح و آشکار میگردد که علمای مسیحیه عاجز از بیان حقیقت تثلیث می باشند و میگویند حکماً باید قبول کرد بدون فهمیدن و ازین عبارت نیز معلوم میشود که مذهب نصاری مجهولست و هیچکس نمیتواند بفهمد همین طور هم هست بعلت اینکه غیر معقولست .

و فخرالرازی در تفسیر خود در شرح سورة النساء گوید: واعلم ان مذهب النصاری مجهول جداً یعنی بدان بدرستی که مذهب نصاری بسیار مجهولست کسی نمیتواند حقیقت آنرا بفهمد بعد گفته است: لانری مذهباً فی الدنيا اشد ركاكةً و بعداً من العقل من مذهب النصاری^۱ .

و بعد در تفسیر سورة مائده گفته است: ولانری فی الدنيا مقالةً اشد فساداً و اظهر بطلاناً من مقالة النصاری یعنی نمی بینم در دنیا مقاله ای را که اشد فساداً و اظهر بطلاناً باشد از مقالة نصاری .

پس زمانی که بپراهمین عقلیه قطعیه دانستی که تثلیث حقیقی ممتنعست در ذات پاك خدا .

پس هرگاه قولی از اقوال مسیح یافت شود و بحسب ظاهر دال بر تثلیث باشد تأویل آن واجبست یقیناً زیرا که خالی ازین نیست یا باید عمل نمائیم بپهر کدام از دلالت پراهمین و دلالت آن قول و یا هر دو را ترك نمائیم و یا اینکه نقل را ترجیح بدهیم بر عقل و یا عقل را ترجیح بدهیم بر نقل .

و اول باطل است قطعاً و الا لازم میآید که شیئی واحد ممتنع و غیر ممتنع باشد در واقع و نفس الامر .

و دوم ایضاً محالست و الا ارتفاع نقیضین لازم میآید .

سیم نیز جایز نیست زیرا که عقل اصل نقل است زیرا که ثبوت نقل موقوفست بر ثبوت وجود صانع و علم و قدرت او سبحانه و تعالی و آنیکه در حکمت بالغة او ارسال رسل و انزال کتب لازم است و ثبوت این مطالب بدلائل عقلیه است پس قدح

۱- درجهان مذهبی دورتر از خرد همانند مسیحیت سراغ ندارم .

در عقل قدح است در عقل و نقل معاً .

پس باقی نمیماند الا اینکه قطع کنیم بصحت عقل و مشغول شویم بتأویل نقل و تأویل در نزد اهل کتاب نادر و قلیل نیست بلکه بسیار است چنانچه در امرسیم از مقدمه دانستی که ایشان تأویل مینمایند آیات غیر محصوره داله را بر جسمیت و شکل الله سبحانه و تعالی بجهت دو آیه تنزیه که مضمون آنها مطابقت با برهان عقلی و همچنین تأویل مینمایند آیات کثیره غیر محصوره را که دلالت دارد بر ثبوت مکان از برای خدا بجهت آیات قلیله که موافقت دارند با برهان چنانچه در مقدمات همین باب مشروحاً دانستی .

نان و شراب مقدس یا گوشت و خون عیسی

لیکن خیلی عجب است از عقلای کاتلک و من تبعه ایشان که گاهی حکم حس و عقل را معاً باطل می کنند و حکم مینمایند که نان و شراب که در پیش چشم ما حادث شدند بعد از مدت زیادتر از یک هزار و هشتصد سال بعد از عروج مسیح علیه السلام در عشاء ربانی مستحیل میشوند بگوشت و خون مسیح علیه السلام حقیقتاً پس این نان و شراب را عبادت نموده و از برای این دو سجده می کنند گاهی حکم میکنند ببطلان عقل و بداهه و براهین عقلیه را دور انداخته و می گویند تثلیث حقیقی و توحید حقیقی جمع می شوند در امر واحد شخصی در زمان واحد از جهت واحده .

و عجب از فرقه پروتستنت که ایشان مخالفت مینمایند با فرقه کاتلک در اعتقاد اول و موافقت می نمایند در ثانی پس هر گاه عمل بظاهر نقل ضروری باشد اگر چه مخالفت داشته باشد با حس و عقل پس انصاف آنست که فرقه کاتلک بهتر از فرقه پروتستنت می باشند زیرا که کاتلک مبالغه دارند در اطاعت ظاهر قول مسیح علیه السلام تا اینکه اعتراف مینمایند بمعبودیت چیزی که مصادم است با حس و بداهه .
بدانکه : چنانچه اهل تثلیث غلو مینمایند در شأن مسیح علیه السلام و مرتبه الوهیت قائل می شوند در حق آنجناب همچنین تفریط مینمایند در شأن مسیح و پدران

او از جانب مادر اعتقاد مینمایند که آنجناب ملعون شد و بعد از مرگ داخل جهنم گردید و سه روز در جهنم توقف نمود چنانچه در پیش دانستی^۱ و اینکه داود و سلیمان علیهما السلام و همچنین سایر پدران مسیح علیه السلام از اولاد فارص میباشند و فارص از تamar متولد شد با زنا از یهودا که پدر شوهر او بود^۲ و اینکه داود علیه السلام با زن اوریا زنا کرد^۳ و اینکه سلیمان علیه السلام در آخر عمر مرتد گشت چنانچه دانستی^۴ و خواهی دانست ایضاً پس این جماعت گاهی در افراطند و گاهی در تفریط و خیر الامور را که وسط باشد ترك کرده اند .

قیس سیل که از علمای مسیحیه می باشد و بعضی علوم اهل اسلام را تحصیل کرده بود و قرآن مجید را بزبان خود ترجمه نموده است و ترجمه او در نزد مسیحین مقبوست و قوم خود را در بعضی امور وصیت نموده است و وصیت او را از ترجمه او المطبوعه سنه ۱۸۳۶ از میلاد نقل می نمائیم .

اول : آنکه از شما مسیحین جبر بر مسلمین واقع نشود .

دوم : آنکه مسائلی که مخالف عقل است تعلیم ایشان منمائید زیرا که ایشان مردمان احمق نیستند تا غلبه نمائیم بر ایشان در این مسائل مانند عبادت صنم و عشاء ربانی زیرا که ایشان بسیار نفرت مینمایند از این مسائل و هر کلیسایی که دارای این مسائل است نمیتواند مسلمین را بخود جذب نماید ترجمه کلام قیس تمام شد .

پس ملاحظه نمائید وصیت قیس و اقرار او را که عبادت صنم و مسائل مخالفه با عقل مانند عشاء ربانی در کلیسای ایشان یافت می شود الحق و الانصاف اهل این مسائل مشرکند یقیناً در مشرک بودن ایشان شبهه ای نیست خدا هدایتشان بفرماید .

۱- بصفحه ۲۴۷-۲۴۸ همین جزء مراجعه کنید .

۲- داستان: تamar از نظر مسیحیان در پاورقی صفحه ۷۳ جزء دوم درج شده است .

۳- پاورقی ص ۲۹ جزء اول مراجعه شود .

۴- پاورقی ص ۳۰-۳۱ جزء اول مراجعه کنید .

فصل سوم : مسیحیان و الوهیت مسیح !

دانستی در امر پنجم از مقدمات این باب که کلام یوحنا مملو از مجاز است کم فقره ایست از کلمات او که احتیاج بتأویل نداشته باشد .
و ایضاً دانستی در امر ششم از مقدمه که اجمال بکثرت پیدا میشود در کلمات مسیح علیه السلام بحیثیتی که معاصرین و شاگردها در اکثر اوقات کلمات آنجناب را نمی فهمیدند مادامی که خود آنجناب تفسیر نمینمود از برای ایشان .
در امر دوازدهم از مقدمه معلوم و مشخص نمودیم که عیسی علیه السلام الوهیت خود را بیان نفرمودند به بیانی که شبهه در او باقی نباشد و بالصراحه این معنی مفهوم بشود پس اقوالی که مسیحیین بآنها متمسک می شوند غالباً مجمل و منقول از انجیل یوحناست و بر سه قسم می باشند .

بعضی از آن اقوال بحسب معانی حقیقه^۱ بهیچوجه دلالت ندارند بر مقصود ایشان و استنباط الوهیت از آن اقوال گمان صرف است و این استنباط و گمان قابل اعتنا و جایز نیست در مقابل برهین عقلیه و قطعیه و نصوص مسیحیه چنانچه در دو فصل

سابق دانستی .

و بعضی اقوال مسیح تفسیرش معلوم می شود از اقوال دیگر خود مسیح از مواضع دیگر انجیل پس در این اقوال نیز رأی ایشان اعتبار ندارد و بعضی اقوال دیگر واجب التأویل است در نزد ایشان زمانی که تأویل واجب شد لابد باید این تأویل بحیثیتی باشد که مخالفت نداشته باشد با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه .

پس در اینجا اگر اقوال ایشانرا که از آنها استدلال بالوهیت مسیح مینمایند نقل مینمائیم تا حال استدلال ایشان واضح و آشکار باشد از برای ناظر این کتاب در صورتی که اکثر و اقوی اقوال ایشانرا نقل و رد نمودیم اقل و اضعف را ناظر کتاب باید بر آنها قیاس نماید .

عیسی پسر خدا یا مرد صالح !

اول : از اطلاق لفظ ابن الله است بر مسیح علیه السلام و چون لفظ ابن الله بر عیسی اطلاق شده است ابن الله نمی شود مگر الله .

در جواب گوئیم: ایندلیل درغایت ضعف است بدو وجه :

اما اولاً : این اطلاق معارض است با اطلاق ابن الانسان چنانچه در پیش دانستی و با اطلاق ابن داود پس لابدیم از تطبیق بحیثیتی که مخالفت با براهین عقلیه ثابت نشود و از تطبیق محالی هم لازم نیاید .

واما ثانیاً : صحیح نیست که لفظ ابن بمعنی حقیقی خود باشد زیرا که معنی حقیقی این لفظ یعنی ابن باتفاق لغت اهل عالم آنست که از نطفه ابوین متولد شود و این معنی در اینجا بیجا و محالست پس لابدیم از حمل بر معنی مجازی مناسب با شأن مسیح علیه السلام و ازین انجیل معلوم و مشخص می شود که این لفظ در حق عیسی علیه السلام بمعنی صالح می باشد ابن الله یعنی مرد صالح و مؤمن بخدا .

آیه ۳۹ از باب ۱۵ از انجیل مرقس باین نحو مرقوم گردیده است : و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود « در مقابل عیسی » دید که بدین طور صدا زده

روح را سپرد گفت فی الواقع اینمرد پسر خدا بود! و لوقا قول یوزباشی را نقل نموده است در آیه ۴۷ از باب ۲۳ از انجیل خود باین نحو: اما یوزباشی چون این ماجرا را دید خدا را تمجید کرده گفت در حقیقت این مرد صالح بود پس در انجیل مرقس لفظ پسر خدا واقع گردیده است و در انجیل لوقا بدل این لفظ مرد صالح استعمال شده است.

مثل این لفظ در حق صالح غیر از مسیح ایضاً بهمان نحو مستعمل گردیده است چنانچه لفظ پسر شیطان در حق طالح استعمال شده است در باب پنجم از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است:

خوشا حال صلح کنندگان که ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد ... ۴۴ اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و بآنانیکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر کسیکه بشما فحش دهد و زحمت رساند دعای خیر کنید ۴۵ تا پدر خود را که در آسمانست پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند انتهی.

پس عیسی علیه السلام لفظ پسر خدا را بر صلح کنندگان و عاقلان باعمال مذکوره اطلاق فرموده است و بر خدا بالنسبه بایشان لفظ پدر! پس اگر از استعمال این لفظ الوهیت ثابت شود از برای شخصی لازم میآید که تمامی صلح کنندگان عالم و عمل کنندگان باعمال مذکوره خدایان باشند پس تثلیث چه معنی دارد؟! و در باب ۸ از انجیل یوحنا در مکالمه که فیما بین مسیح و یهود واقع گردید باین نحو عیان و بیان گشته است:

۴۱ شما اعمال پدر خود را بجا می آورید بدو گفتند که ما از زنا زائیده نشده ایم يك پدر داریم که خدا باشد عیسی بدیشان گفت اگر خدا پدر شما بودی مرا دوست میداشتید که من از جانب خدا صادر شدم و آمدم زیرا که من از پیش خود نیامدم بلکه او مرا فرستاد برای چه سخن

مرا ادراك نمیکنید از آن جهت که استطاعت شنیدن کلام من ندارید شما از پدر خود ابلیس میباشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید بعمل آرید که از اول قاتل بود و در راستی قائم نمیشد از آنجهت که در او راستی نیست هر گاه بدروغ سخن میگوید از ذات خود میگوید زیرا که دروغ کو و پدر دروغ گویانست انتهی .

پس یهود مدعی گردیدند که ما يك پدر داریم و او خداست و مسیح فرمود نه بلکه پدر شما شیطانست ظاهر و روشن است که خدا و شیطان پدر ایشان نبودند بمعنی حقیقی پس لابدیم از حمل بر معنی مجازی پس غرض یهود این بود که ما صالحان و مطیعان امر خدا میباشیم و غرض مسیح علیه السلام این بود که شما چنین نیستید بلکه طالحان و مطیعان امر شیطان میباشید .

و در باب ۳ از رساله اول یوحنا باین نحو رقم گردیده است :

هر که از خدا مولود شده است گناه نمیکنند زیرا تخم او در وی میماند و او نمیتواند گناه کار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است فرزندان خدا و فرزندان ابلیس ازین ظاهر میگردند که هر که عدالت را بجانمیاورد از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را محبت نمینماید . و در آیه ۷ از باب ۴ از رساله مذکوره باین نحو مسطور گردیده است : ای حبیان یکدیگر را محبت بنمائیم زیرا که محبت از خداست و هر که محبت مینماید از خدا مولود شده است و خدا میشناسد .

و در باب پنجم از رساله مزبوره باین نحو مسطور گردیده است : هر که ایمان دارد در عیسی که او مسیح است از خدا مولود شده است و هر که والد را دوست میدارد مولودش را نیز دوست میدارد ازین میدانیم که فرزندان خدا را محبت مینمائیم و وصایای او را بجا می آوریم ... زیرا آنچه از خدا مولود شده است بر دنیا غلبه مییابد .

و آیه ۱۴ از باب ۸ از رساله پولس باهل روم باین نحو مرقوم گردیده

است : که همه کسانی که متابعت روح خدا میکنند ایشان پسران خدایند .
و در باب دوم از رسالهٔ پولس بفیلیپیان باین نحو رقم گردیده است : ۱۴
و هر که را بدو مهمه و مباحثه بکنید تا بی‌عیب و ساده دل و فرزندان خدا بی‌ملامت
باشید انتهى .

و دلالت این اقوال بر آنچه ما گفتیم غیر خفیه است و زمانیکه از اطلاق
لفظ الله و امثال او الوهیت ثابت نشود چنانچه در امر چهارم از مقدمه دانستی پس
چگونه از لفظ ابن الله و امثال او اینمعنی ثابت میشود سیما زمانیکه ملاحظه نمائیم
کثرت وقوع مجاز را در کتب عهد عتیق و جدید چنانچه در مقدمه دانستی بخصوص
زمانیکه ملاحظه نمائیم که استعمال لفظ پدر و پسر در کتب عهدین در مواضع
غیر محصوره آمده است و نقل بعضی از آنها در اینجا بجاست .

آدم : پسر خدا

لوقا در باب سیم از انجیل خود در بیان نسب مسیح علیه السلام باین نحو
مرقوم نموده است :

۲۳ و خود عیسی وقتی که شروع کرد قریب بسی سال بود و
بحسب کمان خلق پسر یوسف بن هالی * بن متات بن لاوی بن ملکی بن بنان بن
یوسف * بن متات بن آموس بن ناحوم بن حلی بن نجی بن مات بن متاتیا بن
شمعی بن یوسف بن یهودا * بن یوحنا بن ریسابن زرو بابل بن سالتیشیل بن
نیری * بن ملکی بن اذی بن قوسام بن ایلمودام بن عیر * بن یوسی بن
ایلعاذرن یورام بن متات بن لاوی * بن شمعون بن یهودا بن یوسف بن
یونان بن ایلیاقیم * بن ملیان مینان بن متات بن ناتان بن داود * بن یشی بن
عوید بن بو عزیز شلمون بن نحشون * بن عمیناداب بن آرام بن حصرون
بن فارص بن یهودا * بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن تارخ بن
ناحور * بن سروج بن رعوبن فالج بن عابر بن صالح * بن قینان بن ار فکشاد

بن سام بن نوح بن لامك * بن متو شالح بن خنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان *
بن انوش بن شیث بن آدم بن الله انتهى .

آشکار است که آدم علیه السلام بن الله نبود بمعنی حقیقی و خدا هم نبود لیکن بلا بوین موجود شده بود نسبتش را بخدا داد مرچبا بر لوقا که در اینجا خوب کاری کرده است و چون مسیح علیه السلام بدون پدر متولد شده بود نسبتش را بیوسف نجار داد و گفت بن یوسف و چون آدم علیه السلام بی پدر و مادر موجود شده بود نسبتش را بخدا داد و گفت آدم بن الله پس اگر از اطلاق لفظ ابن الله الوهیت ثابت شود لازم میآید که آدم علیه السلام و سایر کسانی که این لفظ در حق ایشان استعمال شده همه الله باشند در آنوقت عدد خدایان بدو کرور و سه کرور میرسد بل متجاوز .

دوم :

بنی اسرائیل : پسران خدا !

در باب چهارم از سفر خروج قول خدا در خطاب بموسی چنین رقم شده است:
۲۲ و بفرعون بگو که خداوند چنین میفرماید که اسرائیل پسر اول
زاد من است * و بتو میفرمایم که پسر مرا رهایی ده تا اینکه مرا
عبادت نماید و اگر از رها نمودن او ابا نمائی اینک پسر اول زادت را
میکشم انتهى .

پس بر اسرائیل لفظ پسر خدا در دو موضع اطلاق گردیده است بلکه
لفظ اول زاد من نیز اطلاق گردیده است و مقصود از لفظ اسرائیل اسرائیلند که
در زمان موسی بودند و در مصر سکونت داشتند مضاف حذف شده است فعلیهذا
بنابر قول قسیس لازم میآید که تمامی بنی اسرائیل آلهه باشند و معین است هیچ
عاقل چنین حرفی را نمیتواند بگوید پس واضح است مقصود از لفظ فرزندان من
بندگان منست بی شبهه این اصطلاح در زمان موسی و عیسی علیهما السلام معمول بود

که مردمان صالح را فرزندان خدا و اشقیاء را فرزندان شیطان می‌گفتند .

سیم :

داود پسر خدا!

در زبور ۸۹ موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ قول داود علیه‌السلام در خطاب بخدا چنین رقم شده است :

۱۹ آنکه بمقدس خود در عالم رؤیا تکلم نموده گفتی که نصرت خود را بر شجاع نهادم و بر کزیده را از میان قوم ارتفاع دادم * بنده خود داود را یافتم و او را بروغن مقدس خود مسح کردم... * او بمن خواهد گفت که تو پدر من و خدای من و کوه منجی منی * من نیز او را اولزاد خود و برملوک زمین عالی خواهم ساخت انتهی .

پس بر خدا لفظ پدر و بر داود علیه‌السلام لفظ اول زاد و مقدس و مسیح وقوی و عالی اطلاق گردیده است .

چهارم :

ابراهیم پسر خدا!

در آیه ۹ از باب ۳۱ از کتاب ارمیا قول خدا باین نحو عیان و بیان گشته است: کریه کنان خواهند آمد و ایشانرا باشفتت باز پس خواهم آورد و ایشانرا بکنار نهرهای آب براه راستی که در آن لغزان نخواهند شد روانه خواهم کرد انید زیرا که از برای اسرائیل پدرم و افرئیم نخست زاد من است پس لفظ اول زاد بر افرئیم اطلاق گردیده است و لفظ پدر بخدا بالنسبه ببنی اسرائیل نیز اطلاق گردیده است . پس اگر از اطلاق امثال این الفاظ الوهیت ثابت و محقق شود لازم می‌آید که بنی اسرائیل و داود و افرئیم اولی و احق بالوهیت باشند زیرا که ایشان اول زاد و فرزند بزرگ خدا هستند و فرزند بزرگ احق و اولی با کرام است از دیگران بموجب

حکم شرایع سابقه و رواج عام .

و اگر گویند در حق عیسی علیه السلام فرزند یگانه خدا استعمال شده است گوئیم امکان ندارد که فرزند یگانه بمعنی حقیقی خود باشد زیرا که خدا از برای مسیح برادرهای زیادی اثبات فرموده است و در حق سه نفر از برادرهای آنجناب لفظ اولزاد را اطلاق فرموده است در صورتیکه شخص برادر داشته باشد او را فرزند یگانه نمی گویند پس لابد است از معنی مجازی مانند لفظ این .

پنجم :

سلیمان پسر خدا !

و در باب هفتم از کتاب دومین سموئیل باین نحو عیان و بیان گشته است : یعنی قول خدا در حق سلیمان علیه السلام : ۱۴ بخصوص من او را پدر و او بجهت من پسر خواهد بود الخ .

پس هر گاه اطلاق این لفظ سبب الوهیت باشد سلیمان علیه السلام احق و اولی است از مسیح علیه السلام بجهت سبقت او و بودن او از پدران عیسی علیه السلام و يك سلطنت و اقتدار ظاهر به هم داشت و اقل اقتدار او این بود که بر تمامی بنی اسرائیل مسلط بود و مانند عیسی در دست یهودهای عصر خود مقهور و مغلوب نبود .

ششم :

خدازادگان !

آیه اول از باب ۱۴ قول خدا در خطاب به بنی اسرائیل باین نحو عیان و بیان گشته است : شما پسران خداوند خدای خود هستید و برای اموات خویشان را مخراشید و موی پیشانی خود را مکنید .

هفتم :

و در آیه ۱۹ از باب ۳۲ از تورات مذکور چنین مسطور گشته است: و خداوند دید و بسبب غضبش بر پسران و دختران خود ایشانرا مردود گردانید .

هشتم :

آیه ۲ از باب اول از کتاب اشعیا باین نحو تحریر گردیده است :
ای آسمانها استماع نمائید و ای زمین کوش ده زیرا که خداوند می فرماید
که فرزندان را پرورش و تربیت نمودم و ایشان بمن عاصی شدند .

نهم :

آیه ۸ از باب ۶۳ از کتاب مزبور چنین مسطور گردیده است : چونکه گفت
بتحقیق قوم من پسران نفرینده خواهند بود بنابراین رهاننده ایشان شده است.

دهم :

آیه ۱۰ از باب اول از کتاب هوشع چنین مرقوم گردیده است : بایشان گفته
خواهد شد یعنی (بنی اسرائیل) که پسران خدای حبیید پس در این مواضع لفظ
فرزندان خدا بر تمامی بنی اسرائیل اطلاق گردیده است .

یازدهم :

در آیه ۱۶ از باب ۶۳ از کتاب اشعیا قول اشعیا در خطاب بخدا چنین مرقوم
گردیده است : پدرستی که پدر ما توئی اگر چه ابراهیم مارا ندانست و اسرائیل مارا
شناخت نهایت ای خداوند پدر ما توئی و اسم تو از ازل رهاننده ماست .

دوازدهم :

آیه ۸ از باب ۶۴ از کتاب مذکور باین نحو مسطور گشته است: و حال ای خداوند

پدر ما توتی الخ. پس اشعیا علیه السلام تصریح کرده است در حق خود و در حق غیر خود از بنی اسرائیل که خدا پدر ماست .

پس اگر عیسی علیه السلام خدا را پدر بگوید مرتبه الوهیت از برای او حاصل نخواهد شد چنانچه از برای اشعیا و سایر بنی اسرائیل ازین استعمال ثابت نمی گردد.

سیزدهم :

آیه ۷ از باب ۳۸ از کتاب ایوب علیه السلام باین نحو رقم یافته است: هنگامی که ستاره های صبحی باهم تسبیح می گفتند و تمامی فرزندان خدا خروش می کردند! در صدر جواب دانستی که لفظ فرزندان خدا بر صالحین و بر مؤمنین بمسیح و بر مطیعین بامر خدا و بر عاملین باعمال حسنه و در این مواضع نیز مقصود همانست که گفته چنانچه ظاهر و روشن از ظاهر عبارات هم همین است .

چهاردهم :

آیه ۵ از زبور ۶۸ باین نحو رقم شده است : پدر یتیمان و حاکم بیوه زنان خداست در مسکن مقدس خود! پس در این موضع لفظ پدر یتیمان بر خدا اطلاق شده است و اگر از امثال این اطلاقات الوهیت ثابت شود تمام یتیمهای دنیا باید خدا باشند .

مؤلف کتاب نیز یتیم است نعوذ بالله از کوری دل .

پانزدهم :

در باب ۶ از سفر تکوین باین نحو رقم یافته است :

۲ اینک فرزندان خدا دختران انسانرا دیدند که خوش منظرند پس بجهت خویشتن از هر چه که اختیار کردند بزنی گرفتند ... * و در آنروزها جباران در زمین بودند و بعد از آنهم هنگامی که فرزندان خدا بدختران انسان

در آمدند و از برای ایشان اولاد زائیدند ایشان نیز جباران شدند و در ایام سابق از نامداران بودند انتهى .

و مراد در اینجا از فرزندان خدا فرزندان اعیان و اشرافند و مقصود از دختران انسان عامه مردم هستند و لذا ترجمه ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ آیه دوم را باین نحو ترجمه کرده است: **ری ابنا الاشراف بنات العامه فاتخذوا لهم نساء** پس اطلاق فرزندان خدا بر فرزندان اشراف شده است و ازین استعمال صحت اطلاق لفظ خدا بر شریف نیز معلوم می شود .

و در انجیل در مواضع کثیره لفظ پدر شما در خطاب بشاگردان و غیر ایشان بالنسبه بخدا شده است و بسا هست که لفظ پسر و پدر اضافه می شود که مناسبه مائی با معانی حقیقی این دو لفظ داشته باشد مانند اطلاق پدر دروغ گویان بر شیطان چنانچه در سؤال و جواب مسیح با یهود دانستی^۱ و مانند اطلاق فرزندان اورشلیم بر یهود در کلام مسیح علیه السلام چنانچه در اواخر باب ۲۳ از انجیل متی مرقوم گردیده است^۲ و ایضاً لفظ افعی زادگان را جناب عیسی بر کاتبان و فریسیان^۳ که از اعیان و اشراف یهودند اطلاق فرموده است چنانچه در همین باب مذکور از انجیل متی مرقوم گردیده است و اطلاق فرزندان خدا و فرزندان قیامت بر اهل جنت در قول مسیح علیه السلام در باب ۲۰ از انجیل لوقا شده است .

مجملاً این مجاز شایع است اهل دنیا را فرزندان دنیا و اهل آخرت را فرزندان آخرت می گویند .

و امام زین العابدین علیه السلام در منبر شام فرمودند : **اذا بن مکة و منی و زمزم**

- ۱- عیسی بدیشان «یهود» گفت... شما از پدر خود ابلیس می باشید. انجیل یوحنا باب ۸: ۴۴ .
- ۲- ای اورشلیم، ای اورشلیم قاتل انبیاء و سنکسار کننده مرسلان خود چند مرتبه خواستم فرزندان ترا «یهود» جمع کنم... باب ۲۳ : ۲۷ .
- ۳- در خطاب به فریسیان و کاتبان گوید : ای ماران و افعی زادگان چگونه از عذاب جهنم قرار خواهید کرد. انجیل متی باب ۲۳ : ۳۲ .

و صفا مقصود این است که میفرماید منم فرزند صاحب مکه و منی .
 و در آیه ۵ از رساله اول پولس باهل تسالو نیکیان باین نحو رقم شده است:
 زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید از شب و ظلمت نیستیم .
 پس از اطلاق لفظ ابن الوهیت از برای مسیح ثابت نمیشود .

دوم :

عیسی از آسمانها فرود آمد

در آیه ۲۳ از باب ۸ از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است :
 ایشان را گفت شما از پائین میباشید اما من از بالا! شما از این جهان هستید اما من
 از این جهان نیستم! یعنی من خدا هستم از آسمان نازل شدم و مجسم شدم .
 مؤلف این کتاب گوید: چون این قول مخالفت داشت با ظاهر زبرا که
 عیسی علیه السلام از این جهان بود لهذا مسیحیین باین نحو تأویل کردند که نوشته
 شد و این تأویل غیر صحیح است بدو وجه :

اول : اینکه این تأویل مخالف است با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه پس
 تأویلی که مخالف باشد با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه مردود است بالقطع
 و الیقین .

دوم : اینکه عیسی علیه السلام مثل این قول را در حق تلامذه و شاگردان خود
 نیز اطلاق فرموده است آیه ۱۹ از باب ۱۵ از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان
 گشته است: اگر از جهان میبودید جهان خاصان خود را دوست می داشت لیکن چون
 که از جهان نیستید بلکه من شما را بر کزیده ام ازین سبب جهان با شما
 دشمنی میکند .

و در باب ۱۷ از انجیل یوحنا باین نحو تحریر گردیده است: ۱۴ من کلام
 تو را بایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند همچنانکه
 من نیز از جهان نیستم... ۱۶ از جهان نیستید چنانکه من از جهان نمیباشم انتهى .

پس در حق تلامذه و شاگردان خود فرمود از جهان نیستید همچنانی که من نیز از جهان نیستم و مساوات قرارداد مابین خود و مابین شاگردان خود در عدم بودن او و ایشان از این جهان .

پس اگر اینقدرها مستلزم الوهیت باشد چنانچه مسیحین گمان کرده اند لازم می آید که تمامی حواریین و شاگردان مسیح خدایان باشند پس تثلیث خامس عشر میشود در صورتیکه عدد حواریین را دوازده بگیریم و اگر آن هفتاد نفر شاگرد را که عیسی علیه السلام ایشان را بیباد اسرائیلیه فرستاد داخل در تحت این قول بدانیم و این تأویل را هم قبول نمائیم عدد خدایان مسیحین به هشتاد و پنج خدا می رسد نعوذ بالله .

پس معلوم و مشخص شد که این تأویل مردود است بلکه تأویل صحیح از برای قول مسیح این است که شما طالب دنیای دنی هستید و من چنین نیستم بلکه طالب آخرت و رضای خدا میباشم و این نحو مجاز در السنه و افواه شیوع دارد بزهاد و صالحا میگویند ایشان از اهل دنیا نیستند .

سیم :

مسیح با خدا یکی است

در آیه ۳۰ از باب ۱۰ از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است: من و پدر یکی هستیم! و مسیحین گویند این قول دلالت دارد بر اتحاد مسیح با خدا .

و مؤلف حقیر گوید: این استدلال غیر صحیح است بدو وجه :

اول : آنکه مسیح علیه السلام در نزد ایشان نیز انسان و صاحب نفس ناطقه

است و باین اعتبار با خدا اتحادی ندارد پس محتاج بتأویلند .

و گویند چنانچه عیسی علیه السلام انسان کامل است پس همچنین خدای کامل نیز

هست و باعتبار اول مغایر و باعتبار ثانی متحد است و در پیش دانستی که این قسم

تأویل باطل و مخالف است با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه .

دوم : آنکه مثل این قول در باب ۱۷ از انجیل یوحنا در حق حواریین باین نحو واقع گردیده است :

تا همه يك کردند چنانکه توای پدر در منی و من در تو ایشان نیز در ما يك باشند خواه جهان ایمان آرد با اینکه تو مرا فرستادی * و من مجدی را که بمن عطا کردی بآنها دادم یا يك باشند چنانکه ما يك هستیم * و من در ایشان و تو در من تا در یکی کامل کردند و تا جهان بدانند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی انتهى .

پس قول او تا همه يك کردند و قول او تا يك باشند و قول او تا در يك باشند و قول او در يك کامل گردند دلالت دارد بر اتحاد ایشان و در آیه ۲۲ که عبارت باشد از قول ثانی مساوات قرارداد حضرت مسیح علیه السلام در میان اتحاد او با خدا و مابین اتحاد او در میان ایشان ظاهر و آشکار است که اتحاد ایشان فیما بین ایشان حقیقی نبود یعنی اتحاد حواریون با همدیگر و اتحاد ایشان با عیسی و خدا فکذلك اتحاد عیسی با خدا .

بلکه حق آن است که مقصود از اتحاد با خدا عبارت از اطاعت احکام او و عمل باعمال حسنه صالحه است و در این اتحاد مسیح و حواریون و جمیع اهل ایمان مساوی هستند چنانچه خود عیسی هم مساوات قرارداد دو فرق باعتبار قوت و ضعف اعمال حسنه صالحه است پس اتحاد مسیح باین معنی اشد و اقوی بود از اتحاد دیگران .

دلیل بر بودن اتحاد عبارت از این معنی قول یوحنا است در باب اول از رساله اول او موافق ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو مرقوم گردیده است ۵ و اینست سخنی که از وی شنیده ایم و شمارا میگوئیم که خدا نور است و از ظلمت اثری در وی نیست ۶ و اگر کوئیم که با وی متحدیم (یعنی با خدا) و در ظلمت رفتار نمائیم دروغ کوئیم و در راستی عمل نمینمائیم ۷ و اگر در روشنائی

رفتار نمائیم چنانچه او در روشنائی میباشد با یکدیگر متحد هستیم و خون پسرش عیسی مسیح ما را از هر کنه‌ای پاک میسازد .

و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ عبارات مرقومه باین نحو ترجمه شده‌اند: ۵ و اینست پیغامی که از او شنیده‌ایم و بشما اعلام مینمائیم که خدا نور است و هیچ ظلمتی در وی هرگز نیست ۶ اگر کوئیم که با وی شراکت داریم درحالی که در ظلمت سلوک مینمائیم دروغ میگوئیم و بر راستی عمل نمیکنیم ۷ لیکن اگر در نور رفتان مینمائیم چنانکه او در نور است با یکدیگر شراکت میداریم . و دراین ترجمه اخیره بدل لفظ اتحاد شراکت واقع گردیده است معلوم و محقق گردید که اتحاد و شراکت با خدا عبارت از همان معنی است که ما گفتیم .

چهارم :

عیسی در خدا و خدا در عیسی!

در باب ۱۴ از انجیل یوحنا باین نحو مرقوم گردیده است:

عیسی بدو گفت ای فیلیپس در این مدت با شما بودم آیا مرا نشناختی کسی که مرا دید پدر رادیده است پس چگونه میگوئی پدر را بما نشان ده ۱۰ آیا باور نمیکنی که من در پدرم و پدر در من است سخنهاییکه بشما میگویم از خود نمیگویم لیکن پدریکه در من ساکنست او این اعمال را میکند انتهی .

پس قول او کسبیکه مرا دید پدر را دیده است و قول او من در پدرم و پدر در منست و قول سیم او لیکن پدریکه در من ساکن است این اقوال ثلثه دلالت دارند بر اتحاد مسیح با خدا! این بود استدلال ایشان در این مقام و گوئیم این استدلال نیز در غایت ضعف است بدو وجه :

اما اول : رؤیه خدا در دنیا محال و ممتنع است در نزد ایشان ایضاً چنانچه در امر چهارم از مقدمه دانستی پس رؤیه را بمعرفت تامه تأویل مینمایند و معرفت مسیح باعتبار جسمیت افاده اتحاد نمی کند .

پس گویند بدرستی که مراد بمعرفت باعتبار الوهیت است و حلولی که در قول دوم و سیم واقع گردیده است واجب التّأویل است در نزد جمهور اهل تثلیث لهذا گویند مراد ازین اتحاد اتحاد باطنی است نه ظاهری و جسمی زیرا که مسیح جسماً با خدا متحد نیست بالقطع والیقین در نزد مثلثین هم .

پس بعد از این تأویلات گویند که چون مسیح علیه السلام انسان کامل و خدای کامل بود اقوال ثلثه او باعتبار ثانی صحیح است و مراراً دانستی که این قسم تأویل باطل است زیرا که واجب است در تأویل که مخالفت نداشته باشد با براهین عقلیه و نصوص جلیه مسیحیه .

و اما ثانی : زیرا که آیه ۲۰ از همان انجیل بوحنا که مذکور گردید باین نحو مرقوم گردیده است از قول مسیح در خطاب بحواریون : و در آنروز شما خواهید دانست که من در پدر خود هستم و شما در من و من در شما و در جواب از دلیل سیم دانستی که عیسی بحواریین فرمود که من در شما شما در من هستید پس ازین دو قول معلوم می شود که خدا در مسیح و مسیح در حواریین و حواریین در مسیح حلول کردند پس مسیح هم حال و هم محل الله یعنی حلول کرده است در حواریین و محلست از برای خدا و حواریین .

و آیه ۱۹ از باب ۶ از رساله اول پولس بقرناتیان باین نحو مرقوم گردیده است : آیا نمیدانید که بدن شما هیكل روح القدس است که در شماست که از خدا یافته اید و از آن خود نیستید .

و آیه ۱۶ از باب ۶ از رساله دوم پولس بقرناتیان باین نحو عیان و بیان گشته است : و هیكل خدا را با بتها چه موافقت؟! زیرا شما هیكل خدای حی می باشید چنانکه خدا گفت که در ایشان ساکن و روان می شوم الخ .

و آیه ۶ از باب ۴ از رساله اول پولس باهل افسس باین نحو مسطور است : يك خدا و پدر همه و فوق همه و در میان همه و در همه شماست .

پس اگر این الفاظ یعنی لفظ حلول و امثال ذلك مشعر باتحاد و مثبت الوهیت

باشند لازم می‌آید که حواریین بلکه جمیع اهل قرنتس و همچنین جمیع اهل افسس خدایان باشند پس باید تعداد نفوس نمود و بعد آنها خدایان گرفت آیا مسیحین رضا می‌شوند که قرناتیان و افسسیان و حواریون^۱ خدایان ایشان باشند .

پس تاویل صحیح از برای آیات مرقومه و امثال آنها اینست که حقیر می‌گویم زمانی که ادنی و کوچک از اتباع اعلی و بزرگ باشد مانند اینکه رسول و یابنده و یا شاگرد و یا خویش از خویشاوندان پس امر منسوب باین ادنی و کوچک از تعظیم و تحقیر و محبت و عداوت و احسان و اسائت و غیر اینها منسوب باعلی و بزرگ میشود مجازاً و لذلك عیسی علیه السلام در حق حواریین فرمود هر که شما را قبول کند مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده فرستاده^۲ مرا قبول کرده باشد چنانچه در آیه ۴۰ از باب ۱۰ از انجیل متی واقع گردیده است و در حق آن طفل مسیح علیه السلام چنین فرمود و بایشان گفت (یعنی مسیح بحواریین) هر که این طفل را بنام من قبول کند مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرفت فرستنده مرا پذیرفته باشد زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد همان بزرگ خواهد بود چنانچه در آیه ۴۸ از باب ۹ از انجیل لوقا مسطور گردیده است و در حق آن هفتاد نفر شاگرد که ایشانرا دونفر

۱- ساکنان قرنتس پایتخت اخائیه در گردنه‌ای بین دریای عیونیه و یوجان را قرناتیان گویند مردمانی عیاش و شهوتران بودند و زن زهره نامی را بجای خدا می‌پرستیدند و عده‌ای از کنیزان زهره روسپی‌گری را مقدس می‌شمردند .

ساکنان افسس پایتخت ملک عیونیه در آسیای صغیر را افسسیان گویند : پرستشگاه ارطامیس این شهر از عجایب هفتگانه جهان شمرده شده است ، سحر و ساحری در این شهر رواج کامل داشت . تلخیص از قاموس کتاب مقدس .

یاران پیامبران را حواریون آنان می‌گویند ، حواریون حضرت عیسی دوازده شاگرد آنحضرت بودند که بعقیده مسیحیان عبارتند از : شمعون معروف به پطرس . ۲- اندریاس برادر شمعون . ۳- یعقوب پسر زبدي . ۴- یوحنا برادر یعقوب . ۵- فیلیس . ۶- برتولما . ۷- توما . ۸- متی معروف به باجگیر . ۹- یعقوب پسر حلفی . ۱۰- لبتی معروف به تدی . ۱۱- شمعون قانوی . ۱۲- یهودای اسخریوطی تسلیم کننده حضرت مسیح علیه السلام .

دونفر بیلاذ اسرائیلیه فرستاد جناب عیسی چنین فرمود: آنکه شما را شنود مرا شنیده و کسی که شما را حقیر کند مرا حقیر نموده و هر که مرا حقیر شمرده فرستنده مرا حقیر شمرده باشد چنانچه در آیه ۱۶ از باب ۱۰ از انجیل لوقا رقم شده است:

و در باب ۲۵ از انجیل متی در حق اصحاب الیمین و اصحاب الشمال باین نحو عیان و بیان گشته است :

۳۴ آنکه پادشاه باصحاب یمن گوید بیاید ای برکت یافته‌گان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است بمیراث گیرید * زیرا چون کرسنه بودم مرا طعام دادید * تشنه بودم سیرابم نمودید غریب بودم مهمانم کردید * عربان بودم مرا پوشانیدید * مریض بودم عیادتم کردید در حبس بودم بجهت دیدن من آمدید * آنکه عادلان بیاسخ گویند ای خداوند کی کرسنه‌ات دیدیم تا طعامت دهیم یا تشنه‌ات یافتیم تا سیرابت نمائیم * یا کی تو را غریب یافتیم تا مهمانی کنیم یا عربان تا پوشانیم * و کی تو را مریض یا محبوس یافته عیادتت کردیم * پادشاه ایشانرا در جواب گوید هر آینه بشما می گویم آنچه یکی ازین برادران کوچکترین من کردید بمن کرده‌اید * پس اصحاب شمال را گوید ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است * زیرا کرسنه بودم مرا خوراک ندادید تشنه بودم مرا آب ندادید * غریب بودم مهمانیم نکردید عربان بودم پوشاکم ندادید مریض و محبوس بودم عیادتم نمودید * پس ایشان نیز بیاسخ گویند ای خداوند کی تو را کرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده خدمتت نکردیم * آنکه در جواب ایشان گوید هر آینه بشما میگویم آنچه یکی ازین کوچکگان نکرده بمن نکرده‌اید * و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان در حیوة جاودانی .

و در آیه ۳۴ از باب ۵۱ از کتاب ارمیا خدا در زبان ارمیا چنین می فرماید :

بنو کدرصر^۱ پادشاه بابل مرا خورد و مرا شکست داد و مرا بظرف خالی مبدل ساخت مرا مانند ازدها بلعید و شکم خود را از نعمتهای من پر کرده است و او مرا مطرود نموده است انتهى .

کلمات مرقومه در معنی که ما گفتیم مخفی نیست و الا لازم میآید که پادشاه بابل خدا را خورده و شکسته و بلعیده و مطرود نموده باشد پس مقصود همانست که ما گفتیم چون این کارها را به بندگان خدا نموده بود پادشاه بابل گویا اینکه بخدا نموده بود و همچنین اصحاب یمین چون خوبی در حق بندگان خدا نموده اند کانه در حق خدا بوده است و همچنین اطاعت هفتاد نفر شاگرد و حواریون و اطفال کوچک چون از جانب عیسی بودند گویا اینکه اطاعت عیسی است .

پس معلوم و مشخص گردید که امر منسوب بادی از تعظیم و تحقیر و غیرهما منسوب باعلی است در صورتی که مناسبت باشد فیما بین ادنی و اعلی .

و در قرآن مجید و اخبار آل محمد سلام الله علیه و علیهم اجمعین این مجازات واقع گردیده است و در سورة الفتح: **إِذْ الَّذِينَ بَايَعُواكَ إِنَّمَا بَايَعُوا اللَّهَ يُدَافِعُونَ عَنْ اللَّهِ فَإِذَا دُفِعَ عَنِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ بَشِيرٌ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْبَدَأُ فَإِن يَشَاءُ يُغْثِقِمْ** یعنی بدرستی آنانی که بیعت می کنند با تو جز این نیست که بیعت می کنند با خدای تعالی چه مقصود ایشان از این بیعت رضای خدا بوده است دست پیغمبر که در حکم دست خداست بالای دست ایشانست و در هفده آیه از آیات قرآنی بلکه زیادتر خدا فرموده است هر که رسول مرا اطاعت کند مرا اطاعت نموده است از آن جمله می فرماید:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ^۲ .

و در فصل یازدهم از جامع الأخبار در حق زیارت حضرت سید الشهداء علیه

السلام از ابو الحسن الرضا علیه السلام باین نحو منقول گردیده است :

- ۱- مقصود بخت نصر است که در باورقی ص ۳۴۷ جزء اول معرفی شده است .
- ۲- سورة الفتح آیه ۱۰ .
- ۳- هر کس پیامبر را پیروی کند خدا را اطاعت کرده است . سورة النساء آیه ۸۰ .

قال: من زار قبرابی عبدالله علیه السلام بشط الفرات کان کمن زار
الله فوق عرشه .

و چون زائر رضای خدا و تعظیم و تکریم سیدالشهدا را ملحوظ نموده است
کانه خدا را زیارت کرده است .

و در کافی در حدیث جابر رضی الله عنه در حدیث امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که فرمود رسول خدا فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که خدا فرستاد
بسوی زمین ملکی را پس آن ملک رفت تا بدری رسید که بر آن درمردی ایستاده
بود و طلب اذن دخول از صاحب خانه مینمود پس ملک گفت :

ما حاجتك الی رب هذا الدار قال اخ لی مسلم زرته فی الله قال له الملك
ما جاءک الاذاک قال ماجاء فی الاذاک .

پس آن ملک گفت که من رسول خدایم بسوی تو که تو را سلام میرساند و
میگوید که بهشت از برای تو واجب شد و خداوند عالم می گوید:

ایما مسلم زار مسلما فلیس اياه زار ایای زار^۱
و امثال این اخبار در کلمات ائمه اطهار بسیار است و معنی همانست که ما
گفتیم شاعر بد نگفته است :

اگر تو خواهی همنشینی با خدا رو نشین تو در حضور اولیا
و در حدیث است خدا میفرماید :

انا جلیس من ذکونی .

پس معرفت مسیح باین اعتبار بمنزله معرفت خداست و این معنی اختصاص
بمسیح ندارد بلکه معرفت تمامی انبیا و اولیاء بمنزله معرفت خداست و اطاعت
امر ایشان اطاعت امر خداست .

و اما حلول غیر در خدا و همچنین حلول خدا در غیر و همچنین حلول غیر در مسیح
و حلول مسیح در غیر عبارت از اطاعت امر است نه عبارت از آن معنی است که مسیحین

۱- کتاب الایمان و الکفر باب زیارة الاخوان حدیث ۳ .

گفته‌اند و فهمیده‌اند زیرا که آن معنی مخالفت دارد با براهین عقلمند و مخصوص مسیحیه چنانچه مره^۱ بعد اولی و کثرة^۲ بعد اخری گفتیم و فهمیدی .
و در باب سیم از رساله اول یوحنا باین نحو مرقوم گردیده است: ۲۴ و هر که وصایای او را نگاه دارد در او ساکن است و او در وی و از این میشناسیم که در ما ساکن است از آن روح که بما داده است انتهى .
پس این آیه صریح است در آن معنی که ما گفتیم از برای حلول .

مسیحیان: مسیح خداست!

و گاهی در اثبات الوهیت مسیح متمسک میشوند ببعضی حالات آنجناب پس استدلال مینمایند که چون مسیح بلا پدر متولد شد پس باید خدا باشد نعوذ بالله .

و این استدلال در غایت ضعف است زیرا که تمامی عالم حادث است و بر حدوث عالم نگذشته است تا این زمان مگر شش هزار سال و چیزی بنا بر گمان مسیحیین و جمیع مخلوقات از آسمان و زمین و نبات و جماد و حیوان هر چه در این عالم هست از علویات و سفلیات و مجردات و مادیات و سماویات و ارضیات در نزد اهل کتاب در ظرف و مدت یک هفته خلق شده است^۱ پس جمیع مخلوقات بدون پدر و مادر و ماده و مدت مخلوق گردیده‌اند پس همه اینها شریکند با مسیح در بی‌پدری و تفوق میکنند بر آنجناب در بی‌مادری .

و انواع و اقسام از حشرات در وقت نزول باران بی‌پدر و مادر متکون میشوند و در فصل تابستان از کثافت هوا بی‌پدر و مادر مگس تولید میشود پس اگر این امر موجب الوهیت باشد لازم می‌آید که تمامی زمین و آسمان و حیوان و نبات و جماد و حشرات خدا باشند و این مذهب مشرکین هند است و صوفیه پس مسیحیین

۱- قرآن سوره‌های اعراف: ۵۳، یونس: ۳، هود: ۷، فرقان: ۵۸، سجده: ۴، ق: ۳۷، الحدید، ۴ و تورات سفر پیدایش باب اول .

باید همه اینها را خدا بدانند .

و اگر نوع انسانرا ملاحظه نمائیم آدم و حوا بی پدر و مادر بودند باید این هر دو هم خدا باشند و همچنین ملکی صدیق کاهن که معاصر ابراهیم علیه السلام بود! در آیه ۳ از باب ۷ از رساله پولس بعبرائیان حال او باین نحو بیان گردیده است: بی پدر و بی مادر و بی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیوة بلکه بمثال پسر خدا شده کاهن دائمی می ماند انتهى .

پس این کاهن زیادتی میکند بر مسیح در بی مادر بودن و بدون ابتدای ایام و انتهای پس این هم باید خدا باشد نعوذ بالله از چنین مذهب خبیثی

عقیده هندوان در آئین مسیحیت:

فائده : بدانکه جماعت مسیحین بحسب ظاهر انکار می نمایند بر بت پرستها و مشرکین هند و صوفیه و میگویند از باب این دو مذهب قائل بحلول و اتحاد خدا هستند با جمیع اشیاء ولیکن ما قائل بحول و اتحاد هستیم با مسیح فقط و این ادعا از مسیحین خلاف محض است موافق کتابها و تأویلات ایشان خدا در همه اشیاء حلول کرده است نعوذ بالله و میان مذاهب ثلثه توافق کلی میباشد یعنی مأخوذ از همدیگر هستند این مذاهب ثلثه باین معنی که مذهب نصاری مأخوذ از مذهب مشرکین هند است^۱ و مذهب صوفیه مأخوذ از مذهب نصاری است مذهب مسیحین را که دانستی و اما مذهب مشرکین هند موافق کتابهای ایشان در باب خداشناسی علی نحو الاجمال و الاختصار باین نحو است .

برمها :

که بزرگترین خدایان ایشانست در صفت انسان بر زمین آمده مردم را تعلیم داده و هدایت کرده است .

۱- مطالعه کتاب افسانه‌های بت پرستی در آئین کلیسیا در این باب توصیه میشود.

یاصهبنام : مردی از علمای هند که تخمیناً یکهزار و دویست سال قبل از ظهور مسیح یعنی چندمدتی پیش از عهد داود بوده آن تعلیمات را جمع آوری کرده و در چهار کتاب ضبط و ثبت نموده است و هندویان کتب مذکور را که در زبان سنسکریت که زبان قدیم آن اهل است مرقوم گشته و این مجموع را وید مینامند و علاوه بر اینها شش شاستر و هجده پران نیز دارند که هندویان اینها و آنها را کتب دینی خود می‌شمارند و در این کتب همه تعلیمات مذهب هندویان و هم آن نمازها و دعا-هائیکه در حین عبادت بایست خواند و هم کیفیت قربانیها و تکالیف و سایر عادات عباداتشان و گذارشات خدایان آنها مسطور گشته‌اند.

و از مذهب نصاری دانستی که گویند خدای ما مسیح بزمین آمده و این تعلیمات را بما تعلیم فرمود و آنها را چهار نفر یعنی متی و مرقس و لوقا و یوحنا در چهار کتاب جمع نمودند و اینها را مسمی بانجیل مینمایند و چهار کتاب هندویان مسمی به وید میباشد و علاوه بر این چهار انجیل بیست و سه رساله دیگر دارند که آنها را بر سائل حواریون مسمی می‌نمایند مانند شش شاستر و هجده پران هندویان و این بیست و چهار کتاب هندویان فرع آن چهار کتابست چنانچه این بیست و سه رساله فرع چهار انجیلند در نزد مسیحیین و عوض این یک رساله که کمتر است از کتابهای مشرکین هند کتابهای عهد عتیق را قبول دارند پس در این باب توافق کلی دارند .

هر چند که بنا بر تعلیمات کتب مزبوره هندویان بخدایان بیشمار قائل و بت پرستند باز بخدای واحد تعالی نیز معتقدند مانند مسیحیین که با وجود تثلیث توحید را نیز قائلند چنانکه هندوان او را قدیم و مطلق و حاضر و اصل اصول و باعث و سبب کل دانسته پرا برمهه یعنی غیب المغیب و برمهه ورام و اتمه یعنی روح مینامند مانند مسیحیین که یکی از خدایان ایشان مسمی بروح است .

و از روی کتب هند و خدا را دو حالتست یکی نرکن و دوم سرکن نرکن آنستکه کن (یعنی صفت) وقتی که خدا در اینحالت باشد عالم معدوم است و اینحالت

او بیرون از تقریر و بیانست گویا حالتی است که با حالت خواب و نوم تشبیه توان کرد و در آنحالت نسبت باو نمی توان گفت که پاك است یا ناپاك، صادق است یا كاذب، قادر است یا عاجز، دانا است یا نادان زیرا که بالکلی نرکن یعنی ازصفات عاریست و بهمین جهت اورا برمه میگویند یعنی نه مذکر نه مؤنث بلکه مخنث است و سرکن آنست که صفات داشته باشد و اینحالت در آنوقت بخدا رو میدهد که اراده خلق کردن دارد و آنوقت در خدا ماده تکوینیه بجهش و در برمه قوت غضبیه درمی آید در آنحالت صفات ثلثه که آنها را سترچ هم مینامند یعنی صداقت و محبت و غضب از او صدور می یابند و دنیا پیدا میشود و آنگاه او در همه اشیاء حلول کرده مثل شیر و شکر می آمیزد چنانچه در وید مستور است که خدا در وقت خلق مخلوقات می فرماید که من واحدم و لیکن بسیار خواهم شد.

باز در وید مرقوم گشته که همان يك خدا است که گاهی بشکل زارع در آمده بر زمین زراعت میکند و آب شده آنرا سیراب می سازد و غله گشته همه مخلوقانرا سیر می نمایند قوت و ضعف از اوست و بس .

در مندك انیتشت اتهرون وید چنین بیان شده :

آتش سر خداست و مهر و ماه چشمان او و جهات عشره گوشهای او وید کلام او هوادم و نفس او مخلوقات عقل او و زمین پای اوست جان تمامی خلایق همانست و همه اوست و اجر دهنده و اجر یابنده هر خیر و شر خود اوست و او در آدمیان و در هوم و بلدان بود و باش میکند و بر آسمان مشی می فرماید ماهی شده در آب مخلوق میگردد نباتات گشته از زمین میروید سرچشمه شده بر کوهها بجریان در می آید جسم هوام و بلدان همه اوست و با وجود همه این امور باز او نهایت قدوس و بزرگ است .

و باز در وید مرقوم گشته که جان و خدا متحدند و برمه که اصل است

یکی است .

الحاصل: نظر بر مضامین کتب مذکوره خدائی که نرکن است بالتمام خارج از صفات و بیانست و هرگاه سرکن میشود پس همه اوست و در این صورت که هندوان چنانکه از کلمات مذکوره معلوم است بوحدهت وجود قائلند خدا و عالم را یکسان می‌دانند و با همه اینها خدا را واحد نیز می‌دانند مانند نصاری با وجود تثلیث و حلول خدا در جمیع اشیاء چنانچه از عبارات کتابهای ایشان معلوم و مشخص شد قائل بتوحید نیز هستند ظاهراً.

صوفی‌گری:

و اما مذهب صوفیه موافق بیانات شیخ عزیز نسفی در کتاب زبدة الحقایق در اصل سیم از کتاب مذکور باین نحو مسطور گردیده است:

رویش وجود یکی بیش نیست و آن وجود خداست و بغیر وجود خدا وجود دیگر نیست و امکان ندارد که باشد و این يك وجود ظاهری دارد و باطنی دارد باطن این يك نور است و این نوری است که جان عالمست و این نوری است که سر از دریاچه بیرون کرده است خود می‌گوید و خود می‌شنود و خود می‌دهد و خود می‌گیرد و خود اقرار می‌کند و خود انکار می‌کند ای درویش باین نور میباید رسید و این نور را می‌باید دید و از این نور در عالم نگاه میباید کرد تا از شرك خلاص کردی ای درویش سالک چون باین نور برسد آنرا علامت باشد علامت اول آنست که خود را نبیند که تا خود را ببیند کثرت باقی است و تا کثرت می‌بیند شرکست و چون سالک نما ندشرك نما ند و حلول و اتحاد و فراق و وصال نما ند از جهت اینکه حلول میان دو کس باشد و اتحاد میان دو چیز بود فراق و وصال غیریت لازم دارد چون سالک به این نور سوخته شود هیچ از آنها نما ند خود خدا باشد و بس.

۱- عزیز نسفی کتابی نوشته است بنام المبدء و المعاد و او را تلخیص کرده و بزبدة الحقایق موسوم نموده است.

بعد از دو صفحه گوید «یعنی در همین اصل»:

بدانکه اهل وحدت میگویند که اگر چه ذات هر دو عالم وحدت
صصرف است اما بهر صفتی که امکان دارد که این صفت بیاشد و به هر
صورتی که امکان دارد که این صورت بیاشد و این صفت و این صورت در
مرتبه خود صفت و صورت کامل باشد موصوف و مصور است و این کتاب
عظمت و کمال کبریائی ویست و این ذات دائم در تجلی است تجلی صفت
میکند و تجلی صور میکند چنانکه دریا در تواج است این ذات دائم در
تجلی است چنانچه گفته اند:

هر نقش که بر تخته هستی پیدا است

این صورت آنکس است کاین نقش نکاشت

دریای کهن چو برزند موج نوی

موجش خوانند و در حقیقت دریاست

و از اینجا گفته اند که این وجود هم قدیمست و هم حادث هم، ظاهر
است و هم باطن، هم غیب است و هم شهود، هم خالق است و هم مخلوق
هم عالم است و هم معلوم، هم مرید است و هم مراد، هم قادر است و هم
مقدور، هم شاهد است و هم مشهود، هم متکلم است و هم مستمع، هم
رازق است و هم مرزوق، هم شاکر است و هم مشکور، هم عابد است
و هم معبود، هم ساجد است و هم مسجود، هم کاتبست و هم مکتوب،
هم مرسل است و هم مرسل و در جمله صفات همچنین میدان از جهت
اینکه هر صفتی که در عالم هست و هر فعلی که در عالمست و هر اسمی که
در عالمست جمله صفات و افعال و اسامی این وجودند انتهی.

ب عبارات و الفاظه حال انصاف بده همانطوری که ما گفتیم مذاهب ثلثه یکی
هستند یا نه؟ مأخوذ از همدیگرند یا خیر؟ و چون روی سخن ما در این کتاب با
مسیحیین است لهذا اعتقادات این دو مذهب را مجمل و مختصر بیان کردیم و الان

میرویم بر سر مطلب اصلی و میگوئیم :

حضرات مسیحیه گاهی استدلال بالوهیت حضرت مسیح مینمایند بمعجزات صادره از آنجناب و این استدلال ایضاً ضعیف است زیرا که از اعظم معجزات مسیحیه مرده زنده گردنست مخالف میتواند ادعای عدم ثبوت نماید و ما بعد از تسلیم بجهت تصدیق قرآن گوئیم که عیسی علیه السلام بحسب این انجیل زنده نکرد تا وقت مصلوبیتش مگر سه شخص را چنانچه در باب اول دانستی و حزقیال علیه السلام چند هزار نفر را زنده کرد چنانچه در باب ۳۷ از کتاب حزقیال عیان و بیان گشته است.^۱ پس اگر این امر سبب الوهیت باشد حزقیال اولی از مسیح خواهد بود در این مرتبه و ایلیا علیه السلام نیز يك مرده را زنده کرد چنانچه در باب ۱۷ از کتاب اول ملوک مرقوم گردیده است^۲ و الیشع علیه السلام یعنی الیسع نیز يك مرده را زنده کرد چنانچه در باب چهارم از سفر ملوک دوم مسطور گشته است و این معجزه از الیسع علیه السلام صادر گشته باین نحو: میتی در قبر او را ملاقات کرد یعنی در اول دفن بدن میت ببدن الیسع رسید و آن میت باذن خدا زنده شد چنانچه در باب ۱۳ از سفر مذکوره مسطور گشته است^۳ و مبروصیرا نیز از برص شفا داد چنانچه در باب ۵ از سفر مسطور مزبور گشته است^۴ و همچنین از سایر پیغمبران نظیر این معجزه

۱- پس او «یهود» مرا گفت بر روح نبوت نما ای پسرانسان بر روح نبوت کرده بکوخداوند یهود چنین می فرماید که ای روح از بادهای اربع بیا و باین کشتکان بدم تا ایشان زنده شوند پس چنانکه مرا امر فرمود نبوت نمودم و روح بآنها داخل شد و آنها زنده گشته بر پایهای خود لشکر بی نهایت عظیمی ایستادند .

۲- «ایلیا» گفت ای یهوه خدای من مسئلت اینکه جان این پسر بوی بر گردد و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر بوی بر گشت که زنده شد .

۳- داستان مزبور در کتاب دوم پادشاهان باب ۱۳ : ۲۱ چنین آمده است و الیشع وفات کرد و او را دفن نمودند ... و آن مرده را در قبر الیشع انداختند و چون آن میت به استخوانهای الیشع برخورد زنده گشت و بیای خود ایستاد .

۴- هفت مرتبه در (رود) اردن بموجب کلام مرد خدا (الیشع) غوطه خورد و گوشت او مثل گوشت طفل کوچک بر گشته (از برص) طاهر شد .

و سایر معجزات مسیحیه صادر گردیده است .

امام رضا و کاتولیک

و در باب دوازدهم از عیون اخبار از حضرت رضا علیه السلام منقولست که حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون بجائلیق نصرانی فرمودند: ای نصرانی سوگند بخدا که ما تصدیق میکنیم بآن عیسائیکه ایمان آورد و تصدیق نمود بوجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بدی قائل نیستیم بر عیسای شما چیز را مگر ضعف و کم روزه گرفتن او و کم نماز خواندن جائلیق عرض کرد: بخدا قسم که علم خود را فاسد کردی و امر خود را ضعیف نمودی و گمان ندارم که تو داناترین اهل اسلام باشی حضرت رضا فرمودند از چه جهت؟ جائلیق عرض کرد ازین گفتار تو که عیسی ضعیف بود و کم روزه و کم نماز بود و حال آنکه عیسی هرگز افطار نکرد روزی را و پیوسته روزه بود و هرگز شبی را نخوابید و علی الدوام روزها روزه بود و شبها نماز میگذازد حضرت رضا فرمود از برای چه کس روزه میگرفت و نماز میخواند؟ پس جائلیق لال شد و کلام او منقطع شد حضرت رضا علیه السلام فرمود ای نصرانی من از تو مسئله می پرسم عرض کرد پیرس اگر بدانم جواب می گویم فرمود انکار نمیکنی که عیسی مرده زنده می کرد باذن خدا؟ جائلیق عرض کرد که اینمطلب را انکار می کنم زیرا که کسی که مرده را زنده می کند و به سازد کور مادرزاد و پیرس را او خداست و مستحق ستایش .

حضرت فرمود که الیسع پیغمبر مثل عیسی بود و آنچه از عیسی صادر شد از وی نیز صادر شد چون روی آب راه رفتن و مرده زنده کردن و به ساختن کور مادرزاد و پیرس! پس چرا امت او خدایش ندانستند و احدی بندگی او نکرد از امت او و بجز بندگی خداوند بندگی کسی را نکردند .

و از حزب قیال پیغمبر صادر شد آنچه از عیسی معجزه صادر شد و سی و پنجهزار مرده را زنده کرد بعد از اینکه شصت سال مرده بودند پس آن رو کرد برأس الجالوت

و فرمود رأس الجالوت آیا میباید در تورات که این سی و پنجهزار نفر از جوانان بنی اسرائیل بودند؟ و بخت نصر آنها را از میان اسیران بنی اسرائیل جدا کرد هنگامی که در بیت المقدس جنگ کرد و آنها را آورد در بابل و کشت آنها را پس از آن حق تعالی حزقیال را فرستاد آنها را زنده کرد این مطلب در تورات است؟ و انکار نمی کند این مطلب را مگر کافر از شما! رأس الجالوت عرض کرد ما این مطلب را شنیده ایم و دانسته ایم حضرت فرمود درست گفתי ای یهودی توجه کن تا من این سفر از تورات را بخوانم پس آنجناب چند آیه از تورات را تلاوت فرمودند یهودی هوش از سرش رفت متحیرانه نظر می کرد بحضرت و تعجب مینمود که چگونه آنجناب اینها را تلاوت می فرماید.

بدانکه مقصود حضرت از تورات همان کتاب حزقیال علیه السلام است تمامی کتب عهدعتیق را مجازاً تورات میگویند چنانچه در باب اول دانستی پس آنحضرت رو کرد به نصرانی و فرمود ای نصرانی آیا این سی و پنجهزار پیش از زمان عیسی بودند یا عیسی پیش از زمان اینها بود عرض کرد بلکه اینها پیش از زمان عیسی بودند حضرت فرمود طایفه قریش جمعیت نموده رفتند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از آن بزرگوار مسئلت نمودند که از برای ایشان مردگان ایشانرا زنده کند و آن بزرگوار رو کرد به علی بن ابیطالب علیه السلام و فرمود به او که برود در قبرستان و باعلی صوت نامهای این طایفه و گروهی که اینها می خواهند برزبان جاری کن که ای فلان و ای فلان و ای فلان محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید بشماها برخیزید بدان خداوند عزوجل پس بیک مرتبه همه برخاستند در حالتی که خاکرا از روی سر خود می پاشیدند پس طایفه قریش رو کردند بآنها و از آنها می پرسیدند امورات آنها را پس از آن بقریش خبر دادند که محمد به پیغمبری مبعوث شده است و گفتند که مادوست میداشتیم درک خدمت او نمائیم و ایمان آوریم . و پیغمبر ما به می ساخت کور مادرزاد و پیس و دیوانها را و با حیوانات و مرغان و جن و شیاطین تکلم نمود و ما او را پروردگار فرا نگر فیم و خدایش

ندانستیم و غیر از خداوند عزوجل کس دیگر را ستایش نکردیم الحدیث .
پس اگر صدور این قسم معجزات دلیل ربوبیت باشد باید همه پیغمبران خدا
باشند نه خود با الله .

و گاهی متمسک میشوند ببعضی آیات کتب عهد عتیق و بعضی اقوال حواریین
و چون این قسم تمسک بسیار ضعیف بود و قابل التفات و نقل نبود لهذا نقل نشد
و با قطع نظر از ضعف الوهیت از آنها ثابت نمی شود بنا بر زعم خود مسیحیین ایضاً
مادامیکه اعتراف نمایند که مسیح انسان کامل و خدای کامل بود و این تأویل باطل
است چنانچه مراراً دانستی .

و تمسک ایشان ببعضی اقوال حواریین حال این تمسک مانند حال تشبث
با حوال مسیح علیه السلام است غالباً ورد آنها را هم دانستی و هرگاه فرض نمائیم
که بعضی قول از این اقوال نص است در این امر باز می گوئیم بحسب اجتهاد
حواریین است و در باب اول و دوم دانستی که جمیع تحریرات ایشان بالهام نیست
و اغلاط و اختلافات و تناقض از حواریین صادر گردیده است یقیناً .

پس اگر در کلمات ایشان بر فرض محال نص و تثلیث پیدا شود در جواب
خواهیم گفت اینهم يك غلطی است مانند سایر اغلاط که از حواریین صادر گردیده
چنانچه در باب اول و دوم دانستی که ایشان در نزد مسلمین مرتبه نبوت را ندارند
مانند مجتهد صالح جایز الخطا میباشند و بعضی از خطاهای ایشانرا معلوم و مشخص
نمودیم .

و قول پولس مسلم نیست در نزد مسلمین زیرا که از حواریین نیست و
واجب التسلیم هم نیست بلکه موثق هم نیست و علت نقل اقوال مسیحیه و تأویل آنها
اتمام الزام است و اثبات این که تمسک ایشان باین اقوال ضعیف است و آنچه گفتیم
در اقوال حواریین بر تقدیر تسلیم که اقوال ایشانست ثابت نمی شود که این اقوال
مسیح و یا حواریین است بجهت فقدان اسناد این کتب چنانچه در باب اول دانستی
و بجهت وقوع تغییر و تحریف در این کتابها عموماً و در مسئله تثلیث خصوصاً .

این را هم در باب دوم دانستی که عادت ایشان در امثال این امور چنین بود و اعتقاد حقیر این که مسیح و حواریین بری هستند از امثال این عقاید کفریه هرگز عیسی علیه السلام دعوتش به تثلیث نبود و حواریین چنین نقلی از آنجناب نکردند.

فخر رازی و قسیس :

فیمابین فخرالرازی و بعضی قسیسین مناظره و مشاجره واقع گردیده است در خوارزم و چون نقل آن خالی از فائده نیست لهذا نقل می شود پس گوئیم :

در مجلد دوم از تفسیر کبیر در سوره آل عمران در شرح آیه مبارکه :

فَرْنَا جَلَك فِیهِ مِنْ بَدْمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَفَلِّقْهَا لَوَادِعِ ابْنَاءِ نَاوَابْنَاءِ كُرُونِیَاءِ نَاوَنِیَاءِ كُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ تُرْتَبِتُ هَلْ تَجْمَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

یعنی پس هر که خصومت کند با تو مجادله

نماید از نصاری در باب عیسی و براعتقاد باطل خود مصرّ باشد پس از آنکه آمد بتو از دانستن اینکه عیسی بنده برگزیده و رسول خدایتعالی است پس بگوایشانرا که بیائید با قصه درست یا از برای مباحله بخوانیم پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را بخوانید و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما کسانی را که بمنزله نفس ما هستند و شما نیز کسانی را که بمنزله نفس شما هستند پس تضرع و ابتهال بدرگاه ذوالجلال نمائیم پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان .

مجملاً فخرالرازی در تفسیر آیه مسطوره گوید اتفاق افتاد از برای من هنگامی که در خوارزم بودم خبر داده شدم اینکه مرد نصرانی آمده است مدعی تحقیق و تعمق است در مذهب نصرانیها پس رفتم پیش او و شروع کردیم در حدیث پس نصرانی بمن گفت دلیل چه چیز است بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم؟

پس گفتیم باو چنانچه نقل شده است بظاهر خوارق عادات بردست موسی و عیسی و غیرهما از انبیاء علیهما السلام نقل شده است بما ظهور خوارق عادات بردست محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر رد نمائیم تو اثر را و یا قبول نمائیم لیکن گوئیم که معجزه دلالت بر صدق ندارد در چنین وقت نبوت سایر انبیاء علیهم السلام نیز باطل می شود و اگر اعتراف نمائیم بصحت تو اثر و اعتراف نمائیم بدلالت معجزه بر صدق پس این هر دو حاصلند در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اجبست اعتراف قطعاً بنبوت آنجناب علیه السلام ضرورتاً بدرستی در نزد استواء در دلیل لایب است از استواء در حصول مدلول پس نصرانی گفت من نمی گویم در عیسی علیه السلام که نبی بود بلکه می گویم خدا بود پس گفتیم باو کلام در نبوت لایب باید مسبوق باشد بمعرفت خدا یعنی اول شخص باید خدا را بشناسد آنوقت پیغمبر را تو چرا اول از نبوت سؤال کردی؟ و اینکه تو می گوئی باطل است و دلالت می کند بر بطلان آن وجوهی :

وجه اول :

اینکه خدا عبارت از موجود واجب الوجود لذاته می باشد و واجبست که جسم و متحیز و عرض نباشد و عیسی عبارت ازین شخص بشر جسمانیست که موجود شد بعد از این که معدوم بود! و مقتول شد بعد از اینکه حی بود بنا بر قول شما! اولاً طفل بود بزرگ شد پس جوان شد می خورد و می آشامید و حدث از او صادر می شد می خوابید و بیدار می شد .

و در بدایت عقول مقرر است که حادث قدیم نمی شود و محتاج غنی نمی شود و ممکن واجب نمی شود و متغیر دائم نمی شود .

وجه دوم :

در ابطال این مقاله شما اعتراف می نمائید باینکه یهود او را گرفتند و بدارش

کشیدند زنده بر چوبش کردند و پهلوی او را شکافتند و حيله می کرد در فرار از ایشان و در پنهان شدن از ایشان و هنگامی که این معامله ها را با او کردند اظهار جزع شدید می نمود پس اگر خدا بود و یا خدا در او حلول کرده بود و یا جزئی از خدا در او حلول نموده بود پس چرا ایشان را از خود دفع نمود؟ و چرا کلیه ایشان را هلاک نکرد؟ و چه حاجتی بود باظهار جزع از ایشان و حيله در فرار از ایشان.

و بالله من تعجب می کنم چگونه عاقل سزاوار است از برای او که این قول را بگوید و به صحت آن اعتقاد نماید؟! نزدیکست که بداهة عقل شاهد باشد بفساد آن.

وجه سیم:

اینکه یا باید گفته شود که خدا عبارت ازین شخص جسمانیست که مشهود است و یا باید گفته شود که خدا کلیه در آن حلول کرده است و یا اینکه بعضی از خدا و یا جزوی از او در این شخص محسوس حلول نموده است و اقسام سه گانه باطل. اما اول: زیرا که الله عالم و خدای جهان هرگاه عبارت باشد از آنجسم پس هنگامی که یهود او را کشتند این قول خواهد بود که یهود خدای جهان را کشتند پس چگونه جهان بعد از آن آباد ماند بی خدا پس از آن بدرستی اشد الناس ذلة و دنائة یهودند پس خدائیکه یهود او را بکشند در غایت عجز خواهد بود.

و اما دوم: و آن آنست که خدا کلیه در این جسم حلول کرده باشد پس این نیز فاسد است زیرا که خدا اگر جسم و عرض نباشد ممنوع است حلول او در جسم و اگر جسم باشد پس در این هنگام حلول او عبارت خواهد بود از اختلاط اجزاء خدا با اجزاء آن جسم و این موجب وقوع تفرق است در اجزاء این خدا و اگر عرض باشد محتاج بمحل خواهد بود پس خدا محتاج بغير خواهد بود همه این وجوه سخیف است.

و اما سیم: و آن آنستکه بعضی از ابعاض الله و جزوی از اجزاء خدا حلول کرده باشد در جسم مسیح پس این نیز محالست زیرا که آنجز و اگر معتبر در الوهیت باشد پس در وقت انفصالش از خدا واجب است که آن باقی خدا نباشد و اگر جزو معتبر در تحقیق الوهیت نباشد این ثانی جزو از الله نخواهد بود پس فساد این اقسام ثابت و قول نصاری باطل شد.

وجه چهارم:

در بطلان قول نصاری بتواتر ثابت شده است بدرستی که عیسی علیه السلام عظیم الرغبه بود در عبادت و اطاعت از برای خدایتعالی و اگر خدا بود عبادت از او محال بود زیرا که خدا خود را عبادت نمی کند پس این وجوه در غایت جلا و ظهور است دلالت دارد بر فساد قول ایشان.

پس از آن بنصرانی گفتم چه چیز است آن که تو را دلالت کرده است بر الوهیت مسیح؟ گفت دلیل این مطلب ظهور عجائب است از او از احیای اموات و شفا دادن پیس و مبروص را و حصول این امکان ندارد مگر بقدرت خدایتعالی.

پس باو گفتم این باطل است بوجوهی:

وجه اول:

آیا تسلیم میکنی که از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمی آید یا نه؟ اگر تسلیم نکنی لازم می آید بر توازن فی عالم در ازل نفی صانع عالم و اگر تسلیم کنی که از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمی آید و گویم چرا تجویز کردی حلول خدا را در بدن عیسی علیه السلام پس چگونه دانستی که خدا حلول نکرده است بر بدن من و تو و در بدن هر حیوان و نبات و جماد؟ گفت فرق ظاهر است زیرا که من حکم کردم باین حلول بجهت آن افعال عجیبه از او و افعال عجیبه از دست من و از دست تو ظاهر نشد و من دانستم که این حلول در اینجا مفقود است.

پس باو گفتم الان آشکار گردید که تو سخن مرا نفهمیدی که گفتم از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمیآید زیرا که ظهور آن خواری دلالت دارد بر حلول خدا در بدن عیسی علیه السلام پس عدم ظهور خواری از من و از تو نیست در او الا اینکه این دلیل پیدانمی شود زمانیکه ثابت شد که از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمی آید از عدم ظهور آن خواری از من و از تو عدم حلول در حق من و در حق تو بلکه در حق سگ و گربه و موش .

و مذهبی که مؤدی باشد بجواز حلول ذات خدا در بدن سگ و ذباب هر آینه در غایت حساست و رکاکت است .

وجه دوم :

قلب عصا بازدها ابعاد است در عقل از اعاده میت بحی " زیرا که مشاکلت فیما بین بدن مرده و زنده زیادتراست از مشاکلت فیما بین چوب و بدن ازدها پس زمانی که قلب عصا بحیة تسعی از موسی علیه السلام موجب این نباشد که اورا الله و ابن الله گوئیم مرده زنده کردن بطریق اولی سبب الوهیت نخواهد بود کلام نصرانی تمام و خودش منقطع شد ترجمه کلام فخرالرازی نیز تمام شد.

راز و نیاز مسیحیان

تذنیب : در بیان بعضی تسیحات و صلوات و عقاید مسیحین که متعلق به تثلیث است در کتاب راز کاتلکیها در صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۳ در بیان نماز یکشنبه باین نحو عیان و بیان گشته است :

شَوْخِ لِسْمُوخِ يَا اَللهُ بَبِ دَايُوْتِ يَهِي نُودِدَا تُوخِ اِرِيِي مِنْ جُوْمِنِدِي ؛

بِنَالِمَا وَ دَمِيْتِ دِكَنُوخِ ، شَوْخِ لِسْمُوخِ .

یا اله برون، دایوت بهی هوننو توخ پرقی من کهن، و پتسخی قتی
نارغانی دپردیس، شوخ لشموخ.

یا اله روخادقوش! دایوت بی دان رخموخ قودشی گوما عمودیت،
ودادی زی کی هوت هرهمش بهلخ! قت قشستی بی دان شپتی دگل یوم
کی یهبت قتی بختخ بسیموت کورتا، شوخ لشم دطولو نتی قنومی زغیدی دی
قلیموت قشست.

داخ دایوها من قدیمی، وادی وهمش، وهل ابدابدین بسغدوین شالغ
یا لعیوت قدشت، وشبوخی وین لدهو شمش، و یخ لب مکبغ دملی طعانت
دمنت شاگوری وین بیتخ، دپسملخ قم کلیت قتن آه رادا خقیبرا دلی آتی
نیارموی، و پریولوین بیتخ، عودله عامان آه شپت، قتهل لهویوم ملوتن
کلخ لیهی تودیت داه هی منوت، و ماصخ خزخله و بر خخله هل ابدابدین
گوملکوت دشمی، هودایوخ همونتی بیوعال ارعا، خ اله بطلا قنومی
« ب و برون و روح دقودش » آمین.

انتهی بالفاظهم و عباراتهم و ترجمه کلمات مرقومه بفارسی چنین می باشد: اسم

ترا شکر میکنم ای خدای پدر که بقدرت خود مرا از عدم موجود فرمودی بشکل
و شباهت خود مرا خلق کردی .

و اسم تو را شکر میکنم ای خدای پسر که بعقل خود مرا از جهنم نجات
دادی و درهای فردوس را بروی من باز کردی .

اسم تو را شکر مینمایم ای خدای روح القدس که برحم خود در هنگام تعمید
مرا تقدیس نمودی والان نیز همیشه در من کار میکنی که مرا مقدس سازی بآن شفقت
هائی که هر روز بمن میدهی بخوشحالی بزرگ اسم تو را شکر مینمایم ای سه اقنوم
مسجود که ثلثه مقدسه میباشید چنانچه از ازل بودید والان نیز هستید و همیشه خواهید
بود تا ابدالابد تو را سجده میکنم ای سه خدای مقدس و آن اسم تو را شکر میکنم
بیک دل نرم و مملو از امتنان تو را شکر میکنم ای ثلثه مثلثه که خواستی کشف کنی
این راز بزرگتر از برای ماها که هیچکس اورا نمیفهمد (یعنی راز تثلیث که غیر مفهوم
است) و از تو میخواهم ای ثلثه این شفقت و مهربانی را در حق ما بکن تا روز مرگ
که ثابت قدم باشیم در اعتقاد به تثلیث که در ملکوت آسمان تا ابدالابد بتوانیم اورا
بینیم که باو ایمان میآوریم در زمین که یک خدا با سه اقنوم « پدر و پسر و روح-
القدس » آمین .

مؤلف گوید : جمع باعتبار جماعت چنانچه در نزد عرب در نزد آنها نیز
مؤنث می باشد لهذا ضمائر راجعه بخدا را مؤنث ذکر کرده است مانند ضمیر
عالمخ و دپسملخ و بیخ در دو موضع چنانچه مخفی نیست از برای کسانی که اطلاع
از قواعد این زبان داشته باشند .

ای لیبب منصف این قسم نماز که کلماتش تماماً شرکست و کفر موجب تقرب
می شود؟! فرق چیست مابین این طایفه و طایفه بت پرستان که خدایان کثیر را سجده
می کنند؟ و آنها را باسامی مختلفه مسمی مینمایند و اگر کلمات شرک و کفر موجب
تقرب شخص باشند لازم می آید که طایفه بت پرستان اقرب ناس باشند بخدا معلومست
که اینگونه کلمات موجب موت ابدیست چرا که حضرت عیسی فرمودند اقرار

بتوحید موجب حیوة ابدیست چنانچه در پیش گذشت .

این بود کیفیت نماز یکشنبه ایشان که روز عبادت و روز متبرکی است در نزد ایشان کلمات این نماز را شنیدی و فهمیدی حال چگونگی ادای آنرا از برای تو بیان کنم که بجه نحو این نماز را در کلیسا بجا میآورند و این بیان موقوف بیک مقدمه مختصر می باشد .

در باب ۱۵ از سفر خروج تورات بعد از عبور بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعون و فرعونیان حال مریم خواهر جناب موسی و سایر زنهای بنی اسرائیل باین نحو عیان و بیان گشته است :

۲۰ و مریم نبیه خواهر هارون دف را بدست خود گرفته و همه زنان از عقب وی دفها گرفته رقص کنان بیرون آمدند ۲۱ پس مریم در جواب ایشان گفت خداوند را بسزائید زیرا که با جلال مظفر شده است اسب و سوارش را بدریا انداخت .

و در باب ۶ از کتاب دوم سموئیل در بیان حال جناب داود علیه السلام در هنگام آوردن تابوت خداوند از خانه عوید بشهر داوود^۱ باین نحو مرقوم گردیده است: ۱۴ و داود با تمامی قوت خود بحضور خداوند رقص میکرد داود با یفود^۲ کتان ملبس بود * پس داود و تمامی خاندان اسرائیل تابوت خداوند را با آواز شادمانی و آواز کرنا آوردند * و چون تابوت خداوند داخل شهر داود میشد میکال^۳ دختر شاؤل از پنجره نگریست داود پادشاه

۱- عویدادوم: مردی بود جتی که در دوران حضرت داود زندگی می کرد و بعد از مرگ عزه تابوت عهد سه ماه در خانه وی بود بهمین جهت خانه عوید مبارک گردید و حضرت داود تابوت مزبور را از خانه او نقل نمود و بشهر خود (اورشلیم) آورد . تلخیص از قاموس کتاب مقدس .

۲- لباسی بود از لباسهای کاهنان که از کتان ساده تهیه می شد. قاموس کتاب مقدس ص ۹۰ .

۳- دختر دوم شاؤل است که داود ویرا خیلی دوست داشت و با او ازدواج کرد و بعد از ازدواج این عشق بستنی گرائید . قاموس کتاب مقدس ص ۳۳۷ .

را دید که بحضور خداوند جست و خیز و رقص میکند که او را در دل خود حقیر شمرد.

و در باب ۱۰ از کتاب اول شموئیل بشاؤل باین نحو رقم یافته است:
و چون در آنجا نزدیک شهر برسی گروهی از انبیا که از مکان بلند بزیور می آیند و در پیش ایشان چنگ و دف ونای و بربط بوده نبوت میکنند به تسو خواهند برخوردار.

و ایضاً در باب ۱۸ از کتاب مذکور باین نحو مسطور گردیده است:
و واقع شد هنگامیکه داود از کشتن فلسطینی برمی گشت چون ایشان می آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل بادفها و شادی و با آلت موسیقی سرودورقص کنان باستقبال شاؤل پادشاه بیرون آمدند.

و در باب ۱۱ از سفر قضاة در بیان حال یفتاح جلعادی که مرد بزرگ و یکی از قضاة بنی اسرائیل بود بنی عمون و افرائیم را شکست داد و دختر خود را در راه خدا قربانی سوختنی نمود و بسیار مرد شریفی و باخدائی بود باین نحو بیان و عیان گشته است:

۳۴ و یفتاح بمصفه بخانه خود آمد و اینک دخترش باستقبال وی بدف و رقص بیرون آمد.

و در مزمور ۱۴۹ باین نحو مزمور گشته: ۴ نام او را بارقص تسبیح بخوانید.
و در مزمور ۱۵۰ باین نحو رقم گردیده:

۱ هل لویاه^۱ خدا را در قدس او تسبیح بخوانید در فلك قوت

او او را تسبیح بخوانید * او را بسبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید

۱- یفتاح پسر جلعاد است مسیحیان معتقدند که وی از زن زانیة متولد شده است و درعهدیکه با خدا بست یگانه دختر خود را قربانی سوختنی از برای خداوند تقدیم داشت تلخیص از قاموس کتاب مقدس.

۲- کلمه شادی است بمعنای حمد و تشکر و در آغاز و پایان مزامیری چند مذکور است.
قاموس کتاب مقدس.

او را بحسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید * او را با آواز کرنا تسبیح بخوانید او را با بربط و عود تسبیح بخوانید * او را با دف و رقص تسبیح بخوانید او را با سازهای تار دارونای تهلیل نمائید * او را بسنجهای نرم آواز تهلیل نمائید او را با سنجهای بلند آواز تهلیل نمائید * هرذی نفسی خداوند را تهلیل نمائید خداوند را تهلیل نمائید انتهى .

نظر بمضمون کلمات مسطوره مدعیان متابعت جناب مسیح علیه السلام روز یکشنبه و همچنین سایر ایام و اوقات عبادت با زینت تمام و آرایش مالا کلام رجال و نساء وارد کلیسا میشوند آلهای موسیقی ایشان در کلیسا حاضر با آواز خوش و نغمهای دلربا کلمات مذکوره که صریح در شرك بودند و غیر آنها را میخوانند و ازین دخترها و زنهای مقبوله هر کدام آوازش خوشتر و رقصش بهتر است تقرب او در نزد خدا از دیگران بیشتر است پس با رقص و آواز نی و دف و بربط و سنج و کرنا و پیانو و امثال ذلك نماز را بجا میآورند در حقیقت تمام مستلذات و مشتهیات نفس در این نماز موجودند بطوریکه در عروسیها و سایر مجالس و محافل عشرت اینطور لذت یافت نمیشود و این از اعظم عبادات ایشانست بلکه عبادتشان منحصر بهمین است .

حال از تو که مسیحی عاقل و منصف هستی استفسار مینمایم آیا میشود گفت که اینکلمات و این حرکات از جانب خدای مقدس و مأمور به میباشد؟! و موجب قربند؟! حاشا و کلا بلکه نسبت اینگونه کلمات و حرکات و سکناات بخدای عادل مقدس کفر محض و ناسزا است خلقت عالم و آدم از برای رقص و آواز دف و نی و عود و بربط و امثال ذلك نیست بلکه از برای معرفت خدا به یگانگی و اشتغال بشکر و عبادت او و تحصیل خوشبختی و خوش سعادتست بطوریکه در شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مقرر گردیده است .

الحاصل اینها جمله معترضه بود برویم سرسخن و گوئیم : در بعضی از تسبیحات و مناجات ایشان چنانچه در صفحه ۸ از کتاب راز سابق الذکر باین نحو

وارد گردیده است :

أَوَّبَ إِلَهَ دِمِنْ شِمِي رَحِمَ عَلَانَ أَوْبَرُونِه دَالَه پَرُوقِ دِدَوِينِي أَوْرُوحِ

دِقُودَشِ إِلَهَ أَوْتَلِيئِيُوتِ قَدِشَتِ خَالَه رَحِمَ عَلَانَ .

یعنی: آن خدای پدر که از آسمانی بر ما رحم کن آن خدای پسر نجات دهنده دنیا آن خدای روح القدس آن ثلثه مقدسه که يك خدايند بر ما رحم كنيد .
ايضاً در صفحه ۶۰۵ بلسان عتيق باين نحو وارد شده است :

كِرِي لِيَسُونِ كِرِستِي لِيَسُونِ كِرِي لِيَسُونِ أَوَابِ دِمِنْ شِمِي أَوْبَرِدِ إِلَهَ

پَرُوقِه دِيَعَالِمَا أَوْرُوحِ دِقُودَشِ إِلَهَ أَوْتَلِيئِيُوتِ قَدِشَتِ خَدَالَه .

و ملخص معنی اینکلمات اینکه خدای پدر و خدای پسر و خدای روح القدس هر کدام را علیحده میخوانند آنوقت هر سه را من حیث المجموع که ثلثه مقدسه باشند میخوانند که بفریادش برسند .

بالله اینها هیچ فرقی ندارند با مشرکینی که لات و منات و عزى را میخوانند و آنها را عبادت مینمایند مگر در اسماء که آنها خدایان خود را بلات و منات و عزى مسمی مینمایند و اینها اب و ابن و روح القدس و ثلثه مقدسه گویند .

خیلی عجب است از بعضی فقهای عامه که حقیقت مذهب اینها را نفهمیده حکم بطهارت ذبیحه و یا طعام و یا خود اینها مینمایند و حال آنکه نص صریح قرآنست انما المشركون نجس .^۱

۱ آنانکه جز خدای یگانه را می پرستند بپندند . سوریه التوبة . ۲۸ .

مسیحیان : عیسی خداست

و در قتیقئسموس پروتستانیها المطبوع سنه ۱۸۸۵ در بیان اثبات این اعتقاد خبیثه و اثبات الوهیت مسیح و روح القدس در صفحه شصت و دو باین نحو مسطور گردیده :

درس ۲۴. ب- دَخِي كِه هَمْنِتِ بُوْتِ قَنُومِ دَمِشِخِ ؟

یعنی: چطور ایمان میآوری با قنوم مسیح .

ج- يَشُوعَ مَسِيحِ اَلِهَ دَرِ نَسِيْلِي بِنِ اَلِهَ سَر رَاسْتِ و بَر نَشِ سَر رَاسْتِ يَخِ پارِصُوپَا

یعنی: يسوع مسیح خدا و انسانست یعنی خدای درست و کامل و انسان درست و کامل بيك پارصوپا یعنی بامتزاج و انقلاب .

س : قَمُودِي كَرَكِ دَرِ وَاكُوهِ اَصْلِ اَلِهِي وَ نَشِ بِقَنُومِه ؟

یعنی: چرا باید جفت بشود اصل خدا با انسان و اقنوم مسیح یعنی چرا باید هم خدا باشد هم انسان .

ج : قَدِهَوِ يَوِ مِصْعَا يَابِيْلِ اَلِهَ وَ نَشِ و سَزِ كَرِ و لُونِ

یعنی: تا واسطه باشد میان خدا و خلق خدا و آشتی بدهد اینها را باهمدیگر .

س : دَخِي كِه عَوْدَتِ لَالِهَوَتِ سَر رَاسْتِ دِمِشِخِ ؟

یعنی: چطور میتوانی ثابت کنی الوهیت کامل را از برای مسیح .

ج : مِّنْ شَمَنِ اَلِهِي وَ طَابِيَا تِي اَلِهِي يَلْخِنِي اَلِهِي وَا يَقَارِي اَلِهِي دَمِشِخِ

یعنی: از اطلاق اسماء الله بر آنجناب و ظهور نعوت الله از او و ظهور کارهای

خدا از قبیل معجزات و خوارق عادات و ظهور کبریائی خدا از آنحضرت .
 مؤلف گوید : جواب این استدلالات واهیه در مقدمات و فصول همین باب
 بشرح تمام و بسط مالاکلام گذشت گفتیم که اسماءالله بر ملائکه و جناب موسی و
 سایر اخیار و ابرار بلکه اشقیا و فجار حتی شیطان و شکم و غیره بکثرت در کتب
 عهد عتیق و جدید اطلاق گردیده و همچنین جمیع انبیا مظهر آیات و خوارق عادات
 و صفات الهیه بوده اند پس لازم میآید که همه خدایان باشند .
 و در باب اول گذشت که بنا بر اصول مسیحیین و تصریح کتب مقدسه ایشان
 ظهور معجزات و خوارق عادات دلیل ایمان هم نیست فضلا عن النبوة ثم فضلا
 عن الالهية .

و در صفحه ۸۵ از کتاب مذکور باین نحو مسطور گردیده :

س : مَنِی لِّی رُوْحٌ دِقُّوْدَش ؟

یعنی : روح القدس کیست و چیست .

ج : قَنُومٌ تَلِیْتَا یَابِتْ لِّی تَبِوْت قَدِشْت بِلِاطَمِیْنِ بَب وِیْرُون

یعنی : روح القدس اقنوم سیم است از اقانیم ثلثه مقدسه که از پدر و پسر بیرون
 آمده است بعبارة اخری خدای سیم است از خدایان سه گانه مقدسه .
 مخفی نماید که لفظ قنوم یونانی و معنی آن اصل قدیمست پس اقانیم ثلثه
 یعنی اصول ثلثه قدیمه که آن اب و ابن و روح القدس میباشد که این سه خدایان
 قدیم متحدند در نزد ایشان بتوحید حقیقی و ممتازند بامتیاز حقیقی و مساوی هستند
 در الوهیت و برهمدیگر برتری و بزرگی ندارند و در سؤال و جواب ششم از
 سؤال و جواب دینیة آنها که بسیط صاحب ینکی دنیائی از زبان انگلیسی بزبان
 فارسی ترجمه نموده است باین نحو عیان و بیان گشته است :
 سؤال ۶ : دارای الوهیت چه کسانیند .

جواب : دارای الوهیت سه کس اند اب و ابن و روح القدس و این سه يك خدا و يك ذات و احدند و در قدرت و جلال مساویند انتهى بالفاظه .
نعوذ بالله از امثال این کفریات و ضلالت الحمد لله على الهداية والتوفيق و
صلی الله على محمد و آله .



باب چهارم

در اثبات نسخ و رفع شبهات قسیسین

بدانکه : اینمستله از اجل و ادق مسائل خلافیه است در میان اهل کتاب از یهود و نصاری و حضرات مسلمین ایدهم الله تعالی زیرا که جماعت یهود حرمت اعیاد و اسباب را ابدی میدانند بحکم آیاتیکه در همین باب مذکور خواهد شد و جماعت مسیحیین احکام کتب عهدین را بحکم چند آیه از کتب عهدین که در آخر این باب مذکور و مؤول خواهد شد مخلد و ابدی میدانند و چون اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیاء و حقانیت قرآن بدون اثبات نسخ در شرایع ممکن نبود لهذا این باب را برابین مذکورین مقدم داشتیم .
اذا علمت ذلك پس بدان ایدك الله تعالی :

نسخ از دیدگاه اسلامی

نسخ در لغت بمعنی ازاله است و در اصطلاح اهل اسلام عبارتست از بیان

انتهای مدت حکم عملی ثابت شرعی بحکم شرعی ثانی بطوریکه لولا الثانی لکان الاول ثابتاً زیرا که نسخ در نزد ما مطرد نمیشود بر قصص و بر امور قطعیه عقلیه مثل اینکه صانع عالم موجود است و نه بر امور ضروریه مثل وقوع قیامت و وجود جنت و نارونه بر امور حسیه مثل ظلمت لیل وضوء نهار و نه بر احکامیکه واجبست نظر بذات آنها مثل آمنوا و لاتشرکوا و نه بر احکام مؤبدیه مثل **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمُ شَهَادَةً أَبَدًا**^۱ و نه بر احکام موقته قبل از رسیدن وقت معین آن مثل

فَاغْفِرُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ^۲

بلکه مطرد میشود بر احکام عملیه محتمله الوجود والعدم و غیر مؤبدیه و موقته باشند و اینها را مسمی باحکام مطلقه مینمائیم و شرطست در آن که وقت و مکلف و وجه متحد نباشد بلکه لابد است از اختلاف در کل یا بعض از وجوه ثلثة مذکوره . و معنی نسخ مصطلح نه آنستکه خداوند جل شأنه امر و نهی نمود بچیزیکه عاقبت و مفاسد آنرا نمیدانست بعد عالم شد پس حکم اول را نسخ نمود تا جهل لازم بیاید یا اینکه امر و نهی نمود بعد نسخ نمود با اتحاد در امور مسطوریه تا شاعت عقلی لازم بشود .

پس ثابت شد اینکه نسخ نه از بابت جهل است نسبت بذات مقدسه خداوندی **تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا** بلکه معنی نسخ آنستکه خداوند جل شأنه میدانست بعلم ازلی خود که این حکم باقی خواهد بود بر مکلفین تا فلان وقت معین یا آمدن فلان رسول مشخص پس از آن منسوخ خواهد شد پس چون وقت و رسول معین آمد خداوند حکم آخر فرستاد که باین حکم ثانی حکم اول را رفع یا کم و زیاد نمود پس در حقیقت این بیان انتهاء مدت حکم اولست لیکن چون وقت مذکور نبود در حکم اول پس عند ورود الثانی بجهت قصور علم ما خیال میکنیم که تغییری شد

۱- هیچگاه شهادت آنان (آنانکه بدروغ شهادت داده اند) را نپذیرید. **سورة النور: ۴** .

۲- چشم ببوشید، و در گذرید تا خداوند فرمان خویش را برساند. **سورة البقره: ۱۰۹** .

در احکام خداوندی .

نظیر این مسئله بلا تشبیه اینکه تو خادم خود را که حال او مکشوف است از برای تو مأمور بخدمت معینی نمائی و در نیت تو باشد که این خادم تا یکسال باید سر این خدمت باشد و بعد از یکسال او را بخدمت دیگر مأمور خواهم فرمود پس زمانیکه مدت مذکور منقضی شد و خادم را سر خدمت دیگر فرستادی پس این بحسب ظاهر در نزد خادم و كذلك در نزد غیر او از کسانیکه اطلاع از نیت تو نداشتند و از عزیمت خود آنها را مطلع نساخته بودی تغییر خواهد بود و اما در حقیقت و نزد تو تغییر نیست و این معنی هیچ عیبی ندارد نه نسبت بذات خدا و نه بالنسبه بصفات او چنانچه در تبدیل مواسم مثل ربیع و صیف و خریف و شتا و کذا در تبدیل لیل و نهار و همچنین حالات مردم مثل فقر و غنا و صحت و مرض و موت و حیوة و عزت و ذلت و امثال ذلک که از برای خدا در این تغییرات حکم و مصالح غیر محصور است اعم از آنکه آن حکم و مصالح را ما بدانیم یا ندانیم فکذلك در نسخ احکام و تغییر شرایع و تعدد کتب منزله و انبیاء مرسله حکم و مصالحی است نظر بحال مکلفین و زمان تکلیف و مکان آن .

آیا نمی بینی که طیب حاذق ادویه و اغذیه را تبدیل مینماید بملاحظه حالات مریض بر حسب مصلحت که میداند و احدی فعل طیب را حمل بعثت و سفاهت و جهل نمینماید بلکه اگر در وقت تغییر حالت مریض ادویه و اغذیه را تغییر ندهد حکیم جاهل و سفیه خواهد بود .

پس چگونه میشود نسبت جهل داد بحکیم مطلق که علم او محیط است بجمیع اشیاء از کلیات و جزئیات و قوت و ضعف عباد بعلم ازلی که عین ذات اوست که بهیچوجه من الوجوه تغییری و تبدیلی در او نیست .

و اذا علمت هذا پس میگوئیم بالله التوفیق و علیه التکلان .

بدانکه : قصه ای از قصص مندرجه در عهد عتیق و جدید در نزد ما منسوخ نیست بلی بعضی از آنها کاذبست قطعاً .

مثل اینکه لوط علیه‌السلام شرب خمر نموده با دو نفر دختر خود زنا کرد که از زنا با پدر خود حامله شدند چنانچه در باب ۱۹ از سفر تکوین مرقوم شده است. و مثل اینکه یهودا پسر یعقوب علیه‌السلام با عروس خود تamar زنا کرد و حامله شد از پدر شوهر فارص و زارح را توأم زائید از يك زنا چنانچه در باب ۳۸ از سفر مذکور مزبور است و داود و سلیمان و عیسی علیه‌السلام از اولاد فارص ولد الزنا هستند چنانچه در باب اول از انجیل متی مرقوم شده است.

و مثل اینکه داود علیه‌السلام با زن اوریای حتی زنا کرد و از او حامله شد پس زوج او را بمکر و حيله کشت بعد او را بحباله نکاح خود در آورد چنانچه در باب ۱۱ از سفر سموئیل ثانی مرقوم است و سلیمان علیه‌السلام بنا بر شهادت باب اول از انجیل متی ازین عقیقه صالحه متولد شد.

و مثل اینکه سلیمان علیه‌السلام در آخر عمر مرتد شد و عبادت صنم نمود و بعد از ارتداد معابد از برای اصنام بنا کرد چنانچه در باب ۱۱ از سفر ملوک اول مسطور است.

و مثل اینکه هارون علیه‌السلام عجلای درست کرد و او را عبادت نموده و بنی اسرائیل را هم امر بعبادت او کرد چنانچه در باب ۳۲ از سفر خروج بوضوح تمام ترقیم یافته است.

پس میگوئیم قصص مذکوره و امثال آن که در کتب مقدسه مرقوم است در نزد ما کاذب و باطلند و نمیگوئیم اینها منسوخ اند.

همچنین امور قطعیه عقلیه و حسیه و احکام واجبه نظر بذات آنها و احکام مؤبده موقته قبل از رسیدن اوقات آن و احکام مطلقه که اتحاد وقت و مکلف و وجه در او فرض شود تمامی این اشیاء در نزد ما غیر منسوخ است.

و همچنین ادعیه و او راد و اذکار منسوخ نمیشود پس زبوریکه دعاست بمعنی مصطلح منسوخ نیست قطعاً و نمیگوئیم زبور ناسخ تورات و منسوخ از انجیل است بلکه میگوئیم داود تابع شرع موسی علیه‌السلام بوده است و کتاب او

هم دعا و مناجاتست .

فعلیهذا ثابت شد که صاحب میزان الحق در این امر مفتریست بر اهل اسلام و گفته است این امر در قرآن و تفاسیر است چنانچه اقوال او در آخر همین باب مذکور و مردود خواهند شد انشاء الله .

و علت منع ما از استعمال زبور و کتب آخر از عهد عتیق و جدید آنستکه این کتب مشکوکند یقیناً و سند متصل ندارند تحریف هم شده اند بی شبهه و مشتمل بر اغلاط و اختلافات هم هستند چنانچه بوضوح تمام مفصلاً و مدلاً در باب اول و دوم از همین کتاب معین و مشخص نمودیم .

پس نسخ را در غیر مذکورات جایز میدانیم از احکام مطلقه که قابل نسخ اند و اعتراف مینمائیم که بعضی از احکام تورات و انجیل و سایر کتب عهد عتیق و جدید که قابل نسخ بوده اند منسوخند در شرع شریف محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و نمیگوئیم که تمامی احکام کتب عهد عتیق و جدید منسوخند کیف و حال آنکه بعضی احکام تورات نسخ نشده است یقیناً مثل حرمت یمین کاذبه و قتل وزنا و لواط و سرقت و شهادت زور و خیانت در مال و عرض همسایه و حرمت اکل لحم خنزیر و حرمت میته و دم مسفوح و طهارت و نجاست بعضی حیوانات و طیور و وجوب جهاد و وجوب اکرام والدین و حرمت نکاح آباء و ابناء و اللامهات و البنات و الاعمام و العمامات و الاخوال و الخالات و جمع بین الاختین و حلائل ابناء و منکوحات اب و غیر اینها از احکام کثیره .

و كذلك بعضی احکام انجیل نسخ نشده اند در نزد ما یقیناً مثل آن حکمی که در باب ۱۲ از انجیل مرقس در آیه ۲۹ در مقام محاوره از عیسی علیه السلام صدور یافت و حکم مزبور باین نحو ترقیم یافته است :

عیسی اورا جواب داد که اول همه احکام اینست که بشنوای اسرائیل خداوند خدای ما خدای واحد است * و خداوند خدای خود را تمامی دل و تمامی جان و تمامی خواهر و تمامی قوت خود محبت نما که اول

از احکام اینست * و دوم مثل اولست که همسایه خود را چون نفس خود
محبت نما بزرگتر ازین دو حکم نیست .

پس این دو حکم در شرع شریف محمدی صلی الله علیه و آله وسلم بر او کد
وجه باقیست و منسوخ نیست .

بدانکه : نسخ مختص بشریعت مانست بلکه در شرایع سابقه هم بوده است
هر دو قسم یعنی نسخ حکم شریعت نبی سابق بحکم شریعت نبی لاحق و همچنان
نسخ حکم ثابت سابق در شریعت نبی واحد بحکم ثانی لاحق از شریعت همان نبی و
شهود قسمین در عهد عتیق و جدید غیر محصورند لیکن ما در این موضع طلباً
للاختصار بعضی از آنها را ذکر میکنیم .

نسخ شریعت با شریعت دیگر

شاهد اول :

نکاح خواهر و برادر

تزوید خواهرها برادرها در عهد آدم علیه السلام بوده است بنا بر شهادت تورات و ساری زوجة ابراهیم علیه السلام خواهر پدری او بوده است چنانچه از قول ابراهیم در حق ساری بوضوح تمام معلوم میشود و قول مذکور در آیه ۱۲ از ازباب ۲۰ از سفر تکوین باین عبارت عیان و بیان گشته است :

۱۲ وَاَوْپَ بَصْرَ صَیْطُو طَاخِیْتِیْ بِرِ تَادِبِ یِبِلَا اِیْنَا لِیْرَ فَا دِیْمِیْ وِ وِ یَلَا قِیْ بَهْمَا

المعنی موافق ترجمه لندن مطبوعه سنه ۱۸۵۶: نهایت براستی خواهر منسب

دختر پدر من امانه دختر مادرم و بمن زن شد انتهى .

و نکاح اخت مطلقاً در شریعت موسویه حرامست خواه خواهر صلیبی باشد

یا بطنی یا صلیبی بطنی و مساوی زناست و ناکح ملعون و زوجین واجب القتلند و آیه ۹

ازباب ثامن عشر از سفر احبار باین نحو مرقوم است :

سُولُ خِيَوْتَا دِخْتِخْ بَر تَادِ بِيخْ يَنْ بَر تَادِ يَمُوخْ وَيَتَادِ بِيَتَايْنِ وَيَتَالِبِدَلَا

المعنى عورت خواهر خود را چه دختر پدرت و چه دختر مادرت خواه در خانه زائیده شود و خواه در بیرون خانه زائیده شود کشف عورت آنها ممکن. و در تفسیر دوالی و رجردمینت در ذیل شرح این آیه مرقوم است که مثل این نکاح مساوی زناست انتهى.

و در آیه ۱۷ از باب ۲۰ از سفر مذکور باین نحو مسطور است :

اگر کسی خواهر خود دختر پدرش و یا دختر مادرش را گرفته عورت او را ببیند و هم آن زن عورت او را ببیند فجور است در پیش چشم قوم منقطع شوند (یعنی کشته شوند) چونکه کشف عورت خواهر خود را کرده است بار عصیان خود را بکشد.

و آیه ۲۲ از باب ۲۷ از سفر متی باین نحو بیان شده است :

لِي نَالِي هُو دَمِيخْ عَم خَتُو بَر تَادِ يَمُو یعنی لعنت کسی که باخواهر چه دختر پدر

و چه دختر مادرش بخوابد.

پس اگر این نکاح جایز نبود در شریعت آدم و ابراهیم علیه السلام لازم می آید که تمامی ناس ولدالزنا باشند و ناکحین زانین و واجب القتل و ملعون باشند نعوذ بالله چگونه میشود این نسبت را بابراهیم خلیل داد که اب الانبیاست پس لابدند علمای اهل کتاب از اینکه اعتراف نمایند بجواز این نکاح در شرع ابراهیم و نسخ آن در شرع موسی.

شاهد دوم :

گوشته‌خواری

قول خدا بنوح و اولاد او در آیه ۳ باب ۹ از سفر تکوین باین نحو مرقوم

گردیده است :

كُلْ رِجْبًا دَيْلِي خِيَاقَتُو خُونِ هَوْمِي خَلْعَا اَخْ يَرْقَا يِهِيَلِي قَتُو خُونِ كَلْ

المعنى و هر جنبنده‌ای که زندگی مینماید برای شما طعام خواهد شد همه را چون علف سبز بشما دادم بخورید .

پس بحکم این آیه جمیع حیوانات بری و بحری در شریعت نوح علیه السلام مثل بقولات حلال بوده اند و این حکم در شرع موسی منسوخ شد زیرا که بسیار از حیوانات که نشخور نمیکنند و سم شکاف هم ندارند خواه بری باشند خواه بحری در شرع موسی حرامند از آن جمله خنزیر چنانچه تصریح شده است در باب ۱۱ از سفر احبار^۱ و باب ۱۴ از سفر استثنائاً و مترجم ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ تحریف عمدی کرده است در آیه ثالته که مذکور شد و باین نحو نوشته است کل دیبب طاهر حی الخ پس لفظ طاهر را از جانب خود زیاد کرده است تا آیه مشتمل نشود بر حیواناتیکه نجسند در شرع موسی و اکل آن حرامست .

شاهد سیم :

تزویدج دو خواهر

یعقوب علیه السلام جمع بین الاختین نمود لیاہ و راحیل^۲ دخترهای خال خود را تزویج نمود چنانچه در باب ۲۹ از سفر تکوین مرقوم شده است .
جمع بین الاختین در شرع موسی حرامست آیه ۱۸ از باب ۱۸ از سفر احبار باین نحو مرقوم شده است :

وَهِيَ الْاِخْتُو لِاشَقَلْتِ لِمَعِيُوْتِي لِكُوْدِي شُوْنِخِيُوْتُو عَلِي بَشِيُو

- ۱- و خوك زیرا شكافته سم است. سفر لاويان باب ۱۱ : ۷.
- ۲- و خوك زیرا شكافته سم است ليكن نشخوار نمی كند اين برای شما نجس است .
- ۳- لیاہ دختر بزرگ لایان بود که یعقوب را شش پسر و يك دختر بزراد و پس از ورود بمصر جهان را وداع گفت. راحیل دختر لایان و همسر یعقوب مادر یوسف و بن یامین بود . اقتیاس از قاموس کتاب مقدس .

المعنى زنيها با خواهرش جمع مکن در نکاح مبادا که عورت غير را کشف کردی در اثنای زندگانی او را اذیت رسانی انتهی .
 پس اگر جمع بین الاختین در شرع یعقوب جایز نبود لازم میآید که یعقوب علیه السلام در تمامی عمرش زنا کرده باشد و اولاد او را ولد الزنا بدانیم و حال آنکه تمامی انبیاء بنی اسرائیل از اولاد او هستند نعوذ بالله من ذلك پس لابد است از اقرار بوقوع نسخ .

شاهد چهارم :

ازدواج محارم

یوخابد زوجهٔ عمران^۱ عمهٔ او بوده است آیهٔ ۲۰ از باب ۶ از سفر خروج باین نحو مرقوم شده است: و عمران یوخابد عمهٔ خود را بجهت خود بزنی گرفت و او از برایش هارون و موسی را زائید .

و هکذا در باب ۲۶ و آیهٔ ۵۹ از سفر عدد^۲ صریحست در مدعای مذکور پس از آیتین معلوم میشود که عمران عمهٔ خود را داشته و مترجم عربیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۶۲۵ و همچنین مترجم مطبوعهٔ سنهٔ ۱۶۴۵ از برای اخفاء عیب تحریف کرده است. و مثل این نکاح در شریعت موسی مساوی زناست آیهٔ ۱۲ از باب ۱۸ از سفر احبار باین نحو مرقوم شده است: کشف عورت عمهٔ خود مکن که از اقرباء پدر تو است .

و كذلك در آیهٔ ۱۹ از باب ۲۰ از سفر مذکور .

پس اگر این نکاح قبل از شریعت موسی جایز نبود لازم میآید که موسی و هرون و مریم خواهر ایشان اولاد زنا باشند و لازم میآید که تا ده طبقه داخل جماعت

۱- یوخابد یا یوگابد مادر هارون و موسی و مریم و عمه و زوجهٔ عمران (عمران) دخت لای

است. سفر خروج باب ۶: ۲۰ و اعداد باب ۲۶: ۵۹ .

۲- و نام زن عمران یوکید بود دختر لای که برای لای در مصر زائیده شد .

رب نشوند چنانچه در آیه ۳ باب ۲۳ از سفر مثنی مرقوم شده است که ولد الزنا تا ده پشت داخل در جماعت رب نمیشوند پس اگر موسی و هرون خارج از جماعت رب باشند کیست که جماعت رب شود؟! پس لابد است از اقرار بوقوع نسخ.

شاهد پنجم :

نصرانیت و یهودیت

در باب ۳۱ و آیه ۳۱ از کتاب ارمیا علیه السلام باین نحو بیان گشته است :
اینک خداوند میفرماید که روزها میآیند که من باخاندان اسرائیل و خاندان یهود عهد جدید را خواهم بست * نه مثل عهدیکه با پدران ایشان بر روزیکه ایشانرا جهت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر دست گرفته بستم که ایشان عهد مرا شکسته .
و مراد از عهد جدید شریعت جدید است پس ازین آیه معلوم میشود که شریعت جدید ناسخ شریعت موسی خواهد بود .

و مدعای پولس مقدس النصراری در باب ۸ از رساله خود بعبرائیان اینکه مراد از شریعت جدید شرع عیسی است^۱ پس بنا بر اقرار پولس شرع عیسی ناسخ شرع موسی علیهما السلام است .

بدانکه : شواهد خمسه که مذکور شد از برای الزام یهود و نصراری است معاً و از برای الزام مسیحیین فقط شواهد آتیه میباشد .

شاهد ششم :

طلاق در یهودیت و نصرانیت

در شرع موسی علیه السلام جایز است از برای مرد که زوجه خود را بهر

۱- پس چون تازه «شریعت جدید» گفت اول «شریعت عتیق» را کهنه ساخت و آنچه کهنه و پیر شده است مشرف بر ذوال است .

علتی مطلقه نماید و از برای زوجه هم جایز است بعد از خروج از بیت شوهر اول مزوجه غیر بشود آیه اول از باب ۲۵ از تورات مثنی باین نحو ترقیم یافته است: اگر کسی زنیرا گرفته بنکاح خود در آورد و واقع شود که بسبب چر کینی که در او یافت شود در نظرش التفات نیابد آنگاه طلاق نامه نوشته بدستش بدهد و او را از خانه اش رخصتی دهد * و بعد از آنکه از خانه اش بیرون رفت ضعیفه مختار است که منکوحه دیگری شود .

و در شرع عیسی علیه السلام طلاق جایز نیست مگر اینکه ثابت شود که ضعیفه زانیه است و كذلك بعد از اینکه زن طلاق گرفت از برای مرد دیگر تزویج او جایز نیست چنانچه در باب ۵ و ۱۹ از انجیل متی مرقوم شده است^۱ و وقتیکه فریسیین در این مسئله بر عیسی علیه السلام اعتراض کردند و ایشانرا جواب داد که موسی علیه السلام طلاق زنا بشما تجویز نکرد مگر بجهت قساوت قلب شما و الا در شرایع قبل چنین نبود آیه ۷ از باب ۱۹ از انجیل متی باین نحو عیان و بیان گشته است: بوی گفتند پس از بهر چه موسی امر فرمود که زنا را طلاق دهند و جدا کنند * ایشانرا گفت موسی بسبب قساوت قلب شما شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید لیکن از ابتداء چنین نبود * و شما میکویم هر که زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد و دیگریرا نکاح کند زانیست و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده است .

پس بوضوح تمام از جواب عیسی علیه السلام معلوم میشود که دو مرتبه نسخ در این حکم واقع شده است یکمرتبه در شرع موسی و یکمرتبه در شرع عیسی .

۱- من بشما می گویم هر کس بغیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او میباشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده است .
و بشما می گویم هر که زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد و دیگریرا نکاح کند زانی است و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کند .

شاهد هفتم :

اباحه عامه در مسیحیت

حیوانات کثیره محرم بود در شرع موسی علیه السلام و حرمت آن منسوخ شد در شرع عیسی علیه السلام و بفتوای پولس اباحه عامه از برای مسیحیین حاصل شد حتی الکل و الخنزیر و مدفوعات انسان و حیوان .

در آیه ۱۴ باب ۱۴ از رساله پولس باهل روم باین نحو بیان گشته است : میدانم و در عیسای خداوند متیقن شدمم بر اینکه هیچ چیزی در ذات خود نجس نیست جز برای آنکسیکه آنرا نجس پندارد مرا و را نجس است .

و آیه ۱۵ از باب اول از رساله پولس بتیطوس باین نحو مرقوم شده است : هر چیزی برای پاکان پاکست لیکن از برای منافق و بی ایمان هیچ چیزی پاک نیست بلکه عقل و ضمیر ایشان نیز نجس است .

این دو کلیه یعنی قول او همه چیز از برای پاکان پاکست و از برای منافق و بی ایمان نجس است خیلی عجیب است لعل بنی اسرائیل پاک نبودند از برای ایشان اباحه عامه حاصل نشد و مسیحیین چون پاک بودند لهذا اباحه عامه از برای ایشان حاصل شد و همه چیز از برای ایشان پاکست حتی القاذورات .

حقیقت طبع نفرت میکند از همچو مذهبی مقدس النصراری بسیار سعی و جهاد بود در اشاعه حکم اباحه عامه و لذلك نوشت بتیموتاؤس در باب رابع و آیه رابعه از رساله اولای خود بتیموتاؤس باین نحو است : زیرا که هر مخلوق خدا نیکست و پاکست و هیچ چیز بر ارد نباید کرد زیرا که ما میخوریم و شکر خدا را بجا میآوریم * زیرا که از کلام خدا و دعا تقدیس میشود * اگر این امور را بیرادران بسیاری خادم نیکوی مسیح خواهی تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آنرا کرده انتهی .

پس در این حکم هم دو مرتبه نسخ واقعه شد زیرا که در شرع نوح همه حیوانات پاک بود کما مر و در شرع موسی بمضی از آنها نجس و حرام شد و در

شرع عیسی بحکم پولس اباحه عامه در حیوان و غیر حیوان حاصل شد .

شاهد هشتم :

اعیاد یهودیت

احکام اعیاد که در باب ۲۳ از کتاب احبار مشروحاً و مفصلاً مذکور شده است حرمت و تعظیم آن وجوب مؤبد بود در شرع موسی علیه السلام و در حق آن در آیه ۱۴ و ۲۱ و ۳۱ و ۴۱ از باب مذکور الفاظی واقع شده است که دال بر خلود و حکم ابدی است.^۱

شاهد نهم :

اسمات یهودیت

تعظیم سبت در شرع موسی ابدی بوده است و از برای احدی جایز نبود که ادنی عملی در روز شنبه غیر از عبادت از او صادر شود و هر کسی حرمت سبت را محافظت ننمید و فعلی غیر از عبادت از او صادر میشد واجب القتل بود بحکم تورات. بدآنکه : بیان حکم شنبه با تأکید تام در مواضع کثیره از کتب عهد عتیق مکرر شده است از آن جمله در آیه نالته از باب ثانی از سفر تکوین و در باب ۲۰ از سفر خروج از آیه ۸ تا آیه ۱۱ و آیه ۱۲ از باب ۲۳ از سفر خروج ایضاً و در آیه ۲۱ از باب ۳۴ از سفر خروج ایضاً و در آیه ۳ از باب ۱۹ و هکذا از باب ۲۳ از سفر احبار و در باب ۵ از تورات مثنی از آیه ۱۲ تا آیه ۱۵ و در باب ۱۷ از کتاب ارمیا و در باب ۵۶ و ۵۸ از کتاب اشعیا و در باب ۹ از کتاب نحمیا و در باب ۲۰ از کتاب حزقیال و در آیه ۱۳ از باب ۳۱ باین نحو بیان گشته است :

که تو به بنی اسرائیل متکلم شده بکوئی که البته روزهای سبت مرا

۱- در هر چهار آیه بعد از بیان حکم می گوید: برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضه

ابدی است .

نگاه دارید زیرا که در میان من و شما در قرنهای شما آیتی است تا بدانید خداوندی که شما را تقدیس میکند منم * پس روز سبت را نگاهدارید زیرا که برای شما مقدس است هر کسی که آنرا پلید سازد البته کشته شود بجهت اینکه هر کسی که بکاری در آن مشغول شود آنکس از میان قومش منقطع شود * شش روز کار کرده شود اما روز هفتم سبت استراحت و برای خداوند مقدس است هر کسی در روز سبت بکاری مشغول شود البته کشته شود * پس بنی اسرائیل سبت را نگاه خواهند داشت تا که در قرنهای خودشان سبت را بعهد دائمی محافظت نمایند * در میان من و بنی اسرائیل آیت دائمی است چونکه در شش روز خداوند آسمانها و زمینها را خلق فرمود و در روز هفتمین توقف نموده فراغت یافت .

و در آیه ۲ از باب ۳۵ از سفر خروج باین نحو ترقیم یافته است :

شش روز کار بکنید اما روز هفتمین بجهت شما روز مقدس یعنی سبت آرام از برای خداوند است هر کسی که در آن کار بکند کشته شود * در روز سبت در تمامی مسکنهای شما آتش میفروزید .

و در باب ۱۵ و آیه ۳۲ از سفر عدد باین نحو مرقوم شده است :

و هنگامی که بنی اسرائیل در بیابان بودند کسی را یافتند که در روز سبت هیزم برمیچید * و کسانی که او را یافتند که هیزم برمیچید او را نزد موسی و هرون و جماعت آوردند * و او را محبوس نمودند زیرا که درباره وی چگونه باید رفتار شود بیان نشده بود * و خداوند به موسی فرمود که البته آنکس باید بمیرد او را تمامی جماعت بیرون از اردو سنکسار نمایند * و تمامی جماعت او را از اردو بیرون آوردند و او را سنکسار نمودند بجهتیکه خداوند موسی را امر فرموده بود .

و یهودی هائی که معاصر عیسی علیه السلام بودند او را اذیت می کردند و می خواستند شهیدش نمایند بجهت عدم تعظیم سبت و یکی از ادله ایشان بر انکار

عیسی همین بود .

آیه ۱۶ از باب ۵ از انجیل یوحنا باین نحو ترقیم یافته است :
و ازین سبب یهودان بر عیسی تعدی می کردند و می خواستند او را بکشند
زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود .

و آیه ۱۶ از باب ۹ ایضاً از انجیل یوحنا باین نحو ترقیم یافته است :
بعضی از فریسیان گفتند که این شخص از جانب خدا نیست زیرا که سبت را
نگاه نمیدارد الخ .

وقتی که این مطالب را دریافت نمودی پس بدانکه مقدس النصراری پولس
تمامی احکامی را که در شاهد هفتم و هشتم و نهم گذشت نسخ نمود و گفت تمامی این
اشیاء اضلال و گمراهی است .

در آیه ۱۶ از باب ۲ از رساله پولس بتسالونیکیان باین نحو مرقوم شده است :
پس کسی شما را در خصوص اکل و شرب و درباره عید و هلال و
سبت ملزم نسازد * زیرا که اینها سایه اشیا آینده است لیکن بدن از
مسیحیت انتهی .

و در تفسیر دوالی و رجردمینت در ذیل شرح آیه ۱۶ باین نحو مسطور است :
برکت و داکتروت پی گفته است که اعیاد در میان یهود بر سه قسمست : بعضی
در سالی یکمرتبه مجدد می شود و بعضی در ماهی و برخی در هفته پس تمامی اینها
نسخ شده اند در شرع مسیح بلکه شنبه هم و سبت مسیحین قایم مقام سبت یهود است .
یشب هارسلی در ذیل شرح آیه مذکوره گفته است که سبت کنیسه الیهود
زایل شد و مسیحین عمل سبت یهود را مشی نمودند انتهی .

و در تفسیر هنیری و آسکات مسطور است : زمانی که عیسی علیه السلام شریعت
رسمات را نسخ نمود از برای احدی جایز نیست که اقوام اجنبیه را ملزم نماید بسبب
عدم لحاظ شرع رسومات و با سوبر و لیقان گفته است و اگر محافظت یوم سبت
واجب بود بر جمیع ناس و بر جمیع اقوام دنیا نسخ آن ممکن نبود هرگز و حال آنکه

الآن حقیقه منسوخ است و در صورت وجوب محافظت آن بر جمیع مسیحین طبقه بعد طبقه حفظ آن لازم بود چنانچه در ابتدا بجهت تعظیم یهود و رضای آنها مسیحین سبت را حفظ می کردند انتهى .

و مدعای پولس مقدس النصراری که گفت اعیاد و اسباب اضلال و گمراهی است و همچنین سایر مذکورات باعتبار تورات مناسب نیست زیرا که علت حرمت حیوانات را در باب ۱۱ و آیه ۴۴ از سفر احبار یعنی سفر لیویان باین نحو بیان فرموده است: چونکه منم خداوند خدای شما پس خویشتن را تقدیس نمائید و مقدس باشید زانرو که من مقدسم و خویشتن را بچیزی از همگی حشرات که بر زمین می جنبند ملوث مسازید .

و علت عید فطیر را در باب ۱۲ و آیه ۱۷ از سفر خروج باین نحو بیان فرموده است: و عید فطیر را نگاه دارید زیرا که در خود آنروز عساکر شما را از ولایت مصر بیرون آوردم بنابراین همانروز را در قرنهاى خودتان بقانون ابدی نگاه دارید
 علت عید خیام را در باب ۲۳ و آیه ۴۳ از سفر احبار باین نحو بیان فرموده است: تا اینکه همگی اعقاب شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی که ایشانرا از مصر بیرون آوردم در سایبانها ساکن گردانیدم خداوند خدای شما منم .
 علت تعظیم سبت را در مواضع متعدده از تورات بیان فرموده است که خداوند زمینها و آسمانها را در مدت شش روز آفرید در روز هفتم که سبت است استراحت فرمود از عمل خود .

شاهد دهم :

ختنه حنفیان

حکم ختان در شرع جناب ابراهیم علیه السلام حکم ابدی بوده است چنانچه

در باب ۸ از سفر تکوین مرقوم شده است .^۱

۱- هر خانه زاد تو و هر زرخید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد.

و لذلك این حکم در میان اولاد اسمعیل و اسحق علیهما السلام باقی ماند و
 هکذا در شرع موسی علیه السلام آیه ۳ از باب ۱۲ از سفر احبار باین نحو بیان گشته
 است : و در روز هشتمین گوشت غلفه اش ختنه شود .

و عیسی علیه السلام نیز ختنه شد در آیه ۲۱ از باب ۲ از انجیل لوقا باین نحو
 بیان شده است : و چون هشت روز ایام ختنه طفل با تمام رسید او را عیسی نامیدند
 الخ و در میان جماعت مسیحیه تا امروز نماز و دعای معینی است که در روز ختان
 عیسی علیه السلام تذکرة لهذا الیوم بجا میآورند و این حکم باقی بود تا عروج عیسی
 و بعد از عروج حواریون در عهد خود نسخ نمودند چنانچه در باب ۱۵ از اعمال
 مشروحاً و مفصلاً مذکور گردیده است : و مقدس النصارى در نسخ این حکم تشدید
 بلیغی دارد در باب ۵ و آیه ۲ از رساله پولس بغلاطیان باین نحو بیان و عیان گشته
 است : اینک من پولس بشمامیکویم که اگر مختون شوید مسیح برای شما هیچ نفعی
 ندارد * بلی باز بهر کسی که مختون شود شهادت میدهم که مدیونست تا تمامی
 شریعت را بجا آورد * همه شما که از شریعت عادل میشوید از مسیح باطل و از توفیق
 ساقط گشته اید * که در مسیح عیسی نه ختنه فائده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانی
 که بمحبت عمل میکند انتهى .

و آیه ۱۵ از باب ۶ از رساله مذکور باین نحو بیان شده است : زیرا که در
 مسیح عیسی نه ختنه چیز است و نه نامختونی بلکه خلق جدید م

شاهد یازدهم :

احکام ذبیح

احکام ذبایح کثیر و ابدی بود در شریعت موسی و در شرع عیسی علیه السلام
 منسوخ گردیده است .

شاهد دوازدهم :

کهنات

احکام کثیره مختص بود بآل هارون از کهنات و لباس وقت حضور از برای خدمت و غیر ذلک و ابدی هم بود و در شرع عیسی علیه السلام منسوخ و الیوم اثری از آنها باقی نیست .

شاهد سیزدهم :

نسخ احکام

حواریون بعد از مشاورت تامه جمیع احکام عملیه تورات را نسخ نمودند مگر چهار حکم « ذبیحه صنم و خون و منخنقه و زنا » حرام بودن این احکام اربعه را باقی گذاشتند و کتابی هم در این باب بکنایس فرستادند چنانچه در باب ۱۵ از اعمال حواریین بتوضیح تمام بیان شده است و بعضی آیات باب مذکور باین نحو مسطور شده است :

۲۴ چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته شمارا بسخنان خود مشوش ساخته قلوب شما را منقلب مینمایند و می گویند که می باید مختون شده شریعت را نگاه بدارید و ما بایشان هیچ فرمایش نکرده ایم...
 ۲۸ که روح القدس و ما را اختیار افتاد که باری بر شما ننهیم جز این ضروریات
 ۲۹ که از قربانیهای بتان و خون و حیوانات خفه و زنا پرهیزید که هرگاه ازین امور خود را محفوظ دارید به نیکوئی خواهید پرداخت .

و علت باقی گذاشتن احکام اربعه عدم نفرت یهود است که تازه داخل ملت مسیحیت شده بودند که ایشان احکام تورات و رسومات آنرا بسیار دوست میداشتند پس از آن مقدس النصاری پولس دید که رعایت این امر بعد از مضمی مدتی لازم نیست لهذا سه حکم اول را هم نسخ کرد بفتوای اباحه عامه که در شاهد هفتم گذشت و بر آن فتوی اتفاق دارند جمهور علمای پروتستنت پس از احکام عملیه تورات

باقی نماند در شرع عیسی مگر حرمت زنا .

و چون در شرع عیسی علیه السلام از برای زنا حدی مقرر نشده است بلکه ضد آن معین است پس حرمت زنا هم ازین وجه منسوخ است پس فراغت تامه در شریعت عیسویه از بابت احکام عملیه تورات حاصل شده است خواه احکام ابدیه تورات باشد خواه غیر ابدیه همه منسوخ گردیده اند .

شاهد چهاردهم :

نسخ شریعت یهود

در باب ۲ آیه ۲۰ از رساله پولس بغلاطیان باین نحو مرقوم گردیده است:

با مسیح مصلوب شدم و دیگر من زیست نمیکنم بلکه مسیح در من زیست می کند و زندگانی که الحال در جسم من می کنم با ایمان بر پسر خدا می کنم که مرا محبت نموده و خود را در راه من سپرد * توفیق خدا را باطل نمی سازیم زیرا که اکر عدالت بشریت بودی هر آینه مسیح عبث مرد .

و داکتر همنند در ذیل شرح آیه ۲۰ گفته است مسیح مرا خلاص کرد ببندل روح خود از برای خاطر من از شریعت موسی و در شرح آیه ۲۱ گفته است استعمال شرع عتیق را از برای مردن مسیح نمی کنم و از برای طلب نجات بر شرع موسی اعتماد نمی نمایم و نمی بینم که احکام موسی ضروری باشد زیرا که عمل بآن احکام انجیل عیسی را مثل بیفائده مینماید انتهى .

و داکتر دتبی در ذیل شرح آیه ۲۱ گفته است و اگر عمل بشرع موسی جایز باشد پس اشتراء نجات بموت مسیح ضرور نبود و در موت او هم حسنی نبود انتهى .

یایل گفته است اگر شریعت یهود ما را عصمت و نجات میداد پس کدام ضرورت داعی بود موت مسیحرا و اگر شریعت جزای نجات ما بود پس موت مسیح از برای

نجات کافی نبوده است انتهی .

پس تمامی اقوال مذکوره ناطقند بحصول فراغ از شریعت موسی و نسخ آن.

شاهد پانزدهم :

نسخ شریعت بمرگ عیسی

در باب ۳ آیه ۱۰ از رساله پولس بغلاطیان باین نحو بیان و عیان گشته است:
 زیرا جمیع آنانیکه از اعمال شریعت هستند تحت لعنت میباشند
 زیرا که مکتوبست ملعونست هر که ثابت نماید در تمامی نوشتهای کتاب
 شریعت تا آنها را بجا آورد * اما واضح است که هیچ کس در حضور
 خدا از شریعت عادل شمرده نمیشود زیرا که عادل بایمان زیست می کند *
 اما شریعت از ایمان نیست ... مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد
 چونکه در راه ما تحت لعنت شد چنان که مکتوبست که ملعونست هر که
 بردار آویخته شود انتهی .

عیسی بر دار آویخته شد و هر کسی بردار آویخته شود ملعونست پس عیسی
 هم ملعون خواهد بود نعوذبالله از استعمال این عبارات رکیکه در حق پیغمبران خدا
 « بلکه خدا علی قولهم » و ممکن بود ادای این مطالب بعبارات مستحسنه نمیدانم
 چگونه جرأت مینمایند که امثال این عبارات را در حق مسیح استعمال می کنند ولیکن
 علمای مسیحیت در این باب معذورند زیرا که اصل عبارات از پولس است و پولس
 هم از روی وحی و الهام تکلم می کند! وحی باو رسیده است که عیسی ملعونست!
 نعوذبالله لهذا او هم ملعون نوشته است نعوذبالله از مزخرفات اهل تثلیث .

لارد مفسر در صفحه ۴۸۷ از مجلد نهم از تفسیر خود بعد از نقل آیات
 مذکوره گفته است ظن من اینکه مراد حواری در اینجا همان معنی است که بسیار
 او را تعلیم مینماید یعنی نسخ شریعت موسی و یا بلافائده شدن آن بموت مسیح
 و صلب او بعد در صفحه ۴۸۷ از مجلد مذکور گفته است که حواری صراحة در

اینموضع می‌گوید که نسخ احکام تورات نتیجه موت مسیح است .

شاهد شانزدهم :

نسخ شریعت با ایمان بمسیح

در باب ثالث مذکور آیه ۲۳ باین نحو مزبور است :

اما قبل از آمدن ایمان در تحت شریعت محروس بودیم و برای آن ایمانی که میبایست مکشوف شود بسته شده بودیم * پس شریعت ما را استاد کشته است بمسیح تا اینکه از ایمان عدالت را حاصل نمائیم * لیکن بعد از آمدن ایمان دیگر محکوم استاد نیستیم زیرا که همه بواسطه ایمان بمسیح عیسی پسران خدا میباشید .

پس مقدس در اینموضع تصریح کرده است که اطاعت باحکام تورات بعد از ایمان بمسیح هیچ لزومی و فائده ندارد و در تفسیر دوالی و رجردمینت قول وین- استان هوپ باین نحو مرقوم شده است: رسومات شرع موسی منسوخ شد بموت عیسی و شیوع انجیل .

شاهد هفدهم :

نسخ شریعت بدست عیسی

در آیه ۱۵ از باب ۲ از رساله پولس باهل افسیس باین نحو بیان گشته است: و عداوت یعنی شریعت احکام را که مشتمل بر فرائض بود بجسم خود نابود ساخت تا که مصالحه کرده از هر دو يك انسان جدید را در خود بیافریند .

شاهد هجدهم :

نسخ کهنات و شریعت

آیه ۱۲ از باب ۷ از رساله پولس بچرانیان باین نحو مرقومست: زیرا هر گاه

کهانت تغییر می پذیرد البته شریعت نیز تبدیل مییابد .
 در این آیه پولس اثبات تلازم نموده است مابین تبدیل کهانت و تبدیل شریعت
 پس اگر مسلمین هم بنا بر تلازم مذکور قائل بنسخ شریعت عیسی علیه السلام بشوند
 مصاب خواهند بود نه مخطی .

و در تفسیر دوالی و رجردمینت در ذیل شرح آیه مذکوره قول داکتر میکنائت
 باین نحو منقولست شریعت بالنسبه باحکام ذبایح و طهارت و غیر آن تبدیل شده
 است قطعاً یعنی رفع شده است .

شاهد نوزدهم :

عفو بجای شریعت

آیه ۱۸ از باب ۷ سابق الذکر باین نحو عیان و بیان گشته است : زیرا که
 حاصل میشود هم منسوخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم فایده آن و در فارسیه
 مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین عبارت مرقوم شده است که حقیقت نسخ حکم مقدم میشود
 بعلت ضعف و بیمصرفیش .

در این آیه تصریح شده است باین که چون احکام تورات ضعیف و بیمصرف
 بود لهذا منسوخ شدند و در تفسیر هنیری و اسکات مرقومست که شریعت و کهانت
 که تکمیلی از آنها حاصل نمیشد رفع و منسوخ شدند کاهنی و عفو جدیدی که
 مصدق صادق از آن تکمیل مییافت قایم مقام آن شد انتهى .

شاهد بیستم :

زوال شریعت ناقص

در باب ۸ از رساله عبرانیان آیه ۷ باین نحو ترقیم یافته است : زیرا اگر
 آن اول بی عیب میبود جائی برای دیگری مطلوب نمیشد * پس چون جدیدرا گفت
 اول را عتیق ساخت و آنچه کهنه و پیر شده است مشرف بر زوالست انتهى .

در این قول تصریحست بر اینکه احکام تورات معیوب و قابل نسخ است زیرا که پیرو عتیق است و در تفسیر دوالی و رجردمینت در ذیل شرح آیه ۱۳ قول یابل باین نحو مرقومست که این مسئله بسیار ظاهر و روشن است که خدا میخواهد عتیق و انقص را نسخ بفرماید برسالت جدیده حسنه فلذلك مذهب رسومی یهود را رفع می فرماید و مذهب مسیح را قایم مقام او می فرماید .

شاهد بیست و یکم :

نسخ اول و استواری دوم

در آیه ۹ از باب ۱۰ از رساله عبرانیان باین نحو ترقیم یافته است: بعدگفت که اینک می آیم تا اراده تورا ای خدا بجا آوردم پس اول را منسوخ میکند تا دوم را استوار سازد و در تفسیر دوالی و رجردمینت در شرح آیه ۸ و ۹ قول یابل را باین نحو نقل کرده است که حواری استدلال کرده است در این دو آیه که ذبایح یهود کافی نبوده است لهذا مسیح موت و صاب را بر خود متحمل شد تا نقصان ذبایح را منجبر نماید پس بفعل یکی از آنها دیگری منسوخ شد انتهى .

پس از شواهد مذکوره از برای عاقل چند امری ظاهر می شود :

امر اول : نسخ بعضی احکام در شریعت لاحقہ مختص بشریعت ما نیست بلکه در شرایع سابقه هم بوده است .

امر ثانی : اینکه تمامی احکام عملیه تورات از ابدیه و غیر ابدیه آن در شرع عیسی منسوخ شده است .

امر ثالث : اینکه لفظ نسخ هم در کلام مقدس ایشان بالنسبه بتورات و احکام آن موجود است .

امر رابع : آنکه مقدس النصراری اثبات تلازم نموده است مابین تبدل کهنانت و نسخ شریعت .

امر خامس : آنکه مقدس ایشان مدعی است که شتی عتیق بالی قریب الزول

و سریع الفناء است .

پس می گوئیم چون شریعت عیسی علیه السلام بالنسبه بشریعت محمد مصطفی علیه وآله آلاف التحیه و الثناء عتیق است لهذا استبعادی در نسخ آن نیست بلکه ضروری است بنا بر امر رابع و دانستی در شاهد هشتم و شانزدهم که مقدس النصاری و مفسرین ایشان الفاظ غیر ملایمه بالنسبه بتورات و احکام آن استعمال کرده اند با وجود اینکه معترفند که تورات کلام خداست .

امر سادس : اینکه هیچ اشکالی نیست در نسخ احکام تورات بمعنی مصطلح در نزد ما اعم از اینکه احکام ابدیه آن یا غیر ابدیه زیرا که ما :
اولاً قبول نداریم که این تورات همان توراتی است که برای موسی نازل شد و یا اینکه از تصنیفات آن بزرگوار است چنانچه در باب اول بوضوح تمام بیان شد .

و ثانیاً تسلیم نداریم که تورات مصون از تحریف و تغییر است بلکه ضد آنرا یقین داریم چنانچه مبرهنه در باب ثانی گذشت .

و ثالثاً الزاماً می گوئیم که خداوند گاهی می شود که ندامتی از برای او حاصل شود پس از فعل خود برمی گردد و وعده دائمی می دهد و تخلف می کند چنانچه از کتب عهد عتیق در مواضع عدیده این امر مذکور است و عنقریب خواهد آمد .

بدانکه : قول سیسم الزامی است نه اعتقادی مصنف حقیر و تمامی علمای اثنی عشریه بری هستیم از نسبت ندامت و خلف وعده در افعال و اقوال خداوندی جل شانه بلی این اشکال وارد می شود بر مسیحیین که اعتراف مینمایند که تورات کلام الله و از تصنیفات موسی است و تحریف هم نشده است ندامت هم در حق خدا محالست تاویلاتی که ذکر مینمایند در معنی الفاظ مذکوره بعید از انصاف و درغایت رکاکت است زیرا که مراد از الفاظی که در هر موضع مذکوره شده است مناسب معنی است که در آن مقام مراد است .

مثلاً زمانی که گفتیم فلان شخص معین دائماً خواهد بود مراد از دوام در این

موضع آخر عمر خواهد بود زیرا که میدانیم این شخص تا فناء عالم و قیامت باقی نخواهد بود و اگر در حق قوم عظیمی بگوئیم که شما طبقة بعد طبقة سبت را مثلاً باید داشته باشید مفهوم از این کلام دوام است بی شبهه و قیاس احد قولین بر آخر بسیار مستبعد است لهذا علمای یهود تأویلات مسیحیه را در باب اعیاد و سبت بسیار رکیک و ساقط از درجه اعتبار میدانند .

شواهد قسم اول تمام شدند .



و شواهد قسم ثانی :

قربانی ابراهیم (علیه السلام)

شاهد اول :

نسخ حکم بحکم دیگر

اینکه خداوند جل شأنه ابراهیم علیه السلام را امر فرمود بذبح ولدش اسحق^۱ علیه السلام پس آن حکم را نسخ فرمود قبل از عمل چنانچه در باب ۲۲ از سفر تکوین از آیه ۲ تا آیه ۱۳ مرقوم شده است .

شاهد دوم :

لغو دستور کفالت

اینکه نقل شده است قول نبی از انبیاء در حق عیسی کاهن^۲ در باب ثانی آیه ۳۰ از سفر شموئیل اول قول مذکور باین نحو مزبور شده است :

۱- اختلافاتی است بین مسلمانان و مسیحیان دربارهٔ قربانی حضرت ابراهیم (ع) . مسلمانان به پیروی از صریح قرآن معتقدند که حضرت ابراهیم پسر خود اسماعیل را به قربانگاه برد و شواهد زیادی هم بر آن دارند و مسیحیان گویند قربانی وی اسحق بوده است . تفصیل بحث در محل خود خواهد آمد .

۲- مردی از اولاد ایثامار فرزند هارون است که چهل سال در میان بنی اسرائیل قضاوت کرد و چون کشته شدن دو فرزندش را در جنگ یا بنی اسرائیل بوی خیر دادند از تخت بزیر افتاد و گردنش بشکست و بمرد . تلخیص از قاموس کتاب مقدس .

پس خداوند خدای اسرائیل چنان میفرماید که حقیقه کفتم که خانه تو و خانه پدر تو دائماً در حضور من سلوک خواهید نمود اما حال خداوند میفرماید که حاشا بمن کسی که مرا حرمت نماید البته ایشانرا محترم میدارم اما کسی که مرا تحقیر نماید حقیر خواهد شد * و بجهت خود کاهن معتمدی که موافق دل و جان من رفتار نماید نصب خواهم فرمود و از برای او خانه محکمی خواهم ساخت تا در حضور مسیح کرده من همیشه اوقات رفتار نماید .

پس خداوند وعده داد در آیات مذکوره که منصب کهانت در خانه عیلی کاهن و خانه پدر او دائماً باشد پس حکم مزبور را نسخ فرمود و کاهن دیگر اقامه نمود و در تفسیر دوالی و رجردمینت قول فاضل پاتریک باین نحو مرقوم است : که خداوند در اینموضع حکم را نسخ فرمود زیرا که عیلی کاهن را وعده داده بود که منصب کهانت در خانواده او و اقارب او ابداً باشد، لیکن این منصب را داد اول بالعاذره و لداکبر هارونست بعد بتامار که ولد اصغر هارونست پس از آن الان بسبب ذنب اولاد عیلی کاهن با اولاد العازر انتهى .

پس در زمان بقاء شرع موسی دو مرتبه حکم مذکور منسوخ شد و اگر نسخ را منکر شوند در وعده خداوندی خلف خواهد بود دو مرتبه در زمان بقاء شرع موسی و یک مرتبه بعد از ظهور عیسی زیرا که اثری از آن منصب باقی نمانده است نه در اولاد العازر و نه در اولاد ایتامار و وعده که با اولاد العازر داده شده است در ازاء آن خدمت که از فینحاس پسر العازر در کشتن آن مرد زانی و زن زانیه از اوصادر شد در باب ۲۵ و آیه ۱۳ از سفر عدد باین نحو ترقیم یافته است : و عهد کهانت ابدی از آن وی و از آن ذریه اش بعد از وی خواهد بود جهت این که از برای خدای خود غیرتی کشید و در حق بنی اسرائیل کفاره نمود .

ناظر در این کتاب متحیر نشود از خلف وعده خداوند «نعوذ بالله» بنا بر مذاق اهل کتاب زیرا که کتب عهد عتیق ناطق است باین که خداوند کاری را می کند و بعد

نادم میشود در آیه ۳۹ از زبور ۸۹ قول داود علیه السلام در خطاب بخدای عزوجل باین نحو ترقیم یافته است : عهد بنده خود را باطل ساختی تاج او را بر زمین انداختی رسوا نمودی پس داود علیه السلام عرض می کند خدایا نقض عهد بنده خود را نمودی .

در باب ۶ و آیه ۶ از سفر تکوین باین نحو ترقیم یافته است : پس خداوند از برای ساختن انسان در زمین تغییر باراده خود داد و در قلب خود رنج کشید * پس خداوند گفت انسانی که خلق کردم از روی زمین محو مینمایم از انسان و از بهایم و از حشرات تا بمرغان هوا زیرا که در خصوص ساختن ایشان تغییری بارادهام دادهام . پس آیه ۶ تماماً و از آیه ۷ قول او تغییر بارادهام دادهام دلالت دارد که خداوند نادم و متأسف شد از خلقت انسان .

و در مزبور ۱۰۵ آیه ۴۴ باین نحو ترقیم یافته است : و بایشان زمینهای طوایف را داد که عمل اقوام را وارث شوند و میثاق خود را ذکر کرد و پشیمان شد . و در آیه ۱۱ از باب ۱۵ از سفر شموئیل اول باین نحو مرقوم شده است : که بخصوص نسب نمودن شاول و پادشاهی تغییر باراده خود دادهام زیرا که از متابعت من برگشته کلام مرا اثبات ننمود و شموئیل مغموم شده تمامی شب را استغاثه نمود .

بعد آیه ۳۵ از باب مذکور باین نحو مسطور گردیده است : شموئیل بخصوص شاول مغموم بود و خداوند بخصوص ملك نصب نمودن شاول نادم و متأسف شد انتهى .

و در این موضع خدشه ایست ایراد آن الزاماً فقط جایز است از برای ما و آن اینست که چون ندامت ثابت شد در حق خدا «علی قولهم» و ثابت شد که خدا نادم شد از خلقت انسان و از سلطنت شاول پس جایز است که خدا نادم شود از ارسال عیسی علیه السلام بعد از اظهار دعوی الوهیت بنا بر زعم اهل تثلیث زیرا که دعوی الوهیت از بشر حادث اعظم جرماً است و اکبر ائماً است از عدم اطاعت شاول امر

رب را چنانچه خداوند واقف نبود بر اینکه شاول عصیان امر خواهد نمود فکذلك جایز است که واقف نباشد بر این که مسیح ادعای ربوبیت خواهد کرد .
چرا گفتم الزاماً فقط زیرا که بفضل الله ندامت را در حق الله قائل نیستیم و خدا را بری میدانیم از امثال این مزخرفات و همچنین ادعای الوهیت مسیح را معتقد نیستیم بلکه در نزد ما ساحت الوهیت و كذلك ساحت نبوت عیسی علیه السلام صافست از قمامه این کدورات و منکرات اللهم لاتؤاخذنی بماقلت الزاماً .

شاهد سیم :

مأموریت حزقیال

آیه ۹ از باب ۴ از کتاب حزقیال در خطاب خدا بآن بزرگوار بنا بر ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۵۶ باین نحو بیان و عیان گشته است :

و تو از برای خود کندم و جو و باقله و عدس و ارزن و جاورس را بکبر و آنها را در ظرفی بگذار و از آنها از برای خود نان پز و آنرا موافق عدد روزهاییکه بپهلویت میخوابی سیصد و نود روز بخور * و خوراک خود که بوزن میخوری هر روز بیست مثقال آنرا وقت بوقت بخور * و آبرا به پیمایش بنوش سدس یک هین آنرا وقت بوقت بنوش * و آنرا بمثل کردهای جوین بخور و آنرا بفضله که از انسان میآید در پیش چشم ایشان پز * پس کفتم آخ ایخداوند خدا اینک جان من پلید نشده بود چونکه از کودکی خود تا بحال میته و دریده شده را نخورده ام و گوشت مکروهی بدهانم نرفته است * آنکاه بمن فرمود ببین که عوض فضله انسان سرکین کاو را بتو داده ام تا نان خود را بآن پزی انتهی .

خداوند اول پیغمبر خود را امر نمود که نان خود را ملطخ نماید بفضله که از انسان خارج میشود پس حزقیال علیه السلام استغاثه نمود لهذا خدا حکم اول

را قبل از عمل نسخ فرمود و عوض فضله انسانی سرگین گاو را باو داد که تاسیصد و نود روز پیغمبر خدا نان را بسرگین بخورد .

اگر شعور داری تأمل کن آیا خدا همچو حکمیرا نسبت به پیغمبرش می‌کند؟! و اگر وحی باشد لابد باید پیغمبر هم اطاعت کند تاسیصد و نود روز سرگین بخورد والله ملت مسیحیه بسبب انتشار این کتب در نزد جمیع ارباب ملل و نحل رسوا و مفتضح شده‌اند .

شاهد چهارم :

دستور قربانی‌ها

در باب ۱۷ و آیه ۳ از سفر احبار باین نحو مرقوم شده است :

که هر کسی از خاندان اسرائیل که گاو یا کوسفند یا بز دراردو ذبح نماید و یا خارج از اردو ذبح نماید * و آنرا بدر خیمه مجمع جهت تقرب نمودن قربان برای خداوند پیش مسکن خداوند بیاورد و آن کس خونی محسوب شود چون که خون ریخته است و آنشخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد انقطاع او قتل اوست .

و در آیه ۱۵ از باب ۱۲ از تورات مثنی باین نحو ترقیم یافته است :

نهایت کوشتی را موافق برکت که خداوند خدایت در تمامی دروازه‌هایت بتو میدهد برطبق خواهش دلت ذبح نموده بخور ناپاک و پاك آنرا مثل آهو و کوزن بخورند ... هنگامی که خداوند خدای تو حدود تو را بنهجی که بتو وعده کرده است وصی می‌گرداند اگر بکوئی که گوشت را می‌خواهم بخورم از آنکه اشتیاق نفس تو در خوردن گوشت است پس گوشت را برطبق خواهش نفس خود توانی خورد * یعنی بنهجی که آهو و کوزن خورده می‌شود آنها را چنان بخور ناپاک و پاك آنها را مثل هم بخورند انتهی .

پس حکم سفر اجبار را بحکم تورات مثنی نسخ فرمود . هورن در صفحه ۶۱۹ از مجلد اول از تفسیر خود بعد از نقل آیات گفته در این دو موضع بحسب ظاهر تناقضی است لیکن هر گاه ملاحظه نمائیم شرع موسی علیه السلام را که کم و زیاد میشد بروفق حال بنی اسرائیل و به حیثیتی نبود که تغییری و تبدیلی در او نشود پس در این صورت توجیه در غایت سهولت خواهد بود .

بعد گفته است موسی علیه السلام در سنه ۴۰ از هجرت بنی اسرائیل قبل از دخول فلسطین این حکم را نسخ فرمود یعنی حکم سفر اجبار را بحکم تورات مثنی نسخ صریح و امر فرمود که جایز است از برای ایشان بعد از دخول فلسطین که ذبح نمایند بقر و غنم را در هر موضعی که میخواهند و بعد از ذبح اکل نمایند انتهى ملخصاً .

پس اعتراف نمود مفسر مزبور به نسخ حکم مذکور و اینکه شریعت موسی کم و زیاد میشد بروفق حال بنی اسرائیل عجب است از حال اهل کتاب که ایشان اعتراض مینمایند بر مثل این زیاده و نقصان که در شریعت دیگر واقع می شود و می گویند مستلزم جهل الله است و اگر در شرع ایشان واقع شود مستلزم جهل الله نیست !

شاهد پنجم :

سن خادم خیمه

در آیه ۳ و ۲۳ و ۳۰ و ۳۵ و ۳۹ و ۴۳ و ۴۷ از باب ۴ از سفر عدد مرقومست :
 که خادم قبه عهد لابد است از اینکه عمر ایشان کمتر از سی و زیادتر از پنجاه نباشد
 و در آیه ۲۴ و ۲۵ از باب ۸ از سفر مذکور مرقومست که عمر ایشان کمتر از بیست و پنجسال و زیادتر از پنجاه نباشد و اول را بثنای نسخ فرمود .

شاهد ششم :

کفاره گناه

در باب ۴ و آیه ۱۴ از سفر احبار مسطور است که فدای خطای جماعت يك كوساله باید باشد و در باب ۱۵ و آیه ۲۴ از سفر عدد مرقومست : که فدای خطای جماعت يك كوساله با لوازماتش و يك بزغاله باید باشد انتهی .
پس اول را با ثانی نسخ فرمود .

شاهد هفتم :

مسافران کشتی نوح

از باب ۶ از سفر تکوین معلوم می شود که خدا نوح علیه السلام را امر فرمود که از هر جنس حیواناتی خواه طیر باشد خواه بهیمه زوج زوج داخل کشتی نماید^۱ و از باب سابع از سفر مذکور مفهوم می شود که نوح علیه السلام از بهائم طاهره هفت هفت داخل کشتی نماید و از طیور مطلقاً و از بهائم غیر طاهره زوج زوج^۲.
پس از آن باب مذکور معلوم می شود که از هر جنس زوج زوج داخل کشتی نمود پس حکم دوم مرتبه نسخ شد .

شاهد هشتم :

بیماری اشعیا

در باب ۲۰ از سفر ملوک ثانی باین نحو ترقیم یافته است :

در آن ایام حزقیا از مرض مهلکی بیمار شد و اشعیا پیغمبر پسر عاموس نزد او آمده ویرا گفت که خداوند چنین می فرماید که بخانه خود وصیت

۱- و از جمیع حیوانات از هر ذی جسدی جفتی بکشتی درخواهی آورد تا با خویشان زنده نگاهداری، نر و ماده باشند .

۲- و از همه بهایم پاك هفت هفت نر و ماده با خود بگیر و از بهایم ناپاك دو نر و ماده و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت نر و ماده را ...

کن زبرا که میمیری و زنده نخواهی ماند * آنکه روی خود را بدیوار
بر کردانید و بخداوند تضرع نموده گفت * که ای خداوند حال تمنا
اینکه بیاد آوری که چگونه در حضور تو بر استی و قلب سلیم رفتار نموده‌ام
و در نظر تو نیکوئی کرده‌ام و حزقییا بکریه عظیمی گریست * و واقع شد
هنگامیکه اشعیا بحیاط میانه بیرون نرفته بود که کلام خداوند بدین مضمون
باو رسید * بر کرد به پیشوای قوم من حزقییا بگو که خداوند خدای
پدرت داود چنین می فرماید که استدعای ترا شنیدم و اشکهای ترا دیدم
اینک ترا شفامیدهم که روزسیم بخانه خداوند بر خواهی آمد * و بروزهای
تو پانزده سال خواهم افزود و ترا و این شهر را از دست ملك آشور
نجات خواهم داد الخ .

پس خداوند حزقیای ملك را در لسان اشعیا امر بوصیت نمود و فرمود
خواهی مرد پس حکم مذکور را نسخ فرمود قبل از اینکه اشعیا بوسط دار برسد
بعد از تبلیغ حکم اول بر عمرش پانزده سال افزوده شد .

شاهد نهم :

ماموریت عیسی (ع)

در آیه ۵ از باب ۱۰ از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است : این دوازده
را عیسی فرستاد بدیشان وصیت کرد گفت از راه امتها مروید و در بلده از سامریان
مشوید * بلکه نزد کوسفندان کمشده آل اسرائیل بروید .

و در باب ۵ از انجیل متی آیه ۲۴ باین نحو ترقیم یافته است : در جواب
گفت فرستاده نشدم مگر بجهت کوسفندان کمشده آل اسرائیل .

پس بنا بر فوق این آیات عیسی علیه السلام رسالت خود را تخصیص می داد
به بنی اسرائیل و در آیه ۱۵ از باب ۱۶ از انجیل مرقس قول عیسی علیه السلام باین
نحو منقول شده است : پس بدیشان گفت بروید در تمامی عالم و جمیع خلایق را

بانجیل موعظه کنید انتهی. پس حکم اول بثنانی منسوخ است .

شاهد دهم :

عمل به توراة

در باب ۲۳ از انجیل متی باین نحو رقم شده است : آنکه عیسی آن جماعت و تلامذه خود را خطاب کرد * گفت کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته اند پس آنچه بشما گویند نگاه دارید و بجا آورید الخ .

پس حکم فرمود عیسی باینکه هر چه کاتبان و فریسیان بشما گفتند شما تلامذه همئرا بجا بیاورید و بی شبهه کاتبان و فریسیان حکم بحفظ جمیع احکام عملیه تورات خواهند نمود بخصوص احکام ابدیه علی قولهم و حال آنکه تمامی احکام عملیه تورات از ابدیه و غیر ابدیه در شرع عیسی علیه السلام منسوخست چنانچه مفصل و مدلل در شواهد قسم اول دانستی پس این حکم منسوخست البته .

و عجب دارم از علمای پروتستنت که ایشان از برای تغلیظ عوام اهل اسلام آیات مذکوره را در رسائل خود ایراد نموده و بوعدم نسخ احکام تورات باین آیات استدلال مینمایند و حال آنکه اگر احکام تورات منسوخ نباشد لازم میآید که تمامی مسیحیه واجب القتل باشند زیرا که سبت را تعظیم نمینمایند و ناقض تعظیم سبت واجب القتل است بحکم تورات چنانچه در شاهد نهم از شواهد قسم اول دانستی.

شاهد یازدهم :

نسخ احکام تورات

در شاهد سیزدهم دانستی که حواریون بعد از مشاورت جمیع احکام عملیه تورات را نسخ نمودند مگر چهار حکم و بعد پولس سه حکم را از احکام اربعه نسخ نمود .

شاهد دوازدهم :

عیسای نجات بخش و نابودکننده

در آیه ۵۶ از باب ۹ از انجیل لوقا باین نحو رقم شده است : زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد پس بقریه دیگر رفتند ...

و مثل این قول در انجیل یوحنا در آیه ۱۷ از باب ۳ واقع شده است :
و در آیه ۴۷ از باب ۱۲ و در آیه ۸ از باب ثانی از رساله ثانیه پولس به تسالونیکیان باین نحو مرقوم شده است : آنکه آن بی دین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را بنفس دهان خود هلاک خواهد کرد و بتجلی ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت .

پس قول ثانی ناسخ قول اولست زیرا که از اول مفهوم میشود که عیسی منجی است و از ثانی مهلك و اگر فائل به تخصیص میشوند در قول مذکور باز ضرری بمقصود ما نخواهد رسید زیرا که غرض ما اثبات زیاده و نقصانست در شریعت واحده خواه اسمش را نسخ بگذارند یا تخصیص و از شهود اربعه اخیره یعنی از شاهد نهم تا دوازدهم معلوم میشود که نسخ در انجیل یا لفظاً واقع است فضلاً عن الامکان زیرا که عیسی بعضی احکام خود را بحکم دیگر نسخ فرمود و حواریون بعضی احکام عیسی را باحکام خود نسخ نمودند و پولس بعضی احکام حواریون را نسخ کرد بلکه بعضی اقوال عیسی را باقوال و احکام خود نسخ نمود .

پس ظاهر شد از برای تو از ادله مذکوره که آنچه چیزی که از مسیح نقل شده است در آیه ۲۵ از باب ۲۴ از انجیل متی و آیه ۳۳ از باب ۲۱ از انجیل لوقا که مراد از قول مذکور نه اینست که قولی از اقوال من و حکمی از احکام من نسخ نمیشود زیرا که اگر مقصود این باشد تکذیب انجیل لازم میآید بلکه مقصود مسیح ازین کلام معهودیست که خبر داد از حوادثی که بعد از او واقع میشود که آن حوادث قبل ازین مذکور است پس اضافه در قول او که فرمود کلام من از برای عهد است

نه از برای استغراق و مفسرین ایشانهم بهمانطوری که ما تفسیر کردیم کلام مذکور را تفسیر نموده‌اند .

در تفسیر دوالی و رجردمینست در ذیل شرح عبارت انجیل متی باین نحو مرقومست که قسیس پیروس گفته است : مراد مسیح این که اموری که از وقوع آنها خبر دادم یقیناً واقع خواهد شد .

دین استادیان هوپ گفته است اگرچه زمین و آسمان قابل تغییر نیستند بالنسبه باشیاء دیگر لیکن محکم نیستند مثل اخبار عیسی که خبر داد از وقوع آنها و همه اینها زایل خواهد شد و اخبار مسیحیه زایل نخواهد شد انتهی ملخصاً .

پس استدلال بآن قول ضعیف است جداً و چون شواهد قسمین را دانستی از برای تو شکی باقی نخواهد بود در وقوع نسخ بهردو معنی در شریعت موسویه و عیسویه پس بطلان قول کسانی که از اهل کتاب مدعی امتناع نسختند ظاهر شد کیف لا و حال آنکه مصالح عباد مختلف میشود باختلاف زمان و مکان و مکلفین پس بعضی احکام مقدور است از برای مکلفین و بعضی مقدورشان نیست و بعضی مناسب حال بعضی مکلفین میباشد دون البعض آیا قول مسیح علیه السلام را نمی‌بینی که در حال خطاب بحواریین فرمود : از برای من امور کثیره است که بشما بگویم لیکن شما الان استطاعت تحمل آنرا ندارید و اما زمانی که آن روح حق آمد او شما را بسوی حق ارشاد خواهد فرمود چنانچه در آیه ۱۲ و ۱۳ از باب ۱۶ از انجیل یوحنا مرقوم شده است ^۱ .

مبروصی که مسیح او را شفا داد مؤکداً باو فرمود زنهاری کسی را اطلاع ندهی از شفا یافتن خود چنانچه در آیه ۴ از باب ۸ از انجیل متی رقم یافته است و آن دو کوربر که شفاداد بتأکید بایشان فرمود زنهاری کسی اطلاع نیابد که چشمهای شما خوب شده است چنانچه در آیه ۳۰ از باب ۹ از انجیل متی مسطور گردیده است .

۱- برای اطلاعات بیشتر از بشارتهای مزبور به پاورقی صفحه ۹ تا ۱۵ جزء اول مراجعه فرمائید .

و بوالدین آن دختری که او را زنده کرد فرمود که هیچ کس را ازین ماجرا اطلاع ندهید چنانچه در آیه ۵۶ از باب ۸ از انجیل لوقا رقم یافته است .
و آن کسی که اخراج شیاطین از او شده بود بحکم مسیح علیه السلام او را امر فرمود که بخانه خود باز گردد و آنچه خدا باو کرده است حکایت کند پس رفت در تمامی شهر موعظه کرد و مردم را مطلع ساخت از آنچه عیسی بدو کرده بود چنانچه در آیه ۳۹ از باب ۸ از انجیل لوقا مزبور گشته است .

و بنی اسرائیل مادامی که در مصر بودند مأمور بجهاد نبودند و بعد از بیرون آمدنشان از مصر مأمور بجهاد گشتند .

پس از ادله مذکوره و تقریرات مسطوره در کمال صافی مثبت گشت که بعضی امور در بعضی اوقات مقدور بعضی از مکلفین میباشند و البعض پس نسخ در شرایع بحسب عقل جایز بلکه واجب است بالنظر بزمان تکلیف و اشخاص مکلفین شرعاً هم واقع چنانچه در شواهد قسمین مدلالاً و مفصلاً گذشت .

پس منکر نسخ نه عاقل است و نه مطیع شرایع! حال بسبب وعده که در اول باب داده شد و از برای زیادتی بصیسرت ناظر این کتاب بعضی اقوال صاحب میزان الحق که متعلق بیاب نسخند نقل میشوند .

بدافکه : کشیش فندر در فصل دوم از باب اول از میزان الحق در صفحه ۱۷ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۴ باین نحو رقم نموده است : در این باب (یعنی باب نسخ) محمدیان ادعا می کنند که چنانچه بسبب آمدن زبور تورات و بعثت ظهور انجیل زبور منسوخ گشت همچنین انجیل نیز بسبب قرآن منسوخ گردیده است چنانچه دیگر آدمی در تحت قید آن نمیباشد انتهى بالفاظه .

الجواب : قول او بسبب آمدن زبور تورات و بعثت ظهور انجیل زبور منسوخ گشت بهتان صرفست بر اهل اسلام و همچنین چیزی نه در قرآن و نه در تفاسیر و نه در کتب اخبار اهل اسلام است بلکه در هیچ کتاب معتبری از کتب اهل اسلام چه از شیعه و چه از سنی اثری ازین قول نمیباشد .

زبور در نزد اهل اسلام ناسخ تورات و منسوخ از انجیل نیست زیرا جناب داود در نزد اهل اسلام از تابعین جناب موسی علیهما السلام می باشد صاحب شرع مستقل نیست که شرایع قبل را نسخ نماید و کتاب او هم دعاست دعا و مناجات ناسخ و منسوخ نمی شود و علت منع ما از دعا و مناجاتهای زبور وقوع تحریفات و تصرفات است در آن کتاب مانند سایر کتب عهد عتیق و جدید .

پس ثابت و محقق گردید که قسیس مفریست لعل قسیس مزبور این قول را از بعضی عوام اهل اسلام استماع نموده باشد و پس از آن گمان کرده باشد که این قول از اقوال اهل اسلام است پس نسبت آنرا بعموم اهل اسلام داده است و این شأن عالم حکیمی که میخواهد حکم واقع بشود مابین دو ملت بزرگ نیست . این بود حال این محقق مسیحی در ذکر و بیان مطاعن اهل اسلام و این از اعظم مطاعن بود در نزد قسیس .

و این قول اول او بود در باب نسخ .

و اما قول دوم او : در صفحه ۲۴ از فصل مذکور باین نحو مزبور است : ادعای شخص محمدی بی بناست که میگوید زبور ناسخ تورات است و انجیل ناسخ هردوی آنها انتهی .

الجواب : این قول هم مثل قول اول او باطل است زیرا که دانستی زبور ناسخ تورات و منسوخ از انجیل نمی باشد در نزد اهل اسلام .

و اما قول سیم او : در صفحه ۲۵ از فصل و باب مذکور باین نحو مسطور نموده است : پس از قانون نسخ این تصور لازم می آید که خدا نظر بمصلحت و ارادت خود عسداً خواست که چیز ناقص و بمطلب نرساننده را بدهد و بیان نماید اما چه نوع امکان دارد که کسی درباره ذات قدیم و کامل الصفات خداوندی چنین تصورات ناقصه و باطله نماید انتهی بالفاظه .

الجواب : بدانکه این ایراد بر اهل اسلام وارد نیست نظر به نسخ مصطلح در نزد ایشان چنانچه مفصلاً و مدلاً در اوایل همین باب گذشت بلی این ایراد

شدیدالورود است بر مقدس النصارى پولس چرا که او مبتلا شده است باین تصورات باطله ناقصه در حق ذات قدیم خداوندی که دارای جمیع صفات کمالست و حال آنکه این نوع تصورات ناقصه باطله در نزد قسیس امکان ندارند و ما در این موضع بعضی عبارات پولس را از ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۸۷ نقل مینمائیم و گوئیم: در آیه ۱۸ از باب ۷ از رساله پولس به عبرانیان باین نحو بیان و عیان گشته است: زیرا که حاصل میشود هم منسوخی حکم سابق بعلت ضعف و عدم فائده آن ازین جهت که شریعت هیچ چیزی را کامل نمی کرداند.

و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۸ آیتین مرقومین باین نحو ترجمه شده اند: که حقیقتاً نسخ حکم مقدم میشود بعلت ضعف و بی مصرفیش* زیرا که هیچ چیزی را شریعت کامل نکرد الخ.

و آیه ۷ از باب ۸ از رساله مذکوره باین نحو مسطور گشته است: زیرا اگر آن اول بی عیب میبود جای برای دیگری مطلوب نمی شد. و آیه ۱۳ از باب ۸ ایضاً از رساله مزبور:

پس چون جدید کفت اول را عتیق ساخت و آنچه کهنه و پیر شده است مشرف بر زوالست.

و در آیه ۹ از باب ۱۰ از رساله مزبوره باین نحو مسطور گشته است: پس اول را منسوخ میکنند تا دوم را منسوخ سازد. پس از کلمات مرقومه در کمال صافی معلوم و مشخص میگردد که مقدس-النصارى بتصورات باطله ناقصه مبتلا شده است که تورات را ضعیف و قدیم النفع و بی مصرف و بی فائده و غیر مکمل و معیوب و پیر و مشرف بزوال دانسته است کمالاً یخفی.

پس ایرادیکه کشیش براهل اسلام وارد نموده است بر ایشان غیر وارد بنا بر نسخ مصطلح در نزد ایشان و بر پیغمبر او در کمال شدت وارد میشود بلکه اگر خواسته باشی قدری ترقی نمائی میتوانی بگوئی که این تصورات ناقصه باطله

برخدای او وارد میشود چرا که بنا بر آیه ۲۵ از باب ۲۰ از کتاب حزقیال بنی در زبان حزقیال علیه السلام چنین فرموده: بنا بر این من نیز قضایای که ناپسندیده بود و احکامی که بآنها زنده نتوانستند بمانند بایشان دادم.

پس ایراد قسیس برخدای او وارد است که احکامی که موجب حیات نیستند و بآنها زنده نتوانستند بمانند بایشان داد.

فالعجب کل العجب از انصاف این محقق که امری را منتسب باهل اسلام مینماید که بوجه من الوجوه براهل اسلام وارد نیست بلکه برخدا و پیغمبر و کتابهای مقدسه و دین و مذهب او وارد است بهتر این که در اینموضع عنان قلم را کشیده همین قدر در جواب قسیس بگوئیم که اگر از روی علم و اطلاع گفته است آفرین بر عدل و انصاف و دین‌داری او و اگر از عدم اطلاع گفته است صد آفرین بر علم و اطلاع این عالم نحریر و خبیر بصیر و مفسر عدیم‌الظنیر و محقق صافی ضمیر و کشیش کبیر الحق والانصاف اگر این محقق بعد از تأمل و تفکر زیاد بگوید که مجموع دو و دو پنج میشود از دقت نظر او استبعادی ندارد.

و اما قول چهارم او در صفحه ۲۶ از فصل و باب سابق‌الذکر باین نحو نوشته است: که کتب عهد عتیق و جدید ابداً منسوخ نخواهند گشت زیرا که بنا بر آن آیات میبایست که تا آسمان و زمین برقرار است احکام انجیل و کتب عهد عتیق در جریان باشند بمقتضای آیات آتیه انتهى.

الجواب: بطلان این قول را از شواهد قسم اول و دوم در کمال صافی دانستی دوباره تکرار در اینجا بیجاست کیف‌لا بمقتضای قول این کشیش جمیع کشیشین و مسیحیین روی زمین واجب‌القتلند چرا که سبت را تعظیم نمینمایند و ناقض تعظیم سبت هم واجب‌القتل است بحکم تورات: پس از عدم قول بنسخ قتل جمیع مسیحیین واجب است بحکم تورات چنانچه در پیش دانستی.

۱- در چاپ جدید عهد عتیق آیه مزبور چنین آمده است: بنا بر این من نیز فریضی را که نیکو نبود و احکامی را که از آنها زنده نمانند بایشان (بزرگان بنی اسرائیل) دادم.

و آیاتی که قسیس بآنها متمسک شده است در عدم جواز نسخ اینها میباشند یعنی پنج آیه بنابر تحریر او در صفحه ۲۶ و ۲۷ از فصل مذکور .
 اول : آیه ۳۳ و باب ۲۱ لونا : فرموده است : که آسمان و زمین خواهد گذشت ولیکن نخواهد گذشت سخنان من .

دوم : در آیه ۱۸ باب ۵ متی باز فرموده است : که راست می گویم بشما تا این که آسمان و زمین زایل نشود يك همزه یا يك نقطه از شریعت (یعنی از تورات) هرگز زایل نگردد تا همه کامل نشود .

سیم : در آیه ۲۳ و ۲۵ از باب اول نامه اول پطرس مرقوم گشته است . شما (ای مسیحیین) تولد تازه یافته اید نه از تخم فانی بلکه از تخم غیر فانی که عبارتست از کلام خدا که تا بابد زنده و باقی است و این کلامی است که بشما بمژده داده شده است .

چهارم : در آیه ۸ از باب ۴۰ اشعیا مرقومست : گیاه پژمرده و گل افسرده میشود اما کلام خدای ما ابداً قائمست .

پنجم : در آیه ۸ از باب اول از رساله پولس بفلاطیان وارد است : اگر ما (حواریون) یا فرشته از آسمان مژده دیگر (یعنی انجیل دیگر) جز این که ما بشما رسانیده ایم رساند ملعون باد انتهی .

الجواب : بدانکه از برای مسیحیین صحیح نیست تمسک بآیه ۲ و ۴ که حکمی از احکام تورات منسوخ نمیشود چرا که تمامی احکام عملیه آن در شریعت عیسویه منسوخ گردید چنانچه مفصلاً و مدلاً دانستی و ایضاً جایز نیست تمسک بآیه اول و سیم که حکمی از احکام انجیل منسوخ نمیشود زیرا که نسخ در احکام انجیل میباید کماعرفت مفصلاً پس صحیح این که اضافه در جمله کلام من که واقع است در آیه اولی از برای عهد است نه از برای استغراق و مقصود اخباریست از حوادث آتیه که سابق بر این قول مذکور است بنابر مختار پیرس و دین استانهوپ چنانچه قول ایشان در سابق منقول گردید .

اگر نسخ واقع نشود کذب انجیل لازم میآید و عدم زوال در آیه ثانیه مقید بقید کمالست و کمال از برای احکام تورات حاصل شد در شریعت عیسویه بفعل مسیح پس مانع رفع شد و نسخ هم واقع گردید کیف لا و حال آنکه بفاصله دوازده آیه از آیه ثانیه از باب پنجم از انجیل متی منقول گردید « خود مسیح حکم تورات را نسخ کرد » .

یعنی در آیه ۳۱ از باب ۵ از انجیل متی باین نحو فرمود : و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید طلاق نامه باو بدهد * لیکن من بشما میکویم هر کسی بغیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او میباشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد انتهى .

پس اگر زوال يك همزه و یا يك نقطه از تورات موسی جایز نبود چگونه مسیح علیه السلام حکم طلاق و نکاح مطلقه را زایل کرد پس لابد است از اقرار بوقوع نسخ یا کذب انجیل .

و لفظ ابدالاً باد در آیه ثالثه محرف و الحاقی است وجودی ندارد در اقدم نسخ و اصح آن و لذلك در نسخه عربیه مطبوعه بیروت در سنه ۱۸۷۰ در میان دو هلال باین شکل نوشته شده است (الی الابد) و تابعین و مصححین نسخه مذکوره در دیباچه باین نحو مرقوم نموده اند :

والهالان یدلان علی ان الکلمة التي بينهما ليس لها وجود في اقدم النسخ واصحها انتهى .

و قول اشعیا هم مثل قول پطرس میباشد که گفت اما کلام خدا ابداً قائم است! چنانچه قول اشعیا عدم نسخ تورات را افاده نمی کند بنا بر قول خود مسیحین چنانچه در پیش دانستی که تمامی احکام عملیه تورات منسوخ گردیده هم چنین قول پطرس عدم نسخ انجیل را نمیرساند و هر تأویلی که در قول اشعیا جاریست در قول پطرس نیز عیناً جاریست پس تمسک به آیات اربعه در عدم جواز نسخ در مقابل اهل اسلام صحیح نیست بنا بر نسخ مصطلح در نزد اهل اسلام .

و اما آیه پنجم تمسك بدان هم در عدم جواز وقوع نسخ صحیح نیست مانند آیات سابقه بدو وجه .

وجه اول : قول بطرس در نزد اهل اسلام مردود است چنانچه کراراً و مراراً گذشت و خواهد آمد .

وجه دوم : آن که خود پولس کمال اصرار را در وقوع نسخ دارد چنانچه اقوال او گذشت پس مقصود پولس نه این است که قسیس فهمیده است بلکه مقصود او اینکه چون در زمان مشارالیه رسولان کذب و عمله مکاره خودشانرا بصورت رسولان مسیح در آورده بودند و اناجیل کثیره تدوین نموده و نسبت آنها را بمسیح میدادند چنانچه از قول آدم کلارك مفسر در باب دوم نقل آن گذشت لهذا بر پولس لازم آمد که بتابعین خود بنویسد که هر کسی غیر از انجیل مسیح انجیل دیگر بیاورد البته شما قبول نکنید هر کسی در تسلسل قبل و بعد این آیه و خود این آیه فی الجمله تأملی نماید در کمال سهولت و آسانی براو واضح و آشکار خواهد شد که مقصود همین است که ما گفتیم لاغیر .

فائدة : اگرچه کشیش فندر در نسخه میزان الحق منکر نسخ است باشد انکار لیکن در طریق الحیوة در صفحه ۲۱ از فصل اول از باب اول از نسخه مطبوعه لندن سنه ۱۸۶۱ من حیث لایشر اقرار بنسخ نموده است و عبارت او این است که: مردمان الی زمان طوفان که در سال ۱۶۵۶ خلقت عالم اتفاق افتاد گوشت نخوردندی چون بنحوی که از آیه ۲۹ باب اول کتاب اول موسی معلوم میگردد خدا محض ثمرات و سبزیاترا برای طعام بآدم حلال کرده بود^۱ لیکن بعد از طوفان گوشت حیواناترا برای خوردن حلال ساخت از قراری که در آیه ۳۶ از باب ۹ کتاب اول موسی مسطور است^۲ که هر چه متحرك و زنده باشد برای طعام از آن شما باشد

۱- و خدا گفت همانا همه علفهای تخم داریکه بر روی تمام زمین است و همه درختهاییکه در آنها میوه درخت تخمدار است بشما دادم تا برای شما خوراك باشد .

۲- باب مزبور بیش از ۲۶ آیه ندارد در آیه سوم چنین آمده است : و هر جنبنده که زندگی دارد برای شما طعام باشد همه را چون علف سبز بشما دادم .

چنانچه سبزی نوری را همه بشما بخشیده‌ام انتهى بالفاظه .
 پس عبارات او بوضوح تمام دال بوقوع نسخ است زیرا که عبارت او صریحست در این که از خلقت عالم تا زمان طوفان گوشت هیچ حیوانی حلال نبود و بعد از طوفان گوشت جمیع حیوانات حلال شد پس ثابت و محقق گردید که شرع نوح علیه السلام شرع آدم علیه السلام را نسخ کرد .
 در باب اول و فصل دوم و صفحه ۱۹ از میزان الحق از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ ازین واضعتر و روشنتر اقرار بنسخ نموده است زیرا که گفته است فلهدا احکام ظاهریه یعنی احکام ظاهریه تورات بظهور مسیح انجام یافت بدین معنی منسوخ گردیده‌اند که دیگر محافظت آنها لازم نشد چنان که بهمین تبدیل و تغییر در آیات سابق‌الذکر تورات اشاره گشته است لیکن بوقوع چنین تغییری در احکام ظاهریه آن احکام باطنیه تورات که اصل اصولند تبدیل و منسوخ نگشته‌اند بلکه مسیح آنها را در انجیل زیاده تفصیل کرد و واضح نموده است چنانچه مابعد مذکور خواهد گشت انتهى بالفاظه .

کلام این مرد باعلی صوت ندا مینماید که تغییر و نسخ در تمامی احکام ظاهریه و فرعیه تورات واقع گردیده است و اصول آن یعنی اصول محفوظ است و قول ما همین است زیرا که ما نمیبگوئیم پیغمبر لاحق اصول دین پیغمبر سابق را نسخ مینماید مثل وحدت خدا و امثال ذلك چنانچه مفصلاً و مدلاً در سابق دانستی و این قول خلاف اقوال منقوله سابقه اوست .

این دو قول متناقض در يك كتاب از قسيس نیلی خیلی محل تعجب است فلهدا هر ایرادی که بر اهل اسلام وارد نمود بر دین و مذهب خود او وارد است.

فهرست مطالب:

صفحه	عنوان
ب	شناسنامه کتاب
ج	تصحیح فرمائید
	تحریر در کتب عهدین
۳	تحریر لفظی با تبدیل
۲	آدم تا نوح
۶	نوح تا ابراهیم
۹	موسی و بنای هیکل
۱۰	یعقوب در کنار چاه آب
۱۱	داود و کیفر گناه
۱۲	جبعون و معکه
۱۲	آغاز سلطنت افریاه
۱۳	تحریر در اخبار ایام
۱۴	تحریر در زبور
۱۵	تحریر در سموئیل دوم
۱۶	تحریر در کتاب داوران
۱۶	تحریر در سموئیل

صفحه	عنوان
۱۷	تحریف در تواریخ ایام
۲۴	تحریف در زبور
۲۴	تحریف در اشعیا
۲۵	تحریف در کتاب پادشاهان
۲۷	تحریف در سفر خروج
۲۸	تحریف در سفر لاویان
۲۸	تحریف در اعمال رسولان
۲۸	تحریف در رساله پولس به تیموتاؤس
۲۸	تحریف در مکاشفات یوحنا
۲۹	تحریف در رساله پولس بافسیسیان

تحریف بزیادت

۳۰	تحریف تورات
۳۵	شاهد از سفر پیدایش
۳۵	شاهد از سفر تثبیه
۳۷	شاهد از سفر اعداد
۳۸	شاهد از سفر پیدایش
۳۹	شاهد از سفر تثبیه
۴۰	شاهد از سفر اعداد
۴۰	شاهد از سفر خروج
۴۱	شاهد از سفر اعداد

صفحه	عنوان
۴۲	شاهد از سفر پیدایش
۴۴	شاهد از سفر تثبیه
۴۸	شاهد از کتاب یوشع
۵۱	شاهد از کتاب داوران
۵۱	شاهد از شموئیل اول
تحریر در عهد جدید	
۵۴	شاهد از انجیل متی
۵۵	شاهد از انجیل لوقا
۵۶	شاهد از انجیل متی
۶۰	شاهد از رساله یوحنا
۶۷	شاهد از مکاشفه یوحنا
۶۸	شاهد از اعمال رسولان
۶۹	شاهد از نامه پولس بقرناتیان
۶۹	شاهد از انجیل متی
۷۱	شاهد از انجیل یوحنا
۷۲	شاهد از انجیل متی
۷۲	شاهد از انجیل مرقس
۷۳	شاهد از انجیل متی
۷۳	شاهد از انجیل لوقا

صفحه	عنوان
	تحریف بنقصان
۷۵	شاهد از سفر نکوین
۸۳	شاهد از سفر پیدایش
۸۵	شاهد از سفر خروج
۸۷	شاهد از سفر اعداد
۸۸	شاهد از کتاب داوران
۸۹	شاهد از کتاب ایوب
۹۰	شاهد از کتاب زبور
۹۱	شاهد از کتاب اشعیا
۹۲	شاهد از انجیل متی
۹۳	شاهد از اعمال رسولان
۹۳	شاهد از انجیل متی

عهدین از نظر کاتلیک و پروتستنت

۱۰۷ تا ۱۲۷

قول يك تا سی

۱۲۷ تا ۱۳۴

سبب يك تا چهار

عهدین از دیدگاه مسیحیان

عهدین از دیدگاه غیرمسیحیان

۱۳۸

کتابهای منسوب بمشایخ مسیحیت

۱۳۹

منسوب به عیسی و مریم علیهما السلام

۱۴۰

منسوب به پطرس - یوحنا - اندریاه - متی - فیلیپ

صفحه	عنوان
۱۴۱	منسوب به بر تو لما - تو مای - یعقوب - مرقس - پولس
۱۴۲	مغالطهٔ دوم
۱۵۸	مغالطهٔ سه و چهار
۱۶۵	مغالطهٔ پنجم
۱۶۹	سرگذشت تورا
۱۷۰	اسرائیلیان
۱۷۱	یهودیان
۱۷۲	تورات پیدا شد!

اثبات توحید و ابطال تثلیث

۱۷۴	خدا در عهدین
۱۸۵	عابد و معبود در عهدین
۱۹۰	دیدن خدا
۲۰۳	مجاز در عهدین
۲۰۷	قربنه
۲۰۹	مسیح نان نمی گردد
۲۱۰	عیسی یکی و بیشتر ، عیسی بتعداد نان
۲۱۱	خدایان بیشمار
۲۱۲	مسیح نجات بخش
۲۱۲	مسیحیان عیسی خور
۲۱۳	عیسی بیاد خود

صفحه	عنوان
۲۱۲	اجمال در عهدین
۲۱۹	داوری عقل
۲۲۰	لزوم تعارض ، خدای یگانه یا سه خدا
۲۲۱	توحید یا تثلیث
۲۲۲	سه اقنوم
۲۲۶	روش تمعید
۲۲۹	تثلیث پدیده مسیحیت
خدای یکتا بعقیده مسیحیان	
۲۳۶	چهارده گفتار در ابطال تثلیث
۲۳۸	مؤلف این کتاب گوید...
توحید و تثلیث در پیشگاه خرد	
۲۶۰	برهان ششگانه
۲۸۲ تا ۲۶۶	بیست و یک برهان
۲۸۲	نان و شراب مقدس یا گوشت و خون عیسی
مسیحیان و الوهیت مسیح	
۲۸۵	عیسی : پسر خدا یا مرد صالح
۲۷۸	آدم : پسر خدا !
۲۸۹	بنی اسرائیل فرزندان خدا

صفحه	عنوان
۲۹۰	داود و ابراهیم پسران خدا
۲۹۱	سلیمان پسر خدا و خدازادگان
۲۹۵	عیسی از آسمانها فرود آمد
۲۹۶	مسیح با خدا یکی است
۲۹۸	عیسی در خدا و خدا در عیسی!
۳۰۴	مسیحیان: مسیح خداست

عقیده هندوان در آئین مسیحیت

۳۰۵	برمها
۳۰۶	صنهام
۳۰۸	صوفیگری
۳۱۱	امام رضا و کاتولیک
۳۱۴	فخر رازی و قسیس
۳۱۷	راز و نیاز مسیحیان
۳۲۵	مسیحیان: عیسی خدا است

اثبات نسخ و رفع شبهات قسیسین

	نسخ شریعت با شریعت دیگر
۳۳۲	نکاح خواهر و برادر
۳۲۶	گوشتخواری
۳۳۷	ازدواج محارم
۳۳۸	نصرانیت و یهودیت - طلاق در یهودیت و نصرانیت

صفحه	عنوان
۳۴۱	ختنه حنفیان
۳۴۵	احکام ذبح
۳۴۶	کهنات - نسخ احکام
۳۵۷	نسخ شریعت یهود
۳۴۸	نسخ شریعت بمرگ عیسی
۳۴۹	نسخ شریعت با ایمان بمسیح
۳۴۹	نسخ شریعت بدست عیسی
۳۴۹	نسخ کهنات و شریعت
۳۵۰	غفو بجای شریعت - زوال شریعت ناقص
۳۵۱	نسخ اول و استواری دوم

قربانی ابراهیم علیه السلام

۳۵۲	نسخ حکم بحکم دیگر - لغو دستور کهنات
۳۵۷	مأموریت حزقیال (ع)
۳۵۸	دستور قربانیها
۳۵۹	سن خادم خیمه
۳۶۰	کفاره گناه - مسافران کشتی نوح - بیماری اشعیا
۳۶۱	مأموریت عیسی (ع)
۳۶۲	عمل بتوراة و نسخ احکام آن
۳۶۳	عیسای نجات بخش و نابود کننده
۳۷۳	فهرست